

چشم انداز ایران

۱۲۷

بنا نهادی برین مهربانان

دوماهنامه چشم انداز ایران

اردیبهشت و خرداد ۱۴۰۰

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد

عکس: احمد شریف

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com



@cheshmandaz_iran



cheshmandaziran

تلگرام:

اینستاگرام:

..... آغازین

۲	لطف الله میثمی	برجام را نیک فرجام کنیم
۴	گفت‌وگو با محسن امین‌زاده	ضرورت هنجار شدن وضعیت نظامیان و دیپلمات‌ها در صحنه‌های بین‌المللی
۷	مهدی فخرزاده	تعارض منافع و تکنوکراسی
۱۰	طیبه سلمانی	مرد میدان دیپلماسی یا کارگزار آن؟
۱۲	گفت‌وگو با حسن افتخار	عارضه سهم‌خواهی در انقلاب
۱۳	روز واقعه	یادی از یادآور؛ هدی صابر
۱۶		

..... چشم انداز سیاست داخلی

۱۸	مهدی غنی	چاره‌ای جز پذیرش تکرر نیست
۲۲		قانون اساسی؛ فصل الخطاب؟
۲۴	محسن شریف‌زاده	اما و اگرهای انتخابات ۱۴۰۰
۲۸	احمد هاشمی	رؤیای تحول پارادایمی جمهوری اسلامی به جمهوری دموکراتیک توده‌ای
۳۰	گفت‌وگو با احسان هوشمند	تحولات مرزهای شمال غرب و منافع ملی ما
۳۶		چشم‌ها و گوش‌ها

..... چشم انداز اندیشه

۴۲	گفت‌وگو با احمد خالقی	چهارگانه مارکس؛ از خودبیگانگی، پراتیک، دیالکتیک و کاپیتال
۴۷	لطف الله میثمی	پیام اثرگذار وحی
۵۴	احمد کتابی	اخلاق مداری و انسان دوستی در سروده‌های حکیم طوس
۵۶	انسیه ابراهیمی	الدورادو، مدینه فاضله، بوتوپیا

..... چشم انداز اقتصاد و توسعه

۵۸	سمانه گلاب	سیاست‌های جمعیتی؛ مقابله با بحران یا بحران زایی
۶۰	گفت‌وگو با میرطاهر موسوی	توزیع سرزمینی، مهم‌ترین مشکل جمعیتی کشور
۶۴	گفت‌وگو با سیمین کاظمی	مقصرانگاری زنان در سیاست‌های جمعیتی
۶۸	محمد آقایی	راهبرد تقدم مدیریت تقاضا بر عرضه انرژی
۷۲	رسول اژلبان	غفلت از منبعی بی‌انتهای
۷۴	حمیدرضا عریضی	نظام جانشینی در ریاست سازمان بورس

..... چشم انداز جامعه

۸۰		سایه روشن امید
۸۱	گفت‌وگو با سعید مدنی	جنش امید
۸۸	گفت‌وگو با مصطفی مهرآیین	حاشیه‌های امیدبخش
۹۲	دایان رویچ	ایستادگی، چشم‌اسفندیار اخلاگری

..... چشم انداز تاریخ

۹۴	احمد غضنفرپور	پس از پرواز انقلاب: یک بستر و دو رؤیا
۹۸	گفت‌وگو با محمد ترکمان	طالقانی گفت عفو عمومی بدهید
۱۰۴	ناصر تکمیل همایون	دولتی برای ملت
۱۰۶	ناصر حریری	راه رفته؛ توشه راه پیش رو
۱۱۰	حسین رفیعی	صورت مذاکرات شورای انقلاب (۲)

..... چشم انداز سیاست خارجی

۱۱۴	محمد احمدی	تهدیدهای جنگی اسرائیل برای تخریب مذاکرات برجام
۱۱۸	علی نظیف‌پور	آیا بابدن قانون جاذبه را نقض خواهد کرد؟
۱۲۱	برگردان: هادی عبادی	راز موفقیت یابیدن چیست؟
۱۲۲	گفت‌وگوها با پیر محمد ملازهی	افغانستان؛ از جمهوری اسلامی تا امارت اسلامی
۱۲۴	معرفی کتاب «همراه با انقلابیون ظفار»	تاریخ فراموش شده ظفار

ایران در آیین رسانه‌ها ۱۲۶

چشم‌انداز خوانندگان ۱۲۸



برجام را نیک فرجام کنیم در آستانه انتخابات ۱۴۰۰



لطف‌الله میثمی

در سال ۱۳۹۴ راهبرد و نقطه عطف تکاملی مهمی در ایران اتفاق افتاد که جامعه مدنی و نظام جمهوری اسلامی هماهنگ با هم این نقطه عطف را رقم زدند. برای اینکه به عمق این تحول پی ببریم در ابتدا لازم است نگاهی به گذشته موازنه‌های سیاسی بیندازیم.

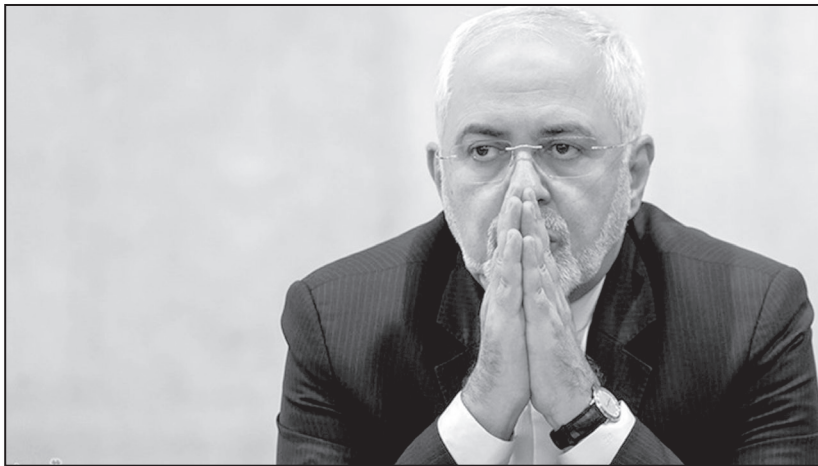
مرحوم مدرس بین روس، انگلیس و آمریکا «موازنه عدمی» را مطرح می‌کرد و می‌گفت: «نه روس، نه انگلیس و نه ینگه‌دنیا» و این در شرایطی بود که روس و انگلیس در ۱۹۰۷ ایران را به شمال و جنوب تقسیم کرده بودند و سال‌ها طول کشید تا به کمک انقلابیون مشروطه استقلال ایران بازسازی شد. مرحوم مصدق در شرایطی که شاهان قاجار و پهلوی برای رضایت روس و انگلیس تلاش داشتند به هرکدام امتیازی بدهند موازنه منفی را مطرح کرد؛ بدین معنا که «نه روس، نه انگلیس» و استقلال ایران را از طریق قانون اساسی انقلاب مشروطیت حفظ کرد.

اوج این استقلال‌طلبی و آزادیخواهی در قانون ایجابی ^۱ ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران بود. متأسفانه دیری نپایید و دولت مصدق پس از ۲۸ ماه با کودتای نظامی انگلیسی-آمریکایی سرنگون شد و آن‌ها محمدرضا پهلوی که خود را سرباز فداکار می‌نامید و از ایران فرار کرده بود تاج‌بخشی کردند. محمدرضا شاه در نقد موازنه منفی مصدق که می‌خواست صنعت نفت به دست ایرانیان اداره شود موازنه مثبت را مطرح کرد و اولین مصداق آن قرارداد کنسرسیوم نفت مرکب از شرکت‌های امریکایی، انگلیسی، هلندی و فرانسوی، کاپیتولاسیون و امتیازات بعدی بود. در بهمن ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی به رهبری مرحوم امام با شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» پیروز شد که شکل

جدیدی از موازنه منفی بود. در آن زمان مردم دنیا از دو قطب جنگ سرد (آمریکا و شوروی) زده شده بودند و در سطح دنیا از این شعار استقبال گسترده‌ای شد، اما در کنار همین استقلال و آزادی، جمهوری اسلامی ایران نیز درخشید. پس از پیروزی انقلاب دیری نپایید که بعث عراق از طریق تجاوز به خاک ایران، پنج استان کشور را به سرعت اشغال کرد و جنگ هشت‌ساله به ایران تحمیل شد و ملت ما نیز دفاع جانانه‌ای از خود نشان داد. مرحوم امام می‌خواستند با نظم جهان مقابله کنند و شورای امنیت را حق توحش نامیدند که چند قدرت و ابرقدرت می‌خواهند به کشورهای کوچک‌تر زور بگویند، ولی در ۲۷ تیر سال ۱۳۶۷ متوجه شدند این درگیری با نظم جهان زودرس است و به زمان بیشتری نیاز دارد و در نهایت قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را پذیرفتند. ایران ابتدا برای پذیرش قطعنامه مقاومت می‌کرد، ولی کارشناسان ایرانی متوجه شدند قرار است ایران به دلیل مخالفتش با قطعنامه ۵۹۸ مشمول تحریم‌های شورای امنیت شود و در نتیجه پیشگیری کردند و قطعنامه ۵۹۸ پذیرفته شد.

فرمانده سپاه از امام پرسیده بود آیا این پذیرش تاکتیکی است. مرحوم امام در پاسخ گفته بودند جنبه استراتژیک دارد. با توجه به نیروهای وسیعی که امام در اختیار داشتند و با این وضع قطعنامه را پذیرفته بودند راه درست این بود که از این به بعد ما به لحاظ داخلی در کادر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و به لحاظ خارجی در کادر شورای امنیت سازمان ملل، کار کنیم که نمونه و مصداق آن دوران هشت‌ساله خاتمی بود.

با فروپاشی شوروی و بلوک شرق در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ (۴ دی ۱۳۷۰) موازنه نه شرقی، نه غربی تا حدی مختل شد و از طرفی به دنبال فشارهایی که آمریکا به ایران می‌آورد ما مجبور بودیم روابط تجاری و بازرگانی خود را با چین و شوروی سامان دهیم. به نظر من بهترین کار پس از پذیرش قطعنامه، اتخاذ رویکرد تعاملی سازنده با جهان بود و فرمولی مثل برجام می‌بایست خیلی زودتر مصداق پیدا می‌کرد. به‌ویژه که در آمریکا برژینسکی با نوشتن کتابی، راهبرد جدیدی را مطرح کرد که آمریکا قصد دارد به جای ابرقدرت سلطه و منفی به ابرقدرتی علمی-تکنولوژیک و مثبت تبدیل شود و ما می‌توانستیم با این تغییر به تعامل برسیم. او با ما نیز با رأی چشمگیری که آورد می‌خواست این خط‌مشی را تحقق دهد. تعامل سازنده با جهان دربرگیرنده موازنه عدمی، موازنه منفی، موازنه مثبت و نه شرقی، نه غربی هم بود. لازمه تعامل سازنده با جهان این است که ما از هویت مکتبی، سیاسی و نظامی مستقلی برخوردار باشیم تا بتوانیم بهترین بهره‌برداری را از این تعامل داشته باشیم. با داشتن انسجام مکتبی می‌توانیم در برابر هر تهاجم یا شبیه‌خون فرهنگی مقاومت



کنیم و آن تهاجم‌ها را به تازیانہ تکامل تبدیل کنیم. اگر مخالفت‌های اسرائیل، عربستان، امارات و برخی از نیروهای داخلی با برجام و به عبارتی تعامل سازنده با جهان نبود می‌توانستیم از سیاست‌هایی که این تعامل در اختیار ما می‌گذاشت بهره‌های فراوانی ببریم، ولی متأسفانه از یک‌سو با کارشکنی‌های داخلی و از سوی دیگر با روی کار آمدن ترامپ در آمریکا و خروج او از برجام، این روند متوقف شد. ترامپ اعتراف کرد ایرانی‌ها در هر مذاکره‌ای برنده خواهند شد. منظور ترامپ این بود که به باید ایران فشار حداکثری وارد کرد. از این‌رو آخرین وزیر خارجه او، مایک پمپئو، یک طرح دوازده ماده‌ای برای فشار به ایران تهیه کرد که هیچ ایرانی وطن‌پرستی زیر بار آن نرود تا مردم با تنگی معیشت دست به شورش بزنند که البته موفق نشد. حزب دموکرات در آمریکا در مانیفست انتخاباتی خود بازگشت به برجام را مطرح کرد و در نهایت بایدن در آمریکا رأی چشمگیری آورد و بازگشت به مذاکرات برجام دوباره جان تازه‌ای گرفت.

امیدواریم همه ایرانیان دست‌به‌دست هم دهند و با درک عمیقی از این تحول سعی کنیم با رفع موانع و تئوریزه کردن این تعامل شتاب بیشتری به آن بدهیم. برجام به‌عنوان یک شعار ایجابی می‌تواند ما را از جنگ و ستیز با دنیا برحذر دارد، مگر اینکه مجبور باشیم در برابر تهاجم، به دفاع از آزادی و استقلال و سایر دستاوردهای کشورمان پردازیم و در پرتو این تعامل و سیاست «نه به جنگ» بتوانیم از منابع سرشاری که در ایران داریم به عمران و آبادی مملکت کمک شایانی کنیم. هم‌وطنان عزیز در داخل و خارج از کشور که قلبشان برای منافع ملی می‌تپد و دلسوزانه خواهان این‌اند که دوران ستیز با دنیا پایان یابد بهتر است دور شعار ایجابی «برجام و تعامل سازنده با جهان» حلقه بزنند و هم‌امضا شوند تا در پی آن، دوران تنش‌زدایی و عمران و آبادی آغاز شود.

پس از سال‌ها نهاد ریاست‌جمهوری سعی داشت به انباشت تجربه دست بزند که از انباشت سرمایه هم مهم‌تر است و کاری کند که این نهاد به دام انقطاع استراتژیک نیفتد و رئیس‌جمهور بعدی و همراهانش به این انباشت تجربه دسترسی داشته باشند و به آن بیفزایند و اساتید و دانشجویان دانشگاه نیز از این انباشت تجربه بهره‌مند شوند. دست‌های مرموز حتی توانستند یک گفت‌وگوی دموکراتیک درون یک

دیپلماسی مکمل آن شود. درس مهم‌تر برای مخالفان و منتقدان این است که وقتی در شرایط فعلی، نه می‌توان انقلاب کرد و نه می‌توان و نه درست است از کمک خارجی برخوردار شد و نه اینکه به لحاظ راهبردی قانون اساسی تغییر می‌یابد، بنابراین با وجود تحریم‌های حداکثری و مقاومت‌های جانانه‌ای که ملت و نظام جمهوری اسلامی کرده باید مراقب باشیم به دام چپ‌روی و راست‌روی نیفتیم.

در پی انتشار این فایل، مقام رهبری در یک سخنرانی بدین مضمون گفتند «برجام از ابتدا تا کنون ناشی از تعامل نهادهای درون نظام بود و این‌طور نیست که کار یک نهاد باشد»: بنابراین آب صاف و پاکی روی دست همه کسانی ریخته شد که سعی داشتند بگویند وزیر خارجه یا رئیس‌جمهور، جام زهری به ایشان خورانده است که همه می‌دانیم همراه با مخالفت‌های اسرائیل و عربستان و ترامپ، در داخل نیز چه کارشکنی‌هایی انجام شد.

با این اوصاف امیدواریم حداقل یک بار هم که شده این افراد که رهبری را فصل‌الخطاب می‌دانند از عملکرد خویش انتقاد کنند و حداقل به کارشکنی‌هایشان پایان دهند. گفته شد اگر برجام موفق شود، تحریم‌ها لغو و دلار ارزان می‌شود و ممکن است در آستانه انتخابات ۱۴۰۰ طیف وسیعی که به معیشت خود فکر می‌کنند به جناح دیگری رأی دهند که در این زمینه گفت‌وگوهای بسیاری در مطبوعات، رسانه‌های اجتماعی و فضای مجازی انجام شده است.

به قول سردار محسن رشید، امیدواریم در آستانه انتخابات ۱۴۰۰ با گل به خودی شورای نگهبان مواجه نشویم و کاری نشود که از آرای حداکثری مردم - که هم برای مشروعیت نظام و هم برای ادامه مذاکرات نیاز است - محروم شویم. ■

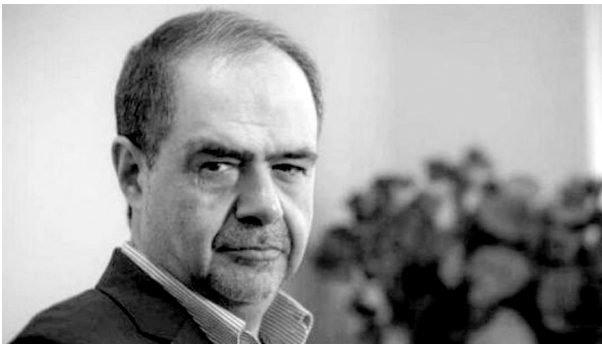
نهاد را که قرار بوده روندی برای انتشار نهایی داشته باشد تحمل کنند و بخشی از گفت‌وگوی وزیر امور خارجه را که قرار بود درون‌سازمانی، محرمانه و برای ثبت در تاریخ باشد افشا کردند.

متأسفانه این بار که هم مذاکرات برای احیای برجام شروع شده و هم محمدجواد ظریف بدون اینکه عضو حزب یا دسته‌ای باشد محبوبیتی به دست آورده، عده‌ای نگران کاندیداتوری او برای ریاست‌جمهوری هستند و دست‌های مرموز دست‌اندرکار یا ناآگاه، فایلی را منتشر کردند تا هم به روند انتخابات ضربه بزنند و هم به روند مذاکرات و همین‌طور فرد مصاحبه‌شونده را قربانی کنند. امید است با هوشیاری و آگاهی ملت ایران این دسیسه انتشار فایل صوتی به جایی نرسد، هرچند تحلیل محتوای این فایل درس‌های راهبردی نهفته‌ای دارد که می‌تواند به اندازه صدها جلد کتاب ارزش داشته باشد. یکی از این درس‌ها این است که نخست باید نهاد ریاست‌جمهوری این روند را ادامه دهد. دوم اینکه دیگر نهادها نیز چنین کاری را شروع کنند و ادامه دهند؛ البته پیش از اتمام پروسه و با هوشیاری کامل اجازه مرحله‌سوزی و انتشار زودرس داده نشود. از علی (ع) بیاموزیم که می‌گفت: «ما اکثر العبر و اقلل اعتبار»؛ چه بسا تجربه‌های بسیاری داریم که به جمع‌بندی آن‌ها نمی‌پردازیم. درس دیگر انتشار عمومی این فایل، شناخت ماهیت دوستان و مخالفان و دشمنان جمهوری اسلامی بود. رابطه میدان و دیپلماسی و به عبارتی مقاومت و دیپلماسی، یکی دیگر از درس‌هایی بود که از محتوای این گفت‌وگو و بحث‌های پیرامونی پس از انتشار آن آموختیم و جا دارد در این زمینه گفت‌وگوی بیشتری صورت گیرد. همچنین می‌توان استنباط کرد میدان مقاومت نیز باید از استراتژی جامع و مانعی برخوردار باشد تا

ضرورت هنجار شدن و وضعیت نظامیان و دیپلمات‌ها در صحنه‌های بین‌المللی

راهبردهای سیاست خارجی در سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۰ در گفت‌وگو با محسن امین‌زاده

محسن امین‌زاده، از دیپلمات‌های باتجربه ایران در چهل سال اخیر است. وی افزون بر معاونت وزیر خارجه در دولت اصلاحات، از سال ۱۳۶۰ در سمت مشاور وزیر خارجه و از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۷ در جایگاه مشاور بین‌الملل نخست‌وزیر حضور داشته است. با توجه به آشنایی وی با فرآیند دیپلماسی کشور، در گفت‌وگویی به بررسی راهبردهای سیاست خارجی در هشت سال اخیر و مقایسه آن با روندهای دوره‌های پیشین پرداخته‌ایم. امین‌زاده با وجود اینکه محمدجواد ظریف را فردی شجاع می‌داند که از ورود خسارت‌های فراوان به کشور جلوگیری کرده، معتقد است او باید مباحثی همچون محدود کردن حضور نظامیان در سیاست خارجی را با جدیت بیشتری دنبال می‌کرد.



به وزارت امور خارجه بود. دومین نقطه‌ضعف وزارت خارجه دولت روحانی، نبود امکان بازسازی نیروی انسانی وزارت خارجه در ذیل حاکمیت امنیتی‌ها و حراست در وزارت خارجه و فقدان مدیران شجاع کارآمد متعدد در کنار دکتر ظریف بود که مانع کارآمدی کامل وزارت خارجه شد. دولت روحانی نتوانست با کفایت‌ترین دیپلمات‌ها را به وزارت خارجه بازگرداند و حتی آن‌ها را در وزارت خارجه حفظ کند.

یعنی شما با صحبت‌های آقای ظریف درباره حاکم شدن میدان بر سیاست خارجی همراه هستید؟

بله. سخنان و نگرانی‌های ایشان کاملاً درست است، اما باید ابعاد موضوع را قدری روشن‌تر کرد. برخی تصور کرده‌اند سخنان ایشان درباره میدان و دیپلماسی به معنای ضرورت انتخاب میان کنش نظامی و کنش دیپلماتیک است، به معنای برکشیدن یکی و رها کردن دیگری است. طبعاً چنین تصویری غلط است و اصلاً چنین موضوعی مطرح نیست. امنیت ملی هر کشور به کارآمدی نیروهای مسلح آن کشور تکیه دارد. امنیت ملی هر کشور به قدرت ملی کشور بستگی دارد. توان نظامی، اقتصادی و دیپلماسی همه از ارکان تشکیل‌دهنده قدرت ملی هستند. دیپلماسی موفق متکی به پشتوانه قدرت ملی است و دیپلماسی ابزار صیانت از قدرت ملی در سطح بین‌المللی است. دیپلماسی موفق حتی می‌تواند فرصت‌های بیشتر از حد متناسب با قدرت ملی، برای کشور فراهم کند و دیپلماسی ناموفق ممکن است به‌درستی نتواند از قدرت ملی در حد خودش هم برای مقابله با تهدیدات و کسب فرصت‌های بیشتر در سطح بین‌المللی استفاده کند. در مهم‌ترین تحولات نظامی نهایتاً دیپلمات‌ها هستند که فرصت و قدرت ملی را ترسیم و تألیف می‌کنند. پایان نبرد پیروزمندان نظامی توسط سیاسیون رقم می‌خورد. این تقسیم کار میان نظامیان و دیپلمات‌ها تقسیم کاری هنجار و طبیعی است. بحث دکتر ظریف

نقاط قوت و نقاط ضعف دستگاه دیپلماسی دولت ایران در هشت سال اخیر از نظر شما چیست؟

برای درک نقاط قوت و ضعف دیپلماسی در هر دو دوره دولت روحانی باید به وضعیت دستگاه دیپلماسی کشور در هنگام شروع به کار دولت وی توجه کرد. در دولت احمدی‌نژاد سه فاجعه اساسی در حوزه سیاست خارجی به‌طور خاص روی داده بود که دولت روحانی وارث این فجایع بود: فاجعه اول، تصفیه حوزه سیاست خارجی از نیروهای کارآمد، باتجربه و با کفایت بود. دولت احمدی‌نژاد با کفایت‌ترین و مؤثرترین نیروهای سیاست خارجی را که سرمایه ملی بودند از وزارت خارجه بیرون راند و بی کفایت‌ترین نیروها را در مسئولیت‌های مهم به کار گرفت. حاکم شدن امنیتی‌ها از طریق نظام حراستی و گزینشی بر سرنوشت کارکنان وزارت خارجه این فاجعه را عمیق‌تر کرد؛ فاجعه دوم حاکم شدن نظامیان بر دیپلماسی منطقه‌ای بود. عملاً در این دوره سپاه بیش از هر زمان، بر سیاست خارجی منطقه‌ای ایران حاکم شد و این حاکمیت شکل نهادینه به خود گرفت. دخالت‌ها و اقدامات سپاه در گذشته هم وجود داشت، اما در دولت اصلاحات این وضع به شکل بسیار مؤثری کنترل شد و عملاً همکاری‌های تخصصی میان سپاه و وزارت خارجه تا حد زیادی از بحران‌سازی خارج شد و به هم‌افزایی در جهت افزایش قدرت ملی ایران بدل شد. در دولت احمدی‌نژاد سیاست خارجی منطقه‌ای با تصرف تقریباً کامل و نهادینه سپاه به‌شدت آسیب دید و عملاً دیپلماسی ایران نقش اساسی خود را در تحولات منطقه از دست داد؛ فاجعه سوم سیاست بی‌خردانه نسبت به برنامه توسعه صنایع هسته‌ای و دیپلماسی هسته‌ای بود. دولت احمدی‌نژاد با سیاست خارجی بی‌خردانه‌اش عملاً ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل با محوریت امریکا را تسهیل کرد و پرونده هسته‌ای ایران را در شورای امنیت به دولت امریکا تحویل داد. با این اقدام بنیان تحریم‌های جهانی علیه ایران گذاشته شد؛ تحریم‌هایی که هرگز پیش از آن سابقه نداشت و متأسفانه از سال ۱۳۸۵ به بخش جدایی‌ناپذیر و بحران‌ساز توسعه ملی ایران بدل شد.

مهم‌ترین نقطه‌قوت سیاست خارجی دولت روحانی، ترمیم فاجعه سوم بود. محمدجواد ظریف موفق شد با یک شاهکار دیپلماتیک توافق برجام را با شش کشور قدرتمند جهان نهایی کند و پرونده ایران را از اختیار امریکا در شورای امنیت سازمان ملل خارج کند. پدیده‌ای که در تاریخ دیپلماسی جهان نمونه ماندگاری خواهد بود.

مهم‌ترین نقطه‌ضعف سیاست خارجی دولت روحانی عدم موفقیت در بازسازی سیاست خارجی منطقه‌ای و بازگرداندن سیاست خارجی منطقه‌ای از کنترل کامل سپاه



بر سر صلاحیت دیپلمات‌ها و نظامیان است. نظامیان تا زمانی که در کسوت نظامی هستند صلاحیت فعالیت دیپلماسی ندارند، حتی اگر فهم و درک دیپلماسی داشته باشند. این دو مأموریت دو صلاحیت، دو رویه، دو نوع شجاعت و رشادت و دو موقعیت کاری متفاوت را می‌طلبد.

آنچه در دولت احمدی‌نژاد اتفاق افتاد تحویل مأموریت‌های دیپلماتیک به سپاه بود. اتفاقاً سپاه قدس در نبرد با تروریسم فرصت‌های مهمی برای قدرت ملی و امنیت ملی ایران و حتی موقعیت بین‌المللی ایران فراهم کرد، اما چون این فرصت‌ها با کنش‌های دیپلماتیک و شایسته همراه نشد بخش مهمی از فرصت‌های ناشی از آن هدر رفت. من مثالی که در این مورد می‌زنم قطعنامه ۵۹۸ است. زمانی که مذاکرات دیپلماتیک منتهی به قطعنامه ۵۹۸ دنبال می‌شد رزمندگان رشید در جبهه‌ها جان می‌دادند و متحمل دشواری‌های بسیار می‌شدند و گاه و بیگاه از مذاکرات هم ابراز ناخشنودی می‌کردند. باور داشتند که باید در صحنه نبرد سرنوشت جنگ تعیین شود و قاتل بودند مذاکرات سیاسی بی‌حاصل یا حتی غلط است، اما پایان قابل قبول جنگ ایران و عراق در حالی که حاصل رشادت‌ها و شهادت‌های بسیار در صحنه‌های نبرد بود، به شکلی مدیون تدابیر دیپلماتیکی هم بود که به قطعنامه ۵۹۸ منجر شد. موفقیت‌های بیشتر در صحنه نبرد می‌توانست شرایط دستیابی دیپلمات‌ها به نتایج بهتری را نیز فراهم کند، اما پذیرش همین قطعنامه در شرایط مقتضی در چارچوب منافع ملی ایران، سند مناسب و مقبولی برای پایان جنگ ایران و عراق بود. فقدان این سند می‌توانست وضعیت ایران را در سال پایانی جنگ بسیار دشوارتر کند.

آنچه در دولت احمدی‌نژاد اتفاق افتاد واگذاری صحنه دیپلماسی به سپاه بود که حتماً غلط بود و در دولت روحانی هم این دولت حل این مشکل مهم را در اولویت قرار نداد و لذا نتوانست مدیریت دیپلماسی منطقی‌ای را به‌درستی به دست بگیرد.

ظاهراً در همه کشورها این نوع اختلافات هست و در نهادهای بالادستی مانند شورای امنیت ملی این اختلافات حل می‌شود و ابعاد کنش‌های دیپلماسی و نظامی تعیین می‌شود.

درست است. شورای عالی امنیت ملی یا نهادهای مشابه در همه کشورها وظیفه هماهنگی میان نهادهای نظامی و غیرنظامی را دارند. در ایران هم شورای عالی امنیت ملی متشکل از ده عضو ثابت است که تنها یکی از آن‌ها رئیس ستاد کل نیروهای مسلح است. سران سه قوه، وزرای کشور، خارجه، اطلاعات و رئیس برنامه و بودجه و دو عضو منتخب رهبری سایر اعضا هستند که هیچ کدام مقام نظامی نیستند. هرچند ممکن است گاه برخی پیشینه نظامی داشته باشند. معنای این ساختار این است که مواضع نظامیان در تدبیر امور و هماهنگی حتی در حوزه امنیت ملی غالب نیست و اقلیت است. همه ابعاد مقتضی در کنار مقتضیات نظامی باید لحاظ شود و این مجموعه همه آن ابعاد را در کنار هم قرار داده است. اتفاقاً من فکر می‌کنم قابل انتقادترین مرجعی که باعث

ناهماهنگی‌های ضروری شده دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی است. شاید بتوان گفت انتصاب یک مقام نظامی به‌عنوان دبیر شورای عالی امنیت ملی هم تجربه ناموفقی بود. این دبیرخانه توانست وظیفه مهم و ارزشمند هماهنگی میان نظامیان و دیپلماسی و سایر نهادهای حکومتی را به‌درستی فراهم نکند. ناهماهنگی‌های مشکل‌آفرین و فرصت‌سوز میان وزارت خارجه و سپاه قدس یا به قول دکتر ظریف میان میدان و دیپلماسی حتماً ناشی از ضعف عملکرد دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی به‌عنوان نهاد بالادستی هم بوده است؛ البته در شرایط طبیعی به‌طور دائم هماهنگی میان نظامیان و وزارت خارجه مستلزم حضور شورای عالی امنیت ملی نیست. من در شروع دوره مسئولیت در وزارت خارجه دولت اصلاحات در سال ۱۳۷۶ با فعالیت‌های نیروی قدس مشکلات زیادی داشتم، اما خیلی زود سردار سلیمانی به فرماندهی نیروی قدس منصوب شدند و در دوره فرماندهی ایشان تا پایان کار من در وزارت خارجه، همکاری ما بسیار مناسب و مطلوب بود. هرکدام به وظایف خودمان عمل می‌کردیم و غالباً تدبیر امور تحت هماهنگی وزارت امور خارجه به‌درستی دنبال می‌شد؛ البته موارد اختلاف هم در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی و گاه در شورای عالی مطرح و غالباً به تصمیمات مرضی‌الطرفین منتهی می‌شد. من هرگز با نیروی قدس مشکلاتی در حد دکتر ظریف نداشتم و سیاست خارجی تا حد زیادی بر عملکرد نظامیان و امنیتی‌ها در خارج از کشور اشراف پیدا کرده بود.

رقابت‌های داخلی در ارکان مختلف نظام چقدر در کند کردن راهبردهای سیاست خارجی تأثیر دارد؟

در ۴۲ سال گذشته رقابت‌های داخلی همواره روی سیاست خارجی ایران تأثیرگذار بوده است. اگر دو یا سه سال پس از انقلاب را هم به حساب فضای انقلابی بگذاریم، در دهه ۶۰، تحولاتی مانند واکنش‌های داخلی در ایران نسبت به تصمیم آمریکا برای کاهش تنش با ایران کمتر از پنج سال پس از پایان بحران گروگان‌گیری در ایران، با اعزام مک‌فارلین به ایران برای مذاکره در سال ۱۳۶۴ باعث به‌بن‌بست کشیده شدن این تحول شد. همچنین واکنش نسبت به فعالیت‌های دیپلماتیک برای پایان دادن به جنگ نشان‌دهنده دیگری

از نقش رقابت‌های داخلی در کند کردن سیاست خارجی بود. شاید دهه ۷۰ و نیمه اول دهه ۸۰ شمسی کم‌تنش‌ترین سال‌های پس از انقلاب در زمینه تحولات خارجی است که البته در این دوره هم با حوادث متعددی مواجه بوده‌ایم. در دولت اصلاحات هرگاه رئیس‌جمهور عازم سفر خارجی مهمی می‌شد حوادثی در داخل کشور موفقیت سفرهای او را تحت تأثیر قرار می‌داد و هرگاه فضای مثبت با افکار عمومی جهان شکل می‌گرفت حوادثی تلخ این فضای مثبت را درهم می‌شکست. حمله به اتوبوس حامل بازرگانان امریکایی در سال ۱۳۷۷ از جمله این موارد بود، حتی وقتی ایران در سال ۱۳۸۰ پیروزی بزرگی در مدیریت تحولات پس از حمله امریکا به افغانستان به دست آورد، حوادثی روند این تحولات را بر هم می‌زد؛ البته فقط تحولات داخلی ایران در این زمینه مؤثر نبود. کنش تدریجی امریکا و اسرائیل هم تأثیرگذار بود. این تحولات گاه تا آن حدی متناسب با وضعیت به‌موقع و تأثیرگذار بود که احساس می‌شد گویی تدریجی در واشنگتن، تل‌آویو و تهران در هر مقطعی در حرکتی شبیه به دوی امدادی، به‌نوبت به یکدیگر کمک می‌کنند تا روند بهبود فضای بین‌المللی نسبت به ایران به سرانجام مطلوبی نرسد.

متأسفانه از دوره دولت احمدی‌نژاد این وضعیت حالت بسیار تندشونده‌ای به خود گرفت و در ادامه در دولت دکتر روحانی به طرز تأسف باری کشمکش‌های داخلی بر مباحث راهبردی کشور و مقتضیات منافع ملی و حتی امنیت ملی سایه افکند. در این مدت دولت پنهان‌هویت سازمان‌یافته‌تری پیدا کرد و اختلالات بسیاری در پیشبرد راهبردهای ملی و به‌ویژه راهبردهای سیاست خارجی ایجاد کرده و می‌کند.

پیشنهاد شما برای یکدست کردن تصمیم‌گیری‌ها و تعیین راهبردهای بلندمدت مبتنی بر منافع ملی در زمینه سیاست خارجی چیست؟

در یک چارچوب‌های کلی، اجماع ملی بر سر مسائل و مشکلات و ضرورت‌های کلان کشور اجتناب‌ناپذیر است. گفت‌وگوی نجیگان و گفت‌وگوی نظام و نجیگان در این زمینه‌ها ضروری و کارساز است. تلاش‌های پراکنده‌ای بوده، اما به‌صورت واقعی این نوع تعامل ضروری نهادینه نشده

است. به هر میزان که مباحث جامع‌تر و مهم‌تری مطرح باشند، اهمیت اجماع ملی بر سر آن‌ها بیشتر می‌شود. از جمله مباحث بسیار مهم و کلیدی مباحث حوزه سیاست خارجی است. مباحث مربوط به روابط بین‌المللی ایران و قرائت از بحران‌های بین‌المللی پیش‌روی ایران است.

در حوزه اجرای سیاست خارجی نیز در گام اول ضرورت دارد که پیش از هر اقدامی وضعیت نظامیان و دیپلمات‌ها در صحنه‌های بین‌المللی هنجار شود. نظامیان از تصدی‌گری دیپلماسی خارج شوند و دیپلماسی منطقه‌ای به وزارت خارجه بازگردد. در گام بعد طبعاً کنش‌های نظامی و دیپلماتیک در صحنه بین‌المللی باید تحت هماهنگی دیپلماتیک و در صورت ضرورت تحت هماهنگی‌های نهاد بالادستی شورای عالی امنیت ملی به پیش برده شود.

کنش نظامیان دارای مقام و مسئولیت نظامی در اجرای دیپلماسی با هیچ منطقی سازگار نیست و حتماً اثر مخرب دارد. من در نوشته‌های مختلف گفته‌ام با همه تجربه و درکی که در زمینه سیاست خارجی دارم به صراحت تأکید می‌کنم اگر عملکرد سپاه در عراق و سوریه تحت مدیریت مؤثر دیپلماسی دنبال می‌شد، بدون شک کنش‌های خردمندانه نظامیان در میدان، با دیپلماسی خردمندانه به فرصت‌های بزرگی برای منافع ملی و امنیت ملی کشور بدل می‌شد و متقابلاً واکنش‌های منفی نسبت به کنش‌های نظامیان و خسارات احتمالی نیز تحت مدیریت دیپلماسی خردمندانه خنثی می‌شد یا به حداقل ممکن می‌رسید.

به دنبال بحث منتشر شده

از وزیر خارجه درباره ناهماهنگی‌ها و گاه تعارض‌ها میان فعالیت میدان و دیپلماسی گفته می‌شود وزارت خارجه تنها مجری سیاست‌گذاری‌های نهادهای بالادستی است و اینکه اختلاف نظر مسئولان وزارت خارجه با نهادهای بالادستی و نهادهای نظامی و امنیتی در چهل سال گذشته مسبوق به سابقه است. در مجموع میزان نفوذ وزارت امور خارجه در سیاست‌گذاری را تا چه حد می‌دانید.

طبیعی است وزارت امور خارجه مجری سیاست‌گذاری‌های نهادهای بالادستی است. طبعاً نهادهای نظامی و امنیتی هم مجری سیاست‌های نهادهای بالادستی هستند. نظامیان به صورت متعارف خودسرانه به کنش نظامی دست نمی‌زنند یا سیاست‌گذار کنش‌های نظامی نیستند، بلکه برعکس باید کاملاً تحت فرمان نهادهای بالادستی عمل کنند و مقتضیات و هنجارهای نظامی نیز این ضرورت را دیکته می‌کند. اختلافات مطرح‌شده در مورد میدان و دیپلماسی، بحث بر سر دخالت نظامیان در اجرای سیاست خارجی است.

وزارت امور خارجه یک عضو کلیدی سیاست‌گذاری در هر کشوری است. عضو کلیدی شورای عالی امنیت ملی در سیاست‌گذاری نه تنها برای کنش‌های سیاست خارجی بلکه برای کنش‌های نظامی نیز هست. این هم طبیعی است که وزارت امور خارجه به‌ویژه در طراحی و تدوین و پیشنهاد سیاست‌های حوزه دیپلماسی تقدم دارد همچنان که مقام نظامی عضو نهاد بالادستی در طراحی و پیشنهاد کنش‌های نظامی مقدم است. آنچه موجب طرح مناقشه میان حوزه‌های نظامی و دیپلماسی شده است دخالت‌های ناهنجار نظامیان و امنیتی‌ها در اجرای سیاست خارجی بوده است. یا ناشی از کنش‌های خارج و مغایر سیاست‌های مصوب نهادهای بالادستی بوده است؛ یعنی ورود نظامیان به حوزه‌هایی که قطعاً فاقد صلاحیت سیاست‌گذاری و اجرای آن بوده‌اند.

به نظر می‌رسد که شورای عالی امنیت ملی هم به‌عنوان نهاد بالادستی در سامان‌دهی این وضعیت و پیشگیری از دخالت نهادهای فاقد صلاحیت در اجرای سیاست خارجی مشکل را بسیار تشدید کرده است.

آیا نفوذ و قدرت وزارت امور خارجه در دوره‌های مختلف تفاوت داشته است؟ آیا تجارب مشابهی از زمان حضور در وزارت امور خارجه دارید؟

بله. نفوذ و قدرت وزارت امور خارجه در تدوین و پیشنهاد سیاست‌های حوزه دیپلماسی و در اجرای سیاست‌های مصوب نهادهای بالادستی در دوره‌های مختلف بسیار متفاوت بوده است. در دولت احمدی‌نژاد، وزارت امور خارجه تقریباً تمامی شأن و منزلت خود را از دست می‌دهد و نه تنها از سیاست‌گذاری نهادهای بالادستی حذف می‌شود، بلکه اجرای سیاست خارجی را در حساس‌ترین حوزه‌های منطقه‌ای تقریباً به‌طور کامل به سپاه واگذار می‌کند.

وزارت امور خارجه در دولت اصلاحات، چه در مشارکت برای تدوین سیاست‌ها در نهادهای بالادستی و چه در اجرای سیاست خارجی، بسیار قدرتمند و تأثیرگذار بود. به دلیل همین موقعیت وزارت خارجه، نهادهای نظامی و امنیتی برای اجرای وظایف محوله خود در حوزه‌های خارجی، هماهنگی‌های جامع و مداومی با وزارت امور خارجه داشتند. هرچند گاه ناهماهنگی‌های مهمی رخ می‌داد، اما رویه حاکم هماهنگی مداوم آنان با وزارت خارجه بود. ما در دولت اصلاحات چیزی به‌عنوان تصدی‌گری سیاست خارجی توسط سپاه نداشتیم. دخالت نظامیان در روابط سیاسی میان ایران با دولت‌های خارجی وجود نداشت. طبعاً در وضعیت‌های غیرمتعارف امنیتی و نظامی مانند وضعیت افغانستان و عراق هماهنگی‌ها خیلی بیشتر و به‌صورت مداوم بود، اما هرگز این حوزه‌ها نیز به سپاه واگذار نشد، حتی هنگامی که نظامیان در معرض اقدامات نظامی بودند.

یک پرسش کمی شخصی‌تر. پس از انتشار گفت‌وگوی جواد ظریف با سعید لیلانز دو رویکرد در بین صاحب‌نظران وجود دارد: نخست اینکه ظریف با توجه به محدود بودن حوزه اختیارانش باید از مسئولیت کناره می‌گرفت؛ و دوم اینکه، با وجود اینکه برخی سیاست‌ها را نادرست می‌دانست باید می‌ماند و در حد توان خود جلوی مشکلات را می‌گرفت. شما کدام راه را می‌پسندید؟

انتشار گفت‌وگوی ویرایش‌نشده آقای ظریف با آقای لیلانز مشکل‌آفرین بود و خسارت‌های مهمی داشت. امیدوارم این رویداد پرهزینه پیامدهای مثبتی نیز داشته باشد. انتشار این مصاحبه مسئولیت‌نهادهای بالادستی را در تعیین تکلیف این ناسامانی‌های مطرح‌شده بسیار بیشتر از گذشته کرده است. مطالبه جامعه نیز نسبت به ضرورت رفع این ضعف‌های بزرگ طبیعی است. ضرورت دارد به تک‌تک مباحث مهم مطرح‌شده توسط دکتر ظریف با درک عمیق نسبت به منافع ملی و امنیت ملی توسط نهادهای بالادستی پرداخته شود و برای رفع دخالت‌های نهادهای دیگر در اجرای سیاست خارجی تدبیر شود.

اما در پاسخ شما باید تأکید کنم کناره‌گیری از مسئولیت همیشه اقدامی شجاعانه و حتی اخلاقی نیست، به‌خصوص اگر مقام مسئول نسبت به اقدامات و اظهارات خود باور داشته باشد و تحت فشار منتقدانش کناره‌گیری کند یا کناره‌گیری او مشکلات ملی مرتبط با مسئولیتش را افزایش دهد.

دکتر ظریف یک سرمایه ملی است. تلاش‌های او برای برگرداندن موقعیت کشور در سطح بین‌المللی به وضعیتی مشابه سال ۱۳۸۴ تا این مرحله نیز بسیار ارزشمند و کلیدی بوده است. مرمت فاجعه سیاست خارجی هسته‌ای دولت احمدی‌نژاد کار بسیار دشواری بوده که محمدجواد ظریف در انجام آن بسیار موفق بوده است. ماندن ظریف در وزارت خارجه تا زمانی که کشور در بحران تحریم قرار دارد بسیار ضروری است؛ لذا من ماندن ایشان را اقدامی شجاعانه و ملی می‌دانم، حتی شاید نوعی از خودگذشتگی هم باشد؛ البته در زمینه بحران ناشی از دخالت نظامیان در دیپلماسی منطقه‌ای، به نظر من این مباحث خیلی دیر مطرح شدند. این مباحث باید از روز اول دولت دکتر روحانی به‌عنوان یک اولویت در دستور کار وزارت امور خارجه، دولت و شورای عالی امنیت ملی قرار می‌گرفت و سیاست خارجی منطقه‌ای باید به وزارت خارجه برگردانده می‌شد. دکتر ظریف باید این مسائل را از روز اول مسئولیتش با جدیت دنبال می‌کرد و برگرداندن سیاست خارجی منطقه‌ای به وزارت خارجه را در سال ۱۳۹۲ جزو اولویت‌های فوری کارش تلقی می‌کرد. اگر انتقادی به ایشان وارد باشد، تأخیر در پرداختن به این مشکلات حساس و بحران‌ساز است؛ البته ایشان چنان که تشریح می‌کند برای رفع موانع سیاست خارجی تلاش‌های بسیاری را دنبال کرده است که به سرانجام نرسیده است. ■

مرمت فاجعه سیاست خارجی هسته‌ای دولت احمدی‌نژاد کار بسیار دشواری بوده که محمدجواد ظریف در انجام آن بسیار موفق بوده است

تعارض منافع و تکنوکراسی

چندروایت از تکنوکرات‌های ایرانی



مهدی فخرزاده

انتشار فایل صوتی گفت‌وگوی سعید لیلز با محمدجواد ظریف، موجی از واکنش‌ها در پی داشت. از «جناب‌خان» شخصیت تلویزیونی گرفته تا روضه‌خوان‌ها و سیاستمداران درباره ظریف سخن گفتند؛ گاهی در نقد نظام و گاهی در دفاع از تکنوکراسی و گاهی به طعن. ماجرای ظریف از یک نظر بدیع است؛ در ایران کمتر پیش آمده تکنوکرات‌ها زمانی که بر مسند قدرت‌اند با مردم سخنی گفته باشند. آن‌ها اگر چیزی بگویند، پس از برکناری باید آن را شنید. گاهی هم چیزی نمی‌گویند که در آن صورت باید از لابه‌لای برگ‌های تاریخ حرف‌ها و تجربه‌هایشان را جست. فایلی که در نفوذ و گستردگی فضای مجازی و شاید کم‌دقتی در نگهداری افشا شد، گفته‌های ظریف برخی از گمانه‌زنی‌ها درباره مناسبات قدرت در ایران را به روی پرده آورد. مناسباتی که در آن عرصه سیاست ایران به دو سویه پنهان و پیدا تقسیم می‌شود. تکنوکراسی در ایران سرنوشت چندان خوبی نداشته است. از امیرکبیر و قائم‌مقام گرفته که قصد داشتند در ساختار فرسوده قاجار تحول ایجاد کنند تا تیم تکنوکرات دهه ۴۰ ایران و کسانی چون ابتهاج، عالیخانی، یگانه و کیان‌پور همه با یک دیوار سخت برخورد کردند: تعارض منافع با نهادهای قدرتمند و غیردموکراتیک.

انقلاب ایران در بدو امر با تضاد تخصص و تعهد، تکلیفش را با تکنوکراسی مشخص کرد، اما در تمام دوران پس از جنگ، بجز هشت سال احمدی‌نژاد تیمی از تکنوکرات‌های مسلمان مدیریت میانی را در دست گرفتند. پهلوی‌ها نیز که مدعی نوسازی ایران بودند نسل‌های مختلفی از تکنوکرات‌ها را به کار گرفتند و فرصت‌های بسیاری برای توسعه پیش آمد، ولی موانع بسیاری در مسیر ایجاد شد. در این مجال در پی پاسخ به این پرسش هستیم که چگونه دست تکنوکراسی در اصلاح ایران ناکام بود.

توسعه زیر چکمه

سه سال از کودتا می‌گذشت و مجلس پنجم در حال تبدیل شدن به محملی برای تکمیل پروسه

قدرت‌یابی سردار سپه بود. در جمع نمایندگان که زمینه حکومت پهلوی را چیدند، سرداری تحصیلکرده و مسلط به چند زبان خارجه از خراسان حضور داشت که هرچند تحصیلات نظامی در روسیه دیده بود، اما در نظامی‌گری چندان خوشنام نبود. از جمله سوابقش، اعدام دکتر حشمت و دمیدن در آتش جنگ‌های گیلان بود. مجلس به اعتبارنامه او ایراد داشت. بخشی از ایرادها به زنبارگی و شرب‌خمر او بود که دلیل قانع‌کننده‌ای محسوب نشد، اما ایراد مهم دیگر فرماندهی قشون خراسان بود. این ایراد نیز با شهادت مشکوک والی خراسان مبنی بر استعفای تیمورتاش برطرف شد تا او همچون سه دوره پیشین در مجلس حضور یابد، هرچند با رویکردی متفاوت. در دوره‌های پیش، او به جریان‌های اعتدالی و کسانی چون مرحوم مدرس نزدیک بود (عاقلی، ۱۳۷۰). کارنامه تیمورتاش چهل ساله تا آن زمان نکات مثبت و منفی بسیاری داشت. او در گیلان در حال مستی فرمان اعدام چند روستایی را داده بود که هیچ ارتباطی با جنبش جنگل نداشتند، اما در کرمان منشأ خیرات شده بود. مجلس پنجم، فاتحه حکومت قاجار را خواند و سردار سپه، قدرت بلامنازح ایران شد. در به قدرت رسیدن رضاخان، تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز فرمانفرما و داور نقش فراوانی داشتند. اصلاحات رضاشاه نیز بسیار وابسته به این افراد بود. از میان این سه دوست، فیروز نیز همچون تیمورتاش، شاهزاده‌ای عیاش بود. او واسطه قرارداد ۱۹۱۹ بود و گویا از ترس رشوه ۱۶۰ هزار پوندی این قرارداد که به جیب زده بود به انگلستان سفر نمی‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹). در این میان، داور وضعیت متفاوتی داشت. جوانی تحصیلکرده ولی بی‌شهرت و بی‌پول و البته جاه‌طلب. این سه تأثیرگذارترین مردان در توسعه رضاخانی بودند. در دوران پهلوی اول زیربنای نوعی از نوسازی در ایران ریخته شد که نیکی کدی (۱۳۶۹) آن را «نوسازی از بالا» می‌داند. «درآمد حاصله از مالیات‌های سنگینی که روی شکر و چای وضع گردیده بود، برای سرمایه‌گذاری در امر ایجاد یک خط آهن ذخیره گردید. در سال ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] برای همه زمین‌ها مالیات واحدی وضع گردید... در طول حکومت رضاشاه قوای مسلحه آن‌قدر مدرن و وسیع بودند که بتوانند اقتدار حکومت را حفظ نمایند... اصلاح نظام اداری در سال ۱۹۲۶ منجر به ایجاد یک سیستم اداری جدید که برای ورود به آن حداقل تحصیلات لازم بود گردید... رشد ارتش و دیوانسالاری به مدینت و شهرنشینی مردم کمک نموده و بر جمعیت تهران به مقدار معنایی افزود» (کدی، ۱۳۶۹). به تعبیر آبراهامیان (۱۳۸۹) در این دوره ارتش ۱۰ برابر و بروکراسی ۱۷ برابر رشد کرد. همچنین دوره کودستان برای کودکان طراحی شد و در آخرین سال حکومت رضاشاه ۱۵۰۰ کودک از کودکستان بهره می‌بردند. در طول حکومت رضاشاه مدارس ابتدایی از ۸۳ مدرسه در سطح کشور به ۲۳۳۶ مدرسه رسید و ۲۱۰ هزار دانش‌آموز ابتدایی از جمله ۴ هزار دختر در آن‌ها درس می‌خواندند. این آمار در ابتدای دوره رضاشاه تنها ۷ هزار نفر پسر بود. به میزان بهره‌مندی از تحصیل باید ۲۱ هزار دانش‌آموز دوره دبیرستان در سال تحصیلی ۱۳۱۹-۱۳۲۰ را نیز افزود



ابوالحسن اَبْتَهَاج

که این عدد در سال تحصیلی ۱۳۰۲-۱۳۰۳ تنها ۵ هزار نفر بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹). نظام حقوقی از دیگر عرصه‌هایی بود که به‌طور جدی توسط داور و فرمانفرما نوسازی شد و روزگار آن‌گونه پیش رفت تا فرمانفرما از نخستین زندانیان «زندان قصر» شد. زندانی که خود ساخته بود و گفته می‌شود مدرن بودن و تمیز بودن زندان نزد همبنداننش برایش افتخارآمیز بوده است. تشکیل انجمن میراث ملی به همت تقی‌زاده، تیمورتاش، مشیرالدوله، مستوفی‌الممالک و فیروز فرمانفرما نیز تحول بزرگی بود و این انجمن یک موزه دولتی، کتابخانه ملی و شماری آرامگاه برای مفاخر کشور از جمله فردوسی بنا کرد (همان).

درواقع طراحان و مهندسان چنین ساختاری، بیشتر تکنوکرات‌های تحصیل‌کرده‌ای بودند. رضاشاه به مرور نسبت به تمام این افراد مظنون شد و بسیاری از تکنوکرات‌ها از جمله داور، فیروز و تیمورتاش به کام مرگ فرورفتند. به این لیست باید سردار اسعد بختیاری و بسیاری دیگر را نیز افزود. برخی که اقبال بیشتری داشتند چون فروغی و تقی‌زاده نیز طرد شدند و از مدل «دیکتاتور مصلح» که مدل مدنظر روشنفکران آن دوره برای حکومت رضاشاه بود به مرور دیکتاتوری‌اش باقی ماند که آن هم به اشاره‌ای فروریخت. داور معتقد بود توسعه اقتصادی و ساخت زیرساخت‌هایی چون مدرسه و راه‌آهن بر هر چیزی اولویت دارد. برای ساخت این زیرساخت‌ها نیز تنها یک راه وجود دارد: «ایرانی به میل آدم نخواهد شد و سعادت را بر ایران تحمیل باید کرد» (داور به نقل از بیات، ۱۳۷۲). او رضاخان را تنها کسی می‌دانست که قادر است این کار را کند. راه توسعه ایران با رویکرد داور و دیگر تکنوکرات‌های پیرامون رضاخان، از زیر چکمه‌های رضاخان می‌گذشت. او معتقد بود

خواستار اصلاح حکومت و اجرای قانون اساسی بود بر سر کار آمد. مصدق می‌خواست شاه سلطنت کند، نه حکومت؛ آنچه قانون مشروطه به آن تأکید داشت.

شاه جوان بسیار وفادار به سنت پدر بود و مصدق را تاب نیاورد و با کمک غرب، بخشی از روحانیت، بخشی از نظامیان و اراذل و اوباش دست به کودتا زد. آبراهامیان (۱۳۸۹) معتقد است این کودتا با از بین بردن همه جریان‌ها فضا را برای جریان‌های مذهبی بی‌رقیب کرد. این جریان بی‌رقیب بعدها انقلاب را رقم زد.

پس از کودتا شاه بدهکار کسان بسیاری شده بود. فضل‌الله زاهدی که رهبری میدان در کودتا را بر عهده داشت، نخستین نخست‌وزیر شاه پس از کودتا شد. زاهدی مدعی بود تاج‌بخش شاه بوده است و شاه این گزاره را نمی‌پسندید. زاهدی کنار گذاشته شد. شاه که از مخمصه مصدق خلاص شده بود و مدعی نجاتش از دست مصدق هم کنار زده بود، برای حل مشکلات مملکت، همچون پدر دست به دامان تکنوکرات‌ها شد.

سال ۱۳۳۳ ابوالحسن ابتهاج به ریاست سازمان برنامه و بودجه منصوب شد. ترمیم ساختار برنامه و بودجه و جلوگیری از فساد فزاینده از جمله خدمات ابتهاج بود. مدت‌ها بود سازمان برنامه بی‌ثبات بود و ابتهاج نسبت به پیشینیان خود ثبات خوبی داشت و چهار سال در این مسند بود. جایگاه علمی او اجازه نمی‌داد که در مقابل برخی از فرمایشات ملوکانه نقد نداشته باشد. ابتهاج در مقابل بودجه نظامی شاه ایستادگی می‌کند و از شاه می‌خواهد که پول نفت را تمام و کمال صرف توسعه کند. نقدهای ابتهاج کار دستش داد و مدتی پس از استعفا، طعم زندان هم کشید. وضع ملت‌هپ جامعه نیازمند اصلاحات بیشتری بود. برنامه شاه برای خلاصی از وضعیت بحرانی کشور «انقلاب سفید» نام گرفت. برنامه‌ای که گفته می‌شود توسط آمریکا به شاه ارائه شد. بنا به روایت میلانی (۱۳۸۴) سال ۱۳۳۷ سیا به این نتیجه رسیده بود که شاه از تصمیم‌گیری درباره اصلاحات اجتماعی عاجز است. ایران موقعیتی بسیار مهم در جنگ

این‌ها همان جاهایی هستند که منافع جریان‌های ذی‌نفع با مبانی تکنوکرات‌ها مقداری به تعارض می‌خورد. بدین ترتیب نخستین تجربه همکاری تکنوکراسی و خودکامگی با حذف تکنوکرات‌ها پایان یافت. هرچند این همکاری پیامدهای مثبتی برای ایران داشت، اما پیامدهای منفی توجیه خودکامگی توسط تکنوکراسی، در ذهن مردم باقی ماند.

رضاشاه اراده کرده بود هر تحولی را فقط به نام خودش ثبت کند. او نمی‌خواست نامی در کنار نام خودش باشد و همین اراده بود که تجربه تلخ «دیکتاتور مصلح» را در ایران رقم زد. با سقوط رضاشاه باز هم فروغی از ترس فروپاشی ایران توانست سلسله پهلوی را حفظ کند و فرزند رضاشاه را به قدرت رساند.

پسر با نشان از پدر

با ترنم فروغی، محمدرضای جوان جانشین رضاشاه شد. او نیز چون پدر به تکنوکرات‌ها علاقه نشان می‌داد. جامعه تحت فشار روزگار رضاشاه که در آن دانشگاه و مدرسه ایجاد شده بود، با مطالبات فراوانی وارد دوران پس از اشغال شد. فضای باز سیاسی نسبی در آن دوران به جریان‌های مختلف مجال و میدان داده بود. حزب توده در این میان رشد عجیبی پیدا کرده بود و در عرض همان سال‌های اول پس از سقوط رضاشاه در بسیاری از نقاط ایران دفتر ایجاد کرده بود و اعضای بسیاری گرفته بود. ملی‌ها و لیبرال‌ها نیز جریان‌های مربوط به خودشان را داشتند. سازمان مذهب نیز از آنجا که با زندگی مردم تنیده شده بود و اقدامات زورگویانه رضاشاه نتوانسته بود آن را از بین ببرد، آرام سر برمی‌آورد. مصدق با دولتی که

”
رضاشاه اراده کرده بود هر تحولی را فقط به نام خودش ثبت کند. او نمی‌خواست نامی در کنار نام خودش باشد و همین اراده بود که تجربه تلخ «دیکتاتور مصلح» را در ایران رقم زد. با سقوط رضاشاه باز هم فروغی از ترس فروپاشی ایران توانست سلسله پهلوی را حفظ کند و فرزند رضاشاه را به قدرت رساند

بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای باید توسعه را به ایران تحمیل کرد «نه باید از هتاک ترسید، نه به تمنا گوش داد، نه به زاری و ندبه ترحم کرد». فقط زور کارساز است. سالیان سال حکومت استبدادی (... روح این ملت را قسمی معتاد به زور کرده است که اگر [بدون] تازیانه و تبعید و حبس و هزار دلیل برایش اقامه دعوا کنی یک ذره اثر نخواهد کرد» (بیات، ۱۳۷۲).

رضاشاه به روایت کسروی با وجود خدمات بسیاری که داشت اصول مشروطه را نادیده گرفت، قوانین اساسی را به سخره گرفت، ارتش را به سازمان کشوری و مدنی ترجیح داد، رهبران مرفعی را کشت، پول و ثروت انباشت و از همه بدتر فرهنگ فساد در جامعه ترویج داد (کسروی به نقل از آبراهامیان، ۱۳۸۹).



رضاشاه و علی‌اکبر داور

سرد داشت و از این‌رو آن‌ها تصمیم گرفتند اصلاحاتی برای نوسازی ایران انجام شود که در این اصلاحات قدری هم از قدرت شاه کاسته می‌شد. برای اینکه این کاهش قدرت خطر امنیتی ایجاد نکند، ساواک تأسیس شد. اصلاحات با دولت امینی شروع شد. امینی که تعلقات ملی نیز داشت کار را با ژست نوگرایانه و انقلابی شروع کرد. از میان وزرای او چهار نفر به حزب توده نزدیک بودند، از جمله حسن ارسنجانی که موتور اصلاحات ارضی بود. انقلاب سفید شروع شد. شاه نمی‌خواست تحولات کشور به نام کسی جز خودش رقم بخورد. عمر دولت امینی هم دوام زیادی نداشت و ادامه کار را به دست کسی سپرد که معتقد بود شاه بیش از حد برای مردم ایران بزرگ است! اسدالله علم به نخست‌وزیری رسید. با شروع اصلاحات اعتراض‌هایی شروع شد. جامعه پس از کودتا، هنوز ملتهب بود. او با این توهم که معمار تمدن نوین ایران است در همه امور دخالت می‌کرد. ارتشید جم درباره این دخالت‌ها می‌گوید شاه حتی در مرخصی یک افسر هم دخالت می‌کرد (سحابی، ۱۳۸۸). او برای کارگزاران خودش هم ارزشی قائل نبود. اسدالله علم در خاطراتش اشاره می‌کند که چگونه شاه با هویدا پس از سال‌ها خدمت برخورد تحقیرآمیز کرد و او را مدت‌ها پشت در برای ملاقات نگه داشت (همان).

با آغاز دهه ۴۰، از زمان دولت علم، به توصیه شاه تحلیلگر جوان اقتصادی که با ساواک همکاری می‌کرد به وزارت رسید. همراه او دکتر محمد یگانه، دکتر کیان‌پور، دکتر نیازمند و بسیاری دیگر وارد ساختار دولت شدند. بنا به روایت نیازمند، آن‌ها روزهای پنجشنبه جلسه‌ای داشتند

که برای صدور پروانه‌های صنعتی تصمیم می‌گرفتند. از دل این جلسات صنایع ایران در آن دوران برنامه‌ریزی شد. درآمدهای ایران از سال‌های پایانی دهه ۴۰ رو به افزایش گذاشت. مقاومت تیم دولت در مقابل برخی از سفارشات اطرافیان شاه برای ثبت پروانه‌های صنعتی گویا زمینه دلخوری شاه از عالی‌جناب شده بود. عالی‌جناب برکنار شد و دیگر همکاران او نیز تا جایی که مورد غضب آریامهری واقع نمی‌شدند در مستندهای مختلف باقی ماندند.

اسب خودکامگی شاه، پس از شوک نفتی بیش از پیش رم کرد و سرانجام خودش نیز زمین خورد. محمدرضاشاه مانند پدرش ثابت کرد تکنوکراسی حداقل در ایران با خودکامگی همخوان نیست. در روزهای منتهی به انقلاب، شاه حتی بسیاری

برخلاف تکنوکرات‌های دهه ۴۰، تکنوکرات‌های نوظهور فضای ایران تجربه خوبی از خود به جای نگذاشتند، اما در سیاست خارجه، این دولت دستاوردهای بسیار مثبتی داشت. برجام و بازسازی مناسبات بین‌المللی ایران حاصل فعالیت تیم تکنوکرات وزارت امور خارجه در دوران روحانی بود هرچند این رشد ناموزون ممکن بود چشم‌اندازی برای توسعه و رشد ایجاد نکند. فایل ظریف نشان می‌دهد که همان‌طور که در دوران شکوفایی اقتصادی، تعارض منافع و سیاست‌های ناهماهنگ و قدرت‌های فراتر از چارچوب قانون کارشناسان را کنار می‌زد، حالا هم گویی در حوزه سیاست خارجه نوعی از تعارض منافع جریان دارد.

به هر حال امروز به نظر می‌رسد این مدل از تکنوکراسی موانع سختی در برابر خود دارد. موانعی که بخشی از آن را در واکنش به فایل صوتی ظریف می‌توان دید. ■

منابع:

آبراهامیان، پرواندا، ۱۳۸۹، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران.
بیات، کاوه، ۱۳۷۲، «اندیشه سیاسی داور و تأسیس دولت مدرن در ایران»، فصلنامه گفتگو، شماره ۲ صفحات ۱۱۶ تا ۱۳۳.
خواجهنوری، ا.، ۱۳۵۷، بازیگران عصر طلایی، نشر سازمان انتشارات جاویدان.
سحابی، عزت‌الله، ۱۳۸۸، «سقوط شاه از نگاه کارگزاران محمدرضاشاه»، نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۶۰.
عاقلی، باقر، ۱۳۷۰، مشاهیر رجال، نشر گفتار.
عاقلی، باقر، ۱۳۸۰، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد اول، نشر گفتار با همکاری نشر علم، تهران.
عاقلی، باقر، ۱۳۸۰، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد دوم، نشر گفتار با همکاری نشر علم، تهران.
میلانی، عباس، ۱۳۸۴، معمای هویدا، چاپ پانزدهم، نشر اختران، تهران.

از دوستانش را از دست داده بود. مردم نیز از او به‌شدت بیزار شده بودند. خاطرات کارگزاران پهلوی نشان می‌دهد او بجز عده‌ای مجیزگو، کسی را برای خود باقی نگذاشته بود.

موج انقلاب

با وقوع انقلاب ۵۷، سرنوشت تکنوکراسی هم دچار چالش شد. انقلابیون از همان ابتدا تکنوکراسی را برنمی‌تاییدند. دولت بازرگان که به دنبال حرکت آرام بود چندان دوام نیاورد. تضاد «تعهد و تخصص» مطرح بود و سنگینی به نفع کسانی بود که موافق تعهد بودند. در دوران

جنگ، بخشی از کارشناسان و تکنوکرات‌ها، مهار برخی از نهادها از جمله سازمان برنامه و سازمان صنایع ملی را در دست گرفتند. با پایان جنگ، بخشی از انقلابیون که در دوران جنگ تجربه اندوخته بودند، مهار اقتصاد و سیاست را بر عهده گرفتند. عملکرد این تیم اگرچه در حوزه اقتصاد فاجعه‌بار بود، اما در سیاست خارجه تجربه‌های مثبتی برجای گذاشت. این تجربه‌ها در دوران خاتمی تکرار شد و در حوزه اقتصاد نیز با اصلاحاتی همراه شد. مدیریت فاجعه‌بار اقتصاد

و سیاست در دوران احمدی‌نژاد، با حذف این تکنوکرات‌ها تحقق یافت و دولت روحانی نیز با جای پای تجربه تکراری هاشمی گذاشت. گفتن از وضعیت سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت روحانی موضوع این بحث نیست و

”
برجام و بازسازی مناسبات بین‌المللی ایران حاصل فعالیت تیم تکنوکرات وزارت امور خارجه در دوران روحانی بود هرچند این رشد ناموزون ممکن بود چشم‌اندازی برای توسعه و رشد ایجاد نکند

مرد میدان دیپلماسی یا کارگزار آن؟



طیبه سلمانی

در فضای ملتهب سیاسی ایران که سرعت تحولات بسیار تند و سریع است و هر روز اتفاقی جدید تبدیل به کانون اخبار می‌شود، انتشار فایل صوتی از وزیر خارجه ایران آن هم هم‌زمان با مذاکرات وین برای احیای برجام در بیش از سه هفته گذشته، تمام اخبار و رویدادهای سیاسی کشور را تحت شعاع خود قرار داده است؛ یعنی درست در بخش‌هایی از سه ساعت فایل منتشر شده که تقابل میدان و دیپلماسی از دل آن بیرون می‌آید، جایی که تفوق میدان بر دیپلماسی خودش را در حرف‌های ظریف نشان

می‌دهد: «هیچ‌گاه نشد من از سردار سلیمانی بخواهم مثلاً فلان عملیات را فعلاً متوقف کنید تا ما در مذاکرات پیشرفت کنیم. نه اینکه نخواهم، سردار سلیمانی قبول نمی‌کرد، اما در مقابل بارها می‌شد که او از من می‌خواست در مذاکرات پیش‌رو فلان موضوعات را پیگیری کنم...»، یا در جایی دیگر می‌گوید: «سردار سلیمانی معتقد بود چون میدان اصل است باید به‌طور مثال از هوایمایی هما استفاده کرد، ولو آنکه ۲۰۰ درصد به دیپلماسی کشور هزینه بخورد».

فارغ از محتوای فایل که ظریف پس از انتشار همچنان بر صداقت گفتار خود پافشاری می‌کرد: «لازم است تأکید کنم عرایض بنده - که هیچ ادعایی جز صداقت بر قطعیت آن ندارم - ذره‌ای از عظمت شهید سلیمانی و نقش بی‌بدیل او در بازآفرینی امنیت ایران، منطقه و جهان نمی‌کاهد...»^۱ و البته نمی‌توان قضاوتی درباره درست بودن یا نبودن آن داشت، گمانه‌زنی‌ها درباره دلایل انتشار این فایل، چند دسته است. عده‌ای منبع انتشار این فایل صوتی را در درون بدنه دولت جست‌وجو می‌کنند و چند سناریوی ذهنی در این رابطه ترسیم می‌کنند: سناریوی اول، انتشار فایل توسط دولت به قصد آجمز کردن مخالفان برجام و گرفتن اختیار تام در مذاکرات است؛ و سناریوی دوم، انتشار فایل توسط دولت به قصد فاعلیت در انتخابات پیش‌رو، حضور ظریف در انتخابات و پر کردن سبد رأی میانه‌روهاست. عده‌ای دیگر دلایل انتشار این فایل را بیرون از دولت و برای تحت فشار گذاشتن دولت می‌دانند، آن هم در شرایطی که تیم مذاکره‌کننده در وین مشغول چانه‌زنی است: ۱. انتشار فایل توسط مخالفان دولت به قصد تخریب برجام و دستاوردهای برجام در دولت‌های یازدهم و دوازدهم است؛ ۲. انتشار فایل توسط مخالفان دولت به قصد حذف ظریف از معادلات انتخاباتی به‌عنوان تنها کاندیدای دوقطبی ساز و رأی آور برای جناح اصلاح‌طلب است؛ و ۳. انتشار فایل توسط گروهی سوم، مانند احمدی‌نژادی‌ها که قصدشان ایجاد تنش در درون ساختار است.

در این میان یکی از موضوعاتی که عموماً مطرح می‌شود آن است که مرد صحنه دیپلماسی با توجه به گفته‌هایش در فایل صوتی که می‌توان دید در همان مسیر بهبودخواهانه هم به بن‌بست خورده و کارگزاری بدون اراده و خلاقیت شده است، باید صحنه دیپلماسی را ترک می‌کرد و عنان کار را به دست میدانداران می‌سپرد یا همچنان مدیر روی صحنه می‌ماند تا مجری فرامین میدانداران پشت صحنه باشد؟ در پاسخ به این سؤال و ماندن یا رفتن او صحبت‌های بسیار و دلایلی مهم بیان شده

است. برآیند نظرات برخی کنشگران جوان و فعال در عرصه سیاست که موافق استعفای ظریف هستند نشان می‌دهد دلایل آن‌ها سیاسی و اخلاقی است: ظریف فرد بسیار پخته و سیاستمداری باتجربه و حاذق است، توانایی او در امضای برجام و نجات کشور از یک جنگ در ذیل ویژگی‌های شخصی است و الا در دوره قبل از او ما دیدیم که تجربه جلیلی کاری از پیش نبرد، پس ما در مذاکرات فردی بهتر از او سراغ نداریم و او می‌توانست از این توانایی برای زیر بار نرفتن فرامین میدان استفاده کند. از طرفی چنانچه ایشان آگاه بر نقش واقعی وزارت خارجه در حوزه مدیریت روابط خارجی کشور بوده است آن‌طور که در سخنان رهبری نیز با تأکید بر صرفاً مجری بودن وزارت خارجه اشاره شد، سخنان منتشر شده ایشان را باید صرفاً شرح وضع موجود این وزارتخانه حد فاصل سال‌های ۹۲ تا ۹۹ دانست که برای ثبت در تاریخ بیان شده و در نتیجه آقای ظریف هم توقع شأن و حوزه اختیار و عمل بیشتری نداشته و طبیعی است از موقعیت خود نیز ناراضی نباشد، اما اگر با برداشت و تلقی دیگری عهده‌دار سمت وزارت خارجه شده و به‌مرور در دوران مسئولیت ایشان از توان و تأثیرگذاری وزارت خارجه در حوزه مدیریت دیپلماسی کشور کاسته شده است، این امر را باید ناشی از ضعف مدیریتی ایشان و رئیس دولت دانست که در این صورت بسیار زودتر و برای نمونه در زمان حضور بشار اسد در ایران بدون هماهنگی و اطلاع با وزارت خارجه این مسئولیت را واگذار می‌کرد و فراموش نکنیم سیاست جای انسان‌سازی نیست، بلکه شرافت، راست‌گویی، صداقت و شفاف بودن از صفات شخصی است که

عاهده‌دار مسئولیت است و در شرایطی که فضا برای خدمت محدود می‌شود استعفا بهترین گزینه است، استعفا گاهی نوعی سرمایه‌گذاری ملی است نه برای استعفادهنده، اما به مردم می‌آموزد افرادی هستند که اگر نتوانند فعالیت مفیدی داشته باشند کنار می‌روند تا یک کارگزار ساده نباشند.

اما از طرفی ماندن ظریف بر سر کار نیز از نظر برخی مخاطبان حس مسئولیت‌پذیری او و تأثیرگذاری ولو اندک او در شرایط همیشه حساس کشور است: سیاست میدان محل امکان‌هاست، نه مطلوب‌ها بدین معنی که با توجه به امکانی که وجود دارد سیاست‌ورزی می‌کنند نه آن چیزی که مطلوب و آرمان و ایده‌آل است، ظریف یک مصلح اجتماعی و یک آرمان‌گرا نبوده و نیست. او یک بوروکرات است، زمانی که وزیر شده می‌دانسته با چه محدودیت‌هایی مواجه است، سال‌ها در دستگاه وزارت خارجه بوده و با فرامین بالادستی و نهادهای فرادولتی مواجه بوده است؛ بنابراین مانده و در حد توان خود تلاش کرده تا اموری را که در حیطه اختیارات و لیسو محدود اوست اصلاح کند و به

بهترین وجه پیش‌برود. از طرفی میدان و دیپلماسی مکمل هم هستند و هر دو باید تأمین‌کننده امنیت پایدار باشند. امنیت پایدار مهم‌ترین پیش‌نیاز زیست‌عزت‌مندانه مردم است. باید در نظر گرفت در محیط پرتنش خاورمیانه این طبیعی است که میدان نسبت به دیپلماسی دست بالا را داشت باشد؛ البته این به معنای ماجراجویی در میدان نیست، بلکه باید بر میدان هم عقلانیت حاکم باشد. اگر بپذیریم که محور عقلانیت‌ورزی در میدان و دیپلماسی ارتقای کیفیت حکمرانی در راستای ارتقای زندگی مردم است، پس ماندن ظریف کار درستی بوده است.

حال با مرور تجربه استعفای خاتمی از وزارت ارشاد در ۲۷ تیر ۱۳۷۱ که مقابله با فشارهای ناشی از نگاه‌های متحجرانه و واپس‌گرا به فرهنگ و هنر بود این سؤال‌ها همچنان باقی خواهد ماند که آیا استعفای ظریف در حال حاضر کاری درست و به نفع منافع ملی است؟ یا ماندن در عرصه‌ای که اختیارات از او سلب می‌شود و او تنها مجری اوامر است.

به هر تقدیر امر واقع به نظر ادامه حضور ظریف در صحنه سیاسی کشور است. واکنش ظریف به

انتقادات ریز درشت به سخنانش، از حملات جریان راست تندرو تا عتاب رهبری به او، عذرخواهی بود: عذرخواهی از مردم، از دختر شهید سلیمانی و از رهبری. با این حال او در ابتدا درباره شایعات مطرح‌شده درباره کاندیداتوری‌اش سکوت کرد و سپس طی یک پیام از شرکت در انتخابات با همه رایزنی‌هایی که با او شد انصراف داد. او در پایان متن اینستاگرامی‌اش به دل‌پایان داخلی اشاره می‌کند که: «اکنون که خاطر دوستان دل‌پایان از نامزدی‌ام آسوده شده تقاضا می‌کنم به اولویت خودشان که کسب قدرت داخلی است بپردازند و بگذارند ما هم به اولویت خودمان که پاسداری از منافع ملی و رهانیدن مردم از تحریم‌های ستم‌بار امریکاست تمرکز کنیم». ۲. ظریف ۶۲ سال دارد و عمر سیاست‌ورزی در ایران بسیار طولانی‌تر از شمارگان سن اوست. احتمالاً او در میان‌مدت و بلندمدت می‌تواند همچنان در فضای سیاسی ایران نقش‌آفرینی کند. ■

پی‌نوشت:

۱. به نقل از صفحه شخصی ایشان در اینستاگرام همان.
۲. همان.

اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید: لطفاً برگ اشتراك را كامل و خوانا پر كنيد.

حق اشتراك يك ساله
داخل کشور: ۱,۸۰۰,۰۰۰ ریال
خارج از کشور:
اروپا ۷,۰۰۰,۰۰۰ ریال
امریکا ۹,۵۰۰,۰۰۰ ریال

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کدپستی:

(«قید کدپستی الزامی است»)

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سبیا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۳۷۷۵۵۰۲۳۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»

- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نماير ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ | تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵



عارضه سهم‌خواهی در انقلاب

در اواخر دهه ۸۰ به مناسبتی جمعی از دوستان در یک رستوران جمع بودند. از مرحوم سبحانی درخواست شد صحبت کنند که ایشان طی یک سخنرانی کوتاه مطلب زیر را بیان کردند.



این فرهنگ نتیجه‌اش این شد که از اول انقلاب همه به جای اینکه بخشنده باشند و بخواهند خیرات کنند و قدمی برای دیگران بردارند طلبکار بودند و سهم می‌خواستند؛ لذا دیدیم از آن زمان تا حال ۵۰۰ میلیارد دلار پول نفت را صرف هزینه‌های روزمره و مقطعی کردیم که اگر در کره ماه هزینه می‌شد، آنجا گلستان می‌شد. فقر و فلاکت و عقب‌ماندگی هم به جا ماند و الآن از بسیاری کشورهای دیگر عقب‌مانده‌تریم.

یکی از ریشه‌های فرهنگی این وضعیت همین است که نیروهای انقلابی و مبارز ما نسبت به کار خیر و اهمیت آن بی‌توجه بودند و تبلیغ منفی می‌کردند و برخوردی سیاسی با این مسئله داشتند؛ لذا نتوانستند اخلاقیات و فرهنگ خودخواهی و منفعت‌طلبی را از میان بردارند. پدیده‌ای که پس از پیروزی عوارض ملموسش را نشان داد.

گفته می‌شد اگر به فقیر و محرومی کمک کنی، انقلاب را عقب انداخته‌ای، درحالی‌که باید فکر می‌کردیم انقلاب را پیش بیندازیم که چه بشود؟ در هیچ انقلابی سابقه ندارد نیروهای سیاسی و مردم این قدر که در انقلاب ایران شد، دنبال سهم باشند.

من آن زمان در شوروی انقلاب بودم این روحیه سهم‌خواهی را به خوبی لمس کردم. آقای کروبی زمانی می‌گفت یک آقای که من او را می‌شناختم سلطنت طلب است، چون فرزندش در انقلاب شهید شده بود، آمده بود می‌گفت سهم نفت ما را بده. اکثراً دنبال رانت‌خواری هستند، اگر هم دستشان نرسد نق می‌زنند. حتی همین بازار که ظاهراً باید منطبق مادی و اقتصادی بیشتر از جاهای دیگر بر آن حاکم باشد در گذشته سنت‌های بسیار خوبی داشت. در گذشته وقتی یک تاجری ورشکست می‌شد همه بازاری‌های دیگر برایش دلسوزی می‌کردند و او را کمک می‌کردند و بدهی‌هایش را به عهده می‌گرفتند و نمی‌گذاشتند به خاک سیاه بنشینند، درحالی‌که امروز ما شاهد چنین پدیده‌هایی نیستیم. ■

در انقلاب اسلامی برخلاف انقلاب دیگر کشورهای جهان، مانند انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب چین و انقلاب روسیه شاهد ظهور پدیده‌ای در جامعه هستیم که به نوعی حالت طلبکاری شباهت دارد؛ یعنی هرکس پس از پیروزی سهم می‌خواست. به نظر من یکی از دلایل پیدایش این عارضه برخوردی بود که نیروهای سیاسی ما با کارهای خیر و عام‌المنفعه کردند. در دیدگاه و ایدئولوژی آن‌ها این گونه امور منفی و حقیر جلوه می‌کرد. کار خیر را از زندگی حذف کردند. تمام ذهنیت آن‌ها را مسائل سیاسی، تحلیل‌های سیاسی و اعمالی متکی به آن پر کرده بود، درحالی‌که قرآن که معتبرترین سند دینی ماست نسبت به کار خیر نگاهی دیگر دارد.

در سوره انبیا خداوند پس از یاد کردن از ابراهیم و اینکه فرزندان به او عطا کرده است می‌گوید: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَفْرَاقِهِمْ»: فرزندان ابراهیم را رهبرانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند. در ادامه این فراز می‌گوید: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»: ما کار خیر را به آن‌ها وحی کردیم؛ یعنی از ایدئولوژی‌های بشری و مرام‌های سیاسی و اجتماعی‌اش کار خیر در نمی‌آید، یا با آن مبانی قابل تبیین نیست، بلکه این در پیش الهی است که کار خیر جایگاه پیدا می‌کند.

در جایی می‌گوید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»: یعنی در سرشت انسان حرص و خودگرایی هست. «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»: وقتی در سختی قرار گیرد و شری به او برسد ناله و زاری می‌کند. «وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا»: اگر صاحب مکنّت و دارایی شود، تنگ‌نظر شده و دیگر به کسی چیزی نمی‌دهد. بعد در ادامه یک استثناء می‌گذارد و می‌گوید: «إِلَّا الْمُضَلَّيْنَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»: بجز نمازگزارانی که در نمازشان پیگیرند: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»: و آن‌ها که در اموالشان سهم ثابتی برای محرومان و مستمندان هست.

اثر کار خیر

این توجه به محرومان و خیرات کردن دو جنبه دارد: یکی رفع فقر و پاسخی به نیاز مستمندان و محرومان است؛ و یکی هم اثری که در سرشت و اخلاق و فرهنگ شخص بخشنده می‌گذارد. با توجه به اینکه در همه انسان‌ها خودگرایی و خودخواهی و انحصارطلبی هست، این کارهای خیر و کمک‌رسانی به دیگران تمرینی است که شخص بر این خصلت‌های منفی خود غلبه کرده و به تدریج خصلت‌های مثبتی جایگزین آن‌ها کند.

بنا بر روایت برخی ادیان، نسل انسان از قابیل است که برای منافع خود حاضر شد برادرش را به قتل برساند؛ یعنی خوی خودخواهی و منفعت‌پرستی از همان اول در فرهنگ و شخصیت بشر نهادینه شد. پیامبران آمدند که با کار خیر و اعمال نیکو انسان را یاری کنند تا بر این خوی خودگرایی خود غلبه کند. از خود درآید و به دیگران هم ببیندیشد. قرآن به کار خیر این چنین می‌نگرد، اما نیروهای مبارز ما کار خیر را یک عمل فرعی و غیرانقلابی می‌دانستند.



روز واقعه گفت‌وگو با حسن افتخار

هدف ما از این گفت‌وگو و سلسله گفت‌وگوهای روز واقعه - تشییع جنازه مهندس سحابی و اتفاقات آن روز که به عروج شهادت گونه‌ها له سحابی منجر شد - این است که چرا آن روز آن اتفاق افتاد. اگر به یاد داشته باشید، آن روز با مأموران وزارت اطلاعات که در منزل مهندس سحابی بودند توافق شد جنازه تا سر کوچه گلستان تشییع بشود و بعد هم برای خاکسپاری برویم. اما هنگام تشییع قرارها فراموش شد و درگیری اتفاق افتاد. سعی کردند تابوت را از دست تشییع‌کنندگان بگیرند که به سرنگونی تابوت منجر شد. در این درگیری‌ها ضربه‌ای به قفسه سینه هاله خورد و به شهادت او منجر شد. شما وقتی آن مصیبت برای هاله اتفاق افتاد با ماشین به درمانگاه رفتید و در همه مراحل حضور داشتید. خاطرات خود را برای ما بگویید تا شاید کمی برای ما روشن شود. چرا در جایی که دور از تهران است و اطراف آن هم پادگان‌های نظامی هستند اجازه ندادند همان تشییع جنازه محدود هم انجام شود؟

بدهم. تا جایی که به خاطر دارم در آن لحظه هاله ضربه قلب و تنفس نداشت. در آن وضعیت تشییع‌کنندگان هم دچار هیجان بودند. هاله و ما که در بالین او مشغول احیا بودیم از همه طرف تحت فشار بودیم. در همین موقع خانمی گفتند که پزشک هستیم اجازه دهید عملیات احیا را من انجام بدهم. من بلافاصله موافقت کردم. در همین کشاکش هاله با ماشین آقای دکتر بهرام سحابی به درمانگاهی در لواسان منتقل شد و ما هم به طرف گورستان اعزام شدیم. مسئله‌ای که شاید به پرسش اصلی این گفت‌وگو مرتبط باشد این است که منزل مهندس سحابی در یک خیابان فرعی قرار دارد. این خیابان فرعی به یک خیابان فرعی دیگر و آن هم خیابان وسیع‌تری که آن هم اصلی نیست منتهی می‌شود. بالاخره آن خیابان به خیابان اصلی لواسان می‌رسد. در واقع منزل مهندس سحابی در یک خیابان فرعی، فرعی فرعی قرار دارد. به نظر من کل جمعیتی که آن روز حضور داشتند شاید حدود دویست نفر بیشتر نبودند. واقعاً تأمل برانگیز است که چرا به همان ۳۰ متر هم اجازه تشییع ندادند. مفهوم آتش به اختیار صحنه جنگ این است که اگر در صحنه جنگ ارتباط فرد یا گروه با فرماندهی بالاتر قطع شود، ابتکار و خلاقیت فردی تعیین‌کننده است تا در صحنه جنگ افراد خلاقیت خودشان را بروز بدهند. آنجا نه صحنه جنگ بود نه شرایط اضطراری؛ تشییع جنازه مردی بود که عمر خود را در راه استقلال و آزادی ایران و ایرانی صرف کرده بود و از دوران جوانی تا پایان زندگی دغدغه ایران و ایرانیت داشت. چنین شخصیتی می‌گفت اگر آبرویی دارم و اگر ضرورت ایجاد کند این آبرو باید هزینه سرنوشت ایران و ایرانی شود. حالا واقعاً باید پرسید چه لزومی داشت چنین صحنه‌هایی در تشییع جنازه او به وجود بیاید. مرحوم دکتر سحابی که خود سرحلقه ایمان و معنویت و حریت بود در سال ۱۳۴۲ در دادگاه اعضای نهضت آزادی در اشاره به مهندس سحابی با تمام عواطف پدری گفت «عزت من» که فراتر از عواطف پدر فرزندی اشاره به شخصیت والای مهندس داشت. من خودم در بعضی از جلسات دادگاه حضور داشتم و از کسی نقل نمی‌کنم. من فکر می‌کنم ترس و وحشتی که عده‌ای از چنان جمعیت کوچک در آن مکان داشتند، منجر به این رویداد شد. در واقع جز ایجاد تفرق و احساس جدایی و نفرت بین گروه‌ها و طبقات مختلف مردم نتیجه‌ای نداشت و نخواهد داشت. این مراسم می‌توانست به آرامی و با حفظ حرمت خانواده و جنازه مهندس سحابی برگزار شود و هیچ حادثه غیرمترقبه‌ای هم رخ ندهد.

من روایت خودم را از آن روز واقعه در حدی که حضور داشتم و به نوعی تجربه زیسته آن روز من است بیان خواهم کرد. با توجه به نسبتی که داشتیم می‌خواستیم همه اعضای خانواده در مراسم شرکت کنیم و صبح روز تشییع به سوی لواسان رفتیم؛ البته ساعت برنامه از روز پیش چند بار تغییر پیدا کرده بود. در سربالایی‌های لشکرک جلوی ما را گرفتند که عازم کجا هستید. توضیح دادم می‌خواهیم به لواسان برای تشییع جنازه مهندس سحابی برویم. گفتند نمی‌توانید، اما با توضیحات مفصلی که دادیم و با مشورت‌هایی که کردند به ما اجازه دادند عازم لواسان بشویم. وقتی رسیدیم در منزل مراسمی برپا بود و افراد با هم صحبت می‌کردند و کم‌کم شرایط فراهم می‌شد تا تشییع جنازه شروع بشود. پس از مدتی مراسم شروع شد. اولین نکته‌ای که توجه مرا جلب کرد وضعیت هاله بود. هاله به شدت رنگ‌پریده و خسته بود و آثار بی‌خوابی و استرس و هیجان در چهره‌اش دیده می‌شد. عکس مهندس سحابی و شاخه‌ای گل نرگس به همراه داشت. عده‌ای از خانم‌ها همراه هاله بودند. مراسم که شروع شد هنوز چند قدمی نرفته بودیم یک‌باره جنگ مغلوبه شد. امروز که تصاویر ذهنی خودم را مرور می‌کنم در گوشه‌ای عده‌ای مشغول زدن آقای سعید مدنی و دیگران بودند. جنازه روی زمین افتاده و همه چیز درهم ریخته بود و یک‌باره گفته شد هاله غش کرده و روی زمین افتاده. بلافاصله خودم را بالای سر هاله رساندم و با سابقه ذهنی که از پریدگی رنگ و آثار استرس و هیجان که در چهره‌اش دیده بودم و هیجان هم بر ما چیره شده بود سعی می‌کردم عملیات احیا را برای هاله انجام



مراسم تشیع مرحوم عزت‌الله سبحانی

وقتی بیکر مهندس از در خانه بیرون آمد، دکتر فریدون سبحانی روی ارتفاع کوچکی رفت و گفت به هیچ وجه شعار سیاسی داده نشود و تشیع تا سه راهی است. من در عقب تابوت بودم و شعارها هم «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمد رسول الله» بودند که سیاسی نبودند. به یک باره جلو تابوت پایین آمد و افراد زیر تابوت کتک می خوردند.

«هیچ ضرورتی نداشت چنین اتفاقی بیفتد. از این قبیل رویدادها به اشکال مختلف در سال‌های مختلف داشته‌ایم و هیچ کدام نه اضطراری بود و نه خدشه‌ای به امنیت کشور وارد می‌کرد، اما باید پاسخی از مقامات بالاتر و امنیتی گرفت که چرا در این برنامه‌ها نفرت پراکنی می‌شود.»

یک سؤال دیگر هم این است که با آنکه دوربین‌های فیلم برداری زیادی در صحنه بودند از هیچ کدام برای ارائه به دادگاه و کشف ماجرابی که برای هاله اتفاق افتاد استفاده نکردند.

«از جزئیات دقیق برگزاری دادگاه اطلاع دقیقی ندارم، اما مرا به عنوان مطلع و صادرکننده گواهی فوت به دادگاه احضار کردند که به این موضوع اشاره خواهم کرد. آن روز همه متأثر بودند، چون شخصیتی مانند مهندس سبحانی را از دست داده بودیم و بنا بر این نبود که وزانت و حرمت تشیع جنازه شکسته شود. به هر حال هاله را به طرف درمانگاه و جنازه را به گورستان لوسان بردند. من

تا از ماشینی که سوار بودم پیاده شدم، شنیدم بلندگوی گورستان مرا صدا می‌کند که خودم را به درمانگاه برسانم. دوستان هم تأیید کردند چند باری بلندگو این پیام را تکرار کرده است. به همراه یکی از فرزندانم خودمان را به درمانگاه رساندیم. وارد که شدیم فضا بسیار تأسف‌آور بود. با توجه به سابقه ذهنی که از صبح از هاله داشتم، به شدت نگران بودم. آقای شامخی، همسر هاله، در یک گوشه

آن روز همه متأثر بودند، چون شخصیتی مانند مهندس سبحانی را از دست داده بودیم و بنا بر این نبود که وزانت و حرمت تشیع جنازه شکسته شود

زانو بغل گرفته نشسته بود و گویی رخدادهای چند روز و چند ساعت گذشته را مرور می‌کرد. دکتر پیمان و دکتر بهرام سبحانی هم با حیرت و خشم فروخورده در گوشه‌ای ایستاده بودند. دو جوان تکسین بالای سر هاله بودند. من خودم را به تکسین‌ها معرفی کردم و درباره اقداماتی که انجام داده بودند سؤالاتی پرسیدم. خودم هاله را معاینه کردم. در آن لحظه به نظر من حدود ۲۰ تا ۳۰ دقیقه از درگذشت هاله گذشته بود. نه ضربان قلب داشت و نه تنفس؛ مردمک هر دو چشمانش گشاد

و مرا صدا کردند. بحث اساسی این بود که هاله به پزشکی قانونی برود یا خیر. از من سؤالاتی کردند. من با سابقه هاله آشنا بودم و می‌دانستم دیابت داشت و قند خونش در مواردی بالا می‌رفت و حتی روی چشمش اثر گذاشته بود. عمده تأثیر دیابت روی عروق است و بیشتر از همه جا در چشم و قلب و کلیه اثر می‌گذارد. من این‌ها را گفتم که هاله این سوابق بیماری را داشته و نظرم این بود که به دنبال استرسی که از شب قبل و حتی از روزهای قبل به او تحمیل شد و به خصوص در حمله به جنازه مهندس سبحانی، دچار ایست قلبی شد. اگر آن استرس به آن شکل به وجود نمی‌آمد هاله زنده می‌ماند. پس هم سوابق زمینه‌ای هاله و هم استرس و اضطرابی که طی این مدت تحمل کرده بود باعث این اتفاق شد. من روایت خودم را گفتم و روایت‌های دیگران را نفی نکردم و نمی‌کنم. آقای انصاری‌راد گفتند باید حرمت جنازه را حفظ کرد و اجازه ندهید به پزشکی قانونی برود. جمع با این نظر موافق بودند، اما نظر خانواده هم بسیار مهم بود. قرار شد از آینه، آسیه و یحیی فرزندان هاله و زرین خانم مادر هاله و دکتر شامخی پرس‌وجو شود. مجموعه نقطه‌نظرات آن‌ها این بود که جنازه به پزشکی قانونی نرود.

تا آن موقع هنوز کسی از دادگستری نیامده بود؟

«یک قاضی از دادگستری آمده بود به نام آقای شاهنکیان. ایشان مرد معقول و محترمی بود و برخورد همدلانه‌ای داشت. به من گفتند شما مجدداً جنازه را معاینه کنید و نظراتان را بگویید. جنازه هاله روی کاناپه بود و خانم‌ها دور او حلقه زده بودند و هر یک به زبانی در رتای او می‌گفتند و می‌گریستند. من دوباره هاله را معاینه کردم. این معاینه برای این است که آیا آثاری از ضرب و جرح و شتم و خونریزی و خون‌مردگی دیده می‌شود یا نه. معاینه کردم و هیچ کدام از این عوارض در هاله مشاهده نمی‌شد. به آقای شاهنکیان همین نظر را منتقل کردم که آثاری از ضرب و جرح و شکستگی و خونریزی ندیدم. ایشان هم یادداشت کردند.

شده بودند. مجدد به ماساژ قلبی و عملیات احیا پرداختم، اما نتیجه نداشت و هاله چشم از جهان فرو بسته بود. در چنین شرایطی تصمیم‌گیری دشوار است. به تدریج خبر در گورستان و منزل مهندس سبحانی پخش می‌شد. مرتب تلفن می‌کردند و حال هاله را می‌پرسیدند. ظاهراً به حامد سبحانی برادر هاله هم گفتند که برای هاله چه اتفاقی افتاده. با توجه به اینکه اگر جنازه هاله در این وضعیت به خانه مهندس سبحانی برمی‌گشت و مردم حاضر در تشیع جنازه با این وضعیت مواجه می‌شدند و با غلیان احساسات و عواطف ممکن بود مشکلاتی پیش بیاید؛ بنابراین پیشنهاد شد هاله را به منزل خودش در تهران ببریم. جمع پنج نفره در درمانگاه بلافاصله موافقت کردیم.

چه کسی گواهی فوت را صادر کرد؟

«من گواهی فوت را صادر کردم. در آنجا دو ماشین بودند. در آنجا دو ماشین دکتر بهرام سبحانی، دکتر پیمان جلو بنشینند و من در صندلی عقب باشم و هاله هم در صندلی عقب روی زانوی من خوابانده شود. در ماشین دیگر هم فرزند من و آقای شامخی. تصمیم گرفتیم از مسیر فرعی تلو برویم. از آن مسیر حرکت کردیم و به منزل هاله در تهران رسیدیم. صحنه دل‌خراش و حیرت‌انگیزی بود. هاله را درون فرشی گذاشتیم و به منزل منتقل کردیم تا اینکه در منزل خودش آرام گیرد. به تدریج خبر پخش شد و افراد مختلف به منزل هاله آمدند. در منزل هاله چند اتفاق افتاد. یک مسئله این بود که تعدادی از صلحا آنجا بودند. تا آنجا که پادم هست آقای انصاری‌راد، مرحوم بسته‌نگار، آقای تقی رحمانی و دکتر پیمان و دوستان دیگر بودند. این‌ها در اتاقی نشسته بودند و بحث این بود که در شرایط فعلی چه باید کرد. من در آن اتاق نبودم



آقای شاهنگیان با آقای دولت‌آبادی دادستان مرتب در تماس بودند، آقای شامخی خیلی اصرار داشتند با آقای دولت‌آبادی صحبت داشته باشند. آقای شاهنگیان این درخواست را منتقل کرد و این صحبت انجام شد که از محتوای صحبت اطلاع دقیقی ندارم. آقای شامخی اعتراض می‌کرد به اتفاقاتی که از صبح رخ داده بود و این رویدادها را محکوم می‌کرد. همه این قضایا هم در حضور یکی از وزرای کابینه آقای هاشمی رفسنجانی؛ یعنی آقای دکتر عیسی کلانتری بود. حضور ایشان در تطیف فضا تا حدودی مؤثر بود. قرار شد جواز دفن نوشته شود که من جواز را نوشتم و مهر کردم.

در منزل هاله نیروهای خودسر حضور نداشتند؟

« در اینجا هم آتش به اختیاران که فکر می‌کردند منزل هاله هم صحنه جنگ است یک‌باره به خانه هاله ریختند. یک گروه جوان با سرهای تراشیده با پوتین وارد شدند و مجدداً طوفانی برپا شد. جوانان خانواده هم معترض بودند که در اینجا جنازه هست و خانم‌ها در حال مرثیه‌سرایی هستند و مگر صحنه جنگ است که حمله کردید؛ البته سعی شد جوان‌ها را آرام کنیم که ما جنگ و جدالی با آن‌ها نداریم. از هر کجا دستور می‌گرفتند هدفشان ایجاد رعب و وحشت بود.

قاضی قتل نهیب نزد که این چه کاری است؟

« وضعیت پیچیده‌ای بود. من در آن شرایط فقط سعی می‌کردم جوانان خانواده را آرام کنم. باز همان قضیه حمله به جنازه مهندس سحابی تکرار شد، چون نه وضعیت اضطراری بود، نه صحنه جنگ بود، اما این گروه آمدند و همه چیز را در هم ریختند و رفتند و یاد تاریخ جهانگشای جوبنی را زنده کردند. باز باید سؤال کرد چه وحشتی از یک جنازه و عده کمتر از پنجاه نفر بود که چنین رفتاری کردند. مردم ایران و تاریخ از این گونه یورش‌های توجیه‌ناپذیر به‌سادگی نمی‌گذرند. واکنشی از قاضی قتل به خاطر ندارم یا من ناظر نبودم.

آن روز من باید به بیمارستان محل کارم می‌رفتم و تعهد داشتم؛ بنابراین منزل هاله را برای مدتی ترک کردم و بقیه مسائل در روایت‌های دیگران ثبت شده، اما مدتی بعد، یکی دو اتفاق دیگر برای من افتاد. بعد از چند روز تلفن‌هایی به من شد که آدرسی دادند و باید حضور پیدا می‌کردم. در موعد مقرر به آن آدرس رفتم و وارد آن ساختمان شدم. یکی از کسانی که آنجا ملاقات کردم، در منزل هاله دیده بودم. در ابتدا گفتند که من با بی‌بی‌سی مصاحبه کرده و مطالبی را که خلاف واقع بوده گفته‌ام؛ البته من می‌دانستم که فردی با این شبکه مصاحبه کرده و گفته بود پزشک هستم و جنازه هاله را دیده‌ام و معاینه کرده‌ام و مقامات امنیتی مصاحبه را به

مثل مهندس سحابی و هم دختری مثل هاله را از دست داده بود.

تبریک می‌گوییم به انصاف پزشکی شما. شاید اگر کس دیگری بود اغراق می‌کرد. آن روز جمعیت می‌توانست بیشتر باشد و ساعت تشییع مدام تغییر می‌کرد تا از آمدن جمعیت جلوگیری شود؛ یعنی همه احتیاط‌های لازمه را کرده بودند. خانواده انعطاف‌های زیادی نشان دادند و حتی حاضر شدند جنازه در همان لواسان دفن شود. عقب‌نشینی زیادی بود تا اینکه رسیدند به چند متر تشییع جنازه در یک کوچه فرعی. واقعاً هنوز جواب این سؤال که چرا از یک تشییع جنازه ۳۰ متری هم ابا داشتند بی‌پاسخ مانده است. برای آرام‌سازی جامعه حتی بعداً هم از یک عذرخواهی ساده از خانواده مهندس سحابی خودداری کردند.

« می‌خواهم یک نکته بگویم. الان گروهی معتقدند شما می‌توانید برای مخالفان اعتقادی خودتان هم بهتان بزنید و این بهتان برای شما ثواب اخروی هم دربر دارد و برای آن روایت هم نقل می‌کنند. می‌بینیم بهتان‌های مختلفی می‌زنند و تکرار هم می‌کنند: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»؛ با دشمن هم که مواجه می‌شوید از مسیر اعتدال و حق تجاوز نکنید. من آنچه را دیده بودم گفتم و شاید هم اشتباه کرده باشم و همه ماجرا را ندیده باشم، اما نخواستیم من هم بهتان بزنم و از مسیر تقوا و اعتدال خارج شوم. ■

پی‌نوشت:

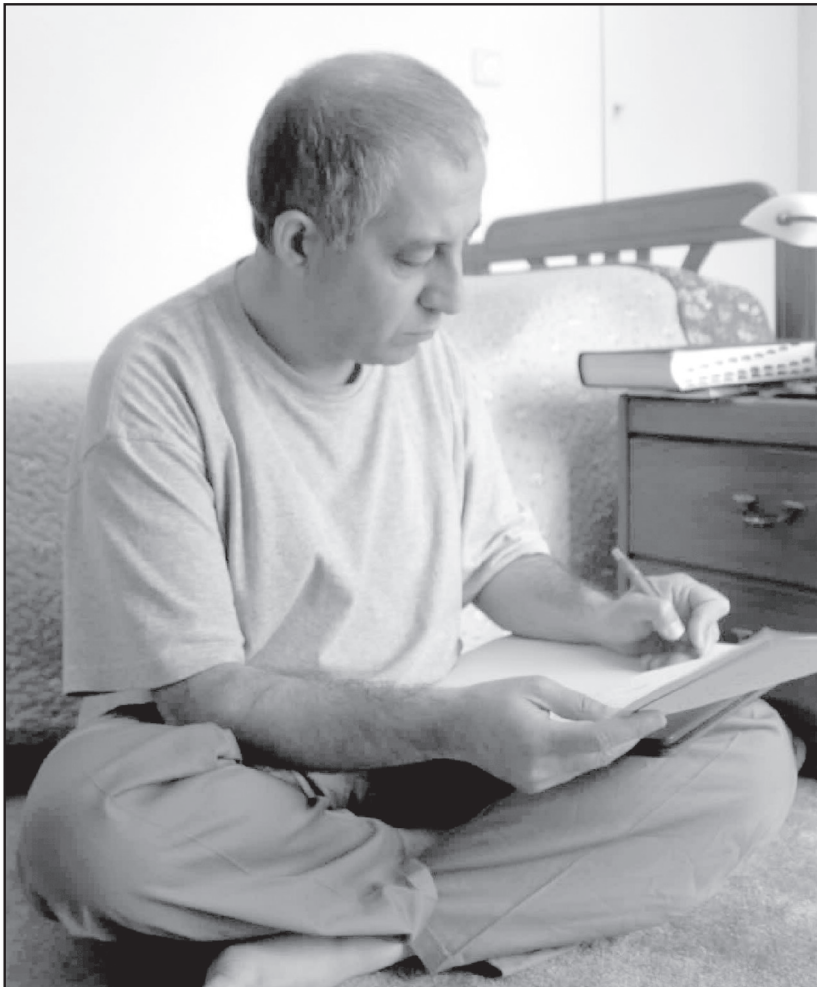
۱. سوره مائده آیه ۸

من نسبت می‌دادند. مشابه این روایت نادرست را می‌دانیم که بی‌بی‌سی زیاد داشته. من گفتم صدای من را تشخیص دادید. گفتند تغییر صدا اتفاق افتاده. گفتم من به هیچ وجه با بی‌بی‌سی مصاحبه نکرده‌ام و تا این لحظه هم هیچ وقت با این شبکه مصاحبه نداشتم. جمله‌ای گفتم که به آن‌ها برخورد. گفتم من در اوین و کمیته مشترک ضد خرابکاری بازجوهای داشتم که یکی از آن‌ها رسولی شکنجه‌گر بود و با این ترفندها غریبه نیستم. گفتم اگر این سؤال خود را واقعی می‌پندارید جای تأسف است و در غیر این صورت من پاسخ شما را دادم.

بعد از این داستان از نظام پزشکی من به بی‌گام دادند که باید در دادگاهی به‌عنوان مطلع حضور پیدا کنید. ساختمانی در خیابان قدس روبه‌روی خیابان پورسینا بود که آنجا رفتم. قاضی جوانی بود که چون من جواز دفن را صادر کرده بودم، سؤالاتی داشت که نظر من درباره آن رویداد چه بود. همان مطالبی که در جلسه منزل هاله گفته بودم را نوشتم. اینکه هاله دیابت داشت، قند خون و وزنش بالا بود. این را هم اضافه کردم که اگر آن روز به تشییع جنازه حمله نمی‌شد و آن استرس و اضطراب طی چند روز گذشته نبود، آن اتفاق هم نمی‌افتاد. سابقه بیماری و استرسی که به هاله وارد شد، باعث ایست قلبی بود.

یک روز هم آقای خاتمی، رئیس جمهوری اسبق، به منزل هاله آمدند. چند نفری از نزدیکان خانواده سحابی بودند. با هرکدام از حضار صحبت مختصری داشتند. وقتی از زرین خانم عطایی مادر هاله سؤال کردند که شما با این مصائب پشت سر هم چه می‌کنید؟ زرین خانم در یک جمله فقط گفتند «ما رایبت الا جمیلا». بعد از این جمله سکوت عمیقی شد و این حکایت از روحیه و مقاومت مادری بود که در یک روز هم همسری

یادی از یادآور؛ هدی صابر



بنا داشتیم یادی کنیم از سه بنیان‌گذار شهید محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع‌زادگان. طرح اولیه را با زنده‌یاد هدی صابر در میان گذاشتیم. هدی داوطلب شد و با کمال میل پذیرفت و کاری کرد کارستان. او علاوه بر مطالعه و گردآوری منابع موجود با همه کسانی که با این سه بزرگوار مانوس بودند به گفت‌وگو نشست. این ویژگی ستودنی هدی بود که وقتی کاری را می‌پذیرفت تا سرانجام آن را رها نمی‌کرد و مجدانه کار را به پایان می‌رساند. تلاش‌های هدی درباره سه شهید، کتابی ششصد صفحه‌ای شد با نام «سه هم‌پیمان عشق». علت نام‌گذاری کتاب این بود که سعید محسن بعد از اقامه هر نماز این دعا از حضرت علی (ع) را می‌خواند: «پروردگارا! هم‌پیمان عشق با نبایش و دعامندی شب زنده‌داری می‌کند، درحالی‌که غافل، از غفلت خود هم غافل و هم در خواب است».

اردیبهشت ۱۳۸۸ سه هم‌پیمان عشق منتشر شد و تا کنون هزاران نفر از آن بهره‌مند شده‌اند. هم‌زمان با روند آماده‌سازی کتاب سه هم‌پیمان عشق، بر آن شدیم ویژه‌نامه‌ای درباره جهان‌پهلوان تختی منتشر کنیم تا از روش، منش و اخلاق پهلوانی او یادی کرده باشیم. تا آن زمان در نشریه با زنده‌یادان حسین شاه‌حسینی و حسن خرمشاهی، فعالان نهضت ملی، درباره تختی گفت‌وگو کرده بودیم و در نشریه چشم‌انداز ایران منتشر شده بود، اما در ادامه توفیقی نداشتیم؛ چراکه جدیت و پیگیری خاصی می‌طلبید. از هدی درخواست کردیم تا در تهیه این ویژه‌نامه همکاری کند. هدی باز هم سنگ تمام گذاشت و با همه دوستان و نزدیکان جهان‌پهلوان به گفت‌وگو نشست. ویژه‌نامه تختی در زمستان ۸۸ به همت هدی منتشر و در کارنامه درخشانش سند

ماندگاری شد. هدی در زندان بود که خبر درگذشت مهندس سبحانی و چگونگی عروج جان‌گداز و شهادت‌گونه هاله را شنید و ناآرام شد. در پی اعتصاب غذا و تأخیر در اعزام به بیمارستان هدی نیز عروجی شهادت‌گونه داشت. کلمات گویای سیری که بر این سه عزیز گذشت نیست...

روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد ■

حشم انداز سیاست داخلی



پرونده سیاست داخلی این شماره نشریه به موضوع انتخابات اختصاص دارد. در آغاز مهدی غنی در یادداشتی با عنوان «چاره‌ای جز پذیرش تکثر نیست» به آرا و نظرهای گوناگون درباره انتخابات ریاست‌جمهوری پرداخته است. یادداشت بعدی با عنوان «قانون اساسی، فصل الخطاب؟» به چالش‌های قانونی نظارت استصوابی پرداخته است. در ادامه محسن شریفزاده در مقاله‌ای با عنوان «اما و اگرهای انتخابات ۱۴۰۰» با استفاده از دانش ریاضی رفتار انتخاباتی مردم را در قالب منحنی و اعداد آورده و احتمالات مختلف را درباره انتخابات بررسی کرده است. احمد هاشمی نیز در یادداشتی با عنوان «رؤیای تحول پارادایمی جمهوری اسلامی به جمهوری دموکراتیک توده‌ای» به خواست بخشی از هسته سخت حاکمیت برای محدود کردن جمهوریت نظام پرداخته است. در ادامه بخش سوم گفت‌وگوی امنیت و مرز با احسان هوشمند آمده که به تحولات مرزهای شمال غرب پرداخته است.

چاره‌ای جز پذیرش تکثر نیست؛

مهدی غنی



اما و اگرهای انتخابات ۱۴۰۰؛

محسن شریفزاده



چاره‌های جز پذیرش تکرر نیست

بحث آزادپیرامون انتخابات



مهدی غنی

پیش از اینکه من برسم دو نفر از افراد محله زودتر آمده بودند و روبه‌روی هم با فاصله نشسته بودند. من که وارد آلاچیق شدم هر دو ماسک‌هاشون را بالا کشیدند و خوشامد گفتند. سلام کردم و روی صندلی کناری نشستم. در این وضعیت کرونا‌یی که دیگر هیچ دورهمی در خانه نداریم این آلاچیق‌ها نعمتی است؛ بهترین جاست برای دورهمی به شرطی که ماسک را فراموش نکنی.

طبق عادت ما ایرانی‌ها که تا به همدیگر می‌رسیم می‌پرسیم چه خبر، شروع کردند به ردوبدل کردن اخبار شبکه‌های تلویزیونی؛ از مذاکرات برجام، نوار سخنان ظریف و دست بردن در لایحه بودجه و کسانی که کاندیدای انتخابات ریاست‌جمهوری و پیش‌بینی درباره اینکه چه کسی رأی می‌آورد. در ضمن همین صحبت‌ها، «پوریا» یکی از جوان‌های محل که دانشجویست و همیشه خبرهای دست اول دارد به جمع ما پیوست و ما را در جریان آخرین خبرها گذاشت. من گفتم: چند هفته دیگر انتخابات است، ولی بعضی‌ها هنوز مرددهستند که در انتخابات شرکت کنند یا نکنند. آقای سامانی که جزو هیئت‌امانی مسجد محل است با قاطعیت گفت: شرکت در انتخابات یک تکلیف شرعی و ملی است. حضرت آقا هم گفتند باید همه شرکت کنند، حتی کسی که جمهوری اسلامی را قبول ندارد ولی ایران را قبول دارد شرکت کند تا دشمنان نتوانند به کشور آسیبی برسانند.

پوریا پرید وسط حرفش و با تندی گفت: کدوم دشمن؟ هر جا مشکل پیدا می‌کنند پای دشمن را وسط می‌کشند، دشمن به انتخابات ما چه کار دارد؟ همه خرابی‌ها را می‌اندازند گردن امریکا، من که به هیچ وجه در انتخابات شرکت نمی‌کنم، به دیگران هم توصیه می‌کنم شرکت نکنند.

صالحی که دبیر بازنشسته است گفت: البته طبیعی است که امریکا و کشورهای دیگر روی انتخابات ایران حساب باز کنند. همان‌طور که جامعه ما هم روی انتخابات امریکا حساسیت داشت و برایش مهم بود که ترامپ برنده شود یا بایند. انتخابات هر کشوری برای رقیب و مخالفانش اهمیت دارد، اما اینکه مشکلات جاری کشور را گردن امریکا می‌اندازند بحث دیگری است.

پوریا که منتظر تمام شدن جمله او بود گفت: از این گذشته اصلاً انتخاباتی در کار نیست. هرکس را خودش می‌خواهند می‌آورند. برای نظر مردم ارزشی قائل نیستند. کسانی که کاندیدای مستقل و مردمی باشند رد صلاحیت می‌کنند و فقط کسانی را قبول می‌کنند که از خودشان باشند. بعد می‌گویند بیا بید به آن‌ها رأی بدهید. شرکت در چنین برنامه‌ای به نام انتخابات توهین به شعور فرد است.

سامانی خطاب به او گفت: من نمی‌خواهم از عملکرد آقایان دفاع کنم، ولی از شما می‌پرسم واقعاً اگر خود شما مسئول انتخابات بودید، هر کسی از راه رسید و کاندیدا شد، ولو بی‌سواد یا یک فرد سابقه‌دار و شرور را به‌عنوان نامزد ریاست‌جمهوری به مردم معرفی می‌کردید؟ یعنی کسی که می‌خواهد مهم‌ترین رکن اجرایی کشور را به عهده گیرد، نباید واجد حداقل شرایط و صلاحیتی باشد؟ شما ریاست یک دانشکده یا شهرداری یک منطقه را حاضر نیستی به هر کس واگذار کنی. چه طور ریاست‌جمهوری نیازی به داشتن صلاحیت ندارد؟

پوریا: معلوم است هرکسی در مصدر کاری قرار می‌گیرد باید از تخصص، خبرگی و دانش و تجربه کافی برخوردار باشد. اتفاقاً اگر این اصل در همه سطوح رعایت شود، بسیاری کارها سامان می‌یابد. نه اینکه کسی که پزشکی اطفال است، مسئول سیاست خارجی شود یا کسی که فیلسوف است امر قضا را بر عهده گیرد. معلوم است سرنوشت دستگاه مورد نظر به کجا ختم می‌شود. دستگاہی که قرار است با فساد و تخلفات قانونی برخورد کند خود لانه چنین مسائلی می‌شود. من نگفتم هر کس با هر شرایطی کاندیدای ریاست‌جمهوری شد باید در معرض آرای عمومی قرار گیرد. من عرض کردم فقط افرادی را تأیید می‌کنند که با خودشان هم‌موضع باشند؛ یعنی جناحی عمل می‌کنند.

سامانی: ولی شما خیلی بدبینانه قضاوت می‌کنید. پس خاتمی و روحانی را چطور تأیید صلاحیت کردند؟ دیگر کاندیداهای وابسته به جناح مقابل را چه کسی تأیید صلاحیت کرد؟ میرحسین موسوی را چطور تأیید کردند؟ اینکه شما می‌گویید فقط طرفداران خودشان را تأیید می‌کنند، بی‌انصافی است.

صالحی: از پوریا پرسید من از شما یک سؤال دارم. شما فکر می‌کنید با شرکت نکردن در انتخابات چه تغییری حاصل می‌شود؟

پوریا: اولاً، به این وسیله اعتراض خودمان را نسبت به وضع موجود و عملکرد مسئولان نشان می‌دهیم. این اعتراض کمترین حق ماست. در ثانی، رأی دادن در انتخابات به معنی تأیید رفتار مسئولان در برخورد با زندانیان، در برخورد با معترضان ۹۸ و غیره است و ما نمی‌خواهیم حامی این مسائل باشیم. انتخاباتی درست است که با قواعد دموکراتیک و مردم‌سالاری مطابقت داشته باشد.

صالحی: بسیار خوب، من اهداف شما را انسانی و معقول می‌دانم، ولی روشی که برای رسیدن به آن انتخاب کرده‌اید به نظر شما را به آن اهداف نمی‌رساند. اینکه می‌گویید با شرکت نکردن در انتخابات می‌خواهم صدای اعتراض را نشان دهم این کار وقتی عملی است که عدم شرکت رقمی چشمگیر و همگانی باشد و توسط جریان قیلاً اعلام شده و دلایل آن هم



بیان شده باشد و درصد مهمی هم تبعیت کنند. اینکه مردم ناراضی هستند مسئله پنهانی نیست. خود مسئولان هم می‌دانند و صدا و سیما هم دائم این نارضایتی را نشان می‌دهد، اما نارضایتی‌های جامعه همه در یک راستا و از یک جنس نیستند. بر فرض که عده‌ای در انتخابات شرکت نکنند از کجا معلوم که به خاطر گرانی گوشت و مرغ بوده، یا بیکار شدن، یا مثلاً سخت‌گیری به زندانیان، یا مسائل فرهنگی، یا...؟

پوریا: هر چه باشد بالاخره نشان‌دهنده نارضایتی مردم از عملکرد مسئولان است و فرقی نمی‌کند.

صالحی: اتفاقاً این مسئله مهمی است. فرض کنید در صورت ایده آل ۳۰ درصد واجدین شرایط شرکت نکنند، شما تصور می‌کنید این ۳۰ درصد همه حامیان و همفکران شما هستند، اما واقعیت این نیست. مسئولان هم همه را به حساب نارضایتی از گرانی و مشکلات اقتصادی می‌گذارند که آن را هم به تحریم امریکا مربوط می‌دانند که این هم واقعیت نیست. چه‌بسا جریان‌های مخالف حکومت هرکدام این عدم شرکت را مصادره و به نفع خود تعبیر کنند. این توهّمات باعث می‌شود جریان‌های سیاسی روی هوا حرکت کنند. با بدنه جامعه و توده مردم ارتباطی نداشته و شناخت درستی از آنان و مطالباتشان پیدا نکنند.

پوریا: این اشکالاتی که شما می‌گیرید خیلی مته به خشخاش گذاشتن است. هر کاری نقاط ضعفی هم دارد، ولی مزایایی هم دارد. با شرکت نکردن ممکن است به آن هدف بیان اعتراض نرسد، ولی حداقل حمایت از کارهای آن‌ها هم نکرده‌ام.

سامانی: شما که این قدر طرفدار آزادی انتخابات هستی، وقتی به پزشک مراجعه می‌کنی و او می‌گوید این غذاها را نخور یا این دارو و غذا را میل کن، چرا به او نمی‌گویی آقای دکتر من انسانی هستم آزاد و اجازه نمی‌دهم کسی برای من تصمیم بگیرد. خودم تشخیص می‌دهم چه چیزی به نفع من است و چه چیزی به ضرر من.

پوریا: اولاً من خودم انتخاب می‌کنم که به کدام دکتر مراجعه کنم، در ثانی مطمئنم در مورد این بیماری او تخصص دارد و من اطلاعات کافی ندارم؛ بنابراین آزادانه و آگاهانه به حرف او گوش می‌کنم و قبول دارم که او تشخیص درستی دارد و به صلاح من است.

سامانی: بسیار خوب، بنابراین وقتی کسی نمی‌تواند نفع و ضرر خودش را تشخیص بدهد عاقلانه‌ترین کار این است به کسی که بهتر از خودش تشخیص می‌دهد رجوع کند. حالا واقع‌بینانه و خارج از حب و بغض بگو ببینم چند درصد این مردم واقعاً خیر و صلاح خودشان را تشخیص می‌دهند؟ از آن بالاتر چند درصد مردم تشخیص می‌دهند که پیشرفت کشور و اداره جامعه چگونه میسر است؟ بنابراین باید کسانی باشند که به مسائل اساسی کشور اشراف داشته و از افقی بالاتر و دورتر به مسائل نگاه کنند و ببینند چه چیزی به خیر و صلاح جامعه است، همان

کنند. اولی حکومتداری به شیوه رضاخانی است. اتفاقاً محمدرضا شاه برای توجیه کار پدرش که وکلای مجلس را خودش و وزیر دربار انتخاب می‌کردند نه مردم، می‌گوید علت اینکه پدرم به دموکراسی پارلمانی توجه نداشت این بود که مردم بی‌سواد بودند و قدرت تشخیص نداشتند. منطق شاه با منطق شما شباهت‌های زیادی دارد.

سامانی: شما به من اهانت می‌کنید. من را با رضاخان قلدردار یکی کردید. من حاضر نیستم با شما صحبت کنم.

من گفتم: برادر عزیز! من عرض نکردم شما با آن‌ها یکی هستید. دو شیوه حکومتداری را توضیح دادم و گفتم منطق شما با منطق آن‌ها مشابهت دارد. اینکه توهین نیست. دلیلش را هم گفتم. خود شما به جای عصبانیت بفرمایید کجای منطق شما با آن‌ها تفاوت دارد؟ مستند هم صحبت کردم. اجازه بدهید عین جمله محمدرضا شاه را از کتاب مأموریت برای وطن بخوانم. می‌گوید: «اگر پدرم از روش دموکراسی و پارلمانی استفاده نمی‌کرد، به خاطر آن بود که عده رأی‌دهندگان باسواد که برای دموکراسی حقیقی لازم است تا دستگاه تقنینیه مؤثر و مفیدی را به وجود آورند بسیار معدود بود». منطق او هم این است که مردم صلاحیت و توانمندی لازم را ندارند پس باید دیگری به جای آن‌ها تصمیم بگیرد. نمی‌دانم چرا محمدرضا از خودش نمی‌پرسد مگر خود رضا شاه چقدر سواد داشت!

سامانی: جنابعالی اگر توهین نکردی، حداقل با این حرفی که زبند می‌فهمیدید قیاس مع‌الفارق کرده‌اید. من اگر می‌گویم کسانی باشند که صلاحیت کاندیداها را بررسی کنند، منظورم شورای نگهبان است که شش فقیه و شش حقوقدانان عضو آن هستند. این کجا و رضا شاه بی‌سواد یا کم‌سواد کجا؟ از این گذشته رضا شاه و تیمورتاش می‌نشستند وکلای مجلس را تعیین می‌کردند و به فرمانداران و استانداران بخشنامه می‌کردند که این‌ها باید به مجلس بیانند، آن‌ها هم

را مشخص کنند و به مردم معرفی کنند. مثلاً در بین کاندیداهای مختلف ریاست‌جمهوری، مردم چه‌بسا بیشتر به یک هنرپیشه یا قهرمان ورزشی که به او علاقه دارند رأی بدهند نه یک اقتصاددان یا حقوقدان است یا مدیر. کسی که بیشتر پول خرج کند و تبلیغات کند و شعارهای فریبنده بدهد، می‌تواند رأی مردم را بخرد. چنین کشوری چگونه پیشرفت خواهد کرد؟

من گفتم: بله، ممکن است مردم در مواردی درست تشخیص ندهند و اشتباه کنند، اما این دلیل نمی‌شود که آن‌ها را از انتخاب کردن و تصمیم گرفتن محروم کنید. هیچ‌کس از خطا مصون نیست، اما همین خطا کردن‌ها به افراد پختگی و تجربه می‌دهد تا دفعه بعد با دقت بیشتر و اطلاعات کامل‌تر انتخاب کنند. سخن شما مثل این است که بگویم بچه‌ای که تازه راه افتاده، چون ممکن است موقع راه رفتن بیفتد و به خودش لطمه بزند نباید بگذاریم راه برود. مادرش دائم او را بغل کند و به جای او راه برود. در این صورت هیچ کودکی در دنیا بالغ نمی‌شد و راه رفتن یاد نمی‌گرفت.

سامانی: ولی اگر همان بچه را رها کنی و هیچ‌کس مراقبش نباشد، در همان ابتدای راه رفتن از پله‌ها یا لب پشت‌بام سقوط می‌کند و دیگر فرصت پختگی پیدا نمی‌کند؛ یعنی در هر حال یک نفر مراقب و راهنما لازم دارد.

گفتم: بله، مراقب لازم دارد، ولی دو جور مراقب داریم. یکی به جای بچه خودش همه کار را می‌کند و نمی‌گذارد او تجربه کند. دیگری به او راه رفتن می‌آموزد. تفاوت است بین اینکه برای کسی ماهی بگیري یا به او ماهیگیری یاد بدهی. دو تا شیوه حکومتداری هم داریم: یکی مردم را در ناآگاهی نگه می‌دارد، رسانه‌ها را محدود می‌کند، ارتباطات را فیلتر می‌کند و به دلیل بالغ نبودن آن‌ها خودش برایشان نماینده انتخاب می‌کند و تصمیم می‌گیرد. یکی دیگر با تقویت رسانه‌ها و تشکل‌های مدنی و ارتقای فرهنگ جامعه بر هوشیاری و فهم و شعور ملتش می‌افزاید تا انتخاب درست‌تر و آگاهانه‌تری

یک رأی گیری فرمالیته برگزار می کردند و اسامی تعیین شده را از صندوق درمی آوردند، درحالی که شورای نگهبان فقط کسانی را که صلاحیت ندارند رد می کند و بقیه را به رأی مردم می گذارد که انتخاب کنند. این باعث می شود که افراد ناباب و ضدانقلاب و سوءاستفاده چپی به ارکان کشور راه پیدا نکنند.

پوریا: حالا من از شما می پرسم این آقایان که کاندیداها را دستچین می کنند که نکنند مردم اشتباه کنند خودشان اشتباه نمی کنند؟ چطور رئیس جمهورهایی که صلاحیتشان را تأیید کردند به گفته خودشان اغلب منحرف از آب درآمدند؟ به خصوص آن کسی که مستقیماً تأیید و حمایتش کردند و حتی گفتند امام زمان هم روی او نظر دارد، در دور دوم ریاستش گفتند وابسته به فرقه انحرافی و فراماسون است. الان هم می بینید حرف هایی می زند که اپوزیسیون هم نمی زند؛ بنابراین اگر مردم در انتخابشان ممکن است اشتباه کنند، این آقایان هم در تأیید صلاحیت هایشان کمتر از مردم اشتباه نکردند. مثلاً انتخابات ۱۳۸۸ را نگاه کنید چهار نفر را تأیید کردند که دو تای آن ها در حصر هستند، یکی هم که آقای احمدی نژاد بود که این وضعیت را دارد. آن چهارمی را هم خدا عاقبتش را به خیر کند.

صالحی: رو به سامانی کرد و گفت: این نکته که آقای پوریا می گوید مطلب تأمل برانگیزی است. راستش من در یک مسئله ماندم و آن اینکه چطور این آقایان در انتخابات سال ۱۳۹۲ صلاحیت آقای رفسنجانی را رد کردند، درحالی که ایشان از ستون های نظام و هم زمان رئیس مجمع تشخیص مصلحت و عضو خبرگان رهبری بود؛ مجمع تشخیص مصلحت که بالاتر از شورای نگهبان

است و خبرگان رهبری باید بر کار رهبر نظارت کند. اگر صلاحیت رئیس جمهوری را نداشت، از آن مشاغل دیگر هم باید برکنار می شد. انیشتین هم نمی تواند این معادله را حل کند.

سامانی: من از پشت پرده خبر ندارم که چه بوده، ولی گفتند ایشان توان جسمی لازم را ندارند.

پوریا: قبل از اینکه رد کنند توسط حسن روحانی و علی لاریجانی به ایشان پیغام می دهند که از کاندیداتوری انصراف بده، ولی ایشان نمی پذیرند. اتفاقاً پس از آن رد صلاحیت فیلمی پخش شد که ایشان را در حال کوهنوردی نشان می داد. ضمن اینکه ایشان از آقای جنتی، عضو فعال شورای نگهبان، در آن زمان هشت سال

کوچک تر بود. این دلیل واضحی بر حرف من بود. به همین دلیل است که من می گویم شرکت در چنین انتخاباتی توهین به شعور خودم است. تا وقتی انتخابات آزاد نباشد، شرکت کردن در آن به نوعی حمایت از همان کسانی است که مردم را بی شعور و سفیه می شمردند و به خودشان حق می دهند به جای آن ها تصمیم بگیرند.

صالحی: در این مورد من با شما مخالفم. بین یک اشتباهی که بعضی ها می کنند شما نکنید. بعضی ها خیال می کنند انتخابات برای حاکمیت یک امتیاز است یا فکر می کنند حاکمیت انتخابات را گذاشته که منافع خودش را تأمین کند.

پوریا: به هر حال وقتی تعداد زیادی در انتخابات شرکت می کنند، حاکمیت آن را دلیل مقبولیت خودش و رضایت مردم می گیرد، ولی وقتی مردم شرکت نکنند همه می فهمند که مردم ناراضی هستند.

صالحی: اینکه شما می گوید وقتی است که این شرکت نکردن رقم چشمگیر و غیرمنتظره باشد. تازه آن هم قابل توجیه است. مثلاً می گویند به خاطر کرونا مردم پای صندوق نیامدند یا حداکثر می گویند به خاطر عملکرد این دولت فعلی مردم ناراحت شدند، نه اینکه از حکومت رویگردان شده اند. شما توجه کن در حکومت رضاخان و پسرش محمدرضا به جز چند مورد استثنائی عموماً مردم در انتخابات شرکت نمی کردند و مشکلی هم پیدا نمی شد. پنجاه و چند سال هم حکومت کردند.

پوریا: یعنی شما می گوید هیچ واکنشی نباید نشان داد؟ هر کاری کردند ما ساکت باشیم و حمایت کنیم؟ مسئولان هرکس را خودشان خواستند انتخاب کنند و ما هم به به و چه چه کنیم؟

صالحی: من اصلاً چنین چیزی نمی گویم، ولی به نظر من مسئله را اشتباه گرفته اید. این شرکت نکردن در انتخابات یک امتیاز به مسئولان است، نه تنبیه آن ها.

پوریا: حرف عجیبی می زنی. تا حالا چنین ادعایی نشنیده بودم. فکر نمی کنم خود آقایان مسئول هم به اندازه شما بلد باشند مردم را خام کنند!

صالحی: اجازه بدهید من حرفم تمام شود بعد قضاوت کنید. بیسن در هر کشوری انتخابات تنها روزه ای است که مردم می توانند در حاکمیت نفوذ و دخالت کنند. این حق مردم است که در تعیین سرنوشت خودشان نقش داشته باشند. قانون اساسی ما هم این حق را به رسمیت شناخته و در اصل ۵۶ می گوید خداوند انسان را بر سرنوشت

اجتماعی خودش حاکم کرده و هیچ کس حق ندارد این حق الهی را از او سلب کند؛ یعنی این یک حق خدادادی است، نه یک لطفی که حکومت به مردم کرده باشد، اما اگر مردمی انتخابات را از دست بدهند، دیگر راهی برای تغییر و تحول در حاکمیت ندارند. آن زمان برای تغییر باید سال ها بجنگند، کلی هزینه بدهند، تازه معلوم نیست به چه چیزی برسند. در واقع انتخابات برای صاحبان قدرت یک مزاحمت بیش نیست، اما برای مردم یک فرصت است.

پوریا: وقتی دایره انتخاب مردم را آن قدر کوچک می کنند که از حالت انتخاب خارج می شود دیگر انتخابات یک فرصت نیست. تبلیغات و فرصتی برای حاکمیت است که وانمود کند دموکراتیک است.

من گفتم: چرا می تواند دایره انتخاب را کوچک کنند؟ این خودش دلیل دارد. مرحوم دکتر یزدی می گفت زمانی یک خبرنگار دانمارکی می خواست با من مصاحبه کند، به او گفتم نظام شما هنوز پادشاهی است ولی مردم ما از پادشاهی عبور کردند، در قانون اساسی شما پادشاه حق دارد هر زمان بخواهد مجلس را منحل کند، اما در قانون اساسی ما مجلس در رأس امور است و هیچ کس حق انحلال مجلس را ندارد. خبرنگار دانمارکی در جواب من گفت بله درست است، ولی در جامعه ما آن قدر مطبوعات و احزاب و تشکل ها قوی هستند و مردم درصحنه اند که هیچ پادشاهی جرئت نمی کند به این حق خودش اشاره کند. آیا در کشور شما هم مجلس همین وزن را دارد و کسی در آن دخالت نمی کند؟ ایشان می گفت من جوابی نداشتم. منظور این است که باید جامعه مدنی قوی باشد تا قدرتمندان نتوانند به مردم زور بگویند. وقتی جامعه مدنی ضعیف باشد، هرکس در قدرت باشد، به طور طبیعی اراده اش را اعمال می کند. برای اینکه با یک جامعه امییزه و مشتت روبه رو است و در چنین جامعه ای قدرت متمرکز کارایی دارد.

پوریا: اینکه جامعه مدنی باید قوی باشد درست است، اما تا وقتی دموکراسی نباشد، جامعه مدنی شکل نمی گیرد. نمی گذارند جامعه مدنی پا بگیرد.

گفتم: اینکه یک «دور» است تا حکومت دموکراتیک نباشد، جامعه مدنی شکل نمی گیرد، اما تا جامعه مدنی قوی وجود نداشته باشد، حاکمیت به قواعد دموکراسی تن نمی دهد. بالاخره از کجا باید شروع کرد؟ من فکر می کنم باید از مردم شروع کرد؛ یعنی جامعه مدنی را تقویت کرد. **پوریا:** شما مگر در این جامعه زندگی نمی کنید؟ نمی بینید چقدر برای روزنامه نگاران مانع درست می کنند؟ نمی بینید یک تشکل خیره ای را تحمل نمی کنند؟ نمی بینید ما یک حزب درست و حسابی نداریم؟ جوری حرف می زنی که انگار در سوئد و نروژ زندگی می کنیم. **گفتم:** نه عزیزم! من هم از این مسائل خبر دارم.

اگر مردمی انتخابات را از دست بدهند، دیگر راهی برای تغییر و تحول در حاکمیت ندارند. آن زمان برای تغییر باید سال ها بجنگند، کلی هزینه بدهند، تازه معلوم نیست به چی برسند. در واقع انتخابات برای صاحبان قدرت یک مزاحمت بیش نیست، اما برای مردم یک فرصت است

ولی این جامعه مدنی یک‌شبه و یک‌ساله درست نمی‌شود. خون دل و زحمت بسیار دارد. بین ما چند هزار سال حکومت پادشاهی داشتیم، نه انتخاباتی بود، نه پارلمانی بود، نه قانونی وجود داشت. حاکم، سایه خدا روی زمین بود و مردم رعیت او بودند. ۱۱۵ سال پیش عده‌ای از مردم ما به این فهم و شعور رسیدند که درست نیست یک نفر به جای همه تصمیم بگیرد و هر بلایی سر مردم بیاورد. در شیوه حکمرانی نظر و رأی آن‌ها هم باید دخالت داشته باشد. حاکم هم باید در چارچوب یک قانونی که مردم تعیین کرده‌اند رفتار کند و خودکامه نباشد. این شد انقلاب مشروطیت. این انتخابات و پارلمان و رأی‌گیری به‌زور بخشی از مردم و فداکاری‌های آن‌ها به حاکمیت تحمیل شد، اما مگر آن فرهنگ، عادت‌ها، نگاه‌ها و خلق و خوایی که طی صدها و بلکه هزاران سال شکل گرفته و نهادینه شده بود به راحتی از بین می‌رود؟ حتی تفکر دینی که سال‌ها پشتوانه نظام پادشاهی بود و برای کارهای او توجیه دینی داشت به‌سادگی تغییر نمی‌کند. در این زمینه‌ها باید کار کرد.

پوریا: این کاری که شما می‌گویید اصلاً شدنی نیست. سال‌ها و شاید یک قرن طول بکشد؛ یعنی ما باید عمرمان را هدر بدهیم و در آرزوی یک زندگی مطلوب بمیریم تا نسل‌های بعد از ما برسند یا نرسند.

صالحی: نه بابا، اینقدر کار را سخت نکن. اینکه ایشان می‌گویند اتفاقاً شدنی‌تر است تا راهی که شما می‌خواهید بروید. فقط باید رویکردمان را تغییر بدهیم؛ یعنی به جای اینکه به بالا نگاه کنیم و توقع داشته باشیم که همه کارها از آنجا سامان بگیرد، خودمان دست به کار شویم. از خودمان شروع کنیم.

پوریا: یعنی دوباره همان بحث‌های خودسازی و تزکیه نفس و مراقبه که الآن هم بعضی‌ها مشغولش هستند؟ بعد مملکت را رها کنیم که حالا خودمان را بسازیم؟

گفتم: نه. من منظورم این نبود. ببینید چند تا کار مشخص می‌گویم: اگر شدنی نبود، حرف شما را می‌پذیریم. ما الآن چندین حزب سیاسی داریم که مجوز قانونی هم دارند. اغلب این‌ها فقط موقع انتخابات فعال می‌شوند و بعد کرکره را پایین می‌کشند. این‌ها بیایند واقعاً کار حزبی کنند. حزب بدون داشتن برنامه برای کشور بدون آموزش فکری و سیاسی و برنامه مطالعاتی بدون کادرسازی و بدون استراتژی مشخص برای رسیدن به اهدافش حزب نیست. اینکه در حزبی یک یا چند نفر قطب باشند و بقیه فرمان‌بر باشند بیشتر به هیئت و محفل سیاسی شبیه است. نکته دوم، ما کلی صنف در کشور داریم که اتحادیه هم دارند، این‌ها هم در بین خودشان انتخابات دارند، اما اغلب اعضای صنف در انتخابات خودشان مشارکت ندارند. اغلبشان رؤسای اتحادیه را نمی‌شناسند. اصناف برای حفظ منافع خودشان باید فعال باشند و از

منتخبان بخواهند که برای منافع صنف کار کنند. این اتحادیه‌ها باید سیاست‌های بازرگانی و اقتصادی دولت و مجلس را رصد کنند، بر آن‌ها تأثیرگذار باشند و هر کجا برخلاف منافع آن‌ها کاری صورت می‌گیرد وارد چانه‌زنی شوند. بعد هم حفظ مرزبندی این‌ها خیلی مهم است. تشکل‌ها و انجمن‌های صنفی، فرهنگی، اجتماعی نباید کار حزبی و سیاسی بکنند. آنجا باید به منافع اعضای خود بپردازند. در کشور ما گاهی این مسائل خلط می‌شود و همین دردسرسازی می‌شود.

پوریا: با این حرف شما موافقم که بسیاری از این احزاب صوری هستند. اصلاً معلوم نیست فرق این اصلاح‌طلبان با اصولگرایان در چیست.

سامانی با لبخند پیروزمندانه‌ای به میان بحث آمد و گفت: هیچ فرقی نیست. دعوا سر لحاف ملاست. دعوا سر سهم خواهی است، وگرنه به فکر ملت که نیستند.

گفتم: به نظر من یک ایراد مهم ما این است که تفاوت نظریه را با نظریه‌پرداز و تفاوت راهبردی را با راهبر خلط می‌کنیم. اصلاح‌طلبی یک راهبرد و یک مشی سیاسی است. به نظر من این مشی در حد خودش موفق بوده و دارد پیش می‌رود. یک‌زمانی آقایان اصولگرایان می‌گفتند اصلاحات معنی ندارد. مگر نظام اسلامی منحرف شده یا فاسد است که به اصلاح‌طلبی داشته باشد؟ اصلاح‌طلبی یعنی توهین به نظام، یعنی

براندازی؛ اما الآن آقای رئیسی در قوه قضائیه سردمدار اصلاحات است. مبارزه با فساد مگر غیر از اصلاح نظام است؟ یعنی الآن اصولگرایان خودشان اصلاح‌طلبی را به رسمیت شناخته‌اند و ضرورت می‌دانند.

پوریا: ولی چطور شما نمی‌بینید الآن نظامی‌ها می‌خواهند بیایند سکان اداره کشور را بگیرند؟ اینکه با اصلاح‌طلبی جور در نمی‌آید. بعد سه قوه در اختیارشان باشد و هر کاری می‌خواهند بکنند.

صالحی: به همین مسئله هم کمی خارج از حب و بغض و شتاب‌زدگی نگاه کنید: اولاً، این نظامی‌ها که می‌گویند بخش‌های مهمی از صنعت، اقتصاد و فرهنگ و امنیت کشور را بر عهده دارند. مجلس و دولت و ملت هم نمی‌توانند بر کارشان نظارتی داشته باشند و آن‌ها هم نیازی ندارند به آن‌ها پاسخگو باشند. در برخی کشورها شاهد بودیم نظامیان با موقعیتی فروتر از این، با یک کودتا همه قدرت را در دست گرفتند، اما اینکه

بیایند در انتخابات شرکت کنند، یعنی سازوکار دموکراسی را بپذیرند، ماجرا تفاوت می‌کند. اولاً قدرتی که عملاً هست در برابر افکار عمومی قرار می‌گیرد و باید پاسخگوی مسائل مردم شود؛ ثانیاً وزنشان مشخص می‌شود. در دولت آقای احمدی‌نژاد خیلی از نظامی‌ها به کابینه آمدند. عملکردشان را ملت دیدند. خود رئیس دولت هم با آن‌ها مشکل پیدا کرد؛ ثالثاً وقتی کسی رسماً مسئولیت پذیرفت، مجبور است بسیاری از سازوکارهای رسمی و جاری را رعایت کند؛ چهارم اینکه اتفاقاً اگر این‌طور شود، به‌زودی شاهد شکاف جدی میان طیف اصولگرایان خواهیم بود.

من نگرانم که با ورود نظامیان به حوزه سیاست، انسجام درونی خودشان هم از دست برود که چه‌بسا به صلاح کشور نباشد. امروز تکثر و چندگانگی در جامعه ما اجتناب‌ناپذیر است. این امر به یک جریان یا حاکمیت اختصاص ندارد. حاکمیت، روحانیت، نظامیان، اصلاح‌طلبان، اصولگرایان، نواندیشان دینی، مذهبی‌های سنتی، ملی-مذهبی، اپوزیسیون داخلی و خارج همه تکثر را در درون و بیرون خود لمس می‌کنند. به همین دلیل هیچ‌کس نمی‌تواند قدرت یکپارچه و بلامنزاع در ایران حاکم کند و دوام بیاورد. تنها جریانی می‌تواند دوام بیاورد که این تکثر را در اندیشه و عمل بپذیرد.

گفتم: آقای صالحی شما اصل مسئله را گفتید. همین دوره‌می ما نمونه خوبی است. این تکثر آرا در همه خانواده‌ها و تشکل‌ها

و مجامع وجود دارد. باید بپذیریم دیگرانی که باورها و نظریاتی غیر من از دارند، انسان‌اند و حقوقی دارند و به جای جنگیدن و تلاش برای حذف دیگری باید با هم گفت‌وگو کنیم و یکدیگر را ارتقا دهیم.

سامانی: این حرف‌ها جای خود، اما من نفهمیدم بالاخره شما در انتخابات چه کار می‌کنید؟

پوریا: بله، بحث اصلی ما درباره انتخابات بود، اما به مسائل دیگر کشیدید. با این راهکاری که شما می‌دهید دیگر ما به انتخابات کاری نداشته باشیم؟

صالحی: نه، این‌ها نافی هم نیستند. به نظر من تقویت و سامان یافتن جامعه مدنی مهم‌ترین کار است. هرکس در هر جا هست باید سعی کند در این زمینه قدمی بردارد. در انتخابات هم باید دید چه گزینه‌ای بیشتر و بهتر می‌تواند به تقویت جامعه مدنی کمک کند و فرصت بیشتری به آن بدهد، همان را تأیید و پشتیبانی کنیم.

گفتم: علی برکت الله... ■

قانون اساسی؛ فصل الخطاب؟

امر را تأیید می‌کند و بسیاری از نمایندگان و داوطلبان دیگر، مشمول این نظارت شده و صلاحیت آن‌ها رد می‌شود. این در حالی است که در دوره مرحوم امام چنین نظارتی وجود نداشت و نامه و جوابیه هم یک سیر قانونی نداشت. نمایندگان مجلس محصول چنین نظارتی طرح نظارت استصوابی را به مجلس پیشنهاد کرده و این طرح رأی می‌آورد و شورای محترم نگهبان هم بلافاصله آن را تأیید می‌کند. در مجلس پنجم طرح نظارت استصوابی تکمیل شد، اما با مخالفت شورای نگهبان مواجه شد و چون مجلس پافشاری کرد به مجمع تشخیص مصلحت رفت. فقهای شورای نگهبان که عضو مجمع هم بودند با مصوبه مجمع (قانون فعلی) مخالفت کردند، ولی در مجموع مصوبه رأی آورد.

نجات‌الله ابراهیمیان، سخنگوی سابق شورای نگهبان، چند بار مطرح کرد، حتی با چنین قانونی شورای نگهبان حق ندارد صلاحیت کسی را رد یا تأیید کند، چرا که کار تأیید و رد صلاحیت باید در یک دادگاه انتخاباتی همراه با هیئت منصفه صورت گیرد، در صورتی که شهروندان از دادگاه صالح قوه قضائیه منعی برای شرکت در انتخابات نداشته باشند. با داشتن شرایط قانونی حق کاندیدا شدن دارند. تا کنون به این نتایج می‌رسیم: نخست، نظارت استصوابی با این روندی که در مجلس تصویب شد قانون اساسی هماهنگی با نداشت؛ دوم اینکه، با قانون فعلی

نظارت استصوابی نیز شورای نگهبان نمی‌تواند صلاحیت کسی را رد کند؛ و سوم اینکه، تفسیر یک اصل قانون اساسی نباید با ظاهر آن مغایر باشد؛ چرا که اصل ۱۱۳ بسیار شفاف بوده است. محمود احمدی‌نژاد در دو سال آخر تصدیق‌اش به استناد اصل ۱۱۳ می‌خواست نظارت خود را اعمال کند که با مخالفت‌های بسیاری روبه‌رو شد. روزنامه کیهان نوشت چنین برداشتی از اصل ۱۱۳، چیزی جز فتنه نیست. از این‌ها که بگذریم رئیس‌جمهور در مراسم تحلیف خود در پیشگاه خدا و مردم قسم یاد می‌کند پاسدار قانون اساسی باشد، پاسداری از قانون اساسی یعنی چه؟ یعنی برای نمونه نظارت کند که مبادا بودجه پس از تصویب نمایندگان دستکاری شود یا دادگاهی بدون هیئت منصفه یا بدون اینکه روندهای قانونی آن طی شود حکمی صادر کند. «من به‌عنوان رئیس‌جمهور

در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران به خداوند قادر متعال سوگند یاد می‌کنم پاسدار مذهب رسمی و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور باشم و همه استعداد و صلاحیت خویش را در راه ایفای مسئولیت‌هایی که بر عهده گرفته‌ام به کار گیرم و خود را

در آستانه سیزدهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری هستیم. طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی رئیس‌جمهور در درجه اول مجری قانون اساسی معرفی شده و در درجه دوم، ریاست قوه مجریه را بر عهده دارد: «پس از مقام رهبری رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد».

مرحوم آیت‌الله شیخ محمد یزدی در مراسم تحلیف حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی به تفسیر اصل ۱۱۳ پرداخت و تأکید کرد طبق این اصل رئیس‌جمهور در درجه اول مجری قانون اساسی بوده و ریاست قوه مجریه، در درجه دوم مسئولیت‌های او ذکر شده؛ بنابراین طبق اصل ۱۱۳ و تفسیری که آیت‌الله یزدی به‌عنوان رئیس قوه قضائیه و همچنین عضو

فقهای شورای نگهبان ارائه داد شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند، چرا که هم اصل ۱۱۳ شفاف است و هم توضیح ایشان. از اصل ۱۱۳ و توضیح آن توسط رئیس قوه قضائیه و کسی که سالیان دراز عضو فقهای شورای نگهبان بوده چنین برمی‌آید اگر نظارتی در قانون اساسی وجود دارد، نظارت رئیس‌جمهور برای حسن اجرای قانون اساسی است. رئیس‌جمهور می‌تواند به‌منظور حسن اجرای دادگاه‌ها و روند محاکمات و همچنین روند قانونی مصوبات مجلس نظارت داشته باشد و اخطار قانونی بدهد. پیش از انتخابات مجلس چهارم، آیت‌الله

رضوانی، عضو فقهای شورای نگهبان نام‌های از آیت‌الله جنتی دبیر شورای نگهبان سؤال می‌کند آیا شورای نگهبان می‌تواند نظارت استصوابی داشته باشد. ایشان هم این

”
**نجات‌الله ابراهیمیان،
سخنگوی سابق شورای
نگهبان، چند بار مطرح
کرد، حتی با چنین قانونی
شورای نگهبان حق ندارد
صلاحیت کسی را رد یا
تأیید کند، چرا که کار تأیید
و رد صلاحیت باید در یک
دادگاه انتخاباتی همراه
با هیئت منصفه صورت
گیرد**



وقف خدمت به مردم و اعتلای کشور، ترویج دین و اخلاق، پشتیبانی از حق و گسترش عدالت سازم و از هر گونه خودکامگی بپرهیزم و از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است حمایت کنم. در حراست از مرزها و استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور از هیچ اقدامی دریغ نورزم و با استعانت از خداوند و پیروی از پیامبر اسلام و ائمه اطهار(ع) قدرتی را که ملت به عنوان امانتی مقدس به من سپرده است همچون امینی پارسا و فداکار نگاهدار باشم و آن را به منتخب ملت پس از خود بسپارم.^۲

متأسفانه پس از تفسیر آیت‌الله یزدی از اصل ۱۱۳ شورای نگهبان تفسیرهای دیگری نیز ارائه داد که با تفسیر آیت‌الله یزدی مغایرت دارد و در اواخر دوره احمدی‌نژاد خود آقای یزدی هم به گونه‌ای دیگر این اصل را تفسیر کردند. گفتنی است ملت ایران سه بار به قانون اساسی رأی دادند و جایگاه شورای نگهبان را در قانون تأیید کردند: یک بار در انتخابات خبرگان در سال ۱۳۵۸؛ بار دیگر تصویب قانون اساسی در سال ۱۳۵۸؛ و سومین بار پس از بازنگری در سال ۶۸.

آیا درست است بگوییم مردم هنگام رأی دادن و تصویب قانون اساسی صلاحیت دارند، ولی هنگام انتخاب نمایندگان برای ریاست جمهوری یا مجلس شورای اسلامی صلاحیت ندارند که فرد مورد نظرشان را انتخاب کنند. به عبارت دیگر همان‌طور که مردم به قانون اساسی رأی دادند به همان شکل نمایندگان خودشان را هم انتخاب کنند. تا کنون این روال مبتنی بر نظارت استصوابی

به بحران بی‌اعتمادی مردم و نظام انجامیده و حتی مردم در چندین انتخابات رفراندوم‌گونه رأیشان برخلاف مهندسی شورای محترم نگهبان بوده است.

گفتنی است مصوبه‌ای می‌تواند جنبه قانونی داشته باشد که به صورت طرح و لایحه در مجلس شورای اسلامی مطرح شود و رأی بیاورد و آنگاه شورای نگهبان آن را تأیید کند، وگرنه مصوبه مجلس به مجمع تشخیص مصلحت می‌رود و جنبه قانونی پیدا می‌کند. مرحوم استاد ناصر کاتوزیان از استوانه‌های حقوق ایران که در تدوین پیش‌نویس قانون

اساسی نقش زیادی داشت و هنگام ملاقات با مرحوم امام از او تجلیل به عمل آوردند گفتند خوب است همین پیش‌نویس به رأی

مردم گذاشته شود. ایشان در آن موقع مخالفت کرد و از مجلس مؤسسان دفاع کرد، ولی بعداً در حضور عده‌ای گفتند ای کاش این مخالفت را انجام نمی‌دادم. به هر حال پیش از وفاتشان در یک محفل علمی درباره عملکرد شورای نگهبان به این مضمون گفتند: «به نظر من شورای نگهبان از صلاحیت خودش در بسیاری از موارد تجاوز کرده و موضعی را پیش گرفته که کشور را به بن‌بست می‌کشاند و من به‌عنوان حقوقدانی که هیچ نفعی در این کار ندارم نه دلم می‌خواهد نماینده شوم، نه در قدرت شرکت داشته باشم و نه در حکومت سهمی، به نظر من می‌رسد موضعی که این شورا دارد به جاهای خطرناکی خواهد رسید... تفاوت بین نظر فقیه و حکم شرع تفاوت بین اینکه ما برخلاف نظام اسلامی و آن هم

مبنایی نباید گام برداریم نه اینکه خودمان را به شکل سابق در بیاوریم. چون اگر این‌طور باشد من دلم می‌خواهد بدانم مگر ما در فقه شورای نگهبان داشتیم اصلاً؟ مگر دادستان کل داشتیم؟ مگر قوه قضائیه داشتیم؟ مگر اتومبیل بنزی را که سوارید داشتیم؟ کدام‌یک از این‌ها را داشتیم؛ بنابراین ما منطبق با آن سابق نمی‌توانیم باشیم. ما فقط پیمان بستیم که کارمان با نظام اسلامی منافات نداشته باشد و اگر جلو اراده ملی به انواع حیل و به انواع وسایل گرفته شود و مردم مأیوس و سرکوب شوند و از دخالت و شرکت در حکومت مأیوس شوند این نظام بسیار خطرناک است و من امیدوارم که یک درمان

”
آیا درست است بگوییم مردم هنگام رأی دادن و تصویب قانون اساسی صلاحیت دارند، ولی هنگام انتخاب نمایندگان برای ریاست جمهوری یا مجلس شورای اسلامی صلاحیت ندارند که فرد مورد نظرشان را انتخاب کنند. به عبارت دیگر همان‌طور که مردم به قانون اساسی رأی دادند به همان شکل نمایندگان خودشان را هم انتخاب کنند

مناسبی برای این کار پیدا شود».^۳ نجات‌الله ابراهیمیان، سخنگوی سابق شورای نگهبان، درباره مصوبه اخیر شورای نگهبان درباره شرایط نام‌نویسی داوطلبان ریاست جمهوری اظهار کردند: «دغدغه شورای نگهبان برای جلوگیری از ثبت نام‌های بی‌حساب و کتاب که وضع تأسّف‌باری دارد، قابل‌درک است، اما راه‌حل انتخابی (شورای نگهبان) خلاف قانون اساسی است... اما مسئله این است که از قانون اساسی این‌طور برمی‌آید که شورای نگهبان صرفاً از نظر مصداق می‌تواند شرایط نام‌زدهای ریاست جمهوری را بررسی کند، یعنی به صورت قضیه شخصی، ببیند آیا معیارهایی که قانون اساسی گفته در این فرد خاص ثبت نام کرده هست یا نیست، اما شورای نگهبان نمی‌تواند قاعده کلی بگذارد که شبیه تقنین یا آیین‌نامه باشد که از آن پیام‌های کلی استنباط شود. من دقیقاً همه مصوبه اخیر را ندیدم، اما اگر این مصوبه این‌طور باشد که بر اساس قاعده کلی گذاشته باشند که مثلاً از این اشخاص خاص ثبت نام بکنید یا از این اشخاص خاص ثبت نام نکنید، این قاعده کلی، نوعی تقنین است که این تقنین در صلاحیت شورای نگهبان نیست و مجلس شورای اسلامی باید این کار را بکند... اما خود شورای نگهبان اختیار وضع قواعد کلی را ندارد و راه‌حل انتخابی برای حل این معضل، راه‌حلی است که با قانون اساسی مطابق نیست».^۴

به نظر می‌رسد حرمت امامزاده را باید خود متولی آن نگه دارد و اینکه اعتبار شورای نگهبان در بین مردم تضعیف شود به نفع هیچ‌کس نیست. ■

پی‌نوشت:

۱. شماره ۸۰، شهریور و مهر ۱۳۹۲.
۲. سوگندنامه رئیس‌جمهور.
۳. سحام‌نیز.
۴. مصاحبه با سایت جماران، ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۰.

اما و اگرهای انتخابات ۱۴۰۰

محسن شریفزاده، مؤلف کتاب رفتار انتخاباتی مردم ایران، بیش از بیست سال است به تجزیه و تحلیل آمارهای انتخاباتی می‌پردازد. وی با استفاده از دانش ریاضی، رفتار انتخاباتی مردم را در قالب اعداد و منحنی دسته‌بندی کرده و این روش را لازمه تحلیل رفتارهای مردمی می‌داند. شریفزاده کلی‌گویی را مشکل بزرگ برخی تحلیل‌ها می‌داند که یک‌زمان مردم را پرشور و آگاه و زمانی دیگر ناآگاه و احساسی تفسیر می‌کنند. شریفزاده با ارائه فرمول رفتارهای مردمی، قانونمند بودن آن را نمایش می‌دهد. کتاب رفتار انتخاباتی مردم ایران را شرکت سهامی انتشار منتشر کرده است. ایشان همچنین کتاب من و شهر من را با مقدمه مقصود فراستخواه و محمد توسلی منتشر کرده است. خاطرنشان می‌شود کارشناسان مربوطه از هر دو کتاب استقبال خوبی کردند. رونمایی کتاب اخیر وی در انجمن جامعه‌شناسی ایران برگزار شد.



محسن شریفزاده

حس فراگیری می‌گوید که تحولی در راه است. مثبت یا منفی بودن این تحول به رفتار عاملان صحنه انتخابات یعنی «مردم / حکومت» بستگی دارد. بستگی دارد که هرکدام از این دو چه عملکردی داشته باشند. آیا خوب عمل می‌کنند یا بد و ترکیب رفتارشان چگونه خواهد بود. بهترین حالت آن است که شاهد «انتخاب خوب مردم + انتخاب خوب نظام» باشیم. بدترین و فاجعه‌بارترین حالت برای مردم وقتی است که «انتخاب بد مردم + انتخاب بد نظام» واقع گردد. دو حالت دیگر هم امکان‌پذیر است. اگر «انتخاب خوب مردم + انتخاب بد نظام» گردد، کار بالاخره به سرانجام خوبی خواهد رسید؛ زیرا در نهایت مردم هستند که نظام را شکل می‌دهند و اصلاح می‌کنند. اگر «انتخاب بد مردم + انتخاب خوب نظام» را شاهد باشیم، باز هم سرانجام کار خوب خواهد بود؛ البته تلاش مصلحان و اندیشمندان ضروری است.

نوع رفتار مردم و حکومت موجب شده ترکیب چندوجهی فوق با نتایج بعضاً متناقض شکل بگیرد. به همین دلیل تمامی عوامل داخلی و خارجی به تکاپو افتاده و در تدارک کارزاری بزرگ برای تأثیرگذاری بر رفتار طرفین این تحول هستند. تحولی که در انتخابات نمود پیدا خواهد کرد. تحولی که سرنوشت هشت سال آینده کشور را رقم خواهد زد. هشت سالی که مثل سال‌های گذشته نیست.

- آیا اصلاح‌طلبان صلاحیتشان احراز می‌شود؟

- تحریمی‌ها چقدر موفق می‌شوند؟

- چطور مشارکت انتخابات ۹۸ به زیر ۵۰ درصد رسید؟

- آیا مشارکت زیر ۵۰ درصد تکرار می‌شود؟

- آیا کاهش مشارکت با فروپاشی رابطه‌ای دارد؟
- آیا نتایج این انتخابات در شکل‌دهی به ساختار رده‌بالای جمهوری اسلامی تأثیر دارد؟

- تعداد اصول‌گرایان کم شده یا زیاد؟ اصلاح‌طلبان چطور؟

چگونگی میزان مشارکت در انتخابات ۱۴۰۰

آیا امکان برآورد میزان مشارکت در انتخابات ۱۴۰۰ وجود دارد؟ برای این منظور لازم است وضعیت مشارکت در انتخابات‌های پیشین بررسی شود. تا سال ۹۶ میزان مشارکت و بافت شرکت‌کنندگان ترتیبات ثابتی داشت و پیش‌بینی کمیت و کیفیت مشارکت ساده‌تر بود، ولی پس از آن در سال ۹۸ با مشارکتی متفاوت از قبل و کمتر از ۵۰ درصد مواجه شدیم که باید دلایل آن نیز بررسی شود؛ لذا بررسی چگونگی میزان مشارکت در انتخابات ۱۴۰۰، ابتدا نیازمند بررسی عواملی است که تا سال ۹۶ مشارکت را بالاتر از ۵۰ درصد نگه می‌داشت و سپس باید بررسی شود در فاصله ۹۶ تا ۹۸ چه تحولی به وقوع پیوسته که مشارکت انتخابات ۹۸ را به زیر ۵۰ درصد کشاند. به این منظور دوران انتخاباتی ایران را به دو دوره پیش و پس از ۹۶ تقسیم کرده و هرکدام را بررسی می‌کنیم.

وضعیت مشارکت پیش از سال ۱۳۹۶

در ابتدا لازم است قدری از سوابق موضوع بگویم. اوایل دهه ۹۰ به ضرورت فهمیدن وزن جریان‌های سیاسی در قالب عدد و رقم رسیدیم. علت این گرایش آن بود که استفاده از الفاظ کیفی درباره وزن جریان‌های سیاسی را صحیح نمی‌دیدیم. به‌عنوان مثال بعضاً گفته می‌شد اصلاح‌طلبان «خیلی زیاد» هستند، یا راست‌ها «کم» هستند یا گفته می‌شد «خیلی‌ها» در انتخابات شرکت نمی‌کنند. مشکل این بود که منظور گوینده از الفاظ «کم»، «زیاد» و ... مشخص نبود. آیا وقتی گفته می‌شود «اصلاح‌طلب‌ها زیاد هستند»، به معنای ۷۰ درصد است یا ۵۰ درصد یا آنکه از نظر گوینده ۳۰ درصد هم «زیاد» تلقی می‌شود؟ یا وقتی گفته می‌شود «خیلی‌ها» در انتخابات شرکت نمی‌کنند، به چه معناست. آیا ۱۰ درصد شرکت نمی‌کنند یا ۵۰ درصد؟ این گونه الفاظ کیفی هیچ کاربردی ندارند و صرفاً دامنه جر و بحث‌های بی‌حاصل سیاسی را توسعه می‌دهند. هر نوع پیش‌بینی یا برنامه‌ریزی نیز نیازمند اطلاعاتی است که در قالب عدد و رقم بیان شود، حتی اگر با تقریب همراه باشد، زیرا در طول زمان تصحیح خواهند شد. لذا مطالعه برای «محاسبه» وزن جریان‌های سیاسی را ضروری دیدیم و



کار را آغاز کردم. کار سنگینی بود و حدود یک سال به طول انجامید. در این مطالعات، با استفاده از روش‌های ریاضی، آمارهای یازده انتخابات مهم برگزار شده در فاصله سال‌های ۷۱ تا ۹۲ مورد بررسی و تجزیه و تحلیل علمی قرار گرفت و در نهایت وزن جریان‌های سیاسی «محاسبه» شد. این محاسبات نشان می‌دهد هر جریان سیاسی چند درصد از آرای واجدان شرایط رأی دادن را در اختیار دارد. نتیجه این مطالعات در کتاب رفتار انتخاباتی مردم ایران در سال ۹۵ منتشر شد و مورد استقبال انجمن جامعه‌شناسی ایران و کارشناسان قرار گرفت. فصل سوم کتاب به همین موضوع اختصاص دارد. این مطالعات در سال‌های پس از ۹۵ نیز دنبال شد. این مطالعات نشان داد وزن جریان‌های سیاسی نسبت به تعداد کل واجدان شرایط رأی دادن تا سال ۱۳۹۶ عبارت است از:

۱. ۱۵ درصد واجدان اصول‌گرا بودند که همواره رأی می‌دادند.
 ۲. ۱۵ درصد واجدان اصلاح‌طلب بودند که به‌تواتر در انتخابات شرکت می‌کردند.
 ۳. ۲۰ درصد واجدان حسابگر بودند و اگر فایده می‌دیدند رأی می‌دادند.
 ۴. ۳۵ درصد واجدان همیشه رأی می‌دادند.
 ۵. ۱۵ درصد واجدان هیچ‌وقت رأی نمی‌دادند.
- افراد ردیف سوم (حسابگر)، هر زمان فایده و سود ملموسی در رأی دادن ببینند و الزامی احساس کنند در رأی دادن تردید نمی‌کنند، در غیر این صورت انگیزه‌ای برای رأی دادن ندارند، اما افراد ردیف چهار (افرادی که همیشه رأی می‌دهند) همواره در انتخابات‌ها شرکت می‌کنند و بنا بر انگیزه‌های مذهبی یا ملی یا صنفی رأی دادن را یک وظیفه می‌دانند و در این باره تردیدی ندارند. ترکیب ارقام فوق موجب شده بود تا سال ۹۶ مشارکتی پایین‌تر از ۵۰ درصد نداشته باشیم، حتی در کم‌روفت‌ترین انتخابات نیز ۱۵ درصد اصول‌گرا، با ۳۵ درصدی که همواره رأی می‌دادند مشارکت ۵۰ درصدی را تأمین می‌کردند. این رفتار سال‌ها ادامه داشت؛ زیرا لایه‌بندی‌های اجتماعی و رفتارهای مردمی پدیده پایداری هستند که به اصطلاح چسبندگی دارند و به سهولت به تغییر و جابه‌جایی تن نمی‌دهند. تغییر این پدیده‌ها مستلزم تحولات و شک‌های مهم اجتماعی یا سیاسی است که در فاصله ۹۶ تا ۹۸ رخ داد.

وضعیت مشارکت پس از تحولات ۹۶ تا ۹۸ و در آستانه انتخابات ۱۴۰۰
مشارکت ۴۳ درصدی در انتخابات مجلس ۹۸

به ندای نظام برای آمدن پای صندوق رأی پاسخ مثبت می‌دهند. این‌ها تکیه‌گاه و تابلو آبروی نظام و مشوق دیگران برای حضور در انتخابات هستند. گرایش سیاسی حاد ندارند و با انگیزه‌های ملی، مذهبی یا صنفی رأی می‌دهند. اهل تحریم نیستند ولی نکته مهم این است که در غیاب اصلاح‌طلبان آرایششان به صندوق اصول‌گرایان ریخته می‌شود. تجربه نشان داده که اصلاح‌طلبان معتدل به‌راحتی آرای بخش بزرگی از آنان را جذب می‌کنند. این قشر فشارهای اقتصادی را تحمل می‌کنند و تلاش می‌کنند فشار روی دیگران را نیز در حد امکان نشان کاهش بدهند. کسانی که همیشه رأی می‌دهند برای آرامش ارزش قائل‌اند و اهل مدارا و مشوق مدارا و آرامش هستند و در میانه بحران‌های اجتماعی برای کنترل آن‌ها تلاش می‌کنند. این افراد سرمایه نظام و منبع عظیم اعتماد به نظام هستند؛ لذا ریزش ۱۰ درصدی این افراد در فاصله انتخابات ۹۶ تا انتخابات ۹۸ نشان از آسیب دیدن و ترک برداشتن این منبع اعتماد به نظام است و نشان می‌دهد که این قشر در تبیین اتفاقات و برای تحمل فشارها، با مشکل مواجه شده است.

حوادث ناگوار و پی‌اپی سال‌های ۹۶ تا ۹۸ و پیامدهای آن، کل جامعه و به‌خصوص «افرادی را که همیشه رأی می‌دهند» تحت تأثیر قرار داد. طی سال‌های ۹۶ تا ۹۸ فشار اقتصادی ناشی از تحریم و مسائل داخلی، دامنه انتظارات جامعه را بیش از پیش متأثر ساخت. همچنین خروج ترامپ از برجام و رفتار اروپا نیز افق‌های روشن بهبود آینده اقتصادی را تیره ساخت و در ادامه، وقایع دی ۹۶ و آبان ۹۸ و به دنبال سقوط هواپیمای اکرابینی، اوضاع را هرچه تیره‌تر به نمایش گذاشت. کرونا و به دنبال آن تأیید نشدن صلاحیت بخشی از کاندیداهای اصلاح‌طلبان نیز بر سنگینی اوضاع افزود. فشار طاقت‌فرسای ناشی از تمامی این مسائل، توسط رسانه‌های خارجی چند برابر می‌شد که تکرارکننده‌های داخلی هم بر این فشار اضافه می‌کردند. تمامی این موارد در نهایت در مشارکت ۴۳ درصدی در انتخابات مجلس ۹۸ جلوه کرد؛ البته باید اعتراف کرد همین میزان مشارکت نیز

نشان از بروز تحول خاصی داشت. کاهش نزدیک به ۱۰ درصدی در میزان مشارکت نشان می‌داد فشارها و حوادث سنگین سال‌های ۹۶ تا ۹۸، بخشی از افرادی را که پای ثابت صندوق رأی هستند از رأی دادن منصرف کرده بود. انتخابات ۹۸ با تحریم جریان اصلاح‌طلب مواجه شد و افراد حسابگر هم انگیزه‌ای برای رأی دادن نداشتند و فقط دو قشر «اصول‌گرا» و «افرادی که همیشه رأی می‌دهند» در پای صندوق رأی حضور داشتند که ریزش مربوط به یکی از آنهاست. ریزش مربوط به جریان «اصول‌گرا» نیست؛ زیرا آن‌ها در پی کسب کرسی‌های مجلس بودند و در وضعیت منسجمی به سر می‌بردند و تعدادشان کم نشده بود؛ لذا مشخص شد ریزش مربوط به جریان «افرادی که همیشه رأی می‌دهند» است که حدود ۱۰ درصد

از افراد خود را از دست داده است که به نزدیک‌ترین جریان به خود، یعنی به جریان حسابگر پیوسته‌اند. لذا پس از تحولات ۹۶ تا ۹۸ وزن جریان‌های سیاسی با قدری تغییر به شرح ذیل است:

- وزن جریان‌های سیاسی در آستانه انتخابات ۱۴۰۰:
- الف) ۱۵ درصد واجدان اصول‌گرا هستند.
 - ب) ۱۵ درصد واجدان اصلاح‌طلب هستند.
 - ج) ۳۰ درصد واجدان حسابگر هستند (۱۰ درصد افزایش نسبت به قبل از ۹۶).
 - د) ۲۵ درصد واجدان، همیشه رأی می‌دهند (۱۰ درصد کاهش نسبت به قبل از ۹۶).
 - هـ) ۱۵ درصد واجدان هیچ‌وقت رأی نمی‌دهند.

تحول آفرینی: «افرادی که همیشه رأی می‌دهند»
این افراد، اقشار وفاداری هستند که در هر شرایطی

انتخابات دستاورد انقلاب مشروطه است. این دستاورد جایی در تفکرات اصول‌گرایان رادیکال ندارد و منتظر جمع شدن سفره انتخابات هستند؛ لذا دست کشیدن از این دستاورد با عنوان اعتراض صرفاً ظاهری فریبنده و مترقی دارد و حریف است

در چنان شرایط سنگینی، قدرت و نفوذ پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی را نشان می‌داد. ریزش تعداد «افرادی که همیشه رأی می‌دهند» قاعدتاً باید برای نظام نگران‌کننده باشد و حتماً توجه دارند که این منبع اعتماد لایزال نیست و فشار طاقت‌فرسای اقتصادی و جنگ روانی رسانه‌های خارجی نیز کم نخواهد شد. به‌خصوص آنکه ظواهر نشان‌دهنده آن است که بیکره این منبع عظیم اعتماد به‌نظام، دچار یک ریزش دامنه‌دار شده که گسترش یا کاهش آن وابستگی جدی به رفتار مسئولان دارد.

در انتخابات ۱۴۰۰ چه خواهد شد؟

گزینه اول: تأیید نشدن صلاحیت تمامی کاندیداهای اصلاح طلب

در این صورت اصلاح‌طلبان و جریان حسابگر از رأی دادن کنار می‌کشند و جمعیت ۱۵ درصدی اصول‌گرایان بسیج شده و با شور و شوق تمام به پای صندوق رأی می‌روند و همراه با جریان ۲۵ درصدی «افرادی که همیشه رأی می‌دهند» انتخاباتی با مشارکت کم و در حد ۳۰ الی ۴۰ درصد را شکل می‌دهند. کشور دارای یک رئیس‌جمهور اصول‌گرای رادیکال با آرای پایین خواهد شد، اما دوران خوش اصول‌گرایان طولانی نخواهد بود و قدرت‌های خارجی که چشم‌انتظار چنین وضعیتی هستند برنامه‌های همه‌جانبه خود را آغاز می‌کنند. از یک طرف به خطر انداختن مرزها و تمامیت ارضی را سازمان می‌دهند و از طرف دیگر با تشدید تحریم‌ها و شدت دادن تنگناهای اقتصادی به مدیریت اعتراضات می‌پردازند و در ادامه، برنامه‌ریزی برای گسترش خشونت را پیگیری می‌کنند. گسترش خشونت به اقصی نقاط کشور، طیف وسیعی از نیروهای حافظ نظم ولی فاقد تجهیزات و آموزش لازم را به میدان می‌آورد که کنترل بدون خونریزی اغتشاشات را مشکل می‌کند و در نتیجه دور باطلی مطابق میل قدرت‌های خارجی آغاز می‌شود که چشم‌انداز فروپاشی کشور را در برنامه دارند. اصول‌گرایان رادیکالی که این گزینه را دنبال می‌کنند فاقد بینش لازم برای درک این چشم‌انداز هستند.

گزینه دوم: تأیید چند کاندیدای ضعیف مورد تأیید اصلاح‌طلبان، بدون میدانی برای فعالیت

در این صورت بخش ضعیفی از ۱۵ درصد اصلاح‌طلبان، در کنار ۱۵ درصد اصول‌گرایان و

به همراه جمعیت ۲۵ درصدی «افرادی که همیشه رأی می‌دهند» در رأی‌گیری شرکت می‌کنند و

اندکی بیش از ۴۰ درصد مشارکت رقم خواهد خورد و یک اصول‌گرا، ریاست‌جمهوری را عهده‌دار خواهد شد. این گزینه نیز گرچه شرایط مناسب‌تری نسبت به گزینه قبلی دارد، ولیکن زمینه تلاش برای تضعیف پایه‌های اقتدار نظام و فروپاشی بیان‌شده در گزینه قبل را فراهم می‌سازد.

گزینه سوم: تأیید کاندیدای مطلوب یا مورد تأیید اصلاح‌طلبان و برگزاری انتخابات رقابتی:

در این صورت انتخابات با مشارکت بالا و در حدود ۶۰ درصد برگزار می‌شود. این ۶۰ درصد ترکیبی است از «اصول‌گرایان»، «اصلاح‌طلبان»، «افراد حسابگر» و «افرادی که همیشه رأی می‌دهند». این گزینه مستقل از فردی که انتخاب می‌شود، تضمین‌کننده امنیت، اقتدار و آرامش هشت سال آینده کشور خواهد شد. هشت سال تعیین‌کننده بودن آن از جنبه‌های مختلف و از جمله آینده رهبری کشور، در گفتار و کردار نیروهای خارجی و داخلی و همچنین شخص رهبری آشکار است. علائم نشان می‌دهد رهبری این گزینه را مدنظر دارند و حاضر نیستند در صورت حضور یا عدم حضور خودشان در آینده رهبری، کشور در دست یک جناح قرار گیرد و عواقب ناگوار آن را حس می‌کنند.

اصول انتخاباتی

اصل یک: مشارکت بالا

تجربه انتخابات‌های گذشته نشان داده که با افزایش میزان مشارکت و گذر از مرز ۵۰ درصد، شانسی اصول‌گرایان برای دستیابی به اهداف خود کم‌رنگ‌تر می‌شود و این به دلیل ورود افراد حسابگر

یا قشر خاکستری به انتخابات است. این قشر به‌طور معمول میانه‌خوبی با اصول‌گرایان ندارد؛ لذا اصول‌گرایان به‌طور معمول روش‌هایی را اتخاذ می‌کنند که قشر حسابگر و اصلاح‌طلبان را به کناره‌گیری از انتخابات متقاعد کنند. یکی از این روش‌ها استفاده از تبلیغات معکوس است. در این روش اصول‌گرایان به شکل اغراق‌آمیزی نشان می‌دهند که از افزایش مشارکت منتفع خواهند شد و با این روش جریان‌های دیگر به عکس‌العمل افتاده و عدم مشارکت را به‌عنوان یک عمل مهم، تأثیرگذار و پیروزی خود تبلیغ می‌کنند، درحالی‌که درواقع به نفع اصول‌گرایان عمل کرده‌اند.

اصل دو: تحریم انتخابات

تجربه جهانی و داخلی مبین عدم دستیابی

تحریم‌کنندگان به اهداف خود است و تحریم بیش از آنکه به تحریم‌کنندگان کمک کند به جناح مقابل کمک می‌کند تا در انتخاباتی بی‌رقیب، بدون دغدغه جلو بروند و تا زمانی مشارکت کل را به مرز ۲۰ الی ۳۰ درصد نرسانند تحریم انتخابات موفق تلقی نمی‌شود که این مرز فعلاً در ایران دست‌نیافتنی است. از سال‌های قبل و پس از مطرح‌شدن نظارت استصوابی، ایده تحریم انتخابات شکل گرفت. «تحریمی‌ها» از همان قشر ۱۵ درصدی اصلاح‌طلب هستند که در مقاطع مختلف و در مواجهه با برخی رفتارهای انتخاباتی مسئولان و بنا بر تحلیل خاص از شرایط، ضرورت تحریم را مطرح می‌کنند و تبلیغ می‌کنند که از این طریق مسئولان را مجبور به نرمش در مقابل خواسته‌هایشان خواهند کرد؛ یعنی وارد ریسکی می‌شوند که پایان آن در تاریکی و ابهام قرار دارد. تحولات سال‌های ۹۶ تا ۹۸ و شدت گرفتن مباحث مربوط به موضوع صلاحیت در انتخابات مجلس ۹۸، گرایش به تحریم در میان بدنه اصلاح‌طلبی را بیشتر کرده است. این گرایش هم‌اکنون به مشکلی برای اصلاح‌طلبان بدل شده. هم‌اکنون بزرگان اصلاح‌طلب قصد فعال شدن در انتخابات ۱۴۰۰ را دارند ولی تردید دارند که بدنه اصلاح‌طلبی از آن‌ها تبعیت خواهد کرد یا به دلیل عدم همراهی بدنه، شکست حیثیتی را متحمل می‌شوند. دلایل این وضعیت نیز در درجه اول در عملکرد خود اصلاح‌طلبان نهفته است. تحریم‌های یک خط در میان همراه با تعطیل شدن فعالیت احزاب اصلاح‌طلب پس از اتمام فصل انتخابات، نداشتن آموزش برای اعضا و نبود ارتباطات جمعی، نقطه‌ضعف بزرگ جریان اصلاح‌طلبی است.

اصل سه: ویژگی خاص اصول‌گرایان و نقطه‌ضعف اصلاح‌طلبان

اصول‌گرایان در مقایسه با اصلاح‌طلبان از بافت قوی‌تری برخوردارند. اصول‌گرایان با ارتباطات متعدد داخلی و محافل مخصوص به خود هویت خاص خود را دارند. اصول‌گرایان با تکیه بر ارتباطات و آموزش‌های سنتی، خود را در مقابل فشارهای اجتماعی به نحو مناسب‌تری حفظ می‌کنند و به‌اصطلاح یک «جریان اجتماعی» هستند و ویژگی‌های مربوط به آن را دارند، اما جریان اصلاح‌طلب بافتی حساس، ضعیف و بدون ارتباطات دائم و سنتی دارد. اصلاح‌طلبان در مقاطع انتخابات ظاهر می‌شوند، ولی حضور و تأثیرگذاری‌شان با فاصله گرفتن از دوران انتخابات، کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر و به فاصله کوتاهی محو می‌شود. ارتباط میان اعضا و رهبران اصلاح‌طلب پس از انتخابات قطع می‌شود تا انتخابات بعدی. منفک شدن رهبران از بدنه اصلاح‌طلبی در فاصله انتخابات‌ها موجب شده پتانسیل بخشی از بدنه اصلاح‌طلبی، عملکرد اصلاح‌طلبانه خود را از دست بدهد و در فقدان ارتباطات و آموزش، عملاً در معرض تبلیغات و آموزش‌های حساب‌شده رسانه‌های خارجی قرار گیرد که آن‌ها را شبهه‌شعبه

”
اصول‌گرایان با تکیه بر محافل متعدد خود و آموزش‌های سنتی، مشخصات یک «جریان اجتماعی» را دارند و در مقابل تبلیغات رقبا مقاومت می‌کنند، ولی اصلاح‌طلبان درواقع یک «جریان انتخاباتی» هستند و نه یک «جریان اجتماعی» و پس از هر انتخابات دامنه نفوذ اجتماعی‌شان کم‌رنگ و محو می‌شود

می‌سازد. اصلاح‌طلبان در وضعیت فعلی در واقع یک «جریان انتخاباتی» هستند و نه یک «جریان اجتماعی» که این موضوع دامنه نفوذ اجتماعی‌شان را کاهش داده است.

اصل چهار: «اصل انتخابات» یا «مجریان انتخابات»

انتخابات دستاورد انقلاب مشروطه است که با پیروزی انقلاب ۵۷ مجدداً احیا شد. این دستاورد جایی در تفکرات اصولگرایان رادیکال ندارد و برای جمع شدن سفره انتخابات روزشماری می‌کنند؛ لذا دست کشیدن از این دستاورد با هر عنوانی اعم از تحریم، اعتراض یا هر نام دیگری، بازگشت به پیش از مشروطه است و صرفاً ظاهری

فریبنده و مترقی به خود گرفته است. مشارکت در انتخابات در هر شرایطی یک ارزش است؛ لذا مهم است که برای اعتراض به عملکرد مجریان، روش‌های مناسبی اتخاذ شود و نباید در هیچ شرایطی اصل انتخابات مورد خدشه قرار گیرد، حتی در صورت نداشتن کاندیدا یا تأیید نشدن صلاحیت کاندیدای مورد نظر می‌توان به افراد میانه یا رده پایین‌تر رأی داد و از این طریق مانع بالا آمدن افراد شاخص جناح رقیب شد. دادن رأی سفید یا باطله در مقابل عدم مشارکت، عملی بسیار مترقی و کارساز است؛ زیرا ضمن افزایش مشارکت و کمک به بقای این دستاورد مشروطه به مجریان انتخابات نیز اعتراض شده و در عین

حال مرزبندی با ویرانی‌طلبان برانداز نیز حفظ شده است؛ البته مردم ممکن است واکنش‌های احساسی یا رفتارهای متفاوتی داشته باشند و بعضاً رأی بدهند یا ندهند، ولی در این میان، رفتار اندیشمندان، اصلاح‌طلبان و مخالفان با ویرانی وطن برای جلوگیری از نابودی اصل انتخابات مهم است؛ زیرا این‌ها هستند که ارتقای حیات اجتماعی و سامان دادن به نظم جامعه را پیگیری می‌کنند.

توضیح: در رابطه با آمارهای ارائه شده در این مقاله به کتاب رفتار انتخاباتی مردم ایران، نوشته محسن شریف‌زاده، شرکت سهامی، مراجعه کنید. ■

وزن جریان‌های سیاسی پیش از ۹۶ و تغییرات پس از تحولات ۹۶ تا ۹۸

ردیف	جریان‌های سیاسی	وزن جریان‌های سیاسی (درصد) از واجدان شرایط رأی دادن (تا سال ۹۶)	تغییر وزن جریان‌های سیاسی در جریان وقایع سال‌های ۹۶ تا ۹۸	وزن جریان‌های سیاسی (درصد) از واجدان شرایط رأی دادن (در آستانه انتخابات ۱۴۰۰)
۱	اصول‌گرا	۱۵ درصد از واجدان هستند	بدون تغییر	۱۵ درصد
۲	اصلاح‌طلب	۱۵ درصد از واجدان هستند	بدون تغییر	۱۵ درصد
۳	افرادی که همیشه رأی می‌دهد	۳۵ درصد از واجدان هستند	ریزش ۱۰ درصدی تعداد آرا	۲۵ درصد
۴	افراد حسابگر	۲۰ درصد از واجدان هستند	رشد ۱۰ درصدی تعداد آرا	۳۰ درصد
۵	افرادی که هرگز رأی نمی‌دهد	۱۵ درصد از واجدان هستند	بدون تغییر	۱۵ درصد

صفحه اصلی | بلاگ | هدیه | رصد | سبد خرید | ورود

فیدیبو فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن

Q

▼
کتاب‌ها

عرضه نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو بی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.

دانلود کتاب

رؤیای تحول پارادایمی جمهوری اسلامی به جمهوری دموکراتیک توده‌ای

آیا با انتخابات ۱۴۰۰ دوران جدیدی در حکومتداری آغاز خواهد شد؟



احمد هاشمی

عبارت «جمهوری اسلامی» ترکیبی شکننده و مظلوم است. هر کسی از ظن خود به این معنی نزدیک می‌شود و تفسیری نزدیک به سلوک خود برایش می‌سازد؛ از دموکراسی به معنی هر آنچه مردم خواسته‌اند تا حکومت اسلامی مبتنی بر شریعت. هیچ‌گاه یکی از این دو مسلط نشده است و تفسیر غالب هر دوره بین دو سر این طیف در حرکت بوده است.

نسل اول؛ تفسیر قانون گذاران^۱

آیت‌الله سید محمد بهشتی در تدوین قانون

اساسی جمهوری اسلامی نقشی بی‌بدیل داشت. وی در آثار خود به تئوریزه کردن درک نسل اول انقلابیون از حکومتداری پرداخته است. شهید بهشتی در کتاب حکومت در اسلام انواع حکومتداری را به چهار دسته تقسیم می‌کند؛ فردی، طبقه خاص، حکومت عامه یا دموکراسی و در نهایت تئوکراسی (خداسالاری). در همین راستا سه هدف برای حکومتداری برمی‌شمارد: ۱. تأمین خواست حاکم یا هیئت حاکمه؛ ۲. تأمین خواست مردم؛ ۳. تأمین مصالح مردم. حکومت‌های فردی و طبقاتی از نوع نخست و حکومت‌های ملی از نوع دوم‌اند. در نوع دوم اخلاق، دین و مصالح تابع خواست عموم است. نوع سوم با توجه به تنوع مصلحت، انواع گوناگونی دارد. در عالی‌ترین نوع آن، مصالح مادی، معنوی، اخلاقی و دینی برای همه افراد، طبقات و نژادها در همه نسل‌ها و زمان‌ها رعایت می‌شود. از نظر بهشتی تئوکراسی مدعی این مقام است، زیرا تنها خداوند می‌تواند با چشم جهان‌بین خود به همه جا، همه چیز و همه کس بنگرد. نمونه آرمانی آن حکومت پیامبر بود، او نه تنها در قوانین و مقررات بلکه در مسائل خارجی و تصمیم‌های حکومتی نیز با وحی الهی رهبری می‌شد.

از نظر شهید بهشتی «سیاست و اداره اجتماع یعنی اداره در خدمت هدف و در راه تحقق بخشیدن به مسلک و آرمان‌های مسلک نه خواسته‌های توده مردم یا اکثریت مردم یا قشر خاص»^۲ در جوامع دموکراتیک اگر اکثریت مردم به قوانین سقظ چنین یا مرگ خودخواسته بیماران^۳ رأی دهند، در زمره قوانین قرار می‌گیرد، اما در جامعه مسلکی هنگامی که آرای عمومی در تضاد با احکام شرع باشد قابلیت اجرا نخواهد داشت. چالش اصلی در این نظریه انتخاب حاکمی است که جاننشین پیامبر و امامان باشد. از نظر بهشتی در جامعه مسلکی حاکم قدرت خود را از آرای مردم می‌گیرد. در واقع فرض این است که در چنین جامعه‌ای قاطبه مردم متدین و دیندار هستند، بنابراین حاکمی را برمی‌گزینند که در مسائل شرعی اجتهاد داشته باشد و جامعه را بر اساس قوانین دینی اداره کند، هر چند برخی از این قوانین مخالف رأی اکثریت مردم باشد. در این میان پرسش مهم این است که در صورت بروز خطای حاکمان چگونه باید جلوی انحراف گرفته شود؟ واضح است این نوع حکومتداری به معنی تعطیلی اراده مردم جامعه و مجری اوامر حاکمان بودن نیست. کسی که از خود اراده‌ای

ندارد از مدار انسانیت خارج شده است و عمل شایسته‌ای که با اجبار دیگران انجام شود، کمترین ارزشی ندارد.

شهید بهشتی رابطه مردم و حاکمان را این‌گونه بیان می‌کند: «هیچ حکومتی تحت هیچ شرایطی حق ندارد آزادی انتقاد از رهبران را از دست مردم بگیرد. شرایط استثنائی و بحرانی در اسلام معنی ندارد. علی (ع) هم با دشمنان گوناگون روبه‌رو بود، نه تنها حکومت نظامی اعلام نمی‌کرد، بلکه حتی برای خودش هم پاسبان نگذاشته بود و صریحاً می‌گفت آن روزی فساد در جامعه رخ می‌کند و زمامداران به‌صورت بت درمی‌آیند که رابطه مستقیم میان مردم و زمامدار به کلی بریده شود. از نظر فقه اسلامی حجاب حرام است، حجاب یعنی اینکه زمامدار طوری زندگی کند که هر کس می‌خواهد پیش او برود باید از درباری، مأمور تشریفات یا رئیس دفتری اجازه بگیرد»^۴.

این نگرش گرچه در جایگاه خود بسیار مترقی است، اما مشکلات و تناقضات ذکرشده همچنان پابرجاست. نخست اینکه در یک کشور با ۸۰ میلیون نفر جمعیت این امکان وجود ندارد که هر کسی بدون هماهنگی با تشریفات و رئیس دفتر به ملاقات حاکمان برود. امکان تعیین وقت ملاقات برای این تعداد افراد هم وجود ندارد. بیان نمادین شهید بهشتی بیشتر ناظر بر اهمیت آزادی بیان است، یعنی ضرورت وجود احزاب منتقد و مطبوعات آزاد. افرادی که منتقد حاکمان هستند، حزبی تأسیس می‌کنند و ضمن فعالیت‌های سیاسی ایده جایگزین خود را برای نحوه اداره مملکت ارائه می‌کنند. کسانی که منتقد وضع موجود هستند از طریق رسانه‌های جمعی صدای خود را به گوش حاکمان می‌رسانند. تناقض بزرگ‌تر از همین‌جا شروع می‌شود: فرض کنیم اکثریت جامعه به هر طریقی حرفشان را به گوش حاکمان رساندند. در جامعه مسلکی مورد نظر شهید بهشتی، نظر حاکم بر رأی اکثریت اولویت دارد. این مردم چگونه می‌توانند اراده خود را اعمال کنند؟ گذشته از آن در جامعه‌ای که حاکمان چنین اختیاراتی داشته باشند، چه تضمینی وجود دارد که اجازه اظهار نظر به منتقدان داده شود؟ لابد حزب باید در چارچوب‌های تعیین‌شده حاکمان فعالیت کند و مطبوعات هم خط فرم‌های مصوب را رعایت کند!

یک راه برای اعمال اراده مردم در تصمیم‌گیری‌ها تفویض برخی امور «غیرحاکمیتی» به نهادهای انتخابی است. در اینجا نیز منتخبین مردم باید واجد شرایط مورد نظر حاکمیت باشند. پیش از این نقایص دموکراسی از دیدگاه شهید بهشتی ذکر شد، بنابراین قرار نیست کسی که به فرض صد هزار امضا جمع کرد، بتواند خود را نامزد انتخابات ریاست جمهوری کند. برای شرکت در انتخابات باید نخست معیارهای مورد نظر حاکمیت را داشته باشید. آنچه در این سال‌ها محل بحث بوده است، نحوه تشخیص صلاحیت نامزدهاست. باز هم به همان مشکل قدیمی برمی‌خوریم: اراده حاکمان یا رأی مردم؟

دوران جدید؛ استقرار حاکمیت

اگر بگوییم آرای نظریه‌پردازان جدید حکومت اسلامی دقیقاً منطبق با آرای شهید بهشتی است شاید تمام حقیقت را نگفته باشیم. دست تقدیر به شهید بهشتی فرصت نداد تا حاصل اجرای نظریات خود را ببیند. لابد اگر زمان بیشتری



داشت، راه‌حلی برای تناقضات ذکرشده پیدا می‌کرد. تفسیر نسل جدید نظریه‌پردازان حکومت این مشکل را تا حدی حل کرده است، اما نه به نفع مردم. حجت‌الاسلام پناهیان معتقد است همان‌طور که فرمان پلیس بر قانون مقدم است، اراده حاکم، بر امری برتری دارد: «الَّتِي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...» تو در مقابل او از خودت اختیاری نداری... در تمام امور دنیا و دین. یک جامعه‌ای هست که همه با هم برابرند و مناسبات برقرار است، ولی وقتی رسول خدا آمد قضیه فرق می‌کند... کلمه اطاعت در قرآن بیشتر برای پیامبر است نه برای خدا... آیه قرآن که از خدا ترسید و از من اطاعت کنید»^۶.

این نظریه مبتنی بر اطاعت از صاحب امر زمان و جانشین پیامبر است، بنابراین بیعت جای انتخاب را می‌گیرد و نقد حاکمان بسیار دشوار خواهد بود. این بیان نمونه‌ای از گفتار رسمی برخی نظریه‌پردازان حکومت اسلامی است که احتمالاً در سال‌های آینده درباره آن بیشتر خواهیم شنید. افرادی همچون رانفی‌پور همین خط فکری را بی‌پروا تر و بیخ می‌کنند، با این مثال که در کشور یک میلیارد و ۳۸۰ میلیون نفری چین تنها هشتاد میلیون نفر اعضای حزب کمونیست چین حق رأی دارند و عضویت در این حزب نیز پس از گزینش‌های سخت‌گیرانه امکان‌پذیر است و هر «نهمی» نمی‌تواند عضو حزب شود. نگارنده آگاه است که استفاده از واژه نهمی در این متن غیرمحترمانه است. عین عبارت به این دلیل ذکر شد که نگاه بخش تدرروی حاکمیت به «غیرخودی» آشکار شود.

آیا حاکمیت به مشارکت مردم در انتخابات نیاز دارد؟

در نگاه نخست گزاره فوق پرسشی نابجا به نظر می‌رسد. آشکار است که هر انتخابات نوعی تجلید بیعت مردم با حاکمیت است، اما در عمل ساختارهای حاکمیتی بر سر یک دوراهی قرار دارند؛ اینکه افراد بیشتری را تأیید صلاحیت کنند تا طرفداران انسان پای صندوق بیایند یا نامزدها از دایره تنگ خودی‌ها انتخاب شوند که طبعاً حق انتخاب محدود می‌شود. اگر کاندیداهایی را که از یک طیف فکری و گروه سیاسی هستند در معرض انتخاب عموم بگذارید، سخت است مردم را متقاعد به شرکت در انتخابات کنید. حتی این وضعیت شاید کمی توهین‌آمیز باشد. نهادهای حاکمیتی بهتر از هر کسی می‌دانند که افرادی همچون میرحسین موسوی، محمد خاتمی، مصطفی تاج‌زاده و جواد ظریف افراد زیادی را با خود پای صندوق‌ها می‌آورند، بنابراین برای جلب مشارکت حداکثری باید زمینه را برای حضور چنین افرادی آماده کنند. این‌ها تازه کسانی هستند که در سال‌های گذشته در دولت مسئولیت داشته‌اند، کنشگران سیاسی پرشماری هستند که سال‌هاست در دایره غیرخودی‌ها قرار دارند.

واقعیت این است که دو گروه اصلاح‌طلب و اصول‌گرا طیف گسترده‌ای از مردم را نمایندگی

و به محض اینکه خطر حضور جناح مقابل مرتفع شود، شکاف‌ها آشکار خواهد شد.

که غوغا می‌کند در سر خیال خواب دوشینم!

به نظر می‌رسد بخشی از هسته سخت حاکمیت که نتیجه انتخابات را بر افزایش مشارکت ارجح می‌داند، هم‌اکنون از قدرت بیشتری برخوردار است. این دسته از افراد بیشترین سعی خود را معطوف به توجیه حضور کم‌رنگ مردم در انتخابات کرده‌اند. از همین حالا زمه‌هایی شنیده می‌شود که بر اساس نظرسنجی‌ها به دلیل شیوع ویروس کرونا مشارکت در انتخابات افت چشمگیری خواهد داشت. تجربه دلنشین مجلس یازدهم هم در تفوق چنین رویکردی بی‌تأثیر نیست. هدف بلندمدت هم می‌تواند نیل به سمت الگوی حکومتداری تک‌حزبی باشد. این الگو شبیه به نظام‌های دموکراتیک توده‌ای است که در برخی کشورهای آسیای شرقی اجرا می‌شود. در این نوع حکومتداری مطبوعات به شدت محدود می‌شود و گردش قدرت تنها در صورت ضرورت در حلقه‌ای محدود انجام می‌شود.

به این کلیدواژه‌ها دقت کنید: الگوی توسعه چینی، اینترنت ملی، حکومت یکدست و نظم و اقتدار نظامیان. مجموعه این‌ها آمل بخش تدرروی هسته سخت قدرت را نمایان می‌کند، گرچه این خوابی نیست که به راحتی تعبیرشدنی باشد. این ایده علیه تاریخ پرسابقه آزادیخواهی در این مملکت است و قدرت جامعه مدنی را نادیده گرفته است. ■

پی‌نوشت:

۱. در نگارش این بخش از مقاله «سیاست و حکمرانی در اندیشه دکتر بهشتی»، سیاست‌نامه مفید، سال دوم، شماره دو، نوشته دکتر علی میرموسوی استفاده شده است.
۲. سید محمد حسینی بهشتی، ولایت، رهبری و روحانیت، تهران: بقعه، ۱۳۸۳، ص ۱۹۰.
3. Euthanasia
۴. بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا، تهران: بقعه، ۱۳۸۶.
۵. آیه ۶ سوره احزاب
۶. نقل به مضمون، برنامه تلویزیونی به وقت سحر، سوم اردیبهشت ۱۴۰۰.

نمی‌کنند. هرکدام از این دو گروه پایگاه رأی ثابتی دارند، اما انتخابات زمانی پررنگ می‌شود که طیف خاموش جامعه وارد کارزار شود. رأی‌دهندگان که متمایل به اصلاح‌طلبان هستند، اما رأیشان بیشتر نفی گروه مقابل است. همین‌ها هستند که در بزنگاه‌ها ورق را برمی‌گردانند. هم‌اکنون دست کم بخشی از نهادهای حاکمیتی به این نتیجه رسیده‌اند که از خیر حضور این افراد در انتخابات بگذرند. نتیجه مطلوب حاکمیت، مهم‌تر از مشارکت حداکثری است. رد صلاحیت‌های گسترده داوطلبان نامزدی شورای شهر گواه روشن چنین رویکردی است.

خطای محاسباتی یکدست بودن نهادهای حاکمیتی

برخی تحلیلگران معتقدند که با روی کار آمدن دولت اصول‌گرا حاکمیت یکدست خواهد شد و بنابراین شرایط توسعه دست کم در زمینه اقتصادی مهیا خواهد شد. این بزرگواران هیچ چیز درباره ساختار حکومتداری در شرایط کنونی کشور نمی‌دانند. هسته سخت حاکمیت از گروه‌های متعددی تشکیل شده است که بر سر مالکیت منابع با یکدیگر رقابت می‌کنند، بنابراین این فرض که حاکمیت یکدست شود از اساس باطل است. تعابیری را که در آغاز دولت محمود احمدی‌نژاد درباره وی به کار برده می‌شد به یاد آورید و نسبت‌هایی را که در دو سال آخر به او می‌دادند در کنار آن ادبیات ستایش‌آمیز بگذارید. احمدی‌نژاد متأخر دیگر به سهم اندک خود از منابع قانع نبود. او به قدرت و اختیاری صریح نیاز داشت و همان‌جا بود که ساختارها او را به حاشیه راندند. گرچه اگر کمی باهوش‌تر بود، می‌توانست با چانه‌زنی با حاکمیت به بخشی از خواسته خود برسد و در عین حال آینده سیاسی خود را تابه نکند. رئیس دولت دهم در روزهای آخر ریاستش حتی در میان اعضای کابینه‌اش هم تنها بود و نزدیکانش هم از او اعلام برائت می‌کردند، چون هیچ‌کس نمی‌خواست مطرود ساختارهای حاکمیتی باشد. ساختارهایی که در عین اختلافات جدی، بر سر برخی امور راهبردی توافق دارند. این توافق نوعی اتحاد استراتژیک است

تحولات مرزهای شمال غرب و منافع ملی ما

امنیت و مرز در گفت‌وگو با احسان هوشمند

بخش سوم

جنگ ارمنستان و آذربایجان موقعیت جدیدی در منطقه ایجاد کرده است. احداث دالانی برای اتصال خاک آذربایجان به نخجوان ممکن است مسیر زمینی ایران به اروپا از طریق ارمنستان را مسدود کند و تنها مرز زمینی ایران به اروپا از طریق ترکیه باشد. بنا بر اهمیت مرزهای شمال غرب کشور، بخش سوم گفت‌وگوی امنیت و مرز را به آن بخش اختصاص داده‌ایم.

موجودیت می‌کنند. البته عمر دولت آن‌ها هم مستعجل است و به سرعت پس از اینکه بلشویک‌ها قدرتشان مستقر و مستحکم می‌شود در ۱۹۲۱ بلشویک‌ها آن‌ها را تسخیر می‌کنند و به اتحاد جماهیر شوروی می‌پیوندند. از همان روزها ما شاهد بروز نگرانی در ایران هستیم. ده‌ها هزار ایرانی در قفقاز مستقر هستند، چون تأسیسات نفتی و تأسیسات اقتصادی قفقاز فعال است و بسیاری از مردم جویای کار آذربایجان، اردبیل، مازندران و گیلان به قفقاز رفته بودند و در تأسیسات نفتی و کشتیرانی و سایر صنایع نوپایی که دولت روسیه تزاری توانسته بود بنیان‌گذاری کند کارگری می‌کنند. در این تنش‌ها تعدادی از ایرانی‌ها هم کشته می‌شوند. پس از یک منظر، منافع ما به این صورت تحت تأثیر قرار می‌گیرد و از طرف دیگر عده‌ای، حتی روحانیون قفقاز، تلاش می‌کنند جامعه ایران و روحانیون ایرانی را هم درگیر این تنش‌ها کنند و به نام اینکه مسلمان‌ها در معرض خطر هستند روحانیون آذربایجان را تحریک کنند که فتوای حمایت بدهند که خوشبختانه روحانیون برجسته آذربایجان از جمله امام جمعه وقت تبریز با هوشیاری می‌گویند درست است این‌ها مسلمان‌اند، ولی چون در بلاد کفر این اتفاق رخ می‌دهد به ما ربطی ندارد و ما دخالت نمی‌کنیم. هرچند علیه این امام جمعه در باکو در رسانه‌ها مطالب زیادی منتشر می‌شود و او را تکفیر می‌کنند که به احوال مسلمانان بی‌توجه است.

در دهه بعدی یعنی ۱۹۱۸ مهم‌ترین اتفاق این حوزه شکل‌گیری جمهوری آذربایجان است؛ یعنی منطقه‌ای که تا پیش از این به نام آران یا در دوره اسلامی به نام آران یا در متون اروپایی به نام آلبانیای قفقاز معروف است و متون تاریخی گوناگونی از دوران باستان تا دوران جدید بر این نام صحه گذاشتند و این اواخر هم معروف شدند به خان‌نشین‌های قفقاز مثل خانان باکو و شروان و خانان گنجه و امثالهم که در سال ۱۹۱۸ نام جمهوری آذربایجان را بر این خان‌نشین‌های قفقاز می‌گذارند. این مسئله موجب واکنش گروهی از نجیب‌کام ایرانی درون ایران و حتی تبریز می‌شود که این نام‌گذاری به جنوب ارس یعنی به آذربایجان واقعی و تاریخی، نگاهی الحاق‌گرایانه دارد. واکنش‌هایی هم در رسانه‌های ایران شکل می‌گیرد و مطالبی منتشر می‌شود و اهمیت این منطقه را بیش از پیش برای کشور مشخص می‌کنند.

فراموش نکنیم در سال ۱۹۲۱ دولت شوروی موفق می‌شود قفقاز و سه کشور تازه‌تأسیس را به دست بگیرد، اما آن نام غیرتاریخی و ضد ایرانی را در دولت بلشویکی حفظ می‌کنند؛ یعنی به عبارتی در نمک می‌خوابانند تا در دوره‌های بعد از آن استفاده کنند؛ البته دیری نمی‌پاید که از این نام استفاده می‌کنند و آن هم وقتی است که در جنگ جهانی دوم ایران اشغال می‌شود. شوروی شمال ایران را می‌گیرد و جنوب ایران هم در دست انگلیس است. نیروهای شوروی برای گرفتن امتیاز نفت شمال به توصیه استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی و باقروف که صدر هیئت‌رئیس شوروی در جمهوری آذربایجان بوده برنامه‌ریزی می‌کنند تا فرقه‌ای جدایی طلب در آذربایجان و تبریز و البته در سایر نقاط کشور از جمله در مهاباد و گیلان تا سیستان و بلوچستان تأسیس کنند.

در ابتدا، مقدمه‌ای درباره روند تاریخی شکل‌گیری مرزهای حوزه شمال غرب برای خوانندگان ارائه دهید.

مرزهای شمال غرب کشور؛ یعنی استان‌های اردبیل، آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و گیلان از راهبردی‌ترین مرزهای ایران محسوب می‌شوند. کشورهای ارمنستان، جمهوری آذربایجان و ترکیه و عراق با این استان‌ها هم‌مرز هستند؛ اردبیل و آذربایجان شرقی با خاک جمهوری آذربایجان و استان آذربایجان غربی با بخش نخجوان جمهوری آذربایجان همسایه هستند، اگر گیلان و منطقه آستارا را به مرزهای شمال غربی بیفزاییم، صفحات شمال غرب ما کامل می‌شود. این چهار استان یعنی گیلان، اردبیل، آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی با جمهوری آذربایجان همسایه هستند و البته استان آذربایجان شرقی با کشور ارمنستان هم همسایه است، استان آذربایجان غربی با ترکیه و اقلیم کردستان عراق همسایه است؛ پس شمال غرب از مناظر مختلف بسیار راهبردی و بااهمیت است.

دروازه ورود ایران به اروپا از راه زمینی، خط آهن و خط هوایی و همین‌طور مسیر مبادلات تجاری ایران و اروپا از طریق ترکیه و این منطقه است. از سوی دیگر مهم‌ترین بازار صادرات ایران کشور عراق و منطقه اقلیم کردستان عراق است. همچنین در آن طرف هم مناقشات قفقاز؛ یعنی مناقشه جمهوری آذربایجان و ارمنستان است که سرریز آن درون مناطق مختلف کشور ما می‌تواند اثراتی داشته باشد. لازم است اینجا یادآوری شود روسیه به‌عنوان یک بازیگر بزرگ بین‌المللی است و ضمن همسایگی با کشور ما از طریق دریای مازندران و به دلیل روابط سنتی سده اخیر و روابط نزدیکی که با کشور ارمنستان و جمهوری آذربایجان دارد بخشی از مرزهای کشور ارمنستان را اداره می‌کند و همه این‌ها نشانه اهمیت این منطقه است.

پس از شکست تاریخی ایران در جنگ‌های ایران و روس، لاقفل کشور ما در این منطقه از ۱۱۵ سال قبل نگران این مناقشات بوده است و بخش‌های وسیعی از اراضی ایرانی در قفقاز به روسیه ملحق می‌شود. اولین نگرانی جدی ما در این حوزه حول و حوش ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ است که به اصطلاح بین مسلمانان قفقاز یعنی همین منطقه که الآن تقریباً جمهوری آذربایجان است و مسیحیان قفقاز سلسله تنش‌هایی رخ می‌دهد که این تنش‌ها تا دوره‌های بعد هم ادامه پیدا می‌کند و کشور ما هم به‌نوعی درگیر این تنش می‌شود.

در سال ۱۹۱۸ سلسله تحولاتی در قفقاز رخ می‌دهد و یک هیئت ایرانی به سرپرستی سید ضیاء - که آن موقع جوان بوده و سال قبل از آن در روسیه بوده و احتمالاً به دلیل آشنایی‌اش با روسیه - در منطقه قفقاز مستقر می‌شود. این تحولات در ۱۹۱۸ به شکل‌گیری جمهوری‌های قفقاز منجر می‌شود؛ یعنی سه کشور گرجستان، ارمنستان، آذربایجان و بخش‌های کوهستانی قفقاز یعنی بخش‌هایی از داغستان را دربر می‌گرفت که در آنجا هم بحران‌هایی رخ داد. پس از شش ماه این جمهوری هم دوام نمی‌آورد و سه کشور جدید ارمنستان، جمهوری آذربایجان و جمهوری گرجستان اعلام

ما نمی‌توانستیم همان اوایل بگوییم آذربایجان شمالی که پافشاری کنیم اصل آذربایجان در ایران است؟



«شمال ارس و جایی که امروزه به نام جمهوری آذربایجان خوانده می‌شود به گواهی اسناد معتبر تاریخی نامش آذربایجان نبوده است. نسبت شمال و جنوب ارس مثل گیلان و مازندران است؛ یکی گیلان بوده یکی مازندران. بعد بخواهید اسم مازندران را هم بگذارید گیلان. در این دوره ایران کشور ضعیفی بود. در پایان دوره قاجار عملاً کشور حتی در مدیریت مسائل داخلی خودش هم ضعیف و ناتوان است. هر گوشه ایران درگیر نابسامانی‌های فراوانی است، مرکز کشور هم همین‌طور. شمال کشور درگیر ماجرای جنگل و میرزا کوچک خان است. غرب کشور از یک طرف درگیر ماجرای اسماعیل سیمیتقو است و از طرف دیگر درگیر شورش و درگیری آشوری‌ها و دیگر مردمان آذربایجان غربی است. بحران‌هایی در جنوب از جمله ماجرای شیخ خزعل شکل می‌گیرد. در سمت شرقی کشور اتفاقاتی در بلوچستان رخ داده، همین‌طور در خراسان؛ یعنی کشور در مجموع ضعیف و ناتوان و در آستانه تقسیم شدن بین قدرت‌های بزرگ جهانی است و ایران ضعیف طبیعتاً توان اتکا ندارد. با این حال با فشار ایرانی‌ها آن کسانی که بنیان جمهوری آذربایجان را گذاشتند، یعنی محمدامین رسول‌زاده که اولین بار با تأسیس حزب مساوات این منطقه را آذربایجان نام‌گذاری کردند این واکنش ایرانی‌ها را که دیدند کوتاه آمدند. محمدامین رسول‌زاده در ماجرای مشروطه نقش بسیار فعالی دارد، ولی وقتی که مشروطه ناکام می‌شود و ناامیدی حاکم می‌شود این آدم پدر شکل‌گیری یک جریان ضد ایرانی و الحاق‌گرایانه می‌شود؛ یعنی تأسیس کشور جمهوری آذربایجان. فشار محدودی از طرف ایران و نخنگان ایرانی وارد می‌شود، آن‌ها نرم می‌شوند و می‌خواهند بپذیرند نام‌گذاری اشتباه بوده است، حتی در جریان گفت‌وگوهایی که در اروپا شکل می‌گیرد طرف جمهوری آذربایجانی حاضر بوده در قالب یک فدراسیون بخشی از ایران باشد و سیاست خارجه و نظام دفاعی آن منطقه را ایران مدیریت کند، اما ایران در آن موقعیت توان ظرفیتی ندارد که بتواند در آن شرایط خودی نشان بدهد. در هر حال این نام‌گذاری یعنی نامیده شدن شمال ارس به نام جمهوری آذربایجان از همان ابتدا موجب بروز نگرانی در ایران می‌شود تا جنگ جهانی دوم که استالین و صدر هیئت‌رئیس حزب کمونیست شوروی و باقر فیه‌عنوان صدر حزب کمونیست فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه‌وری را بنیان می‌گذارند که بر ایران برای دریافت امتیاز نفت شمال فشار بیاورند. اینجا است که برای اولین بار در تاریخ اصطلاح شمالی - جنوبی برای دو سوی ارس به کار می‌رود؛ آذربایجان شمالی برای باکو و آذربایجان جنوبی برای بخش‌های آذری ایران به مرکزیت تبریز. اخیراً یعنی طی دو دهه گذشته در مجله جنگ سرد در امریکا برخی از اسناد مربوط به اراده استالین و حزب کمونیست شوروی برای سیاست‌گذاری در این حوزه و دخالت و استفاده ابزاری از مسئله آذربایجان منتشر

شده است. جمیل حسنی هم کتابی بر مبنای این اسناد در جمهوری آذربایجان منتشر کرده است. این اسناد نشان می‌دهد در مرحله اول شوروی قصد داشته تبریز و کلیه مناطق آذری‌نشین را به شوروی الحاق کند، اما در مرحله دوم از آن سیاست صرف‌نظر کردند و به شکل متفاوتی یعنی فقط اعمال فشار به ایران از طریق تأسیس جریان‌های جدایی‌طلب به دنبال امتیاز نفت شمال بودند تا از این طریق در آذربایجان، مهاباد و سایر نقاط مرزی کشور و حتی جنوب کشور در خوزستان و بلوچستان با تأسیس جنبش‌های جدایی‌طلبانه بتوانند به دولت ایران فشار وارد کنند. از این بعد ماجرای جدی و مخاطره‌برانگیزی آغاز می‌شود.

گفته شد موضوع آذربایجان شمالی و جنوبی در دوره اشغال ایران در جنگ دوم بین‌المللی مطرح می‌شود و سنگ بنای شکل‌گیری یک ایدئولوژی و یک تشکل جدایی‌طلبی در شمال غرب کشور در آذربایجان گذاشته می‌شود. ابتدا قرار بود افراد مختلفی برای ریاست این فرقه در آذربایجان ایران کاندیدا شوند که سیاست‌های شوروی را پیش ببرند که نهایتاً روی شخص سید جعفر پیشه‌وری توافق می‌کنند. پیشه‌وری به‌عنوان یک سیاستمدار کهنه‌کار که در ماجرای جنگ هم با میرزا کوچک همکاری کرده و بعدها هم در دوره رضاشاه از ۱۳۰۷ به زندان افتاده و دارای تجربه سیاسی مهمی است، بعد از آزادی از زندان و پس از تأسیس حزب توده به‌تدریج همکاری‌اش را با حزب توده کم می‌کند، نشریه آذیر را منتشر می‌کند و به نشر دیدگاه‌هایش می‌پردازد. دو دهه پیش از آن سید جعفر پیشه‌وری در باکو سردبیر نشریه آذربایجان جزء لاینفک ایران بوده و در ادامه در نشریه آذیر آقای پیشه‌وری معتقد بود هرکس در ایران صحبت از آذری و کرد و ترک و بلوچ کند به ایران خیانت می‌کند و می‌خواهد ایران را به دوره ارتجاعی گذشته و به دوره خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی برگرداند و او از تمامیت ارضی کشور حمایت می‌کرد. همین آقای پیشه‌وری چند ماه بعد در مجلس چهاردهم با رأی بسیار کم، آن هم با دخالت نیروهای شوروی، به‌عنوان نماینده تبریز انتخاب می‌شود. انتخابات مسئله‌داری که دولت نمی‌تواند به دلیل حضور ارتش اشغالگر شوروی در آذربایجان بر آن نظارت کند. این انتخابات نهایتاً به انتخاب پیشه‌وری و چند تن از افراد می‌انجامد که البته

پیشه‌وری رأی اول را نمی‌آورد. در مجلس چهاردهم اعتبارنامه پیشه‌وری تصویب نمی‌شود، حتی گفته می‌شود برخی از توده‌ای‌ها هم به اعتبارنامه پیشه‌وری رأی ندادند تا نتواند وارد مجلس شود. همین امر موجب عصبانیت پیشه‌وری می‌شود و از میان همه افراد مختلفی که شوروی در نظر دارد رهبری فرقه را به آن‌ها بسپارد بعد از امتناع برخی از آن‌ها مثل افتخاری و خلیل آذر که مدعی فراخوان توسط شوروی هستند، نهایتاً جعفر پیشه‌وری با سفری که به باکو انجام می‌دهد مجاب می‌شود وارد این بازی شود؛ یعنی پیشه‌وری که تا دیروز مدعی بود هر کس این نوع مباحث قومی را وارد سیاست‌ورزی در ایران بکند خیانت کرده است و ایران را به گذشته خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی برگردانده به‌یک‌باره به قول آقای خسرو پناه نویسنده ارجحند مقاله «پیشه‌وری ما و پیشه‌وری دیگران» می‌شود پیشه‌وری دیگران:

چرا اعتبارنامه‌اش تأیید نمی‌شود؟

«هم به دلیل سلامت انتخابات است و هم خودش در این موقعیت برایش جنجالی صورت می‌گیرد. بعدها دکتر مصدق در این دوره می‌گوید اگر ما تلاش می‌کردیم که پیشه‌وری رأی بیاورد، احتمالاً بحران آذربایجان هم شکل نمی‌گرفت. این نکته حائز اهمیت است که همان رد اعتبارنامه بعدها زمینه بحران بزرگ‌تری را مهیا کرد. احتمالاً بخشی از توده‌ای‌ها هم به دلیل اینکه پیشه‌وری با حزب توده زاویه پیدا کرده بود به اعتبارنامه وی رأی منفی داده بودند، البته پیشه‌وری به‌سرعت از سال ۱۳۲۰ از حزب توده فاصله می‌گیرد، حتی برای درگذشت رضاشاه در روزنامه آذیر یک متن تسلیت محترمانه منتشر می‌کند، درحالی‌که روزنامه‌های آن دوره و همه طیف‌ها یا سکوت کردند یا نسبت به رضاشاه موضع منفی داشتند. همه این‌ها در این نوع بدگمانی‌ها مؤثر بود. یک رقابت سیاسی هم از زمان قدیم در زندان بین توده‌ای‌ها و پیشه‌وری بوده که در خاطرات برخی از بنیان‌گذاران حزب توده از جمله در خاطرات اسکندری و همین‌طور اردشیر آوانسیان به آن اشاراتی شده است. در تبریز قبل از پیشه‌وری اردشیر آوانسیان بود که کمیته ایالتی حزب توده را تأسیس کرده بود و با حمایت شوروی بیش از ۱۰ هزار نفر از اهالی را عضوگیری کرده بود؛ البته خود این هم یک موضوع مستقل است که باید

بررسی شود که چه اتفاقاتی در آن دوره افتاده است؛ البته اردشیر آوانسیان به عنوان نماینده ارمنه و آشوری ها و کلدانی ها در مجلس چهاردهم انتخاب شده بود. او هم با پیشه‌موری اختلاف نظر جدی داشت و نهایتاً شوروی از آوانسیان می‌خواهد تبریز را ترک کند و به جای او جعفر پیشه‌وری در تبریز مستقر می‌شود.

عده‌ای معتقدند قوام السلطنه برای مذاکره به شوروی می‌رود و نیروهای شوروی خارج می‌شوند، یک بحث دیگر هم هست، اینکه آن موقع امریکا بمب اتمی داشته و شوروی هنوز بمب اتمی نداشته، عده دیگری معتقدند اولتیماتوم ترومن بود که ۴۸ ساعت به شوروی فرصت می‌دهد تا آذربایجان ایران را ترک کند.

«در باره اولتیماتوم ترومن مناقشه هست. هیچ سند موثقی نداریم که نشان بدهد ترومن چنین اولتیماتومی صادر کرده و گفته شده باشد یا اساساً امریکا چنین تهدیدی کرده باشد. نه متنی از اولتیماتوم منتشر شده، نه رسانه با شخصیت مستقلی در آن دوره آن را گزارش کرده است.

در این دوره شاهدیم بازی هوشمندانه‌ای صورت می‌گیرد و دو صدا از تهران شنیده می‌شود: یکی توسط قوام در تهران مبنی بر مذاکره با شوروی و دیپلماسی؛ و دیگری توسط هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل توسط تقی‌زاده و حسین علاء که علیه اشغالگری شوروی اعتراض‌های رسمی ایران را به سازمان ملل ارائه می‌کنند. مشخص نیست این دو صدایی با هماهنگی بوده است یا شاید هم واقعاً بین تهران و نمایندگی

ایران در سازمان ملل اختلافی بوده. نمایندگان ایران در سازمان ملل متحد شروع می‌کنند به موضع‌گیری علیه تخلیه نکردن ایران از طرف شوروی. به عبارت دیگر از یک طرف قوام دارد روی کار می‌آید و درخواست می‌کند برای مذاکره به شوروی برود تا راه‌حلی پیدا کنند که به، من امتیاز نفت شما را می‌دهم، هم‌زمان نمایندگان ایران در سازمان ملل یعنی هم تقی‌زاده و هم حسین علاء با جدیت هر روز مشغول‌اند علیه اشغالگری شوروی و اینکه چرا نیروهای شوروی ایران را ترک نمی‌کنند در سازمان ملل موضع می‌گیرند. قوام هم دائماً می‌گفت این نظر شخصی آن‌هاست و نظر دولت نیست، ولی آن‌ها به عنوان نمایندگان ایران هر روز این مسئله را تکرار می‌کنند و رسانه‌ها داخلی و بین‌المللی هم

آن را منتشر می‌کنند و وجهه اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک نیروی راه‌بایی‌بخش و آزادی‌بخش در سطح دنیا که علیه امپریالیسم مبارزه می‌کند کم کم به یک چهره استعمارگر با رویکرد اشغالگری و الحاق

سرزمین‌های دیگر تبدیل می‌شود. این‌ها فشار سنگینی به شوروی وارد می‌کند، خصوصاً اینکه جنوب ایران را هم انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها که در مرکز بودند خالی کردند. در این موقعیت به نظر می‌آید نباید بازیگری قوام را دست کم گرفت. اما هیچ سندی دال بر این وجود ندارد که ترومن بیانه‌های منتشر کرده باشد؛ چه محرمانه و چه غیرمحرمانه. تا به حال کسی این چنین سندی را ندیده و منتشر نشده و اساساً هیچ نشانه‌ای از این نیست، هر چند عده‌ای ماجرای آذربایجان را سرآغاز شکل‌گیری جنگ سرد بین امریکا و ارزیابی می‌کنند، اما دربارۀ عظمت‌گاه این رویکرد ابعاد تحلیلی بحث است تا مستندات تاریخی مبنی بر اینکه امریکا آمده و اولتیماتوم داده و نهایتاً بر اساس این زمان‌بندی بود که استالین دستور خروج از ایران را صادر کرد. استالین تا پایان جنگ افزون بر آذربایجان، در شرق اروپا هم گرفتاری‌هایی داشت. از آلمان شرقی به این طرف لهستان، یوگسلاوی، رومانی، مجارستان و جاهای دیگر. طبیعتاً در این موقعیت برای شوروی سخت بود در جایی که به نظر می‌آمد احتمالاً با قدرت گرفتن قوام در مجلس پانزدهم می‌تواند امتیاز نفت شمال را به دست آورد و دیگر لازم نبود این هزینه را متقبل شود. از یک نقطه نظر تحلیلی بین سال‌های ۲۰ تا سال ۲۵ دوره‌ای داریم و شاهد آن هستیم که شاه عملاً نقش زیادی در اداره کشور ندارد و این مجلس و دولت هستند که کشور را اداره می‌کنند، هر چند کشور بی‌ثبات است و دولت‌ها دائماً عوض می‌شوند، اما شاه دیگر عملاً قدرت زیادی نداشت. دولت‌های پی‌درپی کشور در این سال‌ها عملاً امکان شکل‌گیری یک کابینه قدرتمند را از کشور گرفته بود. به عبارت دیگر از دوره‌ای که محمدرضا شاه روی کار می‌آید؛ یعنی در شهریور ۲۰ شاهدیم دولت‌ها یکی پس از دیگری با دوره خیلی کوتاه جابه‌جا می‌شوند. از دوره‌ای که محمدرضا شاه روی کار آمده است تقریباً هفده هجده کابینه عوض می‌شود؛ یعنی در یک دوره پنج شش ساله دو سه بار فروغی می‌آید، سهیلی، قوام، سهیلی، ساعد، بیات، حکیمی، صدرالاشرف، حکیمی و قوام؛ یعنی پی‌درپی دولت‌ها عوض می‌شوند، اما همه‌کاره کشور دولت است نه شاه و ماجرای آذربایجان موجب می‌شود شاه یک‌دفعه شاه بشود؛ یعنی شاه جوان سوار طیاره می‌شود تا قزوین می‌آید و یک چرخ می‌زند، فرماندهی ارتش را به عهده می‌گیرد و ارتش وارد

از زمان فروپاشی فرقه دموکرات آذربایجان و البته به صورت محدودتر در ماجرای مه‌آباد عملاً نگرانی نسبت به جریان‌های تجزیه‌طلب در آذربایجان به یک شاخصه سیاسی در کشور تبدیل می‌شود و در اذهان باقی می‌ماند، چون پس از اینکه قفقاز از دست رفت و در حدود ۱۲۰ سال قبل از این تاریخ، عملاً نزدیک بود آذربایجان را هم از دست بدهیم و این بخش هم از ایران جدا شود

زنجان می‌شود و به سمت تبریز راه می‌افتد و به این ترتیب شاه به قدرت اصلی کشور تبدیل می‌شود. **مهندس بازرگان معتقد بود ۲۱ آذر و فتح آذربایجان یک نوع انبساط در خلا بود،**

یعنی پس از اینکه استالین نیروها را عقب نشاند نیروهای ایران رفتند آنجا و گفتند ما آنجا را فتح کردیم، در صورتی که نیروهای شوروی آنجا را ترک کرده بودند.

«وقتی نیروهای شوروی آذربایجان را ترک کردند و پیش از اینکه نیروهای ایرانی به آنجا برسند در تبریز و بقیه نقاط آذربایجان قیامی رخ می‌دهد و به بخشی از نیروهای فرقه حمله می‌کنند. رهبران فرقه فرار می‌کنند و ارتش بدون هیچ مقاومتی و درگیری جدی بجز قافلانکوه وارد تبریز می‌شود. در واقع فتح بزرگی نشده، بلکه خود مردم آذربایجان قیام کردند و پیشه‌وری و دار و دسته فرقه را فراری دادند یا کشتند و بقایای فرقه را قلع و قمع کردند، ولی همه چیز به نام شاه تمام می‌شود. به عبارت دیگر شاه شدن واقعی شاه عملاً پس از ماجرای آذربایجان بود. حالا این را هم برای مقایسه در نظر بگیرید. پس از انقلاب مهندس بازرگان فرماندهان نظامی را منصوب می‌کرد و نخست‌وزیر اختیارات قابل توجهی در اداره کشور داشت، اما در مرداد ۵۸ و ماجرای پاره عملاً نقش آیت‌الله خمینی به عنوان فرمانده کل قوا برجسته می‌شود، چون چنین برداشت شد که دولت اقدام فوری در مورد ماجرای پاره انجام نداد و این نگرانی وجود داشت که به قول دکتر یزدی خارجی‌ها قصد داشتند دولت موقتی از جریان تجزیه‌طلب در پاره تأسیس کنند و کشور تجزیه شود. آیت‌الله خمینی برای اولین بار به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح پیام صادر کرد و اعلام کرد تا ۲۴ ساعت آینده اگر فرماندهان نظامی، ژاندارمری و سایر نیروهای مسلح ارتش اقدامی نکنند، همه را مورد مؤاخذه قرار خواهد داد. از اینجا نقش رهبری جمهوری اسلامی به عنوان فرمانده کل قوا مطرح می‌شود. از این نظر این مقایسه را انجام دادم که بگویم مسئله قومی در دو تاریخ متفاوت با بیش از سی سال تفاوت زمانی، نقش مهمی داشت در اینکه قدرت در کشور متشکل تر شود و در دوره شاه و بعد در دوره‌های پس از انقلاب موجب می‌شود چارچوبی که در صدر آن عالی‌ترین مقام کشور نشسته است بر امور نظامی مسلط شوند.

از زمان فروپاشی فرقه دموکرات آذربایجان و البته به صورت محدودتر در ماجرای مه‌آباد عملاً نگرانی نسبت به جریان‌های تجزیه‌طلب در آذربایجان به یک شاخصه سیاسی در کشور تبدیل می‌شود و در اذهان باقی می‌ماند، چون پس از اینکه قفقاز از دست رفت و در حدود ۱۲۰ سال قبل از این تاریخ، عملاً نزدیک بود آذربایجان را هم از دست بدهیم و این بخش هم از ایران جدا شود. شوروی در این زمینه ناکام می‌شود، حالا اینکه نقش قوام چه بود یک طرف، اشرف، خواهر شاه، هم در این دوره سفر طولانی مدتی به شوروی داشت و دیدارهایی با مقامات شوروی داشت؛ البته قوام هم همین‌طور. این دیپلماسی را هم در نظر بگیریم و نهایتاً شوروی ایران را ترک می‌کند.

اشاره کردید بین ارمنی‌ها با آذری‌ها یا در واقع ارمنی‌ها و مسلمانان قفقاز درگیری‌هایی رخ داد. آیا در دوران اتحاد جماهیر شوروی هم این درگیری و رقابت وجود داشته؟

«آقای رضا آذری کتاب مهمی منتشر کرده به نام هیئت فوق العاده قفقازیه که مربوط به ماجرای سفر سید ضیاءالدین طباطبایی در سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۸ قمری است که به دنبال رویدادهای قفقاز عازم آنجا می‌شود. کتاب هیئت فوق العاده قفقازیه بسیار مهم است، چون در آن دوره بنا بر گزارش روزنامه‌های وقت یک سری روابط بین ایران و آن منطقه یعنی مسئله جمهوری آذربایجان در زمینه ترانزیت و کنسولگری و مسائل پستی و گمرکات و امثالهم به امضا می‌رسد که با سقوط جمهوری حکومت باکو به نتیجه نمی‌رسد. این اسناد با اهمیت را رضا آذری در سال ۱۳۸۰ در وزارت امور خارجه چاپ کرده است که مجموع اسناد تحولات هیئت فوق العاده قفقازیه است. اخیراً این کتاب در جمهوری آذربایجان بدون اشاره به نام رضا آذری منتشر شده است.



سید جعفر پیشه‌سوری

پس از شکل‌گیری دولت شوروی رقابت بین مناطق در شوروی پابرجاست، به‌خصوص که با مرزبندی‌های شکل گرفته بین این مناطق نه‌فقط در قفقاز، بلکه در سایر نواحی نیز با اما و اگرهایی روبه‌رو بود. در آسیای مرکزی، ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان مرزها موجب ریشه گرفتن مسائل و تنش‌هایی برای آینده شد. همین چند روز گذشته در تاجیکستان و قرقیزستان بر سر منطقه مرزی و منبع آب درگیری‌هایی صورت گرفت که ده‌ها تن تلفات داشت و این‌ها همه بقایای دوران شوروی است که مرزها را درون این سرزمین‌ها به شکل مصنوعی تعریف کردند تا مبنای تنش‌های ابدی شود. در قفقاز هم به همین ترتیب عمل کردند، اما آن نظم آهنگین دوره استالین و بعد از استالین مانع از آن می‌شد تا روزهای پایانی حیات شوروی اتفاقاتی رخ دهد. در سال‌های آخر آقای گورباچف سر کار است و دولت شوروی هنوز منحل نشده که عملاً درگیری‌های بین جامعه آذری و ارمنی آغاز می‌شود. می‌خواهم اینجا دو نکته اضافه کنم: نکته اول اینکه ما وقتی از ارمنستان صحبت می‌کنیم یعنی ارمنستان تاریخی، فراموش نکنیم محل استقرار جامعه ارمنستان تاریخی در شرق ترکیه بوده است؛ البته ارمنستان کشوری نیست که بتواند با جمعیت ۳ میلیون نفری ادعاهای ارضی جدی و تهدیدی علیه ترکیه داشته باشد، اما به لحاظ تاریخی جامعه ارمنی بیشتر در شرق ترکیه و در استان‌هایی مثل دیاربکر و همین‌طور دیگر مناطق شمال شرق ترکیه ساکن بوده‌اند و این منطقه که الآن ارمنستان است به اصطلاح آمیزه‌ای است از مسلمانان، گرجی‌ها و ارمنی‌ها. کما اینکه در گرجستان هم ارمنی‌ها به‌صورت گسترده حضور داشتند. در خود جمهوری آذربایجان هم ارمنی‌ها حضور قابل توجهی داشتند و همه این‌ها در این دوره صدساله به تدریج پاک‌سازی شدند، به‌خصوص پس از فروپاشی شوروی موجب شد جنگی بین این دو کشور تازه استقلال‌یافته رخ دهد و عملاً پاک‌سازی نژادی و قومی صورت بگیرد. الآن در آذربایجان کمتر ارمنی‌ها را می‌بینید، درحالی‌که قبلاً هزاران هزار ارمنی در جمهوری آذربایجان بودند. در ارمنستان هم آذری‌هایی که قبلاً بودند سکونت ندارند. این نکته را اضافه کنم در دو سال پایانی حکومت شوروی عملاً تنش‌هایی بین آذری‌ها و ارمنی‌ها آغاز می‌شود. در باکو به ارمنی‌ها حمله صورت می‌گیرد

ایرانی‌ها پیش از اینکه علی‌اف به قدرت برسد با او در ارتباط بودند و روابط نزدیکی بین ایران و آقای حیدر علی‌اف برقرار می‌شود. نیروهای از نیروهای مسلح و سپاه قدس به کمک نیروی نظامی جمهوری آذربایجان می‌روند و حتی گروهی از ایرانی‌ها هم در این کارزار کشته می‌شوند، گروهی از آوارگان جمهوری آذربایجان هم در منطقه قره‌باغ را نجات می‌دهند و نیروهای ارمنی را تهدید می‌کنند که اگر به آن‌ها تعرض شود با آن‌ها برخورد می‌کنند و عملاً ایران به حمایت از جمهوری آذربایجان و آقای علی‌اف می‌پردازد، هرچند در میانه راه و با شکل‌گیری ایدئولوژی الحاق‌گرایانه آذری به تدریج نیروهای ایرانی از آنجا خارج می‌شوند و حتی هنوز تعدادی از جنازه‌های ایرانی از آن منطقه خارج نشده و همان‌جا دفن شده‌اند. دوره تازه‌ای از روابط شکل می‌گیرد، مناقشه قره‌باغ عمیق می‌شود و بخش قابل توجهی از خاک اصلی جمهوری آذربایجان و قره‌باغ از جمهوری آذربایجان جدا می‌شود. تا جنگ ۱۳۹۹ این منطقه به شکل دوفاکتو اداره می‌شود؛ البته در سال گذشته و سال جدید میلادی عملاً جمهوری آذربایجان موفق می‌شود با کمک ترکیه این موازنه را به هم بزند. اصل بحث ما عملاً از همین‌جا شروع می‌شود. یک تحول ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک در منطقه رخ می‌دهد و نزدیکی جمهوری آذربایجان به ترکیه و به اسرائیل موجب بروز نگرانی‌های جدید در ایران می‌شود. رژیم اسرائیل از جمهوری آذربایجان حمایت جدی می‌کند، به‌ویژه با دادن پهپادها و جنگ‌افزارهایی سعی می‌کند موازنه جنگ را بر هم بزند و برخی اخبار حاکی از حضور بخشی از نیروی جاسوسی اسرائیل بر نگرانی‌ها در ایران می‌افزاید. ضمن آنکه حضور مستقیم ترکیه در این کارزار عملاً موجب می‌شود آذربایجان نه تنها بتواند بخشی از خاکش را که در تصرف نیروهای قره‌باغی قربانی بوده پس بگیرد، بلکه با بروز نگرانی جدی‌تری روبه‌رو بشویم و آن‌هم افزایش توسعه‌طلبی دولت ترکیه در مرزهایش در قفقاز است. دولت روسیه در اینجا خیلی فعالانه وارد نمی‌شود. گروهی آن را ناشی از آن می‌دانند که آقای پوتین و دولت روسیه نسبت به آقای پاشینیان، نخست‌وزیر ارمنستان، نظر منفی دارد و او را غرب‌گرا ارزیابی می‌کند و او هم حاضر نبوده با روسیه رابطه نزدیکی داشته باشد، در نتیجه روسیه قصد متنبه کردن ایشان را داشته است. این یک تلقی عمومی است. یک تلقی تحلیلی‌تر دیگر این است که روسیه در این دور گرفتار بحران‌های بزرگی در اوکراین، سوریه، اروپا و محاصره اقتصادی توسط ایالات متحده امریکا است و با وجود مشکلات داخلی فراوانی امکان این را ندارد که در منطقه قفقاز وارد تنش‌های جدیدی بشود، با وجود اینکه با گرجستان هم رابطه نزدیکی ندارد و کاری بیشتر از دستش بر نمی‌آید. در هر حال آنچه مسلم است روسیه با بی‌عملی و با سکوت ایران یا حتی همراهی گروهی از مسئولان ایرانی از نظر گفتاری با جمهوری آذربایجان، موازنه مناقشه قفقاز به هم می‌خورد و چنانچه در آینده دالان زنگنه‌زور هم به دست جمهوری آذربایجان بیفتد، عملاً منافع استراتژیک ایران در منطقه با بحران و خطر مواجه می‌شود. از طرفی به لحاظ انتقال انرژی از

آن سوی دریای مازندران به خود جمهوری آذربایجان، نخجوان و ترکیه عملاً اهمیت راهبردی ایران در انتقال انرژی به شدت کاهش پیدا می کند. مسئله دوم مسئله راه ابریشم است که از این مسیر اگر بخواهد راه شکل بگیرد عملاً اهمیت تجاری ایران هم آسیب خواهد دید و در عین حال راه نفوذ ایران به قفقاز هم با خطر جدی مواجه خواهد شد. به عبارت دقیق تر هم از دوره فروپاشی یعنی جدا شدن هفده شهر قفقاز از شورمان و به خصوص بعد از جنگ جهانی اول، اگر زنگه زور به جمهوری آذربایجان برسد منافع استراتژیک ما به لحاظ راهبردی به خطر می افتد و ضربه مهلکی به منافع ملی ما وارد شود.

آیا در مناقشه های سال های اخیر ایران به سمت ارمنستان تمایل داشته؟

«**»** ایران از آقای علی اف حمایت نظامی کرد و نیروی مسلح ایران در جمهوری آذربایجان مستقر شدند و جنگیدند، اما در دوره بعد که ایران متوجه برنامه های تندروانه و الحاق گرایانه و ضد ایرانی گروه های مختلفی در جمهوری آذربایجان شد به تدریج روابط در این حوزه نظامی کم شد، اما طرف آذربایجانی به خصوص پان ترک ها با سر و صدای رسانه ای و فضا سازی قصد القای این مطلب را داشتند که ایرانی ها از ارمنستان حمایت می کنند، در حالی که ایران عملاً هیچ گام نظامی یا سیاسی در حمایت از ارمنستان برنداشته و فقط یک رابطه باثبات و پایدار با ارمنستان دارد.

از سال شکل گیری جمهوری آذربایجان، پس از فروپاشی شوروی و همین طور استقلال ارمنستان از شوروی تا به حال، اگر مقایسه کنیم، روابط ایران و ارمنستان از این منظر حائز اهمیت بوده که ارمنستان تنها کشور مسیحی همسایه زمینی ایران است. جمهوری آذربایجان، ترکیه، عراق، پاکستان، افغانستان

و ترکمنستان همسایگان مسلمان هستند و تنها کشور ارمنستان به عنوان همسایه زمینی ایران است که دین مسیحی دارد. در دوره استقلال ارمنستان و جمهوری آذربایجان تا به حال هیچ اقدام ضد ایرانی در ارمنستان از قبیل تجمع و راهپیمایی مبنی بر اینکه بخشی از ایران متعلق به ارمنستان است یا تجمع مخالفان سیستم جمهوری اسلامی، تولید محتوا در رسانه ها و برنامه های ضد ایرانی در رادیو تلویزیون نبوده است. اساساً ارمنستان یک رابطه دوستانه و پایدار با ایران داشته و برعکس آن در جمهوری آذربایجان گاه رفت و آمدهای گروه های تجزیه طلب و فعالیت برخی

شبکه های رسانه ای دیده شده است. اگر به کتاب های درسی باکو نگاه کنید، ادعاهای الحاق گرایانه به نسل جدید آموزش می دهند؛ یعنی ما رابطه باثباتی با ارمنستان داشتیم، ولی در باکو یک سری اقدامات ضد ایرانی در

دستور کار جریان های سیاسی و فرهنگی قرار داشته و دارد.

با وجود همه این اتفاق ها در جنگ اخیر ایران تلویحاً سمت آذربایجان ایستاده بود.

«**»** بله. می خواستم همین را اضافه کنم. متأسفانه عملاً علی رغم این رابطه تاریخی در این دوره بحران شاهد یک بی عملی و آشفتگی در سیاست خارجی بودیم. به صورت عمومی سیاست کشور در دوره های گذشته در ارتباط با تمامیت ارضی تمام کشورهای منطقه و جهان یک سیاست اصولی و باثباتی بود؛ یعنی جمهوری اسلامی با همه کشورهایی که ارتباط دارد همیشه از تمامیت ارضی آن کشورها حمایت کرده و همین طور از تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان. به عنوان نمونه در زمانی که بحران بین جمهوری گرجستان و روسیه رخ داد، ماجرای آبخاز یا رخ داده یا مثلاً گرجستان که ماجرا بر سر اوستیای جنوبی در سال ۲۰۰۸ میلادی بود، ایران علی رغم رابطه راهبردی که با روسیه داشتت به صراحت از تمامیت ارضی گرجستان حمایت کرد، حتی وقتی خط انرژی از روسیه به گرجستان هم قطع شد، گرجستان به سمت غرب تمایل داشت و مقابل روسیه ایستاده بود، ایران از تمامیت ارضی گرجستان حمایت کرد و از طریق جمهوری آذربایجان انرژی گرجستان را هم تأمین کرد؛ یعنی سیاست اصولی ایران دفاع از تمامیت سرزمینی و تمامیت ارضی کشورها بوده از جمله ترکیه و حتی عراق در ماجرای اقلیم. پس ایران همواره از تمامیت سرزمینی و ارضی جمهوری آذربایجان در سیاست خارجی دفاع کرده است. در کنار سیاست اصولی ما درباره تمامیت ارضی کشورها، در جنگ اخیر قفقاز اتفاقاتی روی داد که باید ارزیابی نقادانه شود. یکی ورود ائمه جمعه شمال غرب کشور در این موضوع است. چهار

تن از ائمه جمعه بیانیه دادند! بنده هم همان موقع نقدی نوشتم که این رویه نامناسبی است و اگر قرار باشد ائمه جمعه در مورد موضوعات منطقه ای و خارجی اظهار نظر کنند، حتماً چند صباح دیگر هم جامعه اهل سنت کردستان در مورد ماجرای اقلیم یا ائمه جمعه خوزستان در مورد ماجرای بصره، ائمه جمعه جنوب کشور در مورد اهل سنت و یمن، ائمه جمعه شرق کشور در مورد افغانستان و پاکستان، ائمه جمعه ترکمن هم در مورد ترکمنستان بخوانند اظهار نظر کنند کشور د چهار آشفتگی خواهد شد و اساساً این تریبون ها نباید به این دسته از مباحث ورود کند که می تواند پیامدهای خطیری برای کشور در پی داشته باشد و این نباید به یک رویه تبدیل شود. ضمن اینکه آن ها کارشناس این موضوع هم نیستند و باید موضع گیری در این باره را به دستگاه کارشناس اصلی

در کنار سیاست اصولی ما درباره تمامیت ارضی کشورها، در جنگ اخیر قفقاز اتفاقاتی روی داد که باید ارزیابی نقادانه شود. یکی ورود ائمه جمعه شمال غرب کشور در این موضوع است. چهار تن از ائمه جمعه بیانیه دادند!

واگذار کنند. اتخاذ مواضع آن چهار ائمه جمعه و به دنبال آن برخی از مقامات محلی مثل رئیس دانشگاه آزاد تبریز یا فلان مقام اداری باعث آشفتگی شد. این ها با یک روایت مذهبی شیعی بود که گویی جمهوری آذربایجان چون مذهبشان تشیع است ما باید از آن ها در این جنگ حمایت کنیم. عرض کردم در جنگ جهانی اول روحانیت ما با هوشیاری و آگاهی در این زمینه عمل کرد و خودش را درگیر این مناقشه نکرد. الآن که جنگ تمام شده تحولاتی که رخ می دهد حاکی از آن است که ما در این ارزیابی هایمان دقت لازم را نداشتیم. از طرفی گسترده شدن فعالیت دولت اسرائیل در منطقه قره باغ و در جمهوری آذربایجان به بهانه هایی که قبلاً حوزه نظامی بود و الآن حوزه های دیگر شده اضافه شده است. این یک تهدید مرزی و راهبردی محسوب می شود و هزینه هایی دربر دارد، به خصوص که برخی نیروهای سیاسی دولت اسرائیل در پی تحریکات قومی هستند که یکی از آن ها خانم شفر است که در مسئله آذربایجان گاه و بیگاه کتاب منتشر می کند، مقاله می نویسد و در یکی دو هفته اخیر هم گزارش تازه ای راجع به مسئله قومی ایران منتشر کرده است. از این نظر باید جامعه ایران هوشیار باشد. نکته دوم تشدید رقابت با ترکیه و گسترش توسعه طلبی ترکیه در این منطقه است. به عبارت دیگر از این منظر هم منافع ما می تواند کاملاً تحت تأثیر قرار بگیرد. اشاره کردم به موضوع انتقال انرژی دریای مازندران و به همین ترتیب انرژی جمهوری آذربایجان از طریق گرجستان دارد منتقل می شود. اگر از طریق مرز زنگه زور بتوانند این دالان را اشغال کنند، از طریق همین دالان نخجوان و جمهوری آذربایجان به هم متصل و راه ارتباطی ایران با ارمنستان قطع شود و ترکیه هم به باکو متصل شود عملاً افزون بر تهدید استراتژیک ایران، زیان هنگفتی به ایران وارد خواهد کرد، یعنی یک راه جدید انتقال انرژی تعریف می شود که کاملاً جایگاه ترانزیتی ایران را زیر سؤال خواهد برد و تضعیف خواهد کرد. ضمن اینکه از منظر راه ابریشم هم اگر برای توسعه تجارت به آن نگاه کنیم برای ما ضررهایی را در پی خواهد داشت و از همه مهم تر نفوذ راهبردی ترکیه است که قصد ترکیه به قول خودشان برای متصل کردن جهان ترک بنا به ادعای پان ترک های ترکیه یعنی آمدن ترکیه در کل قفقاز و از آنجا از طریق دریای مازندران به کشورهای آن سو یعنی ترکمنستان و قزاقستان و قزیزستان و امثالهم به سمت چین است. همه این ها می تواند نگرانی های بزرگ تری را دامن بزند، به خصوص که ترکیه در کل افغانستان و به ویژه در میان ازبک های افغانستان هم سرمایه گذاری گسترده ای کرده، در ترکمنستان هم در آسیای مرکزی سرمایه گذاری گسترده کرده، همه این ها می تواند پیامدهای منفی برای منافع ملی ما داشته باشد. در نتیجه به نظر می آید یکی از مهم ترین رویکردهای آتی کشور باید دفاع تمام قد از تمامیت ارضی ارمنستان و ایستادن در مقابل هرگونه دست اندازی خارجی به خاک ارمنستان و جدا کردن بخش های مرزی ارمنستان از مرزهای ایران باشد. در این زمینه به نظر می آید دولت ایران باید بسیار جدی، روشن و قدرتمند و با اقتدار از منافع ملی ایران دفاع کند. البته ضعف حاکم بر ساختار سیاسی کشور



جنگ قره‌باغ

ارمنستان، تشمت و اختلافات عمیق نیروهای سیاسی و بی‌ثباتی در آنجا موجب شده این جامعه کوچک که به لحاظ جمعیتی هم دارد کم‌جمعیت‌تر می‌شود، با بحران‌های بزرگی روبرو شود و طبیعتاً اگر ارمنستان نتواند در این موقعیت به یکبارچگی و ثبات جدی برسد، ایران هم در این زمینه‌ها دچار مشکلاتی خواهد شد.

موقعیت این دالانی که قرار است ایجاد شود را به لحاظ جغرافیایی توضیح دهید. قرار است چه اتفاقی بیفتد؟ اظهارات اخیر دولت امریکا در به رسمیت شناختن نسل‌کشی ارمنیه در جنگ جهانی اول، تأثیری در معادلات منطقه دارد؟

« هر دو نکته حائز اهمیت است: این دالان می‌خواهد بخش جنوبی نخجوان در کرانه مرزی در آن سوی ارس را به خاک اصلی جمهوری آذربایجان وصل کند. اولاً به لحاظ فاصله به باکو این دورترین مسیری است که می‌توان انتخاب کرد، یعنی اگر این دالان مثلاً در منطقه لاجین بود در میانه منطقه قره‌باغ طور دیگری بود، یعنی فاصله باکو و نخجوان هم کمتر می‌شد، ولی معلوم است که فقط بحث اتصال نیست، بحث قطع هم هست، یعنی قطع ارتباط ارمنستان با ایران و اتصال جمهوری آذربایجان به نخجوان. اینجا معلوم است ترکیه منفعی را دنبال می‌کند، نکته دوم اینکه آیا چنین اقدامی بدون واکنش خواهد بود؟ قطعاً روسیه با توجه به پیمانی که با ارمنستان دارد نمی‌تواند در برابر این توسعه‌طلبی بی‌تفاوت باشد و نکته مهم دیگر بحث امریکا و کشورهای غربی است. در دوره ترامپ روابط با ترکیه در مورد سوریه آسیب بسیاری دید و اقدام اخیر آقای بایدن هم روابط امریکا و ترکیه را بیش از پیش سرد کرده است. این هم نشانه‌ای از این است که در شرایط موجود، ترکیه اگر بخواهد کاری در این منطقه کاری انجام دهد دور از منطق و واقعیت خواهد بود و احتمالاً پیامدهایی هم برای دولت ترکیه داشته باشد. پس شرایط باکو و ترکیه مناسب نیست و مسئله و موضوع ساده‌ای نیست، مگر اینکه از طریق دیپلماسی بتوانند آن را انجام دهند. نمی‌دانیم در گفت‌وگوهای روسیه چه می‌گذرد و اساساً قرار است چه رخ دهد؟ آیا این دالان به معنای تصرف کل منطقه است، یعنی زنگه‌زور به خاک جمهوری آذربایجان اضافه شود یا اینکه نه این اشغالگری سرزمینی خواهد بود. ما فرض کنیم آنجا دالانی باشد که فقط شهروندان عادی از آن بروند. خوب این یک معنا دارد، اما یک جایی هم می‌شود افزون بر شهروندان عادی نیروی نظامی هم جابه‌جا شود این هم یک معنا دارد، معنای دیگر هم این است که حتی نیروی نظامی خارجی مانند نیروی ترکیه و دیگران هم می‌توانند در اینجا رفت‌وآمد کنند و به خاک جمهوری آذربایجان اضافه شده که این قطعاً با حقوق بین‌الملل و مناسبات بین‌المللی در تعارض است و ایران هم در این زمینه باید موضع روشن و راهبردی خود را طرح کند و آماده اقدام لازم باشد. در این زمینه مقامات ایران به صراحت گفتند مخالف هر نوع تغییر در مرزهای جغرافیایی کشورها هستیم. امیدواریم در این موقعیت

هم کشورهای ترکیه و آذربایجان عاقلانه رفتار کنند و بدانند که اینجا هم پای روسیه و هم سایر کشورهای غربی به مناقشات منطقه بیشتر باز می‌شود و هم اینکه دولت ما هم به روشنی و صراحت دائماً تأکید کند ایران از حق خودش کوتاه نخواهد آمد و در برابر هر رویارویی با هدف تسخیر یا تصرف دالانی در مرزهای ایران و ارمنستان مخالفت خواهد کرد. رئیس‌جمهور آذربایجان گفته بود خیر اتفاقی برای ایران نمی‌افتد؛ مگر همین الان مرزهای ایران و ارمنستان توسط نیروهای روسی کنترل نمی‌شوند؟ آن وقت هم ایران می‌تواند همچنان به ارمنستان از طریق این دالان رفت‌وآمد کند. این استدلال غلط و نادرستی است. نیروهای روسی در ارمنستان بنا به تقاضای دولت ارمنستان در آنجا مستقر شدند و هیچ کاری و هیچ نقشی در مدیریت تبادلات و مبادلات مرزی و سایر روابط ایران و ارمنستان ندارند، اما اگر این دالان به دست کشور ثالثی بیفتد آن وقت آن کشور مدیریت این دالان را بر عهده خواهد گرفت و ایران با این نوع ادعای ارضی با مقامات جمهوری آذربایجان نمی‌تواند همراه باشد. امیدواریم قفقاز به‌ویژه قفقاز جنوبی در آینده از این تنش‌ها رهایی پیدا کند و از طریق گفت‌وگو و راه‌های مسالمت‌آمیز مسائل باقی‌مانده بین این کشورها حل شود و شاهد جان باختن انسان‌ها و تنش‌ها در منطقه نباشیم.

در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی، آقای دکتر حبیبی معاون اول بود، ایران بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان بیشتر به ارمنستان نزدیک بود. روزنامه‌نگاری نوشته بود که ایران با ارمنستان ارتباط نزدیک دارد یا به ایران بابت آن انتقاد کرده بود. دکتر حبیبی خیلی ناراحت شد که این قضیه این گونه طرح شده که ایران مسلمان طرف ارمنی‌های مسیحی را گرفته است.

« این مدعا چند معنا دارد. یک وقت معنای حمایت نظامی و اقتصادی و این‌هاست. هیچ شاهدهی از اینکه ایران به ارمنستان کمک نظامی کرده باشد نیست، بالعکس رئیس‌جمهور آذربایجان گفته ایران به ما اسلحه داده، ولی ایران به ارمنستان اسلحه هم نداده است. صرفاً چون در دوره بعد از مشخص شدن رویکردهای ضد ایرانی در جمهوری آذربایجان از آن کشور حمایت نظامی حمایت نکردیم آن‌ها و گروهی از قوم‌گرایان افراطی در صفحات شمال

اینکه ما از ارمنستان حمایت می‌کنیم یک کانال یا دریچه‌ای نیست که با دنیای مسیحیت یعنی امریکا و غرب ببخواهیم رابطه داشته باشیم؟

« به نکته خیلی مهمی اشاره کردید. در سال ۹۵ پاپ سفری به ارمنستان داشت، رئیس‌جمهور ارمنستان آقای سرکیسیان در حضور پاپ نکته‌ای را گفت که روابط ایران مسلمان و ارمنستان مسیحی نمونه‌ای از روابط باثبات دو کشور با دو دین مختلف است، روابط مبتنی بر حسن هم‌جواری، روابط پایدار و مثبت که می‌تواند الگویی از همزیستی ادیان در سراسر جهان باشد، آن‌هم در دوره‌ای که افراطی‌گری در منطقه در حال رشد بود و قفقاز هم شاهد شکل‌گیری و فعالیت گروه‌های افراطی بود. اگر فرمایش شما را ملاک قرار دهیم، ما قطعاً با بقیه کشورهای مسیحی جهان و از کشورهای غربی هم می‌توانیم با رویکرد دفاع از منافع ملی همراه با عزت و حاکمیت ملی گفت‌وگو‌هایی در مسیر منافع ملی مان داشته باشیم. ■

چشم‌ها و گوش‌ها

میدان و دیپلماسی، دو بازوی مکمل

برگرفته از گفت‌وگوی سردار حسین علایی با سایت جماران
۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۰

دیپلماسی و «میدان» هر دو بازوهای اجرایی سیاست خارجی کشور هستند و اقدامات آن‌ها نیز باید تقویت کننده و هم‌جهت و مکمل یکدیگر باشد. وظیفه رهبری و دولت هر کشوری است که از ظرفیت‌های «دیپلماسی» برای کمک به فعالیت‌های «میدان» و از موفقیت‌های «میدان» برای بهره‌گیری در «دیپلماسی» استفاده کند...

در دوران دفاع در برابر جنگ تحمیلی و پیروزی‌های ایران در بیرون راندن ارتش متجاوز یعنی عراق از خاک کشور، به‌ویژه پس از آزادسازی خرمشهر فرصت بزرگی در اختیار دستگاه سیاست خارجی و دیپلماسی کشور قرار گرفت (متأسفانه استفاده بهینه‌ای از آن نشد). از سوی دیگر توافق‌های ناشی از «دیپلماسی» دست نیروهای حاضر در «میدان» را برای گسترش توان و ظرفیت‌های رزمی افزایش می‌دهد. برای مثال سفر آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به چین در اثنای جنگ تحمیلی و نیز مذاکرات موسوم به مک فارلین موجب تأمین موشک برای فعالیت‌های میدانی در جبهه‌های جنگ علیه صدام شد، اما طبیعی است گاهی بین دو بازوی «دیپلماسی» و «میدان» اختلاف‌نظرهای کارشناسی رخ دهد. در چنین وضعیتی‌هایی این وظیفه رهبری و شورای عالی امنیت ملی است که اشکالات و اختلاف‌نظرها را رفع کرده و اجازه ندهند این نوع مسائل به افکار عمومی منتقل شود. ظریف معتقد است «دیپلماسی» در خدمت «میدان» است، ولی «میدان» هم باید در اجرایی شدن توافقات ناشی از دیپلماسی ظرفیت خود را به کار گیرد و اگر اشکالی به تاکتیک‌های «دیپلماسی» دارد، آن را از طریق رده‌های بالاتر یا با مذاکرات دوجانبه حل کند.

چند نکته درباره حادثه سراوان

امتداد نو
۶ اسفند ۹۹

حادثه سراوان در اسفندماه ۹۹ اتفاق مهمی بود که نگرانی‌هایی را ایجاد کرد. در این باره محمود حسینی که به مسائل آن منطقه آشناست چندین نکته را مطرح کرد که برخی نکات مهم‌تر آن تقدیم می‌شود:

۱. ریشه این درگیری اقتصادی بود که سریعاً به پدیده امنیتی تبدیل شد و شکل پیچیده‌ای پیدا کرد. مردم به‌ویژه مرزنشینان کشور با تنگی معیشت و بحران اشتغال مواجه هستند و برای تأمین حداقل درآمد به مشاغل مثل کولبری و سوخت‌بری رو می‌آورند؛ لذا باید این مراودات ضابطه‌مند و ساماندهی شود.

۲. کار حفاظت از مرز در زمان صلح با نیروی نظامی اعم از ارتش و سپاه نیست، بلکه بر عهده نیروی انتظامی است که حکمتی دارد.

۳. هرچند حفاظت از مرز وظیفه ذاتی نیروهای مرزبانی است، اما باید با روش‌هایی صورت گیرد که منجر به آسیب یا ریختن خون افراد نشود.

۴. پیشنهاد می‌شود وزیر محترم کشور گزارش درگیری در مرز سراوان را در شورای عالی امنیت کشور مطرح و ضمن رسیدگی همه‌جانبه به آن تدابیر لازم را برای پیشگیری از تکرار این حوادث اتخاذ کند و نتیجه این رسیدگی و تصمیمات را به اطلاع مردم برساند تا موجب آرامش در استان شود.

قول می‌دهیم سلامت انتخابات را تضمین کنیم

برنامه تلویزیونی «بدون تعارف»
۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۰

عباسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان، در آستانه انتخابات پیش رو در برنامه «بدون تعارف»، با اشاره به مرور مصوبه ابلاغی سال ۱۳۹۶ رهبر انقلاب درباره انتخابات، گفت: داشتن سابقه اجرایی در بخش وزارت یا مقامات عالی کشور مانند قوای سه‌گانه یا معاونان قوا و در حد سرلشکری برای نظامیان از شرایط نامزدهای انتخابات ریاست‌جمهوری به شمار می‌رود و برنامه‌های آنان با حضور خود و مشاورانشان در شورای نگهبان بررسی می‌شود.

وی در پاسخ به این سؤال که شورای نگهبان دقیقاً چه مواردی را بررسی می‌کند، تصریح کرد: فیلتر ما قانون است و بر اساس اصل ۱۱۵ قانون اساسی برای انتخابات ریاست‌جمهوری مواردی مانند مدیر و مدبر بودن و رجنل سیاسی مطرح است و اینکه نحوه اجرا در اختیار اعضای شورای نگهبان است؛ یعنی اعضا باید صلاحیت فرد را برای ریاست‌جمهوری احراز کنند.

کدخدایی در پاسخ به این سؤال که برخی شورای نگهبان را متمایل به طبقه خاصی می‌دانند، گفت: ممکن است تهمت‌هایی زده شود، اما در طول بیست سال فارغ از مباحث سیاسی نظر داده شده و اینکه فردی متعلق به فلان حزب است تأیید یا رد شود این‌طور نیست.

وی درباره نام‌نویسی افراد نظامی نیز یادآور شد: بر اساس قانون از گذشته افراد نظامی منعی برای نام‌نویسی نداشتند، همچنین برای ریاست‌جمهوری محدودیت استعفا و محدودیت شغلی نداشتیم و هر شخصی می‌توانست شرکت کند. در بحث نظامی سطح سرلشکری لازم است و پایین‌تر از سرلشکری نمی‌توانند ثبت‌نام کنند و این اصلاحات نیاز بود.

سخنگوی شورای نگهبان در واکنش به این سؤال که آیا حرف آخر را در شورای نگهبان یک فرد، (آیت‌الله جنتی) می‌زنند تصریح کرد: خیر، شورا دوازده نفر عضو دارد و هر شخصی استدلال قوی‌تر و عقلایی داشته باشد مورد پذیرش قرار می‌گیرد، اما به حساب جایگاه و اینکه اگر آیت‌الله جنتی بخواهد کسی تأیید می‌شود اصلاً این‌گونه نیست و من خودم گاهی در جلسات با حاج آقا مخالفت می‌کنم، ایشان و سایر اعضا هرکدام یک رأی دارند و رأی همه آن‌ها برابر است.

وی ادامه داد: رسالت ریاست‌جمهوری در واقع پست خطیری است و نمی‌تواند هر فردی در این جایگاه قرار بگیرد، اول شعار بدهد این کارها را انجام می‌دهم و بعد بگوید من اختیار ندارم. اختیارات فرد از چهل سال گذشته بر اساس قانون اساسی ما و قوانین عادی هم مشخص و بسیار شفاف است. اینکه بگویند من می‌توانم مشکلات کشور را حل کنم، اما بعد از انتخابات بگویند نمی‌گذارند مشکلات رفع شود، این نشان می‌دهد تعامل فرد با بخش‌های مختلف کشور دقیق و تعامل مثبت نیست.

سخنگوی شورای نگهبان با اشاره به شرایط کرونا گفت: برای شعب اخذ رأی که بر اساس تجربه شلوغ می‌شود شعب سیار در نظر گرفته شده تا تجمعات نداشته باشیم و حذف استفاده از استامپ و اثرانگشت و محدود شدن استفاده از کاغذ و خودکار تا جایی که ممکن است افراد خودشان داشته باشند از نکات مورد توجه است. همچنین با در نظر گرفتن شرایط آب و هوا صندوق‌های اخذ رأی را در محوطه باز قرار خواهند داد. صندوق‌های اخذ رأی نیز با ۱۰ هزار افزایش به تعداد ۷۰ هزار صندوق اخذ رأی در سراسر کشور رسیده است. کدخدایی در پایان گفت: قول می‌دهیم سلامت انتخابات و سلامت مردم را تضمین کنیم.

صدا و سیما و دوستان اجازه دهند نشست وین به نتیجه برسد

امتداد

۴ اردیبهشت ۱۴۰۰

علی مطهری، نماینده تهران در مجلس دهم؛ یک بار نتیجه کارشکنی داخلی برای اجرا نشدن برجام را دیدیم که چگونه منجر به استفاده ترامپ و تحریم‌های کمرشکن او شد. دوباره صدا و سیما و دوستانش این راه را در پیش نگیرند، اجازه دهند نشست وین به نتیجه برسد و اقتصاد کشور به حالت عادی بازگردد. مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود.

نگرانی فرمانده ستکام از پهپادهای ایرانی

سایت انتخاب

۱ اردیبهشت ۱۴۰۰

ژنرال فرانک مکزی، فرمانده ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده آمریکا، ستکام، می‌گوید ایران روزانه آمریکا و متحدانش را در منطقه تهدید می‌کند. مکزی روز سه‌شنبه ۳۱ فروردین به کنگره ایالات متحده گفت: حوثی‌ها در یمن از ژانویه سال جاری میلادی ۱۵۰ حمله با موشک‌های بالستیک و کروز و همچنین با پهپاد علیه زیرساخت‌ها، اهداف نظامی و غیرنظامی عربستان انجام داده‌اند. وی گفت استفاده گسترده ایران از پهپادهای کوچک و متوسط باعث شده آمریکا برای اولین بار از زمان جنگ کره، هنگام عملیات‌ها، برتری کامل هوایی نداشته باشد. وی گفت: مادامی که ما شبکه‌ای از توانایی‌ها برای ردگیری و منهدم کردن پهپادهای ایرانی را توسعه ندهیم، برتری با طرف مهاجم (ایران) خواهد بود.

مقایسه بودجه دفاعی ایران با امارات و عربستان

ویبنار مؤسسه مطالعاتی خدمات متحد سلطنتی انگلیس

۲۹ بهمن ۹۹

سید حسین موسویان: اسرائیل صدها بمب هسته‌ای دارد و قدرت‌های بزرگ در این مورد خاموش هستند. موشک‌های اسرائیل با برد ۵۰۰۰ کیلومتر قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای دارد. عربستان موشک‌های چینی با برد ۳۵۰۰ تا ۵۰۰۰ کیلومتر دارد؛ لذا صحبت درباره توان موشکی ایران با برد ۲۰۰۰ کیلومتر معنی ندارد. علاوه بر آن، صدها میلیارد دلار پیشرفته‌ترین سلاح‌ها به عربستان و کشورهای هم‌جوار ایران فروخته می‌شود. عربستان ایران جمعیت دارد، اما بودجه دفاعی این کشور حدود ۷۰ میلیارد دلار است و ایران با ۲ برابر جمعیت عربستان، فقط حدود ۱۲ میلیارد دلار بودجه دفاعی دارد. کشور امارات حدود ۱/۵ میلیون نفر جمعیت بومی دارد و حدود ۲۳ میلیارد دلار بودجه دفاعی دارد؛ یعنی حدود ۲ برابر ایران ۸۵ میلیونی بودجه و خرید دفاعی دارد. این‌ها منطقه را به انبار تسلیحات تبدیل کرده و باید درباره آن‌ها مذاکره شود.

میلیاردرها میلیاردتر شدند

پشت پرده بحران بورس

گزیده‌ای از سخنان محسن رضایی - تسنیم

۱۰ اسفند ۹۹

از آنجا که برخی پولدارها آگاه شدند بورس بالا می‌رود و این افراد بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر هستند که بیش از یک هزار میلیارد تومان در بورس سرمایه داشتند و آن زمان شاخص بورس روی ۱۲۰ هزار بود این افراد با ورود به بورس در همان سال شاخص را به ۵۰۰ هزار رساندند. فروردین و اردیبهشت قشر متوسط اموالشان را فروختند و وارد بورس شدند و شاخص به یک میلیون رسید. تیر ماه نیز قشر فقیر وارد بورس شدند و شاخص را به ۲ میلیون رساندند. ثروتمندان سهامی را که اوایل خریداری کرده بودند فروختند و در شهریور ۷۰ هزار میلیارد تومان پول از بازار سرمایه خارج کردند و شاخص بورس را از ۲ میلیون به یک میلیون و ۲۰۰ هزار رساندند و در این بین بیشترین آسیب به قشر ضعیف و مستضعفی که تیر ماه سهام خریده بودند وارد شد.

چگونه می‌توان برجام را ماندگار کرد

نشریه نشنال اینترست آمریکا

۱۰ اسفند ۹۹

سید حسین موسویان: آنچه می‌تواند برجام یا هر توافق دیگر بین ایران و آمریکا را پایدار کند، تغییر در وضعیت جاری و ایجاد یک بهبود حداقلی در روابط آمریکا و ایران است. تجربه برجام نشان می‌دهد آمریکا مایل است از ابزار تحریم‌های اقتصادی به گونه‌ای بهره‌برداری کند که منافع اقتصادی ایران از برجام به حداقل ممکن کاهش یابد. علت هم این است که مشکل اصلی بین آمریکا و ایران مسائل منطقه است، نه هسته‌ای. آمریکا باید این حقیقت را درک کند که ایران یکی از قدرت‌های خاورمیانه است که هزینه‌های نظامی‌اش حتی از قدرت‌های درجه دو یا سه منطقه هم کمتر است و می‌خواهد نقش طبیعی‌اش در منطقه به رسمیت شناخته شود.

تغییر وضعیت در روابط آمریکا و ایران که چهل سال به دنبال تضعیف یکدیگر بوده‌اند کار آسانی نیست و یک‌باره هم حاصل نخواهد شد، اما دو دولت می‌توانند با آغاز حسن نیت متقابل زمینه تغییرات حداقلی را فراهم کنند. این پروسه باید با احیای برجام و اجرای درست و کامل آن آغاز شود. شکست در دستیابی به بهبود حداقلی وضعیت روابط فعلی آمریکا و ایران، موجب تشدید تنش‌ها شده و دو کشور را در مسیر تقابل نظامی قرار خواهد داد.

یک آهنگی با مقام رهبری

برگرفته از گفت‌وگوی جمهوری ایرانی با عبدالرضا داوری

۲۳ فروردین ۱۴۰۰

عبدالرضا داوری درباره روند جدایی از احمدی‌نژاد معتقد است در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰، رئیس‌جمهور نه تنها باید هماهنگی با رهبری داشته باشد، بلکه باید با نهاد رهبری یک آهنگ باشد تا کشور وارد دوران ثبات شود، این در حالی است که رؤسای جمهور سابق از هاشمی تا روحانی این هماهنگی را با رهبری نداشتند.

فرهنگ عرصه جنگ سخت نیست

انتقاد روزنامه جوان به صدا و سیما

۱۴ اسفند ۹۹

آن روزهایی که به جای تولید و آفرینش خوراک و محصول فرهنگی، بالای پشت‌بام‌ها دیش‌های ماهواره را می‌شکستیم و به پایین پرتاب می‌کردیم و خوشحال بودیم که داریم جلو تهاجم فرهنگی را می‌گیریم، در واقع آنقدر دوراندیش نبودیم که بدانیم اقتضانات جنگ نرم با جنگ سخت تفاوت‌های عمیقی دارد و فرهنگ اساساً عرصه جنگ سخت نیست. فکر می‌کردیم خواننده زیرزمینی را که از ایران اخراج کنیم کار فرهنگی ما هم تمام می‌شود، غافل از اینکه دنیای امروز مرزهای نازکی دارد و خواننده زیرزمینی را اگر از در بیرون کردی از پنجره فضای مجازی بازمی‌گردد.

برنی سندرز و پایان اشغالگری در فلسطین

فرادای بهتر

۱ اردیبهشت ۱۴۰۰

برنی سندرز در سخنرانی لابی جی استریت، گفت: اسرائیل باید به اشغالگری پایان دهد و زندگی در امنیت و صلح و به دور از ترس از خشونت و تروریسم حق فلسطینی‌ها هم هست. برای مدتی بحث‌ها درباره سیاست خارجی ایالات متحده اغلب تحت تسلط صداهای جنگ‌طلب و تندرو بوده است، صداهایی که پاسخشان برای مشکلاتمان منازعات بیشتر است. درباره اینکه مردم اسرائیل حق زندگی کردن در صلح و امنیت را دارند هیچ حرف و بحثی وجود ندارد، اما این حقی است که مردم فلسطین هم باید داشته باشند. آن‌ها در دولت ترامپ شریکی داشتند که با آن‌ها همکاری می‌کرد تا واقعیت تک‌دولتی را به صورت دائمی برقرار کند که در آن اسرائیل همه اراضی حذافصل دریای مدیترانه و رود اردن را به صورت ابدی تحت کنترل داشته باشد. ما باید راغب باشیم با صدای بلند و واضح بگویم: اشغالگری باید پایان یابد. باید برای رسیدن به یک توافق که طبق آن اشغالگری به پایان برسد تلاش کرد.

درس هایی از انقلاب ۵۷ برای بایدن

ترجمه هدیه عابدی - اعتماد
۱۲ اسفند ۹۹

اسنادی که اخیراً از حالت محرمانه خارج شده نشان می‌دهد در دسامبر ۱۹۷۹ کارتر به سیا دستور داده عملیات تبلیغاتی و اقدامات سیاسی و اقتصادی خود را برای تشویق مردم به تغییر حکومت و تماس با رهبران مخالفان به منظور ایجاد یک حکومت طرفدار غرب آغاز کند. با این وجود واشنگتن نباید توانایی خود در شکل دادن به تحولات در ایران را دست بالا بگیرد. امریکا باید بداند که درکش از ایران بالاتر از درک ایرانی‌ها نیست.

راهبرد ایران از عقب‌نشینی کشورهای عربی در مقابله با اسرائیل

حسین مجدوبی در نشریه انگلیسی‌زبان القدس العربی در هفتم مارس با عنوان «ایران با وجود محاصره و تهدید خود را بر صفحه شطرنج ژئوپلیتیک خاورمیانه تحمیل کرده است»، می‌نویسد: سیاست راهبردی ایران در منطقه «مقاومت و بازدارندگی دفاعی» است و بدین منظور در سه عرصه فعالیت می‌کند: الف. سرگردان کردن غرب درباره برنامه هسته‌ای و هم‌زمان توسعه برنامه موشکی؛ ب. ایجاد روابط محکم با جریان‌های سیاسی خاورمیانه مانند حزب‌الله لبنان، حوثی‌های یمن و حماس؛ ج. جذب چین و روسیه
ایران تجربه موشکی خود را به حزب‌الله منتقل کرد و آن‌ها نیز به نوبه خود این دانش را به حماس دادند. با این زمینه‌چینی راهبردی ایران، می‌توان گفت اگر واشنگتن و متحدان غربی‌اش به‌علاوه اسرائیل از پیروزی خود مطمئن بودند، لحظه‌ای برای اعلام جنگ با ایران تأخیر نمی‌کردند. درواقع غرب به دشواری تغییر نظام سیاسی حاکم بر ایران قانع شده است.

بایدن؛ هم باج‌گیری مالی و هم تغییر رهبری عربستان

عبدالباری عطوان در روزنامه رأی‌الایوم در تاریخ ۸ مارس در مقاله‌ای با عنوان «چرا حوثی‌ها با حملات پهپادی و موشکی به مهم‌ترین شیریان نفتی عربستان تنش‌زایی می‌کنند؟» می‌نویسد:
آیا حمله حوثی‌ها به منطقه نفتی دمام و دهران و بندر رأس‌التوره و وارد کردن خسارات زیاد، برای دستیابی به موضع بالا در مذاکره با امریکا و عربستان است یا در پروسه برجام یعنی روابط ایران و امریکا می‌کنجد؟
حوثی‌ها پیشنهاد نماینده امریکا داتر بر آتش‌بس فوری در مارب و موشک‌باران عربستان بدون رفع محاصره یمن را زورگویانه و غیرمیدانی تلقی کردند. عربستان از دو جهت تحت فشار است: نخست از جانب امریکا برای تغییر کادر رهبری و ولیعهد، حقوق بشر؛ و دوم، از جانب حوثی‌ها و تهران برای پایان دادن به جنگ و نیز متوقف کردن دشمنی با تهران.
اگر ترامپ از عربستان باج‌خواهی می‌کرد، بایدن هم با فشار روی حقوق بشر باج‌خواهی می‌کند و هم خواهان تغییر سیاسی است. بن‌سلمان با ناکامی در جنگی که آغاز کرد ضربه بزرگی بر رهبری عربستان در دنیای اسلام زد.

روش جدید امریکا در افغانستان

مترجم: عطیه خرم
۲۶ اسفند ۹۹

به گزارش دیوید ایگناتوس، کارشناس امنیتی، ترامپ پس از باخت در انتخابات، حکم خروج ارتش امریکا تا پایان سال را از افغانستان امضا کرد، ولی به دلیل مخالفت ارتش با این عمل، آن را پس گرفت. حال بایدن با دو گزینه روبه‌رو است: نخست، لغو توافق با طالبان است تا برای مدتی نامشخص درگیر یک جنگ ناخوشایند باشد؛ دوم اینکه طبق توافق، نیروهایش را از افغانستان خارج کند تا شاهد درهم شکستن خانه پوشالی برنامه صلح باشد؛ بنابراین برای برون‌رفت از این تضاد قرار است در نشست‌های در مسکو و سپس استانبول به رهبری سازمان ملل ترتیب داده شود تا تصمیمات لازم اتخاذ شود.

در هیچ مجلسی ده نفر پیدا نشده که منافع ملی را ترجیح دهد

عصر ایران
۲۲ اسفند ۹۹

به گزارش ایرنا محمدرضا باهنر، دبیر کل جامعه اسلامی مهندسين، در این پنجمین همایش از سلسله نشست‌های هم‌اندیشی کمیته‌های اصناف و اقشار شورای وحدت با اشاره به جشن چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی گفت: در حال حاضر ۸۰ درصد جمعیت کشور را افرادی تشکیل می‌دهند که یا در دوران جنگ و امام نبودند یا آن زمان قدرت تمیز نداشتند. وی ادامه داد: در حال حاضر روستای ده خانواری بدون برق و آب نداریم. همه این امور کار همین دولت‌ها بوده و البته اشکالاتی هم وجود داشته است. پانزده سال است که رهبری می‌گوید اقتصاد مقاومتی، اما کسی توجه نمی‌کند. در هیچ مجلسی ده نفر پیدا نشده و نمی‌شود که منافع ملی را به سایر منافع ترجیح دهد.

باهنر با بیان اینکه در کنار نهادهای تصمیم‌گیر به نهادهای تصمیم‌ساز نیاز داریم که پارلمان بخش صنعت یکی از آن‌ها است، تصریح کرد: امروز خودروساز، بازاری هر خودرویی که تولید می‌کند ۸۰ میلیون ضرر می‌دهد. صنعت را لوس بار آوردیم؛ لذا توانایی رقابت ندارد. وی با اشاره به تدوین استراتژی ملی خاطر نشان کرد: امیدوارم رئیس‌جمهور آینده عاقل، حکیم و مدبر باشد. نیاز نیست رئیس‌جمهور روزی هفده ساعت کار کند، پنج ساعت کار کند، اما حکیمانه تصمیم بگیرد و با بیست میلیون رأی فکر نکند عجلش زیاد شده است. معتقد هستیم ساختار حقوقی و قانونی حمایت و پشتیبانی از صنعتگران باید سامان پیدا کند.

می‌خواهیم سپاه جندالله باشد

روزنامه جمهوری اسلامی
۲۷ اسفند ۹۹

امام خمینی در ۱۸ مرداد ۱۳۶۳ در جمع مسئولان و مردم، ضمن مطالب مبسوطی فرمودند: «همه دنیا که دنبال این هستند که ارتششان از امور سیاسی کنار باشد، آن‌ها یک چیز می‌فهمند که این را می‌گویند. ما که می‌خواهیم سپاه و ارتش جندالله باشند و دسته‌بندی نداشته باشند و جهات سیاسی را کنار بگذارند برای این است که اگر جهات سیاسی و مناقشات سیاسی در سپاه رفت و ارتش رفت، باید فاتحه این سپاه و ارتش را بخوانیم» (صحیفه امام، جلد ۱۹، صفحه ۱۱).

پس از ده سال توطئه غرب سوریه امروز همچنان پیروز است

روزنامه جمهوری اسلامی
۲۷ اسفند ۹۹

ایمیل‌های هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده که «انقلاب‌های» عربی را شعله‌ور کرد و صدها هزار شبه‌نظامی را برای تغییر نظام‌های کشورهای عربی متخاصم با اسرائیل بسیج کرد نشان می‌دهد سوریه در رأس این کشورها قرار داشته است.

هوراکشی در سفارت را نمی‌بخشم

سحمانبوز به نقل از مهندس مرتضی‌الویری در ۲۷ اسفند ۱۳۹۹ می‌گوید: با توجه به ایراداتی که به فرآیند جنگ وجود دارد آیا می‌توانستیم جلو وقوع جنگ را بگیریم. امام به دکتر یزدی گفته بودند دانشجویانی که سفارت امریکا را گرفته‌اند بیرون بریزید، ولی نمی‌دانم چه شد که یک روز بعد گفتند انقلاب دوم است. من خودم را نمی‌بخشم که جزو هوراکشیان ادامه اشغال سفارت امریکا بودم. پس از آزادی خرمشهر سی و چهار ساله بود که خواهان ادامه جنگ بودم، درواقع می‌خواستیم دنیا را فتح کنیم، ولی چرا با تجربه‌ها به امام مشورت ندادند.

توافقی های ابراهیم و حذف فلسطینی ها

مترجم: مفید عزیزاده
۲۷ اسفند ۹۹

نشریه جرزالم پست در مقاله‌ای با عنوان «توافق دو سر برد ابراهیم برای اسرائیل و فلسطینی‌ها» مورخ ۲۶ اسفند ۱۳۹۹، می‌نویسد: توافق‌های چهارگانه ابراهیم بین کشورهای عرب و اسرائیل این نتیجه را دربر دارد که فلسطینی‌ها از تعارض بین اعراب و اسرائیل حذف خواهند شد و به عبارتی هر چهار توافق به‌دست آمده نشان می‌دهند مسئله فلسطین بر پیشرفت‌های منطقه‌ای حق و تو ندارد و مهم‌تر اینکه این توافق «گزینه‌ای به جای صلح میان فلسطینیان و اسرائیل» بوده است.

عربستان سلطنتی اما با قانون اساسی

مترجم: محمدحسن جعفری سهامیه
۲۷ اسفند ۹۹

دوماهنامه فارین افروز در مقاله خود به نام «نتها عربستان باثبات، یک عربستان دموکراتیک است»، مورخ ۲۷ فروردین ۱۳۹۹ می‌نویسد: از یک سو عربستان باثبات و سرکوبگر (با بن سلمان) مطرح است و از سوی دیگر عربستانی دموکراتیک. ... حکومت سلطنتی عربستان سعودی امروزه بسیار آسیب‌پذیرتر از آنی است که اکثریت اعضای خانواده سلطنتی مایل به پذیرش آن هستند. عوامل آسیب‌پذیری در عربستان عبارتند از: کاهش چندین ساله قیمت نفت، یک سال همه‌گیری کووید-۱۹، افزایش میزان بیکاری، محدودیت روی سمن‌ها، از بین رفتن سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی (و البته تا ناکام ماندن تهاجم به یمن)، سرکوب‌های سیاسی، دستگیری و زندانی کردن مخالفان. راهی که نشریه فارین افروز برای عربستان باثبات پیشنهاد می‌کند عربستان سلطنتی با حرکت به سوی مجلس مشورتی انتصابی و قانون اساسی است تا الگوی ایران در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) تکرار نشود. این راهی است که هم منافع آمریکا حفظ می‌شود و هم ثبات سلطنتی.

تحریم‌ها زمینه‌ساز دیکتاتوری یا مردم‌سالاری؟

مطالعات راهبردی آمریکا
۱ فروردین ۱۴۰۰

پروفیسور پیتر بینارت: ایران عراق نیست و زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی ایران از عراق غنی‌تر است، اما چهل سال است این کشور با گونه‌های خفیفی از تحریم‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کند. در همین سال‌ها ارزش پول ایران و درآمد مردم به‌شدت کاهش یافته است. این تحریم‌ها موجب شده اقتصاد ایران با انحصار کاسبان تحریم درآید و فساد اقتصادی در این کشور فراگیر شود. این کاسبان تحریم با دور زدن تحریم‌ها درآمد سرشاری کسب کرده‌اند و بازار تولید و توزیع را در انحصار خود گرفته‌اند و بخش خصوصی و طبقه متوسط را به حاشیه رانده‌اند و جامعه مدنی ایران را تضعیف کرده‌اند.

آیا بایدن واقعاً از اتحاد با عربستان سعودی شانه خالی می‌کند؟

فاران پالیسی
۴ فروردین ۱۴۰۰

دوماهنامه فارن پالیسی با راندل که مدتی سفیر آمریکا در عربستان بوده، گفت‌وگویی ۲۴ مارس ترتیب داده: راندل در این گفت‌وگو از روند جاری عربستان که به‌سوی اصلاحات اجتماعی می‌رود دفاع کرده و معتقد است آمریکا نمی‌تواند قتل خاشقچی، هزینه‌های سنگین جنگ یمن و زندانی کردن انسان‌ها را نادیده بگیرد. وی معتقد است آمریکا نباید رابطه‌اش را با عربستان سعودی قطع کند، بلکه باید دنبال یک راه تعامل باشد و اجازه دهد اصلاحات اجتماعی بدون دموکراسی تداوم یابد. راندل چهار نوع ثبات برای عربستان قائل است و معتقد است آمریکا نباید کاری کند که این وضع به هم بخورد. این ثبات‌ها عبارتند از: ۱. آن‌ها از مشروعیت تاریخی خانواده سلطنتی برخوردار بودند که سلطنت را آغاز کردند؛ ۲. آن‌ها مکانیسم موقتی برای مدیریت جانشینی داشته‌اند؛ ۳. آن‌ها انسجام را در میان نخچگان حفظ کردند؛ ۴. آن‌ها یک دولت منطقی شایسته را برای مردم فراهم کردند که امنیت و رفاه را برایشان به ارمغان آورده است.

برتری آمریکا در آموزش عالی

کانال مطالعات آمریکا
۲ فروردین ۱۴۰۰

فرید زکریا در کتاب جهان پس‌امریکایی که در سال ۲۰۰۸ در آمریکا منتشر شده نظام آموزش عالی آمریکا را اصلی‌ترین عامل برتری آمریکا در جهان می‌داند. وی می‌نویسد: آمریکا با ۵ درصد جمعیت دنیا، در صحنه آموزش عالی برتری مطلق دارد و ۶۸ درصد از پنجاه دانشگاه برتر جهان متعلق به این کشور است. مزیت آمریکا در هیچ حوزه دیگری تا این حد قاطع نیست. آمریکا ۶/۲ درصد از تولید ناخالص خود را صرف سرمایه‌گذاری روی آموزش عالی می‌کند.

دوئل ایران و آمریکا از منظر سردار محسن رشید

جماران
۷ فروردین ۱۴۰۰

سردار محسن رشید که سابقه زندان ستم‌شاهی و نزدیک به بیست سال فعالیت در دفتر سیاسی و مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه را در پرونده خود دارد، طی تحلیلی قدرت ایران در موازنه با آمریکا را دارای چهار مؤلفه می‌داند: ۱. نفوذ منطقه‌ای؛ ۲. قدرت موشکی؛ ۳. توان هسته‌ای؛ ۴. حمایت و پشتیبانی مردمی از نظام. او معتقد است ایران در هر مذاکره‌ای درباره سه مؤلفه اول برنده خواهد شد، چرا که می‌تواند حضور خود در منطقه و قدرت اتمی و قدرت موشکی خود را که تا کنون تثبیت شده افزایش ندهد و بر سر آن معامله کند، ولی سردار به‌سادگی از «گل به خودی» شورای نگهبان در انتخابات ۱۴۰۰ عبور نمی‌کند و معتقد است اگر رد صلاحیت‌ها طوری باشد که مردم به استقبال انتخابات پرشور نزنند و در پی آن مذاکره داشته باشیم، امکان برد در آن مذاکره ناچیز است و بهتر است مذاکرات به پس از انتخابات موکول شود. همچنین تأکید می‌کند اگر انتخابات پرشور نباشد، همان بهتر که «نظامیان سابق» سکانداری کشور را بر عهده بگیرند، زیرا در وضعیت ادامه تحریم از طرفی و تداوم نارضایتی مردم از طرف دیگر، رئیس‌جمهور دموکرات‌منش موجب افزایش ناکارآمدی‌ها خواهد شد.

واکنش ظریف به قرارداد ایران و چین

روم کلاب هاوس
۱۲ فروردین ۱۴۰۰

کلاب هاوس پلتفرم جدیدی است که در آستانه انتخابات توجه‌ها را به خود بسیار جلب کرده است. در گفت‌وگویی که با حضور محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه ایران، انجام شد نکاتی را مطرح کرد که برخی نکات مهم آن را اینجا می‌خوانید: * اگر دوستان گاندوساز اجازه دهند همین کار فعلی مان را انجام دهیم، مخلصان هم هستیم. * نگاه به شرق زمانی که خود چین نگاهش به غرب است معنا ندارد. * مشکلاتی که درباره FATF داریم مانع همکاری ما با روسیه و چین می‌شود. * روسیه تا پیش از انعقاد برجام هیچ دعوتی از سردار سلیمانی نکرده بود. نخستین دعوت روسیه از شهید سلیمانی مربوط به مردادماه ۱۳۹۴؛ یعنی چند روز پس از انعقاد برجام بود. * چینی‌ها از سال ۱۳۹۳ که ما به سر کار آمدیم و درخواست رابطه استراتژیک کردیم تا سال ۱۳۹۴ به ما پاسخ ندادند، چون شرایط قطعنامه‌های قبلی زمینه را برایشان فراهم نمی‌کرد؛ یعنی همان‌قدر برجام برای حل مشکل غرب بود که برای حل مشکل شرق بود. * اگر امروز به سال ۱۳۹۲ برمی‌گشتم، باز هم سعی می‌کردم برجام را به نتیجه برسانم. امروز هم سعی دارم بر اساس منویات رهبری برجام را زنده کنیم تا مردم یک روز بیشتر تحت تحریم نباشند.

انتخابات بی‌گفتمان

عباس آخوندی، وزیر سابق مسکن در گفت‌وگویی با خبر آنلاین در تاریخ ۵ فروردین ۱۴۰۰، معتقد است پیش از اینکه نامی از کاندیدای ریاست‌جمهوری ببریم باید پرسیم گفتمان او چیست؟ چه حرف جدیدی دارد؟ می‌خواهد چه کار کند؟ آیا دنبال قدرت سخت یا قدرت نرم است؟ آیا روش او سیاسی - نظامی است یا امنیتی - نظامی؟ آیا می‌خواهد مسائل صرفاً سیاسی را از راه امنیتی حل کند یا از راه سیاسی و قانونی؟ مصداقی که آخوندی از آن نام می‌برد دوم خرداد ۷۶ است که خاتمی با شعار «جامعه مدنی، قانون اساسی و قانون‌گرایی» وارد کارزار انتخاباتی شد و دستاوردهایی چون گفت‌وگوی تمدن‌ها، برگزاری انتخابات شوراها در سراسر کشور، ایران برای ایرانیان داشت. در واقع ایشان معتقد است انتخابات بدون گفتمان، آن هم در شرایط آشفته ایران، به‌نوعی گمراه‌کننده است.

انور جمعاوی - ترجمه یاسین عبدی
فضای مجازی - ۱ اسفند ۹۹

تشکیلات النهضة در تونس که در زمان بورقیبه و بن علی جزو جریان اپوزسیون به شمار می‌رفتند پس از بهار عربی توانستند قدرت را در تونس به دست بیاورند. هرچند اتفاقات به گونه‌ای رقم خورد که امروز باز هم از قدرت به دور هستند و تنها نصیبشان چند کرسی پارلمان است. پس از گرفتن قدرت به تدریج به دلیل سرعت آهسته اصلاحات، عدم دستیابی به وعده‌های انتخاباتی در زمینه اشتغال و توسعه و عدم اطمینان از ثبات امنیتی، محبوبیت آن‌ها کاهش پیدا کرد. بخش مهمی از شهروندان به دلیل ترور یکی نمایندگان مجلس به این نتیجه رسیدند دولت قادر نیست امنیت را حفظ کند. همچنین در دوران گذار تعداد بیکاران کشور از ۵۰۰ هزار نفر به ۶۵۰ هزار نفر افزایش یافت. النهضة طوری محبوبیت خود را از دست داد که در انتخابات ۲۰۱۴ تعداد نمایندگان آن‌ها از ۸۹ کرسی در ۲۰۱۱ به ۶۹ کرسی کاهش یافت. صاحب‌نظران معتقدند مردم آن‌ها را برگزیده بودند تا آرمان‌های کار، آزادی و کرامت ملی را تحقق سازند. باید توجه داشت که النهضة شریعت را مبنای قانون‌گذاری در تونس قرار نداد و در همین رابطه سلفی‌ها از النهضة دور شدند و به تدریج به کارهای خشن روی آوردند. همچنین النهضة مانند اخوان المسلمین مصر به جای جوانان ریش سفیدان را سر کار آوردند و مصالحه را بر محاسبه ترجیح دادند. در نتیجه بعضی جوانان به جنبش‌های دموکراسی‌خواه روی آوردند. پس از دوری از قدرت، النهضة وظیفه خودش را کنش‌های سیاسی اعلام کرد و در کنگره دهم خود در ۲۰۱۶ کار تبلیغ دینی را به جامعه مدنی سپرد. النهضة موازین حقوق بشری همچون برابری زن و مرد و سکولاریزاسیون را دنبال می‌کرد و از هویت دینی دور شد. به نظر می‌رسد بخشی از هواداران النهضة خواهان آن بودند از طریق دین به چنین دستاوردهایی برسند. امروز مردم به این نتیجه رسیده‌اند که آیا هدف، دموکراتیک کردن اسلام و مسلمانان است؟ مراد از مسلمان دموکراسی‌خواه چیست؟ نقاط افتراق و اشتراک اسلام و دموکراسی کدام است؟ آیا تفکیک کنش دینی از کنش سیاسی و پذیرش ارزش‌های دموکراسی باعث هرچه مردمی‌تر شدن این جریان می‌شود یا به پشت کردن اعضا به جنبش النهضة منجر خواهد شد؟

جنگ ایران و عراق از منظر حجت الاسلام دعایی

گزیده‌ای از گفت‌وگو آقای نصیری با آقای دعایی
عصر حیرت - ۱۵ بهمن ۹۹

دعایی: سعدون حمادی، وزیر امور خارجه از طرف صدام به ما گفت شما به رهبر ایران بگویید نماینده تام‌الاختیاری انتخاب کنند تا برای مذاکره (به عراق) بیاید. نه اینکه ما بیاییم نه اینکه ما نماینده بفرستیم. خدمت امام در قم رفته و گفتیم حاکمیت عراق چنین پیغامی داده و اگر مصلحت بدانید کسی را اعزام نکنید. من پیشنهاد می‌دهم که آقای رفسنجانی بیایند. امام فرمودند باید فکر کنیم. چند روز بعد م خدمت ایشان رفته و گفتیم نظر شما چیست؟ فرمودند هر چه فکر کردم در این‌ها حسن نیت ندیدم. این‌ها ما را در شرایط ضعیفی تشخیص می‌دهند و یک سری ادعا دارند و طبیعتاً در این شرایط ارتش منسجمی که بتوانیم دفاع کنیم نداریم، قوای نظامی ما هنوز شکل نگرفته، فضای امنیتی داخل ما هنوز سامان درستی نگرفته است. این‌ها مطالباتی دارند و اگر ما در مقابل مطالبات آن‌ها تسلیم شویم، مردم از ما انتظار نخواهند داشت نسبت به تمامیت ارضی کشور تسامح کنیم. نمی‌شود ما خواسته‌های آن‌ها را نسبت به اقلیت‌ها و قومیت‌های داخلی بپذیریم. ادعای جزایر را دارند و ما توان تسلیم نداریم و نباید هم تسلیم شویم. ما وظیفه دفاع از تمامیت ارضی کشور را داریم. منتهی اگر جواب منفی بدهیم و بگوییم نه می‌گویند ما حسن نیت داشتیم ایران نپذیرفت. شما به عراقی‌ها بگویید ما در آینده نزدیک، دو انتخابات آزاد در پیش داریم: یکی انتخابات ریاست‌جمهوری؛ و دیگری، انتخابات مجلس قانون‌گذاری و مجلس شورای اسلامی و من ترجیح می‌دهم برای مذاکرات بنیادی این چنینی بین دو کشور، نمایندگان واقعی ملت ایران باشند. تا آن موقع چند ماهی بیشتر نیست، حسن نیت نشان بدهید بگذارید فضا آرام باشد وقتی انتخابات ما برگزار شد نمایندگان واقعی ملت ایران می‌آیند با شما وارد مذاکره می‌کنند. این پیغام بسیار دیپلماتیک و معقول و روشن و اصولی بود. من هم رفته به سعدون حمادی گفتم اولاً امام تشکر کردند از حسن نیت رئیس و دوستان عراقی و پیشنهاد دادند که نمایندگان واقعی و منتخب ملت در این زمینه تصمیم بگیرند و تمام شد و من پیامی جز این ردوبدل نکردم.

دیده‌بان ایران
۲۹ فروردین ۱۴۰۰

حسن روحانی در پیام خود گفته بود وقتی ملتی از حکومتی ناراضی شود این ارتش‌ها هستند که باید میان ملت‌ها و حکومت‌ها یکی را انتخاب کنند. روحانی در پیام امروز خود گفته بود: بی‌تردید مشروعیت ارتش‌ها در فداکاری، میهن‌دوستی و وفاداری آنان به امنیت ملی، نظام، وحدت ملی و تمامیت ارضی است، اما رابطه ارتش‌ها با ملت‌ها از رابطه ارتش‌ها با حکومت‌ها راهبردی‌تر است. حکومت‌ها برای آنکه در قدرت بمانند به ملت‌ها نیاز دارند، اما زمانی که ملتی از حکومتی ناراضی و رویگردان شود این ارتش‌ها هستند که باید در میان ملت‌ها و حکومت‌ها یکی را برگزینند و تصمیم بگیرند و انتخاب کنند. ارتش‌ها مسلح‌اند، اما سلاح آنان رو به دشمنان ملت‌ها است و نه ملت‌ها. ارتش‌ها از لحاظ اداری البته جزئی از دولت‌ها و حکومت‌ها هستند و از این رو طبق قانون باید از حکومت‌ها اطاعت کنند. این اصل مردم‌سالاری است که سرباز از فرمانده اطاعت کند، اما این مسئله هم روشن است که ارتش‌ها باید از دولتی حمایت کنند که به ملت‌ها خیانت نکرده است. رئیس‌جمهور خاطر نشان کرد: ۴۳ سال قبل که ملت ایران از سلطنت رویگردان شد و علیه دیکتاتوری انقلاب کرد و حکومت پهلوی برای بقای خود به خیال‌واهی رو به ارتش آورده بود و از او برای کودتا علیه انقلاب و در واقع علیه ملت می‌خواند، ارتش انتخاب نهایی خود را انجام داد.

بایدن، ایران و خاور میانه

برگرفته از کانال تلگرامی محمدحسین ادیب
۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۰

ایران تنها ۸ میلیارد دلار یعنی کمترین میزان بدهی خارجی در بین کشورهای منطقه را دارد، از این رو جذاب‌ترین کشور خاور میانه برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی است که نخستین سند همکاری، سند همکاری ۲۵ ساله بین ایران و چین است. خط‌مشی بایدن در خاور میانه به لحاظ سیاسی، ایجاد تفرقه، از نظر اقتصادی، بن‌بست اقتصادی و به لحاظ اجتماعی، فاقد روحیه بودن کشورهاست. با عربستان از این بابت که خیلی بیکاری فزاینده دارد مایل نیست شریک شود و ارتباطش بیشتر با سه کشور، اردن، قطر و مسقط عمان است. تأکید بایدن در خاور میانه روی سه کشور ایران، ترکیه و اسرائیل است. بایدن سعی دارد رضایت سناتورهای جمهوریخواه را در مورد بازگشت به برجام جلب کند، از این رو روند مذاکرات به کندی پیش می‌رود. به نظر محمدحسین ادیب، دیپلماسی ایرانی در برجام باید بر افزایش قدرت بازدارندگی استوار باشد، افزایش قدرت بازدارندگی به این معناست که هزینه تداوم برجام به سبک امروز را آنقدر برای آمریکا بالا ببرد تا اولویت آمریکا شکستن وضع موجود باشد.

رؤیای ملوکانه

نوشته‌ای تأمل برانگیز از داریوش آشوری: چرا سلطنت پهلوی ناتمام ماند، چرا انقلاب شد؟

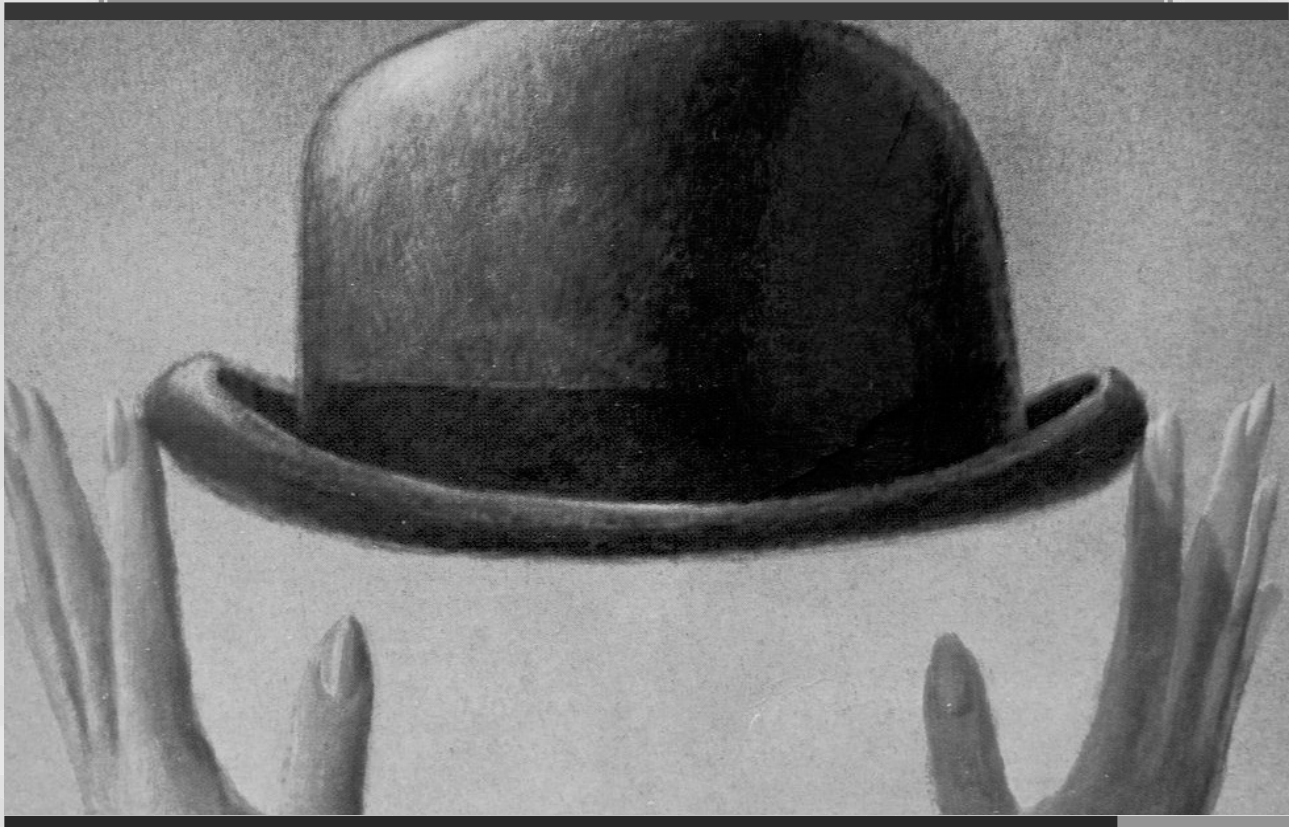
دوماهنامه میهن
۱۱ آذر ۱۳۹۷

در تجربه ایران، شاه گمان می‌کرد با داشتن پول نفت، در جنگ داشتن تمامی قدرت و با صدور فرمان همه چیز همان می‌شود که او می‌خواهد. چنان‌که ژوزف استالین هم درباره اداره امپراتوری خود همین‌طور فکر می‌کرد؛ البته باید توجه داشت که مشکل سیاست توسعه شاه پول پاشیدن نبود و بس. مشکل‌های دیگر هم بود. در دوران توسعه در ایران به رهبری شاه، البته نهادهای استوار اقتصادی مدرن هم پایه‌گذاری شد، از بانک اعتبارات صنعتی گرفته تا واحدهای بزرگ صنعتی مثل ارج، آزمایش، کفش ملی و گروه بهشهر که همگی از پدیده‌های مهم آن دوره‌اند، اما مشکل این بود که شاه نمی‌توانست مدیریت آن‌ها را از قدرت خود مستقل ببیند. می‌خواست همگی تحت فرمانش باشند...

کسانی که گمان می‌کنند کشور در آن دوران چهارنعل به‌سوی توسعه می‌تاخت، اما دخالت دیگران یا نادانی «روشنفکران» نگذاشت به هدف برسد شاید نمی‌دانند توسعه مصرف و پخش پول در یک جامعه توسعه‌نیافته نمی‌تواند توسعه واقعی، یعنی جامعه صنعتی مدرن، بسازد. مشکل شاه در فهم منطق پیچیده توسعه و روش‌های آن بود.

چشم‌انداز ایران: زنده‌یاد مهندس سحابی از الکس مؤلومیان، مدیر سازمان برناوه، بارها یاد می‌کرد که در کنفرانس رامسر به شاه انتقاد کرد، ولی او بر نتافت... خواندن اصل مقاله آقای آشوری توصیه می‌شود.

چشم انداز اندیشه



در نخستین بخش مطالب این شماره نشریه در بخش اندیشه، احمد خالقی در گفت‌وگو با چشم‌انداز ایران، مارکسیسم را از حالت ساده و یک‌بعدی ایرانی درآورده و به همه ابعاد آن می‌پردازد. وی تجربه مارکس در انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب فلسفی آلمان و انقلاب صنعتی غرب را بررسی و به پیوند چهار عامل مهم می‌رسد که عبارت‌اند از: از خودبیگانگی، پراتیک، دیالکتیک و کاپیتال.

لطف‌الله میثمی در «پیام اثرگذار وحی» به روش تعالی‌بخش وحی به تقدم توحید بر وحی، استدلال توحیدی وحی و دین برای انسان یا انسان برای دین و تعاریف مقدماتی پرداخته که به نظر می‌رسد با استدلال قرآن همسو، اما با آموزش‌های جاری تفاوت داشته باشد. احمد کتابی در سومین بخش از «اخلاق مداری و انسان دوستی در سروده های حکیم طوس» به دوری‌گزینی از مردم‌آزاری، ارجمندی خردورزی و دادگری و ستم‌ستیزی پرداخته است.

چهارگانه مارکس؛ از خودبیگانگی، پراتیک، دیالکتیک و کاپیتال؛

گفت‌وگو با احمد خالقی



اخلاق مداری و انسان دوستی در سروده‌های حکیم طوس؛

احمد کتابی



چهارگانه مارکس؛ از خودبیگانگی، پراتیک، دیالکتیک و کاپیتال

گفت‌وگو با احمد خالقی

چشم‌انداز ایران: دکتر احمد خالقی در این گفت‌وگو، مارکسیسم را از حالت ساده و یک‌بعدی ایرانی درآورده و به همه ابعاد آن می‌پردازد و تجربه مارکسیسم در انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب فلسفی آلمان و انقلاب صنعتی غرب را بررسی کرده و به پیوند چهار عامل مهم می‌رسد که عبارت‌اند از: از خودبیگانگی، پراتیک، دیالکتیک و کاپیتال و مارکسیسم را در این چهار عامل بررسی می‌کند. بیشتر مارکسیست‌های ایرانی پیش از پیروزی انقلاب احمر به چنین ابعدی توجه نداشتند و بیشتر آثار او را بعد از انقلاب مطالعه کردند. خوانندگان عزیز چشم‌انداز ایران را به مطالعه این گفت‌وگو جذاب دعوت می‌کنیم.

اگر نگاهی سرانگشتی هم به آثار مارکس بکنیم آثار او در این دوره پرتلاطم تنوع زیادی دارد. آثار مارکس تنها به کاپیتال خلاصه نمی‌شود.

گویا این نوشته‌ها پس از انقلاب روسیه (پیدا) شده است. خود مارکسیست‌ها هم پس از انقلاب می‌گفتند ما تازه فهمیدیم مارکسیسم چیست.

«تنوع آثار مارکس در این سه دوره بسیار زیاد است. دست‌نوشته‌ها، ایدئولوژی آلمانی، خانواده مقدس، مسئله یهود یا یازده تیر علیه فوئرباخ را ببینید. اگر کسی مارکس را نشناسد و مثلاً هجدهم برومر لویی بناپارت را بگذارد در کنار دست‌نوشته‌ها و به او نگویید که این دو را یک نفر نوشته است قطعاً متوجه نخواهد شد. آن قدر که در ظاهر متفاوت است. وقتی مارکس در انگلستان است عمده‌ترین اثر او کاپیتال است. کتابی که کاملاً به شکل ظاهری محتوای اقتصادی دارد، حتی به روایتی یک دایره‌المعارف اقتصادی است. اگر شما از این دوره‌های سه‌گانه دست‌نوشته‌ها، هجدهم برومر و کاپیتال را به‌عنوان سرنمون در نظر بگیرید، واقعاً نشان دادن قرابت بین این‌ها کار سختی است. می‌توان درباره مارکس هم این سؤال را مطرح کرد که مارکسیسم چیست. ممکن است شما هجدهم برومر لویی بناپارت را مارکسیسم بدانید و دیگری کاپیتال را، عده‌ای هم به دست‌نوشته‌ها تکیه می‌کنند و می‌گویند مارکسیسم است. این بخش بزرگ قضیه است. بسیاری از آثار مارکس به‌خصوص آثار دوره اول او تا ۱۹۲۷ یا ۱۹۲۸ چاپ نشده است. تا این سال‌ها هیچ کدام از آثارش مانند هجدهم برومر لویی بناپارت، خانواده مقدس، ایدئولوژی آلمانی و گروندریسه چاپ نشده بود و بسیاری از مارکسیست‌های نسل اول از وجود آن‌ها بی‌اطلاع بودند. بخش عمده‌ای از زیربنای تفکر مارکس این نوشته‌هاست. مارکس که صرفاً کاپیتال نیست^۱. کاپیتال محصول آخر عمر مارکس است. مارکسیست‌های روسی در قرن بیستم بسیار تأثیرگذار بودند و لنین و امثالهم در ایران هم با وجود حزب توده از آن بسیار متأثر بودند و قرائت این‌ها وارد جریان‌های مارکسیستی ایران شده بود، از اراتنی بگیر تا کیانوری و امثالهم. مارکسیست‌های ایرانی پیش از اینکه شاگرد مارکس باشند بیشتر تفسیرشان تحت تأثیر تفسیر پلخانوف از مارکسیست است و به‌واسطه پلخانوف مارکسیست را شناخته‌اند. این در حالی است که پلخانوف بیشتر شاگرد انگلس است، حتی او هم آثار دوره اول مارکس را نخوانده و ندیده بود. انگلس هم به دلیل شخصیت و توانمندی‌هایش قرائتی از مارکسیسم را ارائه می‌کند که به نظر تفاوت‌های زیادی با مارکس دارد. او نوعی از ماتریالیسم مکانیکی را تحت عنوان دیالکتیک مطرح می‌کند و باز هم مطرح می‌شود که معنای مارکسیست چیست؟

با وجود جامعه مذهبی ایران، مارکسیسم در گذشته چگونه آن قدر گسترش داشته است؟ اگر مارکسیسم از طریق فلسفی و با مسئله با خدا و بی‌خدا مطرح نمی‌شد بهتر نبود یا مثلاً از طریق ارزش اضافی می‌آمد که کار علمی محض بود، به طوری که از لاسال تاریخ‌ارزوی مذهبی و حتی مارکس به‌عنوان یک اقتصاددان این ارزش اضافی را تکمیل کردند. باشنه آشیل این مسئله چه بود که مارکسیست‌ها علی‌رغم گسترش در یک مقطعی نتوانستند موفق شوند؟ از آنجا که شعار مارکسیست‌ها سوسیال دموکراسی شده است به همه کارمندان و هر کسی که حقوق و دستمزد می‌گیرد، حتی دانشمندان هم پروتاریا می‌گویند، در حالی که استالین ۲۵ سال مقاومت کرد تا نسبت اینشتین را بپذیرد. می‌خواهم بپرسم در وضعیت فعلی با این روند مارکسیسم چه باید کرد؟

«در ابتدا باید گفت مارکسیسم چیست. در نگاهی گذرا به قرن بیستم می‌بینیم گرایش‌های مختلفی تحت عنوان مارکسیسم وجود دارد. یک‌بخشی از آن لنینیسم است که در قرن بیستم بخش زیادی از دنیا را گرفت؛ با اندیشه‌ای که در شوروی حاکم شد و درگیری‌های داخلی خود لنینیسم یا جریان لنین، از تروتسکی تا استالین. در واقع جریانی که تحت عنوان لنینیسم شکل گرفت تنها برداشت از مارکسیسم در قرن بیستم نیست. شما در همان زمان در اروپا مکتب فرانکفورت، مکتب بوداپست و مکتب اتریش را می‌بینید، حتی در خود مکتب فرانکفورت بین هورکهایمر یا آدرنو یا مارکوزه اختلاف قابل‌اعتنایی وجود دارد یا در مکتب بوداپست بین لوکاج با نسل بعدی تفاوت‌های قابل‌اعتنایی وجود دارد، همین‌طور در مکتب اتریش بین اریک فروم و آدلر تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. وقتی این‌ها وارد جهان سوم شدند این افتراق و تنوع گسترش پیدا کرد. بخشی از مارکسیسم مائوئیسم بود؛ یعنی جنبش چریکی با مائو یا کاسترو بارز می‌شود و بخشی دیگر با تأثیر بر احزابی چون حزب بعث سوریه و عراق یا احزاب سوسیال‌دموکرات نمود می‌یابد. باز هم به نظر من این تنوع گسترده‌تر می‌شود. به همین جهت نخست باید به این پرسش اصلی پاسخ داد که مارکسیسم چیست.

بنابراین مارکس و مارکسیسم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

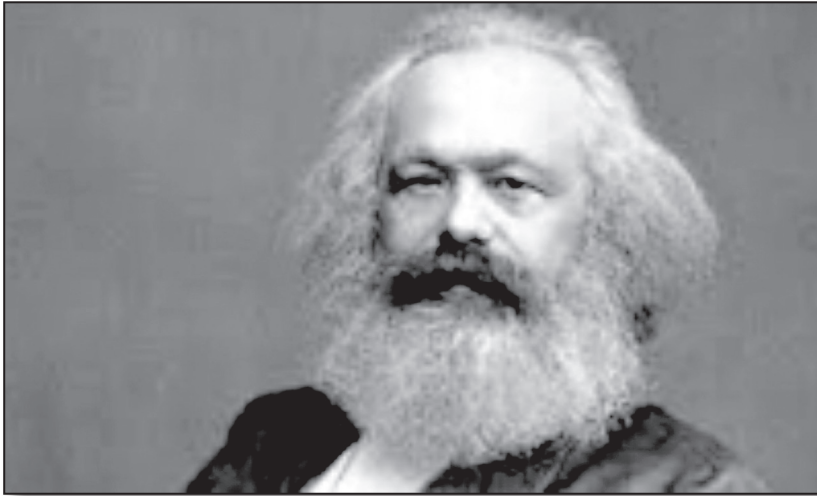
«اگر بخواهم مارکس را در یک جمله معرفی کنم او را «فلسوف-روشنگر» آلمانی عصر انقلاب فرانسه می‌خوانم و زندگی مارکس را به سه دوره تقسیم می‌کنم: یک دوره زمانی است که در آلمان است؛ دوره بعدی زمانی است که از آلمان به فرانسه و بلژیک تبعید می‌شود؛ و دوره سوم آن نوزده یا بیست سال پایانی است که در انگلستان است.

مارکس در وصیتنامه اش نوشته است من مارکسیست نیستم.

«بله، تازه خود کاپیتال سه جلد است. طرحی که خود مارکس داشته اگر اشتباه نکنم چیزی حدود هفت جلد بوده است که این سه جلد مقدمه کاپیتال است؛ یعنی مقدمه آن چیزی که در ذهن مارکس بوده است. یک جلد آن در زمان حیات او و دو جلد دیگر هم پس از مرگ او چاپ شده است و دیگر او برای نوشتن نسخه‌های دیگر زنده نبود. جلد اولی که چاپ شده مارکس یک بار آن را ویرایش کرده است و در همان ویرایش هم تغییرات اساسی اعمال کرده است. این مشخص می‌کند برای مارکس کاپیتال که چاپ شده است یک اتود است. دو جلد دیگر هم به دست انگلس می‌افتد و خیلی‌ها معتقدند او دو مطلب را ویرایش و جاهایی هم اعمال نظر کرده است. پس به نظر من مارکسیسم مجموعه گسترده‌ای است تحت عنوان مارکسیسم. وقتی شما اقتصاد به زبان ساده عسگری‌زاده را می‌خوانید متوجه می‌شوید مجاهدین مارکس را نمی‌شناختند، این پیچیدگی و تنوع را نمی‌شناختند؛ نه حتی حنیف‌زاد، نه سعید محسن، نه بدیع‌زادگان و نه حتی عبدی نیک‌بین؛ البته نیک‌بین پس از انقلاب درباره مارکس بسیار مطالعه کرده بود. خود عبدی نیک‌بین می‌گفت ما اصلاً آثار مارکس را نخوانده بودیم، خیلی کم و با جزوه‌های دست‌یاشکسته درباره آن مطالعه داشتیم. ادعای بنیان‌گذاران هم همین بود که درباره مارکسیست‌های ایرانی و آموزش‌های آن‌ها ارزیابی کرده بودند؛ لذا همان‌طور که گفتم اگر قرار باشد در یک جمله مارکس را تعریف کنم مارکس یک فیلسوف - روشنفکر آلمانی عصر انقلاب فرانسه است؛ به عبارت دیگر او یک روشنفکر - فیلسوف آلمانی در درون ساختار سیاسی جامعه آلمان و متأثر از انقلاب کبیر فرانسه است. اگر مارکس یک فیلسوف روشنفکر باشد، دست‌نوشته‌های یک کتاب فلسفی است، خانواده مقدس یک کتاب فلسفی است، حتی یازده تز علیه فوئرباخ یک کتاب فلسفی است. دست‌نوشته‌ها درست مانند پدیدارشناسی روح هگل است. مارکس در درون آن سنت رشد کرده و شاگرد هگل است. حالا دغدغه و مشکل اصلی ذهن مارکس چیست؟ به نظر من نخستین دغدغه ذهن مارکس همانند ایده آلیسم آلمانی مفهوم رهایی است و در همین راستا دغدغه او روشنفکری آلمانی در درون جامعه و ساختار سیاسی جامعه آلمان است و روشنفکری است که دغدغه‌هایش از انقلاب فرانسه بسیار تأثیر پذیرفته است.

در کتاب تاریخ جهان نو گفته می‌شود اگر انقلاب فلسفی آلمان، انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی انگلستان را درون قیف بریزیم، نتیجه آن انقلاب اکبر می‌شود.

«همان‌گونه که آلتوسر می‌گوید آن دغدغه اصلی مارکس در درون همین سه مؤلفه است؛ یک فیلسوف روشنفکر آلمانی عصر انقلاب فرانسه. اصلی‌ترین مؤلفه دغدغه مارکس مفهوم رهایی و ازخودبیگانگی است که در پدیدارشناسی روح، فلسفه آلمانی، کانت، فیخته و شیلینگ وجود دارد تا به مارکس می‌رسد. مارکس شاگرد



کارل مارکس

بلافاصل این سنت تفکری است. مارکس جزو هگلیان جوان است. به نظر من مؤلفه اصلی ذهن مارکس، مسئله فلسفه آلمانی یا همان مفهوم‌ها و ازخودبیگانگی است. به نظر من مارکس به شدت متأثر از هگل است، اما به این معنا نیست که تمام تفکرات او را می‌پذیرد. مارکس در دست‌نوشته‌ها کاملاً مفهوم ازخودبیگانگی را مطرح می‌کند و مفاهیم اقتصادی سیاسی را هم از منظر این مفهوم طرح می‌کند. در نوشته‌های دوره اول مارکس مسئله ذهنی او ازخودبیگانگی و درگیری‌هایی است که با هگلیان جوان دارد. هگل فیلسوف انقلاب کبیر فرانسه است. هگل آلمانی وقتی ناپلئون را می‌بیند که برای اشغال آلمان آمده است به قدری شیفته انقلاب فرانسه بود که در ۱۸۰۸ در پنا در حال نوشتن پدیدارشناسی روح بوده است. وقتی ناپلئون برای اشغال پنا می‌آید می‌گوید: من جان جهان را سوار بر اسب دیدم. اگر به کلمه آلمانی آن رجوع کنیم، می‌گوید من گایست را سوار اسب دیدم و اسم کتاب او *Phänomenologie des Geistes* است؛ یعنی پدیدارشناسی گایست. به این معنی که هگل پدیدارشناسی روح را می‌نویسد برای اینکه انقلاب فرانسه را تئوریزه کند، چون شیفته و طرفدار انقلاب کبیر فرانسه است. هگل می‌گوید انقلاب فرانسه انفجار عقل است، طلوع آزادی است، آمدن خدا روی زمین است. ناپلئون گایست و جان جهان است. هگل در نوزده سالگی همراه با سه نفر دیگر در دانشگاه پنا در کشور آلمان که به شدت ضد فرانسه است در سالگرد انقلاب کبیر فرانسه درخت آزادی می‌کارد؛ به همراه شیلینگ^۱ و هولدرلین^۲ و به روایتی بتهوون که این سه نفر چهره‌های برجسته اندیشه آلمانی و به شدت شیفته انقلاب فرانسه هستند. به قول هایدگر، هولدرلین خدای شاعران است. شاعر شاعران است یا بتهوون که آثار موسیقی خود را به نوعی در رابطه با انقلاب کبیر فرانسه قرار داد و بسیاری از سمفونی‌های او درباره انقلاب کبیر فرانسه است. از نظر هگل در پدیدارشناسی، روح گایست در یونان در هومر نطفه بسته و همین‌طور گسترش پیدا کرده، اصلاح شده، از افلاطون و مسیحیت و کانت گذشته تا به انقلاب کبیر فرانسه رسیده است. او می‌گوید این گایست که در انقلاب کبیر فرانسه آشکار می‌شود در یک تحول تاریخی ریشه دارد و بعد مارکس این را در ماتریالیسم تاریخی می‌برد و مارکس نیز شکل

خودش را به آن می‌دهد. در واقع درگیری ذهن مارکس درگیری آلمانی است و این خیلی پدیده مهمی است. ماتریالیسم تاریخی مارکس این چیزی نیست که ما ساختیم. پس از انقلاب اکبر مارکس را به یک متفکر مکانیکی تبدیل کردند و این نوع تفکر به ایران هم آمد. وقتی این گایست به انقلاب فرانسه می‌رسد و حاکم می‌شود از نظر هگل این اوج آزادی و عقلانیت است. از نظر هگل دو فیلسوف به نوعی بیشترین تأثیر را در انقلاب فرانسه داشته‌اند و برجسته هستند: امانوئل کانت و ژان ژاک روسو. چون او می‌گوید انقلابیون کبیر فرانسه از روسو مفهوم اراده عمومی را گرفتند و اراده‌ای اراده عمومی است که به خیر عمومی منجر می‌شود و خیری خیر عمومی است که با اراده عمومی محقق می‌شود. این دستاورد روسو است که بین اراده عمومی و خیر عمومی انفکاک وجود ندارد، اما انقلابیون کبیر فرانسه و روبسپیر که به شدت شیفته روسو، طرفدار اراده عمومی و دموکراسی مستقیم بودند با این بحران روبه‌رو شدند این خیر عمومی که باید با اراده عمومی محقق شود به لحاظ نهادینه بودن باید چگونه باشد و این را از عقل و اخلاق کانتی گرفتند، چون اخلاق کانتی دنبال این است که خوب مطلقاً خوب است و وابسته به شرایط نیست. انسان در هر شرایطی می‌تواند خوب عمل کند. انقلابیون کبیر فرانسه این خوب مطلق کانت را گرفتند و به خیر عمومی تبدیل کردند؛ اراده عمومی روسو را که باید به خیر عمومی منجر شود به عقلانیت اخلاقی کانت رساندند. اخلاق کانتی سه ویژگی دارد: نخستین ویژگی عمل اخلاقی است که بتوانیم بدون اینکه دچار تناقض شویم آن را به دیگران تسری دهیم؛ دومین ویژگی آن است که چیزی را که برای دیگران نمی‌پسندی برای خودت هم نپسندی؛ و سومین عملی عمل اخلاقی است که در آن انسان وسیله نباشد، بلکه هدف باشد. کانت می‌گوید هرچه این سه ویژگی را داشت خوب مطلق است. انقلابیون کبیر فرانسه وقتی می‌خواستند اراده عمومی را به خیر عمومی تبدیل کنند برای اینکه خیر عمومی را نهادینه کنند این سه مؤلفه کانت را گرفتند و به اعلامیه حقوق بشر تبدیل کردند؛ البته که اراده عمومی باید منجر به اعلامیه حقوق بشر شود، چون اعلامیه حقوق بشر آزادی مطلق است و این سه موردی که کانت می‌گوید نماد آزادی مطلق است. با

انقلاب کبیر فرانسه موضوع اراده مردم به منافع عمومی تبدیل می‌شود. اراده‌ای که موضوع آن خود اراده است و اخلاق کانتی یک اخلاق اراده‌گرایانه است. هگل می‌گوید این اوج انقلاب فرانسه است که آمدن خدا روی زمین است که انفجار عقل است، طلوع آزادی است، چون اراده عمومی و اخلاق کانتی هر دو نماد عقل هستند، اما هگل بعدها متوجه می‌شود یک جای این مسئله می‌لنگد. کتاب پدیدارشناسی روح با مفهوم اراده تمام می‌شود، اما در فاصله ۱۸۰۸ تا ۱۸۱۸ و ۱۸۱۹ متوجه مشکل در این دیدگاه می‌شود، چون می‌بیند اراده روسو یا به آنارشیزم روسپیتر منجر می‌شود یا به استبداد ناپلئون و هر دو در انقلاب فرانسه اتفاق افتاده است.

خب این یک کار آموزشی جدی می‌طلبد.

هگل متوجه می‌شود این تعریف از اراده مشکل دارد. نمی‌گوید غلط است، اما می‌گوید ناقص است و آنوقت فلسفه حق را می‌نویسد، برای اینکه اراده‌ای را که در پدیدارشناسی روح آورده بود یک گام جلوتر ببرد؛ یعنی فلسفه حق به نوعی تکمیل پدیدارشناسی روح است. فلسفه حق با مفهومی شروع می‌شود که پدیدارشناسی روح با آن تمام شده است و آن مفهوم اراده است و در آنجا مطرح می‌کند اراده چیست، چیزی که انقلاب فرانسه از نظر هگل آن را ناقص طرح کرده بود. وقتی می‌گوید این اراده چیست با یک سیستم مفهومی در فلسفه حق به مفهوم جامعه مدنی و دولت می‌رسد. فلسفه حق وقتی می‌خواهد نقصان پدیدارشناسی روح را برطرف کند مفاهیم جامعه مدنی و دولت را هم به آن اضافه می‌کند. هگل می‌گوید اراده‌ای مدرن و نهادینه است که از طریق جامعه مدنی به دولت وصل شود. چیزی که در پدیدارشناسی روح ندیده بود و این دستاورد بزرگ هگل به لحاظ سیاسی است؛ لذا مطالبی نظیر از خودبیگانگی، رابطه آزادی و جامعه مدنی است که در اندیشه مارکس وجود دارد و نمی‌توانیم تفکر

او را فقط به کاپیتال منحصراً کنیم، درحالی که تفسیرهای مکانیکی مانند استالینسم، مفاهیمی مانند از خودبیگانگی، جامعه مدنی، آزادی و اراده در آن وجود ندارد. آن‌ها چهار فرمول می‌سازند و می‌خواهند مشکلات دنیا را با آن حل کنند. دولتی که از بیرون جامعه مدنی با مردم ارتباط برقرار کند از نظر هگل دولت مدرن نیست و می‌گوید نقصان انقلاب فرانسه این است که جامعه مدنی را تأسیس نکرده بود. حال جامعه مدنی چیست؟ جامعه مدنی نهادهای عمومی است که افراد از طریق آن منافع خصوصی خود را دنبال می‌کنند، مثل احزاب، سندیکاها، اتحادیه‌های کارگری،

انتخابات آزاد و هیئت منصفه. او می‌گوید اراده‌ای اراده مدرن است که از طریق نهادهای عمومی جامعه مدنی که محل واقعی موازنه نیروهاست به دولت منتقل شود.



فردریش هگل

به همین جهت جوهر اندیشه هگل در فلسفه حتی رابطه دموکراسی و موازنه نیروها در جامعه مدنی است. دولت بیرون از جامعه مدنی دولتی استبدادی است که در آن رأی دادن نشانه آزادی نیست. از نظر هگل جایی که جامعه مدنی وجود ندارد آن جامعه فاجعه است؛ دولتی که از بیرون جامعه مدنی با مردم ارتباط برقرار می‌کند یا مردم را له می‌کند یا دولتی پوپولیستی تشکیل می‌شود.

یعنی انقلاب کبیر فرانسه جنبه توده‌وار داشته است؟

بله. او می‌خواست آن را نهادینه و ضرورت جامعه مدنی را طرح کند. اگر جامعه مدنی وجود نداشته باشد دولت هم دولت هگلی نیست. اراده مردمی که مستقیماً با دولت ارتباط برقرار کند از نظر هگل یک اراده آنارشیزمی است. بزرگ‌ترین دستاورد هگل برای اندیشه سیاسی مدرن از نظر من مفهوم جامعه مدنی است. فوترباخ و دیگر شاگردان هگل که هگلیان چپ بودند این را می‌پذیرند و تأکید خود را بر بررسی جامعه مدنی می‌گذرانند؛ البته به شیوه‌های مختلف.

هگل مفهوم اراده را در پدیدارشناسی روح می‌گیرد و در فلسفه حق آن را توضیح می‌دهد. مارکس نیز همین کار را می‌کند اما حرفی که مارکس در مقابل حرف هگل می‌زند این است که دموکراسی مبتنی بر موازنه نیروها در درون جامعه مدنی است، اما دموکراسی که هگل در جامعه مدنی آن را بیان می‌کند یک دموکراسی سیاسی است؛ بدون یک دموکراسی اجتماعی امکان این دموکراسی سیاسی وجود ندارد. این نطفه سوسیالیسم مارکس است. در واقع همان کاری که هگل با اراده در پدیدارشناسی روح و انقلاب فرانسه می‌کند،

مارکس با فلسفه حق هگل می‌کند؛ یعنی جامعه مدنی که دموکراسی سیاسی توأم با یک دموکراسی اجتماعی داشته باشد، می‌گوید این سوسیالیسم است؛ یعنی

سوسیالیسم مارکسی تحقق آزادی اجتماعی و سیاسی در درون جامعه مدنی است، نه در درون ساختار دیکتاتوری. منظور مارکس دیکتاتوری پرولتاریا نیست و فقط یک بار آن را به کار برده است. او به این دموکراسی سیاسی و اجتماعی در درون جامعه مدنی و نفی از خودبیگانگی تأکید می‌کند. به همین جهت می‌گوید مسئله رهایی و از خودبیگانگی دغدغه فلسفه آلمانی است. مسئله مارکس مسئله فلسفه آلمانی است و او در دست‌نوشته‌ها در پاسخ به فوترباخ این مفهوم را مطرح می‌کند. چون انتقاد فوترباخ بر مذهب و خدا بود، اما مارکس به او می‌گوید مفهوم از خودبیگانگی ریشه در ساختار نابرابر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی در مورد استثمار در جامعه مدنی دارد. شما نمی‌توانید ذهنیت فرد را واقعاً متحول کنید. مگر اینکه با این ساختار درون جامعه مدنی درگیر شوید، آنوقت مسئله خدای ناشی از از خودبیگانگی حل می‌شود. در سال‌های انتهایی دهه ۴۰، مارکس به دلیل فعالیت‌های مطبوعاتی و به دلیل محدودیت‌هایی که آلمان دارد و یک نظام بسته استبداد سیاسی دارد و ساختار آن به نظر عقب‌مانده است به فرانسه تبعید می‌شود و در آنجا مستقیماً درگیر فضای پرتلاطم سیاسی سال‌های ۱۸۴۸ می‌شود و این سؤال در ذهن او شکل می‌گیرد که رابطه از خودبیگانگی و کنش سیاسی چگونه است و هجدهم برومر لویی بناپارت را می‌نویسد که شمایی از ساختار و روش سیاسی و نفی مفهوم از خودبیگانگی است؛ یعنی غلبه بر مفهوم از خودبیگانگی. به نظر می‌رسد مارکس در مرحله دوم، دو مؤلفه دیگر به مفهوم از خودبیگانگی اضافه می‌کند: یکی مفهوم دیالکتیک و دیگری پراتیک؛ البته در نوشته‌های دوره آلمان هم این دو مفهوم وجود دارند، اما بعدها مارکس آن‌ها را به صورتی انضمامی و به‌خصوص به شکل کنش سیاسی طرح می‌کند؛ یعنی مارکس در فرانسه با هجدهم برومر لویی بناپارت با تاریخ مبارزه طبقاتی در فرانسه و با جنگ داخلی در آلمان، دو مفهوم دیگر را نیز به آن مفهوم نفی از خودبیگانگی و شکل‌دهی جامعه مدنی که می‌خواهد نهادینه کند اضافه می‌کند و البته در این رابطه مفهوم کنش و دیالکتیک و تغییر، اثر مهم بازده تز فوترباخ است، اما وقتی وارد انگلیس می‌شود روی سرمایه کار می‌کند. چون او مفهوم دیگری را وارد می‌کند که آن مفهوم ساختار سرمایه است؛ یعنی مارکس چندگانه‌ای دارد که این‌ها تفکیک‌ناپذیر هستند؛ مفهوم از خودبیگانگی که درگیری ذهنی او در آلمان است، مفهوم پراتیک و مفهوم دیالکتیک که در فرانسه وقتی درگیر کار عملی است آن‌ها را وارد می‌کند. وقتی کمون پاریس شکست می‌خورد مارکس می‌گوید ساختارهای اجتماعی دیگری هم وجود دارند که صرفاً پراتیک و دیالکتیک و از خودبیگانگی نیست و سراج کاپیتال می‌رود. پس مارکس این چهارگانه را دارد: از خودبیگانگی، پراتیک، دیالکتیک و سرمایه. خیلی‌ها در دنیا مانند لوکاج، گرامشی و آدورنو نشان می‌دهند جوهره تفکر مارکس حتی در کاپیتال مفهوم از خودبیگانگی است. اعتقاد من بر این است که مارکسیست‌های ایرانی به این چهار مفهوم و ارتباط ارگانیک آن‌ها با هم نپرداختند و قرائتی را هم که از کاپیتال ارائه می‌کردند قرائتی مکانیکی بود. کاپیتال

”
اخلاق کانتی سه ویژگی دارد: نخستین ویژگی عمل اخلاقی است که بتوانیم بدون اینکه دچار تناقض شویم آن را به دیگران تسری دهیم؛ دومین ویژگی آن است که چیزی را که برای دیگران نمی‌پسندی برای خودت هم نپسندی؛ و سومین عملی عمل اخلاقی است که در آن انسان وسیله نباشد، بلکه هدف باشد“

بیرون از دیالکتیک، بیرون از خودبیینگانی و بیرون از پراتیک و دیالکتیک یک جوهر ناقص است و دغدغه مارکس این نبود که صرفاً آن را یک پدیده اقتصادی ببیند. جامعه مدنی برای مارکس اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی تفکیک‌ناپذیر است. به همین جهت مارکس هیچ‌گاه زیربنا و روبنا را به صورت مکانیکی مطرح نکرد. او تنها ساختار تولید را مطرح می‌کند. تفسیر مکانیکی مزبور بیشتر متأثر از کارهای انگلس است. به همین جهت مارکسیست‌های روشنفکری مانند آدرنو، مارکوزه و هورکهایمر، یعنی آن‌هایی که زیر سلطه استالین نبودند، قرائتی که از مارکسیسم ارائه می‌کنند کاملاً متفاوت است. به اعتقاد من آن مارکسیسمی که قبلاً در ایران آمده بود عمدتاً یک مارکسیسم مکانیکی بود که در بسیاری از نقاط دنیا با بحران روبه‌رو بود.

بنیان‌گذاران مجاهدین به همین دلیل به این نوع مارکسیست دکماتیسم چپ می‌گفتند.

« فکر می‌کنم موج جدیدی از مارکسیسم و به‌خصوص تفاسیری که پس از انقلاب افرادی مانند مراد فرهادپور و دیگران وارد ایران کردند، چهارگانه مارکسیسم را با خود آوردند؛ یعنی مارکس را به‌عنوان کلیتی که چهار وجه دارد پذیرفتند و این جذابیت دارد.

انگلس می‌گفت از خودبیینگانی زیربناست یا روبنا؟

« تأکید انگلس عمدتاً بر مسائل اقتصادی و آن هم با محوریت تأکید بر تفکیک مکانیکی روبنا و زیربناست.

در حالی که استثمار به زیربنا می‌خورد.

« مارکس در یازدهم تز علیه فوئرباخ می‌گوید که نه ماتریالیسم درست است نه ایده‌آلیسم، آن چیزی که درست است پراکسیسم است؛ یعنی آن چیزی که انسان‌ها زمانی که در حال تغییر شرایط هستند خودشان را هم تغییر می‌دهند. از خودبیینگانی در درون یک رابطه دیالکتیکی در پراتیک اجتماعی حل می‌شود. مارکس می‌گوید پرولتاریا بالقوه رهایی‌بخش است، اما به‌صورت بالفعل ممکن است که عامل تادام استثمار باشد؛ یعنی سوژه در درون تغییر شرایط از طریق روش دیالکتیکی است که خودش تغییر می‌کند. خود این اساس گفته هگل است. هگل در کتاب خدایگان و بنده می‌گوید برده‌ها وقتی در اول تاریخ در رابطه با سلطه قرار می‌گیرند و به بنده‌ها تبدیل می‌شوند روی طبیعت کار می‌کنند، درحالی که طبیعت را از طریق کار تغییر می‌دهند خودشان هم تغییر می‌کنند. به همین جهت بنده‌ها هستند که درنهایت می‌توانند در تاریخ حاکم شوند. به همین جهت مارکس در هجدهم برومر لویی بناپارت می‌گوید پرولتاریا عامل دست‌سروکوب و ارتجاع شده‌اند؛ بنابراین از نظر مارکس این چهارگانه است که رهایی‌بخش است. از نظر مارکس کاپیتال بدون پراتیک در راستای نفی دیالکتیکی و از خودبیینگانی و شکل‌دهی جامعه مدنی مبتنی بر دموکراسی سیاسی - اقتصادی معادل سرمایه‌داری است.

ماثو در کتاب دربار عمل می‌گوید اول تجربه است بعد تعقل و بعد عمل است.



امانول کانت

اما در کتاب بعدی‌اش می‌نویسد پراتیک، تجربه، تعقل، عمل و پراتیک؛ یعنی آن سه مرحله در حمامی از پراتیک قرار دارد.

« مارکس در دست‌نوشته‌ها و یازدهم تز می‌گوید بین تجربه، عقل و عمل نمی‌توان انفکاک قائل شد و وقتی وارد فرانسه می‌شود کاملاً متوجه می‌شود که آدم‌ها و کنش‌های سیاسی و شرایطشان از هم تفکیک‌ناپذیرند.

چیزی که ما فهمیده بودیم پراتیک یعنی تئوری در رابطه با تجربه است؛ یعنی نه تئوری صرف است و نه تجربه صرف.

« مارکس در یازدهم تز علیه فوئرباخ می‌گوید نه ایده‌آلیسم درست است نه ماتریالیسم. کنش انسانی در تغییر شرایط است که درست است. او یک جمله کلیدی دارد: می‌گوید گوشه‌ای که برای موسیقی تربیت شده است با گوشه‌ای که برای موسیقی تربیت نشده است یک فیزیولوژی نیستند. به گفته فوکو فیزیولوژی امری تاریخی است و یک امر فیزیکی نیست. مارکس هم جمله معروفی دارد: ساختارهای اجتماعی روی بدن شما حک شده است؛ یعنی به هیچ وجه اعتقادی به فیزیولوژی بیرون ساختار قدرت و بیرون مناسبات اجتماعی ندارد. کسی که درگیر تغییر شرایط است ساختار احساسی او متفاوت است. او بعد از دست‌نوشته‌ها، یازدهم تز علیه فوئرباخ را نوشته است.

دیالکتیک به معنای روش تعقل و تحلیل؟

« یکی از وجوه دیالکتیک به معنای نحوه عمل در تغییر شرایط است. ما در شرایطی که هستیم پرتاب شده‌ایم و انتخاب ما نبوده است. وقتی شرایط را تغییر می‌دهیم با ذهنیتی در آن شرایط عمل می‌کنیم. اینکه شرایط را تغییر می‌دهیم خود نیز تغییر می‌کنیم. بیرون از این مکانیسم نمی‌تواند خود و شرایطش را تغییر دهد، به این می‌گویند دیالکتیک. دیالکتیک تقابل ذهن و عین است نه تضاد به معنای دوگانگی انگلس. ذهن و عینی که جدا هم نیستند و این جدایی را فقط برای تقریب به ذهن مطرح می‌کند. شما همواره با یک ذهنیتی درگیر مسائل اجتماعی هستید، وقتی مسائل اجتماعی را تغییر می‌دهید خود و ذهنتان هم تغییر می‌کند و به این پراتیک و دیالکتیک می‌گویند. برای همین او می‌گوید پرولتاریا بالقوه این ویژگی را دارند. یکی از دغدغه‌های مارکس

این است که از خودبیینگانی در مناسبات اقتصادی به چه شکل مطرح می‌شود که نتیجه آن کاپیتال می‌شود. از خودبیینگانی در عمل سیاسی چطور مطرح می‌شود که هجدهم برومر لویی بناپارت می‌شود. از خودبیینگانی در مذهب چطور مطرح می‌شود که خانواده مقدس می‌شود. به همین جهت مارکس فیلسوف بسیار پیچیده‌ای است.

این خودی را که مطرح می‌کنند یک انسان است که اصالت دارد و با بحث‌های اقتصادی که مارکسیست‌ها به این نام آوردند مغایر است. اخیراً دانشمندان تکامل به این نتیجه رسیدند که جامعه اولیه از وقتی که انسان روی دو پا مستقر می‌شود حدود ۹۰۰ هزار سال طول داشته است و می‌گویند تا وقتی انسان روی دو پا نایستاد و تا صاحب دو دست نشد نتوانست ابزار بسازد و این با کل مارکسیسمی که به ایران آمد و حتی مانیفست متفاوت است. مانیفست مارکس می‌گوید که نه جمعیت اصالت دارد نه آب و هوا و نه زبان و نه مذهب. محور را تکامل ابزار تولید تعریف می‌کند و بر این اساس قطب‌بندی کار و سرمایه یا سوسیالیسم و سرمایه‌داری را مطرح می‌کند.

« مانیفست در یک شرایط تاریخی خاص نوشته شده است، در انگلستانی که اتحادیه‌های کارگری می‌خواستند اعتصاب کنند و مارکس هم همراه انگلس در انگلستان است. انگلس به مارکس در اتحادیه‌های کارگری فشار می‌آورد که یک بیانیه بنویسیم تا این‌ها به آن عمل کنند، اما مارکس مخالفت می‌کند. بعدها این مانیفست تحت فشار انگلس نوشته می‌شود و فقط برای همان مقطع خاص اتحادیه‌های کارگری است و جهانی نیست. کسی که کاپیتال با دست‌نوشته‌ها با آن عظمت یا هجدهم برومر را با آن همه پیچیدگی‌اش می‌نویسد، می‌فهمد که چیزی به‌سادگی مانیفست نمی‌تواند دنیا را تغییر دهد.

خب این سادگی‌اش بود که خیلی‌ها را به خود جذب کرد.

« جذب کرد ولی عملاً چه شد؟

اما زبان مانیفست یک بیان آشکاری و قابل فهمی بود.

« می‌خواهم نکته‌ای بگویم وقتی شما بخش «خدایگان و بنده» پدیدارشناسی روح را می‌خوانید هگل این سؤال را مطرح می‌کند که انسان کیست. این مسئله‌ای است که در آن دوران مطرح بوده است. از هابز^۴ می‌پرسند انسان کیست و او در پاسخ می‌گوید انسان ذاتاً شش‌پا است. لاک می‌گوید انسان ذاتاً متمایل به خیر است. از بنتهام می‌پرسند می‌گوید انسان ذاتاً منفعت‌طلب است. از هگل هم همین سؤال را می‌پرسند، اما او انسان را تعریف نمی‌کند، بلکه در یک رابطه ساختاری طرح می‌کند و می‌گوید من و دیگری از هم تفکیک‌ناپذیریم هستیم. یک‌جا من وجود ندارد یک‌جا دیگری. مارکس این‌گونه فکر می‌کند من ناپ

نداریم. یک نوع بودن با دیگری است. هگل در ادامه می گوید من همواره یک میل و یک خواست هستم. خواست باید یک موضوع خاص داشته باشد؛ حرف اضافه آن در انگلیسی will to است؛ بنابراین آن خواست موضوع میل من است که به آن اراده معطوف می گویند. در واقع اراده معطوف به دیگری. من و دیگری همواره از هم غیرقابل تفکیک هستیم. رابطه ما محل منازعه دو میل است. من موضوع میل دیگری هستم و او من. می خواهیم هر کدام میل خودمان را به دیگری بقبولانیم. روابط انسانی تقابل امیال در روابط من و دیگری است. هگل می گوید به دلایلی روبرو شدن با مرگ و عقب نشینی یک گروه از منازعه یک عده ای می شوند خدایگان و یک عده ای بنده. خدایگان آنهایی هستند که بندگان را وادار می کنند که میل آن‌ها را به رسمیت بشناسند و آن گونه عمل کنند که خدایان می خواهند و بعد می گوید این بندگان روی طبیعت کار می کنند تا میل خدایگان را برآورده کنند؛ لذا در تحلیل هگل، من، دیگری، میل، منازعه، مرگ، رابطه سلطه، کار، طبیعت و جهان نمادین را باید با هم و در یک رابطه دیالکتیکی دید. مارکس هم متأثر از هگل به من مستقل از شرایط و خود ناب اعتقادی ندارد و در از خوددیگانی این مسئله را مطرح می کند. به نظر من این قرائت از مارکس را مارکسیست‌های ایرانی پس از انقلاب گسترش دادند. این موج در قشر جوان جداییست دارد. در واقع این‌ها کلیتی را مطرح می کنند که در آن کلیت مذهب، سنت، زبان، تاریخ و همه آن‌ها را در یک ارتباط ارگانیک به صورت نقادانه به بحث می کشند.

به نظر شما به راهبرد هم تبدیل می شود؟

«به نظر من خیر. هنوز خیر. به نظر من این‌ها در حال ساخت ادبیات هستند. الآن در فضاهای روشنفکری این ادبیات وارد شده است. به نظر من با وجود کم تجربه بودن این مارکسیست‌ها اما بستری در حال ساخته شدن است. به نظر من نسل از بچه‌های چپ با گرایش‌های تفکرانی چون شاگردان شریعتی یا روش فکرهای نوگرایی دینی امکان گفت‌وگوی بیشتری دارند.»

به نظر برخی مثل محمدتقی شاهرام به ریشه‌ها می روند و در ریشه هم مذهب را می زنند. فکر می کنیم این‌ها تنها مانع گسترش مارکسیسم در ایران را مذهب می دانند.

«اما مارکس همچنین دیدگاهی نداشت. در یازدهم تز علیه فوئرباخ اتفاقاً درگیری او با فوئرباخ این است که این تفسیری که از مذهب و از خوددیگانی مطرح می کنی ریشه در وجود استعمار در جامعه مدنی دارد، ما نباید با مذهب درگیر شویم، چرا که به نفع تدریجی مذهب است. مارکس می گوید اتفاقاً این‌ها آدم‌های ستم کشیده و ساده‌ای هستند و باید آن‌ها را درگیر تغییر شرایط بکنیم. وقتی شرایط را تغییر دهند دیدگاه‌هایشان هم تغییر می کند، اما اگر با دیدگاه‌های آن‌ها درگیر شویم عملاً به تحکیم دیدگاه آن‌ها منجر می شود. حتی از مارکس نقل می کنند که مذهب افیون توده‌هاست، در حالی که اصلاً این طور نیست. مارکس که به سخنرانی رفته بود کشیشی آنجا حرف‌های نامطلوبی زده بود. از مارکس می پرسند او چه می گوید و مارکس می گوید مذهب افیون

توده‌هاست، اما خیلی جاهای دیگر می گوید مذهب آه دل ستم‌دیدگان است. همچنین جایی از او می پرسند که آیا خدا هست. می گوید نمی دانم. می پرسند خدا نیست، می گوید نمی دانم و من از چیزی که نمی دانم حرف نمی زنم. مارکس در خانواده مقدس می گوید من انتقادات به یهودیت را قبول دارم، اما راه حل آن درگیر شدن با یهودیت نیست.

بله. راه ایجابی به راهبرد منجر می شود و این راهبرد آن‌ها را درگیر می کند.

«مارکس می گوید باید آن را به تغییر مناسبات اجتماعی اقتصادی سیاسی ببریم، آن وقت آدم‌ها هم تغییر می کنند ولی اگر با مذهب درگیر شویم عملاً به تحکیم تدریجی آن‌ها کمک کردیم. در پایان باید به یک مسئله اشاره کنم و آن این است که مباحث بالا نیازمند بررسی‌ها و مطالعات روشمند و مباحث گسترده است و در چارچوب یک مصاحبه فقط می توان از آن انتظار یک طرح مسئله را داشت.»

پی‌نوشت:

۱. پروژه مارکس در مورد کاپیتال بسیار گسترده‌تر از آن چیزی بود که اکنون در دست است. گویا این پروژه مشتمل بر هفت جلد بوده که تنها با یک جلد آن در زمان حیات مارکس چاپ شد و جلد دوم و سوم سرمایه هم دست‌نوشته‌های مارکس بوده که انگلس آن را ویرایش کرده و به روایتی در مواردی جرح و تعدیل هم شده و پس از مارکس به چاپ رسیده؛ لذا به‌طور قطع متنی ناتمام و مقدماتی است.

- Schelling
- Hölderlin
- Hobbes

ماهنامه تاریخی

ثانییه

شماره ۱۴ و ۱۵ و ۱۶

دی و بهمن و اسفند ۱۳۹۹

منتشر شد

ثانییه

ماهنامه تاریخی، شماره ۱۴-۱۵-۱۶، دی-بهمن-اسفند ۱۳۹۹
په: ۵۰۰۰۰ تومان



پرویز تانالی
۱۳۶۲-۱۳۶۹

زبان فارسی در مرکز نشر دانشگاهی (گفتگو با دکتر نصرالله پورجوادی)
روز آمدن زبان فارسی، در گرو اراده ملی ایرانیان / نوشته غلامرضا عمرانی
ترانه، از ابتکار تا انحطاط / نوشته کاظم سادات اشکوری
لمپنیسم‌زبانی / نوشته دکتر علی حسوری
لژوم واکاوی در منابع تاریخی ایرانی درباره جنگ‌های ایران و روس / دکتر علی بابایی درمنی
ملت‌سازی و واگرایی قومی / تیرداد بنکدار
بررسی نسبت محافظه کاری محمدعلی فروغی با دولت رضاشاه / نوشته شاهین زینعلی
بخش ویژه: زبان فارسی و مسائل آن
گزارش ویژه: خیزاب و آتش (بررسی توسعه ناموزون در استان خوزستان) / احسان هوشمند

زبان فارسی در مرکز نشر دانشگاهی / تیرداد بنکدار
دکتر نصرالله پورجوادی / دکتر نصرالله پورجوادی
روزآمدن زبان فارسی، در گرو اراده ملی ایرانیان / غلامرضا عمرانی
ترانه، از ابتکار تا انحطاط / کاظم سادات اشکوری
ملت‌سازی و واگرایی قومی / تیرداد بنکدار
بررسی نسبت محافظه کاری دولت فروغی با دولت رضاشاه / شاهین زینعلی
گزارش ویژه: خیزاب و آتش (بررسی توسعه ناموزون در استان خوزستان) / احسان هوشمند

فروش در کتابفروشی‌های معتبر کشور
مرکز پخش: پیام امروز ۶۶۴۹۱۸۸۷ - سرزمین ۶۶۹۶۷۰۰۷
شماره تلفن، تلگرام و واتساپ ثانییه برای خریداران: ۰۹۱۲۷۳۳۴۲۶۶
(ارسال با پست و پیگ به سر تاسر کشور)

پیام اثرگذار وحی

آنچه در پی می‌آید، متن تنظیم‌شده سخنرانی مهندس لطف‌الله میثمی با عنوان «پیام اثرگذار وحی» است که در خرداد ۱۳۹۱ ارائه شده است. این بحث با استناد به چند آیه قرآن شروع می‌شود: آیه ۱۱۰ سوره کهف، آیه ۱۰۸ انبیا، آیه ۳۰ سوره فصلت، آیه ۱۳ و ۱۴ سوره طه و پیام معروف و اثرگذار وحی: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (علق: ۱)

«محمد رسول‌الله» باشد و می‌گوید اگر تو رسول خدا بودی ما جنگی با تو نداشتیم و نتیجه این می‌شود که تنها نام محمد را می‌نویسند.

مسئله مخالفان انبیا این بوده است که از کجا معلوم این وحی از جانب خداست. این سؤالی است که قدمت تاریخی دارد و آنچه امروز هم اندیشمندی در جامعه می‌گویند این است که آیا قرآن کلام خداست یا کلام حضرت محمد(ص) است. البته این سؤال سال‌های ۵۳ و ۵۴ در سازمان مجاهدین هم مطرح بود. بهرام آرام می‌گفت این قرآن یک مجموعه منسجم ضد ظلم و ضد امپریالیسم است، اما از کجا معلوم که از طرف خداست و ادامه می‌داد خدای غیرمادی چگونه می‌تواند به انسان مادی کانال بزند. نیروهای تاریخی هم می‌گفتند ملائکه که غیرمادی هستند باید حامل وحی باشند و انسان مادی نمی‌تواند حامل وحی باشد؛ بنابراین به نظر من مهم این است که قرآن یا کتب دیگر انبیا از جانب خدا باشد.

مقدمه چهارم: وقتی که ما قرآن را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که منافقان، شیطان، کفار و مؤمنان، همه خدای خالق را قبول داشته‌اند. طبق آیه ۷۹ بقره، برخی کتاب را با دستشان می‌نوشتند و می‌گفتند از جانب خداست و دست‌آورد خودشان را از جانب خدا قلمداد می‌کردند! پس وای بر این افراد. چرا این کار را می‌کردند؟ به نظر من به این دلیل بود که پذیرش عامه پیدا کنند. می‌توانستند بگویند از جانب خودم است. در واقع، قرآن خدای نامه است و در طول تاریخ هم در ذات خدا شکی نبوده و بحث‌ها بر سر صفات خدا بوده است. برای نمونه انکارگران می‌گفتند پیامبر چیز عجیبی را مطرح می‌کند و می‌گوید خدایان متعدد ما در واقع احد و واحد است و این برای ایشان غیرقابل قبول بوده است.

برداشت من از وحی

پیش از این نوشته‌ای با عنوان «مثلث بندگی»^۲ تقدیم کرده بودم و اکنون می‌خواهم مباحث مفصل‌تری داشته باشیم. به‌طور خلاصه، مثلث بندگی سه ضلع داشت: ضلع پایین آن اخلاق بود؛ یک ضلع ساق آن تعریف بشر بود؛ و ضلع ساق دیگر تعریف وحی بود. برای تعریف وحی به آیه‌های ۱۳ و ۱۴ سوره طه استناد شده بود. خداوند در کوه طور خطاب به موسی (ع) می‌گوید: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى»: من تو را گزینش کردم، خوب گوش‌هایت را باز کن و بین چه به تو وحی می‌شود (طه: ۱۳). «استماع» غیر از گوش کردن است و نوعی طلب هم در آن هست. به نظر من این تنها آیه‌ای است که خدا خیلی روشن و صریح، تعریف وحی را ارائه می‌دهد. «اختیار» هم به لحاظ لغوی، انتخابی است که در آن رجحانی وجود دارد و بدون معیار نیست. پیام وحی چیست؟ «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه: ۱۴): می‌گوید من خود خدا هستم، خدایی جز من نیست، پس من را بندگی

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»: اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنائی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است (احزاب: ۴۳).

در ابتدا لازم است چند مقدمه را بیان کنم. مقدمه اول: وحی به لحاظ لغوی؛ یعنی اشاره سریع یا سریع‌ترین اشاره؛ مقدمه دوم: وحی الزاماً یک واژه مثبت نیست، گاهی هم بار منفی دارد؛ یعنی در همه حالات نمی‌توان «وحی» را واژه مقدسی دانست و این بستگی به سیاق آیه و کاربرد این واژه دارد. برای نمونه شیاطین به یکدیگر وحی می‌کنند، انسان‌ها به هم وحی می‌کنند، خدا به مادر موسی وحی می‌کند، خدا به پیامبر اکرم(ص) وحی می‌کند، ملائکه به زکریا ندا می‌دهند، خدا در مورد ذبح اسماعیل به ابراهیم ندا می‌دهد و همه این‌ها انواع وحی هستند. باید دید چگونه در آیه به کار رفته و لازم است که واژه‌های قبل و بعد از واژه وحی را بررسی کنیم؛ و مقدمه سوم: در طول تاریخ، هم نیروهای حق و هم نیروهای باطل وحی را قبول داشته‌اند. الهام، وحی و ندا در گزاره‌های تاریخی به کار رفته است، اما آنچه مهم است و برای ما موضوعیت دارد این است که نیروهای معرفت‌طلب در تاریخ می‌خواستند بدانند وحی‌ای که پیامبران مطرح می‌کنند از جانب خداست یا غیرخدا. آیا این وحی یا الهام، صادق است یا کاذب؟ مثلاً در سوره یاسین آیه ۱۵، مخالفان انبیا به چند رسولی که آمده‌اند می‌گویند: «قَالُوا مَا آتَاهُمُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلًا وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمَنُ مِن شَيْءٍ إِلَّا تَكْوِينٌ»: شما بشری مانند ما هستید و از جانب خدای رحمان هم به شما چیزی داده نشده و جز این نیست که شما دروغ می‌گویید. یا در زمان صلح حدیبیه، سهیل بن امر، نماینده کفار قریش، اعتراض می‌کند که امضای صلح‌نامه نباید به نام

کن. برداشت من از این آیه این است که خدا می گوید جایگاه من خدایی کردن است و جایگاه تو هم بندگی کردن و عبادت است.

معنای عبادت

برخی عبادت را به معنای پرستش می گیرند که به نظر من خدا به پرستش ما نیازی ندارد. معنای دیگر این است که برای خدایان زر و زور و تزویر بندگی نکنیم و خدای خالق را بندگی کنیم. با این معنا بود که مبارزان با ظلم و ستم مبارزه می کردند. معنای بهتری که دکتر شریعتی و مهندس عبدالعلی بازرگان با استناد به مفردات راغب ارائه کرده اند این است که می گویند ریشه لغوی عبادت هموار کردن است؛ مثلاً در عربستان به ماشین جاده صاف کن، «عابد» می گویند. بدین معنا که ما در درون نفس خود ناهمواری هایی مانند غضب، شهوت، کینه، حسد، برتری طلبی و نفسانیات داریم. همه ناهمواری های نفس بشر است. عبادت یعنی هموار کردن این ناهمواری ها با ارزش های الهی؛ یعنی با صفت غفاریت، جاودانگی، علم و رحمانیت خداوند با این ارزش ها، ناهمواری ها را هموار کنیم. «فاعبدنی»؛ یعنی نفست را با این ارزش ها هموار کن و به روی ارزش های طاغوتی بند و رهپوی حق باش. این معنای سوم عبادت بود.

مکانیسم اخلاق

به مثلث بندگی برگردیم که اضلاع آن اخلاق، تعریف بشر و تعریف وحی بود. اگر ما خدا را بندگی کنیم و این معادله را بپذیریم که خدا خدایی کند و ما بندگی، اخلاق نتیجه می شود. کسی که خود را خاضع، خاشع، مخلوق و عبد خدا می داند، فرعون و نمrod و «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» نمی شود. این احساس مسئولیت و بندگی در فرد، جوهر اخلاق است. عده ای از روشنفکران متفکر ما می گویند اخلاق از

دین بیرون نمی آید، درحالی که اگر به این آیه توجه شود می بینیم که دین، هم عقلانیت و استدلال دارد و هم اخلاق از آن نتیجه می شود. عقلانیت آن چیست؟ می گوید جایگاه خدا، خدایی کردن و جایگاه مخلوق بندگی کردن است. این خودش یک استدلال است، یک دره منطقی است که پرشدنی است؛ یعنی رابطه انسان-خدا و رابطه مخلوقات-خدا را مطرح می کند. مسئله

اساسی عقل و عقلانیت مانند یونان مسئله هستی و نیستی یا بود و نبود نیست، بلکه اصلی ترین مسئله، هستی و رابطه هستنده ها با هستی است. این یک استدلال است و اخلاق هم از این استدلال نتیجه می شود. وقتی ما جایگاه خودمان را در کل هستی بدانیم که بندگی کردن است و انسان حق خدایی کردن ندارد نمی توانیم «انما» بگوییم، گفتن «این است و جز این نیست» در حد ما نیست؛^۴ بنابراین اخلاق از دین هم نتیجه می شود.

مکانیسم وحی

ضلع سوم مثلث بندگی، تعریف وحی بود که در اینجا می خواهم مکانیسم آن را توضیح دهم. توجه شود این نظر نهایی من درباره مکانیسم وحی است که البته قابل نقد و بررسی است و قطعیت ندارد. شکل معمول صحبت در مورد وحی این است که نخست دیدگاه های مختلفی که درباره آن وجود دارد طرح و نقد شود، سپس گوینده نظر نهایی خودش را طرح کند، ولی من امروز میان بر می زنم و نظر نهایی ام را طرح می کنم. توجه شود که در جلد سوم کتاب ایمان نوشونده که موضوع آن عقلانیت وحی است و همچنین در مقاله «عقلانیت وحی»^۵ در چشم انداز ایران نظر خودم را گفته ام. در اینجا برداشت نهایی خود از وحی را مطرح می کنم.

گفته شد وحی به لحاظ لغوی به معنای سریع ترین ارتباط است. اگر در آیه های ۱۳ و ۱۴ سوره طه که در بالا به آن اشاره شد نیک بنگریم، می بینیم رابطه خدا با ما، رابطه خدا با بنده است و ما مخلوق خدا هستیم. طبیعی است این رابطه ای که بین انسان و خداست از سرعت صوت و نور بیشتر است و هیچ سرعتی به پای آن نمی رسد. وقتی می گویم ما مخلوق و بنده خدا هستیم و احساس بندگی و مخلوقیت کنیم، رابطه ای بین ما و خدا ایجاد می شود که سرعتی بالاتر از آن وجود ندارد. یکی از همشهری های ما می گفت اگر پدر من در تهران فوت کند من هم زمان در اصفهان پدر مرده هستم. به منظور تقریب به ذهن، من رابطه انسان و خدا را به «رابطه بندنایی» تشبیه می کنم؛ یعنی همان حالتی که در مادر هست در جنین هم هست و همان حالات روحی که برای مادر اتفاق می افتد برای جنین هم اتفاق می افتد و اصلاً نمی توان برای آن قائل به زمان شد.

تمام اشیا با خدا رابطه وجودی دارند و انسان هم در این موضوع از عالم اشیا جدا نیست و این پیوند وجودی با خدا دارد. من نام این رابطه را گذاشته ام «شیء عین ربط بودن بنده با خدا» یا «ایمان». برخی می خواهند به زور ایمان را تعریف کنند که ایمان باید و نباید است و چه هست و چه نیست، ولی من معتقدم که ایمان در ذات ماست. ربط ما به خدا یک ربط ایمانی است.

این فقط مختص پیامبر هم نیست، هر بشری این رابطه وجودی و مستقیم را با خدای رحمان دارد و هر لحظه که اراده کند، در اوج ظلمت هم که باشد اگر نگاهی به خدا داشته باشد و از وادادگی خارج شود، این رابطه برقرار می شود: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره: ۲۵۷)؛ خداوند کارساز کسانی است که در

اوج ظلمات اند به شرطی که نیم نگاهی به خالقشان داشته باشند. این نشان می دهد دامنه ایمان از اوج ظلمت تا اوج نور وجود دارد و اصلاً بی ایمانی وجود ندارد. همه انسان ها این ربط بندگی به خداوند را دارند. ما در تشهد نماز می گوئیم: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»؛ یعنی پیامبر (ص) اول عبد بود و بعد به رسالت مبعوث شد. تا زمانی که ما این رابطه بند نافی و احساس مخلوقیت و عبودیت را که بین ما و خدا هست درک نکنیم رسالتی برای ما ایجاد نمی شود. به هر حال پیامبر اکرم (ص) هم این سیر را طی کرد. از آنجا که اساس وحی طبق آیات ۱۳ و ۱۴ سوره طه یک رابطه وجودی بین انسان و خداست؛ بنابراین، قرآن هم به هیچ وجه وحی را به عده خاصی منحصر نکرده است. رکن اساسی وحی ارتباط وجودی و مستقیم با خداست که همه می توانند این رابطه را داشته باشند. «از عبادت نی توان الله شد / می توان موسی کلیم الله شد». خداوند در قرآن بارها فرموده و تأکید کرده که انبیا بشر بوده اند، حتی انکارگران هم به بشر بودن آن ها اعتراف کرده اند و تأکید داشته اند. به همین دلیل می گفتند خدا نمی تواند با انبیا ارتباط داشته باشد، باید از طریق ملائکه با آن ها ارتباط برقرار کند.

به نظر من آیات ۱۳ و ۱۴ سوره طه بسیار رهگشاست و مسئله وحی را از حالت پیچیدگی خارج می کند و آن را به صورت سهل و در عین حال مشکل مطرح می کند. ماجرای وحی از کودک تا عارف متأله همین است و تفاوت صرفاً در درجه نهادینه کردن آن است. به همین دلیل می گوئیم «سهل-مشکل» است که «عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل ها». از یک سو ساده است؛ معادله ای است که طبق آن خدا باید خدایی و بنده باید بندگی کند، ولی از سوی دیگر نهادینه کردن و جا انداختن

این مسئله در خود فرد، بسیار مشکل است. اینکه بخشی از متفکران ما می گویند وحی یک کاتالیزور یا پدیده خاص، یا یک حوزه غیرقابل دسترس یا یک حوزه استدلال ناپذیر یا اینکه یک شعور مرموز است، همه این نظریات وحی را پیچیده و به صورت «مشکل وحی» مطرح می کنند، نه «وحی رهگشا». درحالی که دو آیه فوق هیچ مشکل صرف و نحوی و گرامری هم ندارند و همه مترجم ها آن ها را یکسان ترجمه کرده اند و مثل آیه ۷ آل عمران و ۱۱۰ سوره کهف نیست که مترجمان و مفسران در مورد آن اختلاف اساسی دارند.

موانع دسترسی به رهگشایی وحی

یکی از موانع مهم بر سر راه وحی این است که ما نگرش قرآن به خدا را نداریم. در آموزش های ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان، دانشگاه و حوزه های علمیه خدا را اثبات می کنند و خدای اثبات شده نیز بر اساس آنچه علامه طباطبایی و آقای مطهری در جلد پنجم روش رئالیسم نوشته اند به هیچ وجه ما را به صفات خداوند رهنمون نمی کند و راهنمای عمل هم نمی شود. ایشان با استناد به «برهان صدیقین» ملاصدرا - و نه حتی برهان صدیقین ابن سینا - مطرح می کنند که این روش های اثبات

”
مسئله اساسی عقل و عقلانیت مانند یونان مسئله هستی و نیستی یا بود و نبود نیست، بلکه اصلی ترین مسئله، هستی و رابطه هستنده ها با هستی است



خدا درست نیست و از پدیده‌ها و حتی از «امکان فلسفی» هم نمی‌توان به خدا رسید. به نظر من یکی از موانع درک وحی، مقوله «اثبات خداست»؛ خدایی که ما اثبات کنیم، خودمان آن را خلق کرده‌ایم و بین ما و خدا حجابی می‌شود و دیگر نمی‌توانیم با خدای خالق ارتباط بگیریم.

به هر حال همه در قرآن خدا را قبول دارند. قرآن خدای نامه است. اگر ما وحی را مقدم بر خدا بدانیم و از طریق وحی بخواییم خدا را اثبات کنیم، شدنی نیست؛ چرا که وحی هم نشئت گرفته از خداست. ما باید خدا را مقدم بر وحی بدانیم و در این صورت احساس مخلوقیت و عبودیت می‌کنیم و بعد از احساس عبودیت و مخلوقیت است که در صراط مستقیم قدم خواهیم گذاشت. در این صورت وقتی انسان‌های شایسته در این راه قرار گیرند و با خدا رابطه مستقیم داشته باشند به اوج نیازمندی و پرسش‌گری می‌رسند. اینجاست که جایگاه حضرت آدم را در داستان آدم می‌یابند و ضمن برخورداری از جعل و خلافت و تعلیم اسما به مقام «انبا» می‌رسند و نیروهای مدیر طبیعت و ملائکه به خدمتشان درمی‌آیند و به عبارت قرآن در سوره بقره آیه، ۵۰ مسجود ملائک می‌شوند و می‌توانند به مقام «وَإِذْ قَرَّبْنَا بَكْمُ الْبَحْر» برسند.

گفتیم که یکی از موانع دستیابی به وحی، اثبات خداست. همان‌طور که در مقالاتی مانند «قرآن و علم آفرینی»^۱ یا «عقلانیت وحی»^۲ گفته شده اثبات خدا نه تنها ضرورتی ندارد، بلکه ضرر هم دارد. ضررش این است که انسانی که به‌طور فطری خداجوست می‌خواهد خدا را اثبات کند و از آنجا که اثبات کار ذهن است خدا را اسیر ذهن می‌کند و اینجاست که انسان، «خودخدایین» می‌شود، «انما گو» و «این است و جز این نیست گو» می‌شود. همین انسان وقتی در برابر واقعیت و روند تکامل قرار می‌گیرد که نشئت گرفته از اراده خداست با واقعیت درگیر می‌شود و دست به خشونت می‌زند.^۳ علاوه بر این هیچ‌یک از متون دینی اصیل‌مان اعم از قرآن که سرچشمه است یا نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و دعای عرفات امام حسین (ع)، خدا را اثبات نکرده‌اند و خلاف آن را هم تصریح کرده‌اند. برای نمونه امام حسین (ع) در دعای عرفات می‌فرماید: «كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُوهِ مُتَّقِرٍ إِلَيْكَ»: چگونه با اتکا به چیزی می‌توان به تو استدلال کرد، درحالی که همان چیز به تو نیازمند است. دلایل دیگری هم هست که امروز نمی‌توان به همه آن‌ها اشاره کرد و در کتاب منطقی توحید^۴ آمده است.

دین برای انسان یا انسان برای دین

مسئله‌ای که امروز جنبه استراتژیک هم پیدا کرده است این سؤال است که آیا دین برای انسان است یا انسان برای دین؟ ایران برای اسلام است یا اسلام برای ایران؟ به نظر من با استنباط از قرآن، می‌توان گفت این انسان دعامند است که در اوج دعامندی و نیازمندی و پرسش‌گری از خداوند و هستی است، درحالی که مسئله‌اش هستی و پیوند،

تقرب و نزدیکی با هستی است. در این راستاست که خداوند به او پاسخ می‌دهد. این قرآنی که در دست ماست قرآن نازل است، درحالی که انسان دعامند قرآن صاعد است. در اثر این دعامندی است که خدا اجابت می‌کند. وقتی حضرت موسی از دریا عبور کرد جامعه‌ای بدون فرعون بودند که می‌خواستند بدون فرعونیت روابط درونی‌شان را ساماندهی کنند. موسی به کوه طور رفت تا با آن نیازمندی از خدا جواب بگیرد و در اثر آن نیازمندی و دعامندی، خداوند الواح را به او داد تا جامعه‌شان را ساماندهی کنند. پیامبر هم چه در غار حرا و چه در بیرون، حنیف، بسیار نیازمند، پرسش‌گر و دعامند بوده است. به هر حال این دینی که امروز در دست ماست محصول دعامندی انسان‌هایی مانند محمد بن عبدالله (ص)، عیسی (ع) و موسی (ع) است. مثلث «انسان، خدا و قرآن»، همین معنا را بیان می‌کند. تا زمانی که انسان نیازمند و دعامند نباشد قرآن نازلی هم نداریم. آقای طالقانی وقتی می‌خواهد قرآن را فهم کند در مقدمه پرتوی از قرآن چندین روش تفسیر را رد می‌کند و بعد می‌گوید واقعاً به نظر من لازم است انسان برای درک قرآن، مخاطب خدا قرار بگیرد و ببیند که چه چیزی به او وحی می‌شود؛ یعنی همان روشی که پیامبر در ارتباط با خدا داشت، ما هم باید در ارتباط با خدا همین روش را داشته باشیم. این متن، متنی است که خلق شده است. به نظر من اشکالی که برخی مجتهدان و متفکران دارند این است که خودشان را با یک متن مقدس (مقدم بر توحید و عنصر زمان) روبه‌رو می‌بینند و می‌پرسند چگونه می‌توان آن را فهمید و پاسخ می‌دهند که منطق ارسطویی، روش درست فهمیدن متن است. یا هرمنوتیک روش درست فهمیدن متن است و به دنبال آن بحث‌هایی مانند مرگ مؤلف یا زنده بودن مؤلف پیش می‌آید. منتها مزیت وحی این است که «متن آفرین» بوده و به عبارتی متن را ایجاد می‌کند؛ یعنی این نیست که ما فقط بخواییم یک متن حاضر و آماده را از طریق منطق صوری یا دیگر کلیدهای فهم بفهمیم: «رسد آدمی به جایی که به‌جز خدا نبیند».

بشری چون محمد عبدالله می‌تواند آن‌قدر به خدا مقرب شود که قرآن نازل کند و دینی را ایجاد کند که دین الله شود (اشاره به نظریه قرآن صاعد و قرآن نازل). البته هر کسی دینی دارد، هر جامعه‌ای یک آیینی دارد؛ قرآن همه را حتی فرعون را دیندار می‌داند. قرآن می‌گوید: «وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ» (نساء: ۱۴۶) یا «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (بینه: ۹۸، غافر: ۴۰، لقمان: ۳۱، عنکبوت: ۲۹، اعراف: ۷، یونس: ۱۰) کسانی مقرب‌ترند که دینشان را برای خدا خالص کنند. باید توجه داشت در طول تاریخ، اصلاً بی‌دینی و بی‌خدایی وجود نداشته همه دین داشته‌اند: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ» (کافرون: ۶) کفار هم دین داشته‌اند. در سوره یوسف از «دین ملک»^۵ صحبت می‌شود و در داستان فرعون و موسی، فرعون خطاب به یارانش می‌گوید مراقب باشید که موسی می‌خواهد دین شما را از دستتان خارج کند و آن را تغییر دهد: «بنابرین، مهم این است که دین برای خدا خالص شود. عرفان قرآنی منشأ عرفانی است که گماندی تا حدی توانست در هند تحقق کند. مرحوم نصر حامد ابوزید چند سال پیش از درگذشتش در مصاحبه‌ای گفت: من در کتاب معنای متن اشتباهم این بود که قرآن را صرفاً یک متن تلقی می‌کردم، درحالی که قرآن، مجموعه گفت‌وگوها در بستر زمان است که به نظر من تا حدی به بحث محکم و متشابه مرحوم طالقانی نزدیک است.

نه تنها قرآن در جامعه ما گم شده و مهجور مانده، بلکه انسان دعامند هم گم شده است. انسان دعامندی که می تواند از قرآن صاعد شود و حتی ملائکه کرام الکااتبین هم نتوانند اعمالش را ثبت کنند.^{۱۵} چنین انسانی به جایی می رسد که می تواند به کمک خدای خالق، خلاقیتی را ایجاد کند. مقام چنین انسانی خیلی بالاست و نمی توانیم این انسان را با انسان هایی مقایسه کنیم که به کمک منطق ارسطو یا هرمنوتیک بخواهند متن حاضر و آماده ای را بفهمند. روش دوم حداکثر می تواند یک متن حاضر و آماده را بفهمد و تجزیه و ترکیب و طبقه بندی کند و اشکالات صرفی و نحوی و گرامری را برطرف کند، ولی روش اول می تواند متنی را خلق کند؛ بدین معنا که انسان دعامند می تواند در رابطه با خداوند قرآن صاعد شود و قرآنی که دست ماست قرآن نازل باشد. رویه موسی (ع)، عیسی (ع)، محمد (ص) و دیگر پیامبران چنین بود.

همه دعاهای قرآنی هم در همین راستا قرار دارند. مثلاً زکریا دعا می کند دارای فرزند و ذریه پاکی شود. هنگامی که در حال قیام بوده و نماز می خواند، ملائکه به او ندا می دهند و زاده شدن یحیی را بشارت می دهند. این در حالی بود که پیری او را فرا گرفته بود و همسرش نازا بود. مفسران ما با استناد به قانون علیت و معلولیت، تبیینی برای معجزه های قرآن ندارند و می گویند معجزه خارج از قانون علیت و معلولیت نیست، ولی ما آن قانون را نمی دانیم؛ ولی انسانی که در داستان آدم مطرح است و مسجود ملائکه می شود، می تواند معجزه را هم تبیین کند؛ چراکه ملائکه و نیروهای مدبر طبیعت همه در خدمتش هستند.^{۱۶}

می توانم بگویم داستان آدم و تبیین انسان در این داستان نعمت بزرگی است که خدا به ما عرضه کرده است. چنین انسانی می تواند سنگی را روی سنگی بگذارد و بنایی و کار جدیدی ایجاد کند؛ چراکه انسان را در رابطه با خدا و ایجادگر مطرح می کند. به ویژه که داستان حضرت آدم و زوجش در مورد بنی آدم نیز مصداق پیدا می کند. بندگان خدا در سایه بندگی احساس مخلوقیت و احساس معیت می توانند با کمک خدا خلاق شوند و متنی را خلق و کاری را ایجاد کنند، ولی متأسفانه ما این جایگاه و مقام خودمان را فراموش کرده ایم. اگر ما به

نحوه پیدایش قرآن توجه کنیم، بسیاری از مسائل ساده می شوند. محمد (ص) بشری بود که در اثر دعامندی به متن قرآن دست یافت: نخست اینکه این متن را فهمید، دوم اینکه این متن را به خوبی اجرا کرد و سوم اینکه خداوند هم اجرای خوبش را

تأیید کرد. برای نمونه دو عمل صالح، یکی جنگ احد و دیگری صلح حدیبیه را می توان بررسی کرد که طراحی و اجرای آن با پیامبر بود و خداوند به وسیله وحی آن دو عمل صالح را تأیید کرد. حال ببینیم کدام روش پاسخگوتر است. روش «ایمان نوشونده» و افزایش ایمان به «هستی محوری» و «معادبوری» که به عمل صالح منجر می شود،^{۱۷} یا روشی که می گوید متنی در برابر ماست که قابل دسترس، فهم و استدلال هم نیست و یا یک پدیده خاص است.

آیه ۱۱۰ سوره کهف

برای توضیح مکانیسم وحی این آیه توسط بسیاری از مفسران استفاده می شود و در ترجمه و فهم آن هم بین علما و مفسران و مترجمان، اختلاف زیادی به چشم می خورد. آیه می گوید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف: ۱۱۰) خدا به پیامبر می گوید بگو این است و جز این نیست (که نشان دهنده قاطعیت است) که من بشری هستم که مثل شما به من وحی می شود. برخی مترجمان معتقدند منظور خدا در این آیه این است که پیامبر هم مثل بقیه بشر است و تأکید محض روی بشر بودن پیامبر دارد. در صورتی که بشر بودن پیامبر را عموم کفار قبول داشتند و می گفتند: «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» (ابراهیم: ۱۰)؛ شما ای پیامبران مثل ما بشرید و فرقی با ما ندارید (سوره یس، آیه ۱۵). نتیجه آنکه خداوند به خاطر چیزی که همه قبول دارند، آیه، حدیث و فرموده جدیدی مطرح نمی کند، چراکه حرف جدیدی نیست، در حالی که وحی حرف جدیدی است.

دلیل دوم اینکه در هیچ یک از نسخ قرآن در این آیه هیچ وقفی دیده نمی شود. مشخص نیست استاد مترجمان به متن قرآن چیست این گونه ترجمه می کنند که «این است و جز این نیست» که من بشری هستم مثل شما، «جز اینکه» به من وحی می شود. این «جز اینکه» و استثناء را از کجا نتیجه می گیرند؟ برخی از مترجمان معروف این عبارت «جز اینکه» را در پرانتز گذاشته اند تا نشان دهند این استنباط آن هاست و ربطی به متن ندارد و مترجمانی نیز بدون استثناء یا بدون «جز اینکه» این آیه را ترجمه کرده اند و معتقدند منظور این آیه این است که من (حضرت محمد) بشری هستم مثل شما که به من وحی می شود؛ یعنی همان طور که به شما وحی می شود و در طول تاریخ هم همه وحی را قبول داشته اند، به من هم وحی می شود،^{۱۸} اما جان کلام در «أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» است.

منظور از «أَنَّمَا» - یعنی حصر دوم - این است که باید به محتوا و پیام وحی توجه کرد و پیام وحی عبارت است از «إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»؛ یعنی هويت همه را می پذیرد که هر کسی یک الهی، هویتی، معبودی، آکسیومی و یک اصل بدیهی متعارفی دارد، ولی خدا می خواهد این الهه ها را به خدای واحد ارتقا دهد. در واقع پیام «إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»، مبتنی بر فطرت عام بشری یا فطرت توحیدی بشر است. **جان کلام اینجاست که وحی اینجا به یک استدلال توحیدی مجهز می شود که این استدلال توحیدی مبتنی بر فطرت عام بشری است.** یادمان نرود که اصل وحی یا اشاره سریع را همه جناح ها در طول تاریخ پذیرفته بودند، منتها مشکلشان این است که وحی ای که به پیامبر می شود از طرف خداست یا نه؟ و پیامبر جواب این ها را چنین می دهد که من بشری هستم مثل شما که به من وحی می شود جز اینکه وحی ای که به من می شود، توهم، شعر بی محتوا و اشراف کاذب نیست، بلکه یک استدلال توحیدی است: «أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ».

در فراز بعدی آیه ۱۱۰ سوره کهف جواب خیلی از پرسش کنندگان در تاریخ داده شده که می گویند چرا به محمد (ص) و موسی (ع) وحی شد، چرا به من یا دیگری وحی نشد. خدا می گوید: «فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف: ۱۱۰) هر کس به طور مستمر امید به ملاقات خدا داشته باشد و عمل صالح بکند و در راه بندگی و عبادت پروردگار، به هیچ وجه شرک ورزی نکند، راه دستیابی به وحی برای همه باز است؛ به شرط اینکه این ویژگی ها را داشته باشد. منتها هر کس در یک مرتبه ای قرار می گیرد؛ یکی پیامبر اکرم (ص) می شود که علاوه بر وحی مقام رسالت و ابلاغ را هم به دست می آورد، یک نفر علی (ع)، یکی مالک اشتر، یکی سلمان، یکی اباذر و یکی هم سرباز جنگ احد می شود که وقتی بیانی را مطرح می کند از جانب خدا به صورت آیه ای به پیامبر اکرم (ص) وحی می شود.^{۱۹}

از آنجا که اختلافی میان کارشناسان گرامر و صرف و نحو در ترجمه ها پیدا شده است حداقل باید به دو نکته توجه شود؛ یکی اینکه بشر بودن پیامبر نیازمند آیه ای نیست؛ چراکه همه آن را قبول داشته اند و باید در همه ما نیز نهادینه شود. از قضا منتقدان اعتراض داشته اند که خدای غیرمادی چگونه با بشر مادی ارتباط برقرار می کند؛ و دوم اینکه در آیه ۱۰۸ سوره انبیا، آب پاکی روی دست ما می ریزد و در آن آیه دیگر سخنی از استثناء و «جز اینکه» وجود ندارد و خدا می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنتُمْ مُسْلِمُونَ» (انبیا: ۱۰۸) ای پیامبر بگو این است و جز این نیست من بشری هستم که به من وحی می شود که محتوای آن وحی «إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» است، پس آیا تسلیم این استدلال فراگیر که مبتنی بر فطرت توحیدی و عام بشری است، می شوید؟ بنابراین وحی ای که به پیامبر اکرم (ص) شده است مبتنی بر استدلالی توحیدی است و

نه تنها قرآن در جامعه ما گم شده و مهجور مانده، بلکه انسان دعامند هم گم شده است. انسان دعامندی که می تواند از قرآن صاعد شود و حتی ملائکه کرام الکااتبین هم نتوانند اعمالش را ثبت کنند. چنین انسانی به جایی می رسد که می تواند به کمک خدای خالق، خلاقیتی را ایجاد کند

همان‌طور که گفته شد این توشه‌گیری می‌تواند گره‌گشا و راهنمای عمل باشد.

من نمی‌دانم عده‌ای که وحی را عام و خاص می‌کنند بر اساس چه استدلالی است و در کجای قرآن وحی به عام و خاص تقسیم شده است که بگوییم وحی به زبور، عسل و مادر موسی وحی عام است، اما وحی به پیامبر اکرم (ص) وحی خاص است و برای پیامبر به قول یکی از متفکران شخصیت و مدرکات ویژه قائل شویم و در نتیجه بگوییم وحی یک حوزه غیر قابل دسترس، نامفهوم و استدلال‌ناپذیر است، درحالی که محتوای وحی، توسط بشری چون پیامبر اکرم (ص) فهم شده ایشان این محتوا را اجرا کرده‌اند و این اجرا هم مورد تأیید خدا قرار گرفته است. به‌علاوه اینکه خاص و عام کردن هم ملاک و استدلال می‌خواهد و سؤال این است که ملاک خاص و عام کردن در کجای قرآن آمده است؟ گذشته از همه این‌ها، آیه ۱۰۸ سوره انبیا هم با این پیام وحی هماهنگی دارد که می‌فرماید: «أَفَرَأَى بِأَشْمِ رَيْكَ الَّذِي خَلَقَ»؛ یعنی ای پیامبر بخوان، این گونه بفهم، خوانش از هستی و هستنده‌ها این گونه باشد. چگونه؟ به اسم پروردگارت، به اسم رب. کدام پروردگار؟ کدام رب؟ همان پروردگار و ربی که خالق است و تو را خلق کرده است؛ به عبارت دیگر نحوه نگرش تو نسبت به پدیده‌ها از این پس این گونه باشد. ممکن است رب کسی رئیس پالایشگاه، رئیس پتروشیمی، رئیس مدرسه، رئیس بانک، رئیس بانک جهانی، یا نمرود و فرعون باشد. این آیه می‌گوید رب تو هر که و هر چه هست آن را به خدای خالق ارتقا بده. می‌بینیم که گفتمان وحی علاوه بر اثرگذار بودن، تعالی‌بخش و ارتقا دهنده هم هست، ضمن اینکه هویت هیچ کس را هم نفی نمی‌کند، بلکه هویت‌ها را به رسمیت می‌شناسد و سپس آن را ارتقا می‌دهد. ما می‌بینیم این پیام وحی یک استدلال اثرگذار است که چیزی را ایجاد می‌کند و تحول‌بخش است. بالاخره «ارباب مفرقون» در طول تاریخ بوده‌اند و هر کسی یک ربی داشته است. «أَفَرَأَى بِأَشْمِ رَيْكَ الَّذِي خَلَقَ»؛ بخوان به نام پروردگارت، همان پروردگاری که خالق است. پیام وحی در واقع دستیابی به یک منحنی صعودی است؛ ابتدای منحنی حالت ذهنی و ذهنیتی است که ما داریم و به بیان دیگر حرکت از وضعیت ذهنی موجودمان شروع می‌شود و منحنی، راه صعود را طی می‌کند تا اینکه به خدای خالق می‌رسد. هر چند ملاحضاتی سبزواری، وجود ذهنی را کشف کرد، ولی قرآن در اینجا به وجود ذهنی اشاره می‌کند و راه ارتقای آن را هم مطرح می‌کند.

در باروری همین پیام استدلالی و اثرگذار وحی است که می‌بینیم مؤمن آل فرعون با فرعون بر سر موسی برخورد می‌کند و خطاب به فرعون می‌گوید: «أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ» (غافر: ۲۸) ای فرعون که را می‌خواهی بکشی؟ آیا می‌خواهی کسی را بکشی که می‌گوید رب من الله است؟ تو هم ای فرعون که الله را خالق



آیت‌الله جوادی آملی

خداجویی‌اش. در نتیجه این معادله یک معادله فرازمانی است؛ چراکه انسان در دوره شبانی در دوره برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری، مخلوق بوده و در دوره سوسیالیسم هم مخلوق خواهد بود. همیشه کار خدا، خدایی کردن و کار بشر بندگی و احساس مخلوقیت کردن است. در واقع آیه‌های ۱۳ و ۱۴ سوره طه در هر دوره و زمان و مکان مصداق دارد و مثل آبی است که از بلندای کوه سرازیر می‌شود و هر گودالی را پر می‌کند. حال این گودال‌ها ممکن است شکل‌های گوناگونی داشته باشند، ولی محتوای آن‌ها آب سیال است.

آیه ۳۰ سوره فصلت

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت: ۳۰) در حقیقت کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند]: «هان»، بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.

عده‌ای طایفه‌ای و جریانی هستند که مسئله آن‌ها این است که رب ما «الله» است. در واقع پیام وحی که «أَفَرَأَى بِأَشْمِ رَيْكَ الَّذِي خَلَقَ» است در ایشان نهادینه شده و رب خود را الله می‌دانند. خدای خالق آسمان‌ها و زمین پرورش دهنده هم هست. ما در این زمینه آیات زیادی داریم که خدا خلق کرد و سپس هدایت کرد، خدا دست‌بسته نیست. به قول هدی صابر، خدایی منتشر است؛ البته من این اصطلاح را کافی نمی‌دانم و به نظر خدای کنشگر هم جوابگو نیست، بلکه خدای خالق و خدای هدایت‌گر، مناسب‌تر است. این خدا در تمام لحظاتی که خلق کرده هدایت هم می‌کند. استدلال وحی هم همین است؛ کسانی که می‌گویند رب ما الله است - یعنی پیام وحی در ایشان نهادینه شده - و در این راه استقامت هم کردند. مهندس عبدالعلی بازرگان معتقد است ملائکه به خدمت چنین افرادی درمی‌آیند نه اینکه ملائکه حاکم بر ایشان شوند. به نظر من نزول ملائکه به انسان به معنای وحی است و اینکه نه خوفی و حزنی داشته باشید و نه اضطراب و نه افسردگی. اتفاقاً انسان

آسمان و زمین می‌دانی، بنابراین خود را ارتقا بده و ربوبیت خالق و پروردگاری این پروردگار و خالق را هم بپذیر. می‌بینیم که این استدلال اثرگذار است و عملاً جلو کشتن موسی توسط فرعون را می‌گیرد و هر بشری در مورد هر بشر دیگر می‌تواند به کار ببندد (مستقل از هر طبقه‌ای که در آن است).

بشر به معنای «بما هو بشر» اینجا مطرح است. دستگاه طبقاتی مارکس و مدینه فاضله افلاطون و یونان نمی‌توانند «بشر به بما هو بشر» را تعریف کنند؛ چراکه در دستگاه طبقات مارکس هر بشری جزو یک طبقه‌ای محسوب می‌شود و در مدینه فاضله افلاطون بشر یا برده است یا برده‌دار، ولی در منطق قرآن ما می‌توانیم با فرعون هم دیالوگ و گفتمان اثرگذار و تعالی‌بخش داشته باشیم. تأثیر عملی این استدلال این بود که فرعون دست از قتل موسی برداشت. می‌بینیم که پیام وحی، بسیار جاندار و اثرگذار است. من این گفتمان را «گفتمان تعالی‌بخش» و «چشم‌خیرین» می‌دانم که در ضمن یک گفتمان فراطبقاتی و فرازمانی هم هست. همین گفتمان را مؤمن آل یاسین در برخورد با قاتلان آن سه پیامبر داشت: «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ. اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ» (یس: ۲۰ و ۲۱). در ادامه، حبیب نجار را شکنجه می‌دهند و پایش را قطع می‌کنند. او ضمن قطع شدن پایش می‌گوید: «إِنِّي أَمُنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ» (یس: ۲۵) ای شکنجه‌گران! من که چیزی جدا از دیدگاه شما نمی‌گویم، من ایمان آوردم به رب خود شما، رب من و شما یکی است: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعِثُّوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (آل عمران: ۵۱) حال که من به رب خود شما ایمان آورده‌ام، بیاید گفت‌وگو کنید داشته باشیم. این گفتمانی است که فرد می‌تواند با شکنجه‌گر خودش هم داشته باشد. این «گفتمان تعالی‌دهنده» است و با هر کس در هر طبقه‌ای و در هر شرایط زمانی و مکانی می‌توان این گفتمان را داشت. چرا این گفتمان فرازمانی و فرامکانی است؟ برای اینکه یک رکن این گفتمان خداوند است که فرازمانی است و زمان‌بردار نیست و رکن دیگر آن انسان است با ویژگی پایدار مخلوقیت و

ایده آل و جامعه‌ای که قرآن می‌خواهد بسازد بدون زور و حذف است و چنین جامعه‌ای «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس: ۶۲) هم خواهد بود. وقتی شما کسی را حذف کنید مدام نگران هستید که مبدا علیه شما کودتا کند. آیات زیادی در قرآن هست که می‌توان در ارتباط با آیه ۳۰ سوره فصلت مطرح کرد.

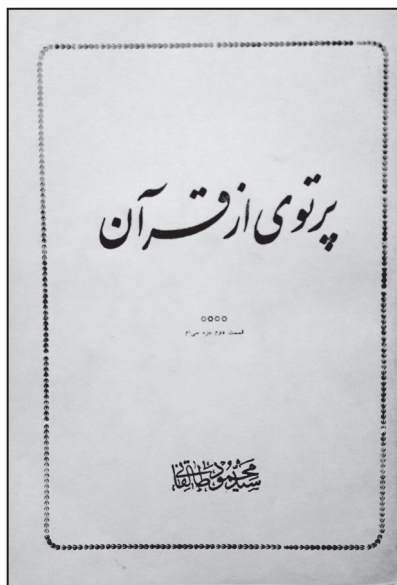
همان‌طور که در مقدمه تفسیر آیت‌الله طالقانی آمده ما باید قرآن را طوری بخوانیم که خدا از معادلات حذف نشود، خدا را خدای خالق بدانیم، جایگاه خودمان را جایگاه بندگی و عبد بودن بدانیم و احساس مخلوقیت و بندگی کنیم و نه اینکه برای خودمان جایگاه خدایی تعریف کنیم. با رابطه وجودی می‌توانیم با خدا حرف بزنیم و از خدا جواب بگیریم. مادر مریم با خدا سخن می‌گوید: «إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (آل عمران: ۳۵) می‌گوید آنچه در بدنم هست را نذر تو کردم، پس از من قبول کن، تو هم شنوایی و هم دانا. این خدایی که ما او را سمیع و علیم بدانیم در جامعه ما نیست. اگر خدا خالق باشد، علم هم دارد، سمیع و بصیر هم هست، پس می‌توانیم با او حرف بزنیم. بعد می‌گوید: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ» (آل عمران: ۳۷) خدا خیلی از او قبول کرد. ما با خدایی که از رگ گردن به ما نزدیک‌تر باشد رابطه نداریم، وگرنه وحی مسئله پیچیده‌ای نیست. به همه وحی می‌شود و مسئله وحی این بوده که از جانب خدا باشد. در طول تاریخ به همه وحی می‌شده و مسئله این بوده که آیا این وحی از جانب خداست یا نه؟ اگر احساس بندگی مان نسبت به خالق زیاد شود و این بندگی در ما نهادینه شود و رابطه وجودی محکمی با خالق برقرار کنیم، راهی

را طی می‌کنیم که حضرت محمد(ص) طی کرد. محمد ابتدا عبد شد؛ یعنی به مخلوق بودن خودش آگاه شد و بعد به رسالت مبعوث شد: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

مفسران و دو روش فهم قرآن

در بین مفسران قرآن دو روش کاملاً متفاوت برای فهم قرآن دیده می‌شود: روش اول بیشتر منتسب به آیت‌الله جوادی آملی و البته مرحوم طباطبایی است. آن‌ها قرآن را متن حاضر و آماده‌ای می‌دانند و معتقدند سراسر قرآن منطقی است؛ یعنی صغری و کبری و نتیجه دارد.

آن‌ها معتقدند در برهان یعنی شکل اول قیاس، «صغری و کبری یقینی هستند»؛ بنابراین نتیجه هم یقینی می‌شود و موهم لای درز آن نمی‌رود و از نظر آن‌ها این مسیر درباره قرآن نیز صادق است. به همین دلیل حکمای ما این استدلال را محکم و



به‌عنوان برهان پذیرفته‌اند. آیت‌الله جوادی آملی دو تعریف برای عقل دارند: یکی «عقل کاوشگر» که چراغ‌زاهنما و مصباح است و به‌وسیله آن می‌توانیم آیات را به هم ارتباط دهیم و از آن نتیجه بگیریم؛ و دومین تعریف عقل، عقل به‌عنوان «منبع» است که همان اولیات ارسطویی است.^{۱۰} همان‌طور که در کتاب‌های درسی هم نوشته شده است می‌گویند عقل، پیامبر درون و وحی پیامبر بیرون است. آیت‌الله جوادی آملی هم در جلد اول تسنیم می‌گوید عقل حجت درون است و وحی حجت بیرون. در راستای همین نحله است که نخست با منطق ارسطو متن مقدس را فهم می‌کنند و به نظر من شکل جدید و پیشرفته آن هرمنوتیک جدید فلسفی است که به کمک آن متن را فهم می‌کنند.

درنهایت، کار این‌ها فهم یک متن حاضر و آماده است.

روش دیگر برای فهم قرآن را برخی عرفا مطرح کردند که می‌گویند سراسر قرآن دعاست و پیامبران تا قرآن صاعد و دعامند نشدند، قرآن نازل می‌شود و در دسترس قرار نگرفت و در حد فهم ما درنیامد. در این معادله انسان است که خدا را می‌طلبند و شدت طلبش آن‌چنان زیاد می‌شود که به اوج پرسش‌گری می‌رسد و خداوند جوابی در حد فهم بشر به او عرضه می‌کند که همان قرآن نازل‌شده به پیامبر است که در اختیار و در دسترس بشر است. مرحوم طالقانی و مهندس عبدالعلی بازرگان نیز این‌گونه می‌اندیشند. مهندس عبدالعلی بازرگان می‌گوید انسان وقتی به قرآن می‌نگرد در یک نگاه ظاهری می‌بیند همه انبیا دعا کرده‌اند و گویی که خدا به دنبال دعای ایشان، دعایشان را مستجاب

کرده است. برای مثال مادر مریم دعا می‌کند و آنچه را در شکم دارد برای خدا نذر می‌کند. خدا دعای او را اجابت می‌کند و مریم متولد می‌شود و خدمتگزار خانه خدا می‌شود. یا زکریا وقتی دعا می‌کند خداوند دعای او را قبول می‌کند و درحالی که قیام به نماز می‌کرده، ملائکه تولد یحیی را به او بشارت می‌دهند. به این ترتیب با نگاهی عمیق‌تر متوجه می‌شویم که خدا ما را دعامند آفریده تا او را طلب کنیم. حضرت علی(ع) در دعای کمیل می‌گوید: «أَمَرْتَهُمْ بِدُعَائِكَ وَ صَمِمْتُ لَهُمُ الْأَجَابَةَ».

درواقع معادله «انسان، خدا و قرآن» باعث می‌شود انسان در پرتو خدای خالق و در طلب خدای خالق دست به خلاقیتی بزند و کاری ایجاد شود. می‌توان وحی را نه تنها پیام تغییر بالنده، بلکه ارتقایی یا پیامی اثرگذار دانست؛ بنابراین می‌توانیم با اقبال لاهوری هم آواز شویم که می‌گوید همان‌طور که پیامبران در اثر دعامندی و پرسش‌گری به وحی رسیدند و به قرآن دست یافتند، ما هم می‌توانیم مخاطب خداوند شویم و خود را در معرض وحی قرار دهیم و ببینیم قرآن چه چیزی به وجود ما سرازیر می‌کند و در دسترس ما قرار می‌دهد. درواضع مخاطب خدا در قرآن شویم و در معرض وحی قرار بگیریم.

وحی از منظر بنیان‌گذاران مجاهدین

در فرایند آموزه‌های مجاهدین، وحی را به‌عنوان یک کاتالیزور قبول داشتند. کاتالیزور معمولاً تسریع‌کننده فعل و انفعالات شیمیایی است. این برداشت درواضع قرائت دیگری از «راه انبیا-راه بشر» بود که بشر با پای خودش راهی را طی می‌کند، منتها پیامبران این راه را سریع‌تر طی می‌کنند، حتی دانشمندی چون پلانک در کتاب علم به کجا می‌رود به این نحله جواب داده است. او می‌گوید که علم راهی است از نسبی تا مطلق و ما هیچ‌گاه به مطلق نمی‌رسیم، ولی دین راهی است که خدا در «ابتدا»ی آن است؛ بنابراین اگر به لحاظ روشمندی و متدولوژی بخواهیم تعریف کنیم، راه بشر را اگر راه علم بدانیم، نسبت به راه انبیا متدولوژی متفاوتی دارد؛ البته این دیدگاه «راه انبیا، راه بشر»، نتیجه‌اش همان ضربه ۵۴ به مجاهدین بود. هرچند برکات زیادی داشت، اما این آسیب را هم داشت. برای نمونه گفته می‌شد مارکس یک بشر است و فرد زحمت‌کشی هم بوده و تلاش‌های زیادی هم در عرصه جامعه‌شناسی و اقتصاد داشته است. ما هم راه او را ادامه می‌دهیم و بر ماده متحرک (دیالکتیک مادی) سوار می‌شویم و می‌گوییم جهان چیزی جز ماده متحرک نیست. اگر به حقیقتی که انبیا و دین می‌گفتند رسیدیم، بهتر و اگر هم نرسیدیم، ضرر نکرده‌ایم یا به قرائت دیگری گفته می‌شد دیالکتیک راه بشر است؛ ما دیالکتیک را راهنمای خود می‌کنیم و جلو می‌رویم. اگر به اهداف دین رسیدیم که رسیدیم، وگرنه ضرر نکرده‌ایم. قرائت دیگری از «وحی» در کتاب «راه طی‌شده» آمده است. ایشان می‌گویند

ما باید قرآن را طوری بخوانیم که خدا از معادلات حذف نشود، خدا را خدای خالق بدانیم، جایگاه خودمان را جایگاه بندگی و عبد بودن بدانیم و احساس مخلوقیت و بندگی کنیم و نه اینکه برای خودمان جایگاه خدایی تعریف کنیم

وحی پدیده‌ای خاص است. سؤال این است که آیا پدیده خاص می‌تواند راهنمای بشر شود. دکتر سروش می‌گوید وحی یک حوزه غیرقابل دسترس است و استدلال ندارد. در مراسم هفتم مرحوم بازرگان هم در دی‌ماه ۱۳۷۳ در حسینیه ارشاد گفتند قرآن کتاب روش و استدلال نیست.

حال اگر وحی را یک حوزه غیرقابل دسترس بدانیم، سؤال این است که چرا دینی را که در دسترس و راهنمای تمامی بشر نیست، انتخاب کنیم. اگر وحی یک حوزه استدلال‌ناپذیر است، زمانی که بخواهیم حکومت وحیانی و حکومت دینی تشکیل دهیم، از درون دین بدون استدلال، امثال شعبان بی‌مخ تربیت می‌شوند. حکومتی که بر اساس چنین دینی تشکیل می‌شود، پاسخگوی پیروان خود نخواهد بود و طبیعی است راه دیکتاتوری را در پیش می‌گیرد. مگر حضرت

محمد(ص) بشر نبود، مگر این دین را فهم و اجرا نکرد و اجرای خوب او مگر مورد تأیید خدا قرار نگرفت؟ بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که دین غیرقابل فهم و استدلال است، بلکه باید بینشان را عوض کنیم و چشم‌ها را بشویم و به نحو دیگری به این پدیده‌ها بنگریم. اگر پیامبر اسلام دین را فهم نکرده بود، آیا می‌توانست در احد دین را به اجرا بگذارد و این اجرا مورد تأیید خداوند قرار گیرد؟ آیا می‌توانست در صلح حدیبیه به اجرا بگذارد و اجرای خوبش مورد تأیید خداوند قرار بگیرد؟ طبیعی است که اگر منطق صوری یا هرمنوتیک را به‌عنوان روش استدلال خود برگزینیم، با قرآن منطبق نیست. قرآن روش فهم خاص خود را دارد. قرآن خدای‌نامه است. بدون اینکه در خانه خدا را بزینیم و متعلم به تعالیم انبیا شویم، نمی‌توانیم قرآن را بفهمیم. اساس تعالیم انبیا هم این است که می‌گویند ای بشر! تو با خدا رابطه مستقیم داری و مخلوق و بنده‌ای، پس جایگاه بندگی‌ات را فراموش نکن.

آخرین نظریه مجاهدین

آخرین نظریه مجاهدین توسط سعید محسن، یکی از بنیان‌گذاران، ارائه شد. سعید در سال ۵۰ می‌گفت ما پرتوی از قرآن طالقانی و به‌ویژه سوره فجر را مطالعه کردیم و دیدیم سوره فجر به قرانت طالقانی پر از حرکت و تضاد است. در همین ارتباط بود که به دیالکتیک محصول علم رهنمون شدیم و دیالکتیک را روش تعقل خوبی یافتیم. با این درک دیالکتیکی وارد قرآن شدیم و درک ما از قرآن بالاتر رفت. با این درک بالاتر دوباره به دیالکتیک

رجوع کردیم و دیالکتیک را بارور کردیم. سعید محسن می‌گفت این یک راه بی‌انتهایی است که دائماً باید تأثیر متقابل قرآن و دیالکتیک را دنبال کرد. در واقع آخرین نظریه او

تأثیر متقابل عقل و وحی بود، اما به جای عقل ارسطویی، عقل دیالکتیکی را مطرح می‌کرد. عقل دیالکتیکی با عقل ارسطویی یا هرمنوتیکی متفاوت است. عقل ارسطویی یا هرمنوتیکی ما را به فهم یک متن رهنمون می‌سازد، درحالی‌که عقل دیالکتیکی می‌خواهد از روابط بین اشیا پرده‌برداری کند و در این راه یک متنی را ایجاد کند. نظریه سعید محسن بدین جا منتهی می‌شود که تا ابد باید درون قرآن رفت و تأثیر متقابل قرآن و دیالکتیک را دنبال کرد و معتقد بود در این مسیر دیگر به دگماتیسم و جمود، مبتلا نخواهیم شد؛ البته موفق شدند دیالکتیک را هم بارور کنند. مثلاً می‌گفتند اصل پنجمی

”
اگر وحی یک حوزه استدلال‌ناپذیر است، زمانی که بخواهیم حکومت وحیانی و حکومت دینی تشکیل دهیم، از درون دین بدون استدلال، امثال شعبان بی‌مخ تربیت می‌شوند. حکومتی که بر اساس چنین دینی تشکیل می‌شود، پاسخگوی پیروان خود نخواهد بود و طبیعی است راه دیکتاتوری را در پیش می‌گیرد

با عنوان اصل هدفداری را باید به چهار اصل دیالکتیک اضافه کرد یا بعدها دیالکتیک برداری، هدفدار و سمت‌دار مطرح شد که می‌توانست حضور اصل هدفداری را درون آن چهار اصل دیالکتیک ببیند. در سال‌هایی که زندان بودیم و کتاب مکتب راهنمای عمل را نوشتیم، سعی کردیم اصل تکامل هدفدار را که در قرآن آمده^{۱۱} در چهار اصل دیالکتیک به کار بندیم و به تعریف جدیدی از دیالکتیک برسیم. هرچند دیدگاه سعید محسن ما را به جمود و ایستایی نمی‌کشاند، اما معلوم نبود که بین وحی یا عقل دیالکتیکی کدام‌یک اصل هستند؛ «گهی پشت به زین و گهی زین به پشت» نمی‌شود.

آیت‌الله جوادی آملی در جلد اول تسنیم رابطه عقل و وحی را بدین صورت تعریف می‌کنند که می‌گویند عقل به‌عنوان منبع، پیامبر درون است و وحی، پیامبر بیرون. منظور ایشان از عقل اولیات ارسطویی است که عقل برهان درونی و وحی برهان بیرونی به شمار می‌رود. می‌بینیم که روشنفکرترین مفسر قرآن در نحله آموزش‌های حوزه علمیه تلاش دارند که عقل ارسطویی را با وحی محمدی به نحوی جوش دهند که به نظر من جوش‌بردار نیست.

اما دیدگاهی که من به آن اعتقاد دارم عقلانیت وحی است. معتقدم خود وحی عقلانیت مستقلاً دارد که هستی‌محور، تکامل‌محور و معادباور است. یادآوری می‌کنم آنچه گفته‌ام نه قطعنامه و حکم است و نه فتوا و امیدوارم که خواهران و برادران با این مطلب برخورد فعال داشته باشند. ■

پی‌نوشت:

۱. فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهُمَا قَلِيلاً قَوْلُهُمْ لَهُمْ مِمَّا كَتَبْتُ أَيُّدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُمُونَ (بقره: ۷۹) پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف‌شده‌ای] با دست‌های خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این از جانب خداست» تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دست‌هایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می‌آورند.
۲. أَجْعَلُ الْآيَةَ إِلَهًا وَاوْحَادًا إِنَّ هَذَا لَكُنْيَةٌ عَجَابٌ؛ سوره ص آیه ۵.
۳. میثمی، لطف‌الله، مثلث بندگی، چشم‌انداز ایران، شماره ۷۴.
۴. «انما» کار بشر نیست و فقط کار خداست. بشر می‌تواند بگوید که «این است و جز این هم می‌تواند باشد» ولی نمی‌تواند بگوید «این است و جز این نیست».
۵. عقلانیت وحی، چشم‌انداز ایران، شماره ۲۴.
۶. رجوع شود به میثمی، لطف‌الله، مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات موسوم به ایمان نوشونده یا عقلانیت وحی، جلد سوم، کتاب عقلانیت وحی.
۷. علم آفرینی قرآن، چشم‌انداز ایران، شماره ۲۷.
۸. عقلانیت وحی، چشم‌انداز ایران، شماره ۲۱ و نقدی بر عقلانیت وحی و پاسخ آن شماره‌های ۲۴ و ۲۵.
۹. خشونت دو منشأ دارد که یکی انحصارات نفتی و تسلیحاتی و پدیده «قدرت و دیگر هیچ» است و دوم عامل معرفتی است که به آن اشاره شد.
۱۰. از دستاوردهای نهضت مجاهدین خلق ایران که در صورت تمایل در دسترس قرار خواهد گرفت.
۱۱. قَلِيلاً بِأَوْعَيْنِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ تَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (يوسف: ۷۶).
۱۲. وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (غافر: ۲۶) و فرعون گفت: مرا بگذارید موسی را بکشم تا پروردگارش را بخواند. من می‌ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد کند.
۱۳. ر.ک به توشه‌گیری اینجانب از آیه ۲۱۹ سوره بقره. در صورت تمایل، در دسترس قرار خواهد گرفت.
۱۴. ر.ک: غزالی، امام محمد، تهافت الفلاسفه یا تناقض‌گویی فیلسوفان، ترجمه دکتر علی اصغر حلبی، تهران: جامی، ۱۳۸۲، صص ۱۴۴-۲۰۷.
۱۵. نبایش حضرت علی(ع) در دعای کمیل: وَ كَلَّ سَيِّئَةً أَمَرْتُ بِأَنْتَاهَا الْكِرَامَ الْكَلْبَاتِيْنَ الَّذِيْنَ وَكَلْتُهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَ جَمَلْتُهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي. وَ كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَ يَحْرَمُكَ أَحْفَيْتُهُ وَ يَفْضُلُكَ سَتَّيْتُهِ.
۱۶. علاوه بر آیاتی که در داستان آدم در سوره‌های مختلف آمده است، به آیه ۴۳ سوره احزاب و آیه ۳۰ سوره فصلت نیز می‌توان مراجعه کرد.
۱۷. رجوع شود به آیه ۶۲ سوره بقره.
۱۸. نمونه‌ای از ترجمه مترجمانی که آیه ۱۱۰ سوره کهف را بدون وقف، استثنا یا «جز اینکه» ترجمه کرده‌اند به صورت جداگانه تهیه شده است که در صورت تمایل در دسترس قرار خواهد گرفت. طبیعی است که این مترجمان از قواعد صرفی و نحوی عربی، کاملاً آگاه بوده‌اند.
۱۹. وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَأَنْتَ مَأْتٌ أَوْ قَبْلِ الْقَبْلِ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يُثْقَلْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (آل‌عمران: ۱۴۴) این آیه را سربرازی به نام مصعب در جنگ احد فریاد می‌کند و این مطلب مورد تأیید خدا قرار می‌گیرد و به صورت آیه‌ای به پیامبر نازل می‌شود. در کتاب «تحلیلی بر جنگ احد، قله بحران، قله مدیریت» نشر صدیقه، این داستان آمده است. همچنین در خطبه ۲۳۴ نهج البلاغه، گفتگوی حضرت محمد (ص) با علی (ع) و مطالبی در این زمینه آمده است.
۲۰. آیت‌الله جوادی آملی، جلد اول «تسنیم»، بخش مقدمه، مطلب مربوط به روش توشه‌گیری از قرآن.
۲۱. آیه ۱۹۱ سوره آل‌عمران.

اخلاق‌مداری و انسان‌دوستی در سروده‌های حکیم طوس

بخش سوم



احمد کتابی

در مقاله پیشین از مراتب انسان‌دوستی شگفت‌انگیز فردوسی و تأکیدهای مکرر او درباره فضیلت غمخواری برای هموعان و ضرورت دلجویی و رعایت حال «درویشان» (= بینوایان) و «ارزانیان» (= نیازمندان)، به‌اجمال، سخن رفت. اینک به نقل برخی از توصیه‌های او در این خصوص پرداخته می‌شود:

به هر جایکه یارِ «درویش» باش همی راد^۱ بر مردم خویش باش
(شاهنامه چاپ مسکو، چاپ هرمس، ص ۴۳۸: ۱)

به «ارزانیان» بخش هرچت^۲ آهوا^۳ است که گنج تو «ارزانیان» را سزاست
ببخش و بخور هر چه آید فراز^۴ بدین تاج و تخت سپنجی مناز
(پادشاهی اورمزد، ص ۱۲۴۲: ۱۰)

در ابیات زیر، عواطف انسانی بی‌همتای حکیم طوس و احساس مسئولیت کم‌نظیر او در قبال انواع دردمندان و محتاجان و رفع آلام آنان به شیواترین و زیباترین گونه متجلی شده است:

کسی را که پوشیده دارد نیاز^۵ که از بد همی دیر یابد جواز^۶
همان نیز پیری که بیکار گشت به چشم گرانمایگان خوار گشت
دگر هر که چیز^۷ یش بود و بخورد کنون ماند با درد و با باد سرد^۸
کسی را که نام^۹ است و دینار نیست به بازارگانی کسش کار نیست^{۱۰}
دگر کودکانی که بینی یتیم پدرمرده و نیستشان زَر و سیم
زنانی که بی‌شوی^{۱۱} و بی‌پوشش اند که کاری ندارند و بی‌کوشش اند
بر ایشان ببخش این همه خواسته^{۱۲} بر افروز جان و روان کاسته^{۱۳}
(پادشاهی بهرام گور، ص ۱۳۵۲: ۲۷-۲۰)

۳- دوری‌گزینی از مردم آزاری

فردوسی «بی‌آزاری» را از جمله والاترین فضیلت‌های انسانی تلقی می‌کند و آن را یکی از دو شرط دستیابی به رستگاری می‌داند:

به نیکی گرای و میازار کس ره رستگاری همین است و بس
(شاهنامه بروخیم، ص ۷۱۴: ۸)

در مقابل، آزرَدن دیگران و روا داشتن بدی در حق آنان را منافعی با مبانی دینی می‌شمارد و مؤکداً آدمیان را از آن برحذر می‌دارد:

خود، آزرَدگی نیست در دین ما مبادا بدی کردن آیین ما
(پادشاهی خسرو پرویز، ص ۱۷۱۹: ۸)

و در جایی دیگر بی‌آزاری را در کنار خداپرستی می‌آورد:

ز چیز کسان دور دارید دست که آزرده گردی گر آزرده‌ای

(شاهنامه بروخیم، ص ۲۵۵۳: ۲)

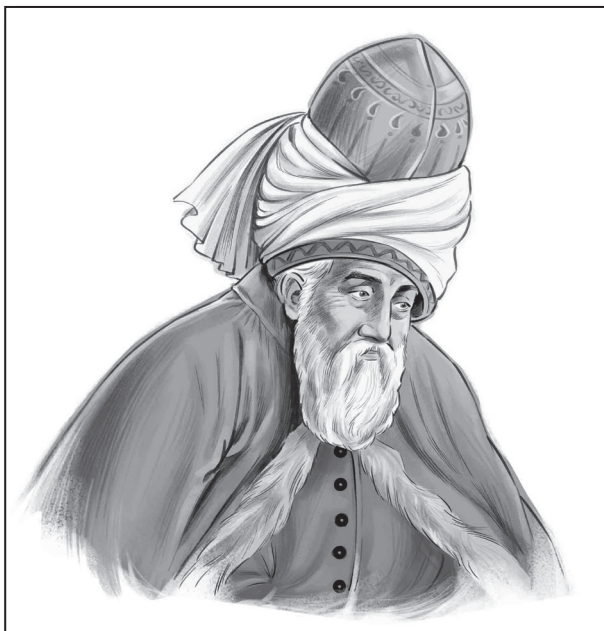
اهمیت و ارجمندی بی‌آزاری از نظر فردوسی به درجه‌ای است که حتی آزرَدن حیوانات را هم روا نمی‌داند، سهل است، آن را به شدت تقبیح می‌کند تا آنجا که کسی را که در صدد آزار حیوانات برآید بدطینت و سنگدل می‌خواند:

سیاه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل
(همان، ص ۹۰: حاشیه ۳)

به بیت زیر از او گوش جان بسپارید که به جهانی می‌آرزد:

به نزد کِهان^{۱۴} و به نزد مِهان^{۱۵} به آزار موری نیرزد جهان
(همان، ص ۲۷۸: پاورقی)
از دیدگاه حکیم طوس، آدمی هر قدر کم‌آزار باشد به همان نسبت، فقداش موجب تأسف می‌شود:

ز گیتی هر آن کو بی‌آزارتر چنان دان که مرگش زیانکارتر
(پادشاهی بهرام گور، ص ۱۳۷۹: ۲۵)
در ابیات زیر نیز فردوسی به نكوهش آزاررسانی پرداخته است:



دگر گفت: «مردم نگرده بلند مگر سر به پیچید ز راه گزند»
(پادشاهی کسری نوشین روان، ص ۱۴۸۵)

سر مایه مرد سنگ^{۱۶} و خرد به گیتی بی آزاری اندر خورد
۴- مردمی و جوانمردی

از نظر فردوسی «مردمی» بودن - یعنی اتصاف به صفات عالیه انسانی - از شرایط لازم آدمیت است که بدون آن انسان به مرتبه دیوان تنزل می یابد:

هر آن کو گذشت^{۱۷} از ره «مردمی» به گیتی بی آزاری اندر خورد
(داستان اکوان دیو، ص ۶۰۰: ۷)

و نیز:

جهان یادگار است و ما رفتی به مردم نماند به جز «مردمی»
(داستان رستم و اسفندیار، ص ۱۰۲۸: ۴۰)

و نیز:

به گیتی به از «مردمی» کار نیست بدین^{۱۸} با تو دانش به بیکار نیست
(شاهنامه بروخیم، ص ۲۳۴۷: ۱۹)

و نیز:

ز دارنده بر جان آن کس درود که از «مردمی» باشدش تار و پود
(پادشاهی بهرام گور، ص ۱۳۷۵: ۱۰)

و نیز:

سخن را مگردان پس و پیش هیچ جوانمردی و داد دادن بسیج^{۱۹}
(پادشاهی کسری نوشین روان، ص ۱۵۹۷: ۶)

لازم است در این امر تأمل شود که فردوسی واژه های «مردمی» و «جوانمردی» را به دفعات، در کنار «راستی» آورده است: گویی که این مفاهیم لازم و ملزوم اند:

هنر «مردمی» باشد و «راستی» ز کزئی بود کمئی و کاستی
(شاهنامه بروخیم، ص ۹۸۲: ۹)

ج - ارجمندی خردمندی و خردورزی

فزون^{۲۰} از خرد نیست اندر جهان فروزنده کهران و مهان
(پادشاهی بهرام گور، ص ۱۳۸۲: ۱۶)

برخی از فردوسی شناسان از شاهنامه بحق به «خردنامه» تعبیر کرده اند و شگفت نیست که خرد و واژه های مشتق از آن از جمله پربسامدترین واژه های به کار رفته در شاهنامه است. (واژه نمایی ولف، ذیل «خرد» و مشتقات آن) و به جرئت می توان گفت به باور فردوسی، برای آدمی هیچ فضیلت و امتیازی ارزش و الوایی خردمندی را ندارد.

از دیدگاه حکیم طوس، «خرد» سرچشمه همه نیکی ها و برتر از تمام آن هاست: همه فضائل و خصائل عالیه انسانی و اخلاقی از آن مایه و نشئت می گیرد. در تأیید این مدعا، شواهد بی شماری از شاهنامه قابل ذکر است که به دلیل تنگی مجال، تنها به نقل نمونه های شاخص آن ها اکتفا می شود:

تو چیزی مدان کز «خرد» برتر است «خرد» بر همه نیکویی ها سر است
(همان، ص ۱۳۷۸: ۲۰)

اهمیت و منزلت خرد از نظر فردوسی به حدی است که آن را از «داد» که این همه مورد تکریم و تمجید اوست، برتر می شمارد:

«خرد» بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش «خرد» را به از راو داد
(آغاز شاهنامه، ص ۱: ۱۹)

از همه این ها گذشته، خرد موجب دوری و بازداشت انسان ها از بدی ها و ناشایستی ها و در نتیجه منشأ نیک روزی آدمیان است:

نیاید ز مرد خرد کار بد ندید او ز ما هیچ کردار بد
(داستان رستم و اسفندیار، ص ۹۹۶: ۱۵)

نخستین نشان خرد آن بود که از بد همه ساله ترسان بود
(پادشاهی بهرام گور، ص ۱۲۸۳: ۲۰)

بدو گفت: زین ده کدام است شاه سوی نیکویی ها نمایند راه؟
چنین داد پاسخ که راه خرد ز هر دانشی بی گمان بگذرد

(پادشاهی کسری نوشین روان، ص ۱۵۳۰: ۱۴-۱۳)

د - دادگرایی و ستم ستیزی

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
ز داد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

(شاهنامه بروخیم، ص ۸۵)

عدالت جویی و بیداد ستیزی دو مفهوم کاملاً مرتبط و تقریباً لازم و ملزوم اند. عدالت جویی مقدمه و لازمه ستم ستیزی و ستم ستیزی، به نوبه خود زمینه ساز عدالت جویی است. با وجود این همبستگی، شاید مناسب تر آن باشد که این دو مفهوم، جداگانه بررسی شوند:

۱ - دادگرایی (عدالت جویی)

مگویی ای برادر سخن جز به «داد» که گیتی سراسر فسون است و باد
(پادشاهی کسری نوشین روان، ص ۱۵۵۵: ۶)

در جهان بینی فردوسی، داد به منزله زیربنای سعادت و بهر روزی جوامع بشری و مهم ترین و مؤثرترین وسیله رهایی بنی آدم از هرگونه پلیدی و تباهی شمرده می شود؛ تا آنجا که به باور این سخنور فرزانه، خداوند از بندگان خویش، جز دادورزی و مهرورزی به همنوع نخواسته است (رزمجو، مقاله: «عدالت جویی و ستم ستیزی فردوسی»، ۱۳۷۴، ص ۲۹۳)

خداوند کیهان و گردان سپهر ز بنده نخواهد به جز «داد» و «مهر»
(پادشاهی بهرام، ص ۱۲۴۵: ۹)

پی نوشت:

۱. نیکوکار
۲. مخفف «چات»
۳. تمایل، خواست، علاقه
۴. پیش، فراهم
۵. کسی که به منظور حفظ آبرو نیاز خود را پنهان می کند.
۶. رهایی، خلاصی، نجات
۷. ثروت، دارایی
۸. ناامیدی، کم توجهی و بی اعتنایی دیگران
۹. اسم و رسم، شهرت
۱۰. کسی با او معامله و تجارت نمی کند
۱۱. شهر
۱۲. مال، ثروت
۱۳. روحیه کسی را که روانش افسرده است، احیا و شاد کن
۱۴. کهران، کوچک ترها
۱۵. مهتران، بزرگ ترها
۱۶. وقار، سنگینی
۱۷. تجاوز کرد، فراتر رفت
۱۸. در این خصوص
۱۹. قصد کن
۲۰. مافوق، برتر
۲۱. نقل از کتاب نمیرم از این پس که من زنده ام، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی (هزاره تدوین شاهنامه)، گردآورنده: غلامرضا ستوده، انتشارات دانشگاه تهران.

الدورادو، مدینه فاضله، یوتوپیا



انسیه ابراهیمی

فلاسفه پس از رنسانس، واژگانی چون بهشت زمینی، مدینه فاضله، الدورادو یا یوتوپیا یادآور کهن‌ترین آرمان بشر را تئوریزه کردند. آنچه سرآغاز مفهوم یوتوپیا به شمار می‌رود فساد همه‌گیر نهاد حاکمیت و کلیسا در قرن پانزدهم و شانزدهم است. در آن زمان جامعه چنان رو به تباهی پیش رفته بود که ارائه تعریفی ارزش‌ها کار سختی بود. تامس مور در قالب داستان و خیال، به بازتعریف هنجارها و سنت‌ها تحت یوتوپیا می‌پردازد.

نخستین بخش از کتاب سیاست و یوتوپیا به همین بحث می‌پردازد. سیاست و یوتوپیا شامل یازده مقاله، برگرفته از کتاب چهارجلدی فرهنگ تاریخ اندیشه است که نویسندگان مدخل‌های مختلف این کتاب متفاوت‌اند. سرور استار این کتاب فیلیپ وینر است.

در بخش نخست سیاست و یوتوپیا با ریشه‌ها و جریان‌های یوتوپیایی و آثاری با این مضمون آشنا می‌شویم. «این واژه ریشه در دو لغت یونانی به معنای «جای خوب» و «هیچ‌جا» دارد. گاهی تصویری از دنیای مطلوب دارد که این مطلوبیت گاهی دست‌نیافتنی است. نخستین یوتوپیاها تصویر زمین‌های حاصلخیز و رفاه و آسایش و عنایت خدایان مقدس پیش از شهرنشینی بوده است. از دید آن‌ها شهرنشینی؛ یعنی نزاع طبقاتی و فردی، بیکاری، تجمل، جنگ، نزاع بر سر مذهب، دل‌تنگی و بیماری. به نظر می‌رسد نخستین یوتوپیاها همان خاطره شیرین اما نوستالژیک این وضعیت بوده‌اند و در تقابلی آرمان‌گرایانه با جهان‌شمیری خلق شده‌اند؛ جهانی آکنده از نزاع‌های مذهبی و اجتماعی که هم‌زمان با رشد جمعیت در عصر آهن و گسترش نظام‌های کنترل عقلانی-دینی در شهرهای باستان پدید آمد.»

به گفته نویسنده، جمهوری افلاطون نخستین اثر یوتوپیایی است، اما اولین اثر در فرهنگ یونان در این باره نیست. ارسطو در سیاست از فالیبس خالکدون می‌یاد می‌کند که معتقد بود شهروندان باید ثروت برابر داشته باشند و هیپوداموس میلئوسی نخستین شخص غیرسیاستمداری بود که تحقیقاتی درباره بهترین شکل حکومت انجام داد. عدالت اجتماعی مهم‌ترین امر در یوتوپیا تامس مور است. افلاطون نیز عدالت را یکی از چهار مشخصه آرمانشهر می‌داند. هرچند مفهوم عدالت اجتماعی تامس مور به مساوات اجتماعی نزدیک‌تر است.

مقاله دوم کتاب، درباره عدالت است و سه نوع عدالت را برمی‌شمارد: عدالت به‌مثابه مفهومی فراتر از انسان؛ مفهومی وابسته به انسان؛ و مفهومی در نوسان بین این دو. در واقع عدالت گاهی ستاره راهنمای ماست، گاهی خودمان برای خود ستاره راهنمای می‌سازیم و گاهی این مفهوم بین این دو در نوسان است. کتاب با مثال‌هایی از آثار مربوط به این سه جریان مخاطب را با مفهوم عدالت آشناتر می‌کند «لانونتسه از واژه تائو استفاده می‌کند تا به امری نامرئی و بی‌شکل و «هیچ‌در-هیچ» اشاره کند. امری که به نظر او بسان یک «ریق» مقدم بر جهان و حتی مقدم بر «تی»، خدای برتر چینی‌هاست.»

فصل بعدی به انقلاب پرداخته شده است؛ واژه‌ای که در طول تاریخ خود دچار تحول و انقلاب شده است. تا پیش از انقلاب فرانسه این مفهوم با واژگانی چون «انقلاب کپرنیکی» که در نجوم معنا می‌یافت یا انقلاب صنعتی شناخته می‌شد. تحولات سیاسی انگلیس نیز بعدها در تحلیل‌ها با واژه انقلاب شناخته شد و تأثیری بر مفهوم این واژه گذاشت. انقلاب فرانسه تحولی در مفهوم انقلاب بود. مارکس این واژه را تئوریزه کرد، با لنین تئوری انقلاب تغییراتی کرد و نویسنده معتقد است انقلاب ۱۹۱۷ آخرین انقلاب و مهم‌ترین سرفصل در مفهوم انقلاب است. پس از انقلاب روسیه

ایده صدور انقلاب نیز مطرح شد و انقلاب شکل دیگری به خود گرفت. واژه انقلاب در آن دوران به تغییرات همه‌جانبه و تأسیس یک ساختار جدید اشاره داشت، اما در موارد بسیاری این واژه در این معنا به کار نمی‌رفت. مقاله این موارد را توضیح می‌دهد.

توتالیتراریسم مدخل دیگری است که جمال محمدی ترجمه کرده است، واژه‌ای که برای توصیف حکومت فاشیست‌های ایتالیا، حزب سوسیالیست‌های آلمان و استالین در دوران تثبیت به کار برده می‌شود. در ساختار توتالیتر، رهبر شان و جایگاه ویژه و بلامناع دارد، اما این جایگاه، در پوششی از «قانون»، یا «انقلاب» پوشانده می‌شود. این نخستین تفاوت با اشکال قدیمی‌تر دیکتاتوری است. تفاوت دوم میزان کنترل بر زندگی خصوصی در نظام توتالیتر است. زندگی خصوصی در این نظام‌ها قربانی «کل» می‌شود. همه‌چیز برای رسیدن با آرمان‌ها جهت داده می‌شود. تمام آزادی‌های فردی به پای وعده‌های آزرآزمانی قربانی می‌شود. همه ساحت‌های زندگی زیرمجموعه مفاهیمی می‌شود که به‌عنوان هدف والای ملی یا نژادی یا آرمان اجتماعی یا طبقاتی به جامعه حلقه شده‌اند. پس توتالیتراریسم ظاهر شبه‌دموکراتیک هم باید داشته باشد و ابزار کهن سرکوب را کمتر می‌تواند به کار بندد.

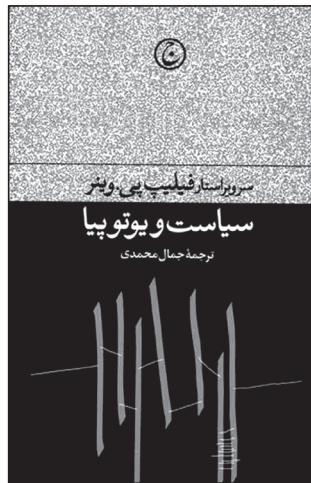
در فصل مربوط به استبداد بیان می‌شود استبداد در آغاز زاینده تصور اروپاییان درباره حکومت‌ها و جوامع آسیایی بود. آن‌ها تصور می‌کردند اروپاییان ماهیتاً آزادیخواه و شرقیان برده هستند. مفهوم استبداد ارتباط بسیاری با مفهوم بردگی داشت. همین توجه استعمار و امپریالیسم هم بود. نویسنده در این بخش به تعریف انواع استبداد می‌پردازد. آخرین نوع آن ویژگی‌هایی خواندنی دارد. آخرین خوانش از استبداد در اندیشه کسانی چون دوتوکویل تحلیل شده است. دوتوکویل از دو پدیده نام می‌برد: یکی «تأثیرات نامرئی اما نیرومند افکار عمومی بر اقلیتی ناهمسو با اکثریت» و دیگری «چشم‌انداز قدرت متمرکز غیرشخصی و نیکخواهانه‌ای است که فریاد خواهی و گرایش به رفاه مادی در یک جامعه برابر را ابزار استفاده خود قرار می‌دهد.»

دو فصل دیگر کتاب به دو مقاله «مارکسیسم» اثر سیدنی هوک، مارکسیستی که بعدها منتقد مارکسیسم شد و «ایدئولوژی کمونیسم شوروی» نوشته بلریس سوارین اختصاص دارد. سیدنی هوک معتقد است: «مارکسیسم به‌منزله جنبشی اجتماعی و سیاسی متأثر از مجموعه اندیشه‌ها دلیلی است بر صحت این نکته که ما با پدیده‌ای صرفاً علمی سر و کار نداریم؛ زیرا این جنبش آشکارا یا را از توصیف محض و کشف حقیقت فراتر می‌گذارد. مارکسیسم نظر به‌ای مونیستی است که شاه‌کلیدی برای گشودن تمام معماها و تبیین همه‌چیزهای مهمی که در تاریخ جامعه اتفاق می‌افتد به دست می‌دهد. مارکسیسم با ارائه پاسخ‌های قطعی و مطلق، عطش توضیح‌جویی کسانی را سیراب می‌کند که فرایند اجتماعی باب طبعشان نیست.»

فصلی از کتاب نیز به بررسی دو مفهوم ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی پرداخته است؛ دو اصطلاح ساختار نظری مارکسیستی که به دلیل همین منشأ فکری مشترک، پیوند تاریخی دارند، اما تمایز آشکاری دارند: «تمایز بین ماتریالیسم تاریخی مارکس و ماتریالیسم دیالکتیکی انگلس». در این فصل نویسنده به‌طور مفصل این دو موضوع را بررسی می‌کند و نکات اشتراک و افتراق آن‌ها را برمی‌شمارد.

سه مقاله پایانی به‌از خوددیگاری از اندیشه مارکس و هگل، لیبرالیسم (به قلم جان پلاننتر) و رمانتیسم در اندیشه سیاسی می‌پردازند. پرداختن به این مفاهیم در قالب یک کتاب گزیده‌ای مفید برای دانشجویان و علاقه‌مندان حوزه فلسفه سیاسی می‌تواند باشد تا با اجمال با برخی از مفاهیم کلی آشنا شوند.

انتشارات فرهنگ جاوید کتاب سیاست و یوتوپیا را با ترجمه جمال محمدی، در ۳۵۹ صفحه در سال ۱۳۹۹ و با قیمت ۸۵ هزار تومان منتشر کرده است.



حشم انداز اقتصاد توسعه



در این شماره از نشریه در بخش اقتصاد، نگاهی داشتیم به سیاست‌های جمعیتی که اخیراً با هدف مقابله با سالمند شدن جامعه در آینده تصویب شده‌اند. پرسش اصلی ما در این پرونده این است که بحران سالمندی تا چه اندازه جدی است و سیاست‌های فعلی تا چه اندازه توانسته مؤثر باشد. این پرونده با یک یادداشت آغاز شده و تلاش شده به لحاظ آماری موضوعی سالمندی بررسی شود. همچنین با دو جامعه‌شناس در خصوص سیاست‌های جمعیتی به گفت‌وگو نشستیم. میرطاهر موسوی به موضوع توزیع جمعیت پرداختیم و سیمین کاظمی اثر این سیاست‌ها را بر زنان به‌ویژه زنان طبقات محروم‌تر اقتصاد شرح داده است.

در این شماره همچنین محمد آقایی در مقاله‌ای تصویری از آینده انرژی ایران ترسیم کرده‌اند؛ موضوعی که به نظر می‌رسد باید هرچه زودتر در سطح تصمیم‌گیری‌های کلان کشور مطرح شود. رسول اژن‌یان نیز در مطلبی از ظرفیت بالقوه انرژی خورشیدی برای جایگزینی انرژی فسیلی سخن گفته‌اند. بخش سوم مقاله حمیدرضا عریضی درباره بورس نیز در این شماره ارائه شده است.

توزیع سرزمینی، مهم‌ترین مشکل جمعیتی کشور؛

میرطاهر موسوی



مقمرانگاری زنان در سیاست‌های جمعیتی؛

گفت‌وگو با سیمین کاظمی



سیاست‌های جمعیتی؛ مقابله با بحران یا بحران زایی



سمانه گلاب

وابستگی کل یاد می‌شود. زمانی که تمرکز بر نسبت سالمندی جامعه باشد نیز از نرخ وابستگی سالمندان استفاده می‌شود که نسبت جمعیت سالمند به جمعیت در سن کار را نشان می‌دهد. در دهه‌های اخیر و با توجه به تغییراتی که در تعریف کودک و سالمند اتفاق افتاده است در برخی محاسبات بازه کودکی تا ۱۹ سال و بازه سالمندی بیش از ۷۰ سال تعریف شده و نرخ وابستگی بر این مبنای محاسبه می‌شود.

فارغ از هر تعریفی که از کودکی و سالمندی داشته باشیم، هرچه تجمع جمعیت در این دو گروه بیشتر باشد بار بیشتری بر روی جمعیت در سن کار وجود دارد و تولید جمعیت در سن کار بر تعداد بیشتری از افراد تقسیم می‌شود و سهم کمتری به هر فرد می‌رسد. موضوع دیگری که بحث ساختار توزیعی جمعیت را به ویژه برای دولت‌های رفاه مهم می‌کند هزینه‌هایی است که دو گروه بالایی و پایین هر جمعیت (کودکان و سالمندان) برای دولت‌ها ایجاد می‌کنند. هزینه آموزش، تأمین خدمات سلامت و بهداشت کودکان و در مقابل هزینه‌های بازنشستگی، درمانی

و مراقبتی سالمندان به عهده دولت‌هاست و در مقابل درآمد دولت‌ها ناشی از مالیاتی است که عموماً از گروه در سن کار دریافت می‌شود. در نتیجه تغییر توزیع جمعیتی به نفع گروه‌های غیر در سن کار عملاً باعث کاهش درآمد دولت و افزایش هزینه‌های آن می‌شود.

با توجه به این توضیح، در دو گروه از کشورها مسئله بحران توزیع جمعیتی مطرح است: نخست کشورهایی که در آن‌ها کودکان سهم بالایی در توزیع جمعیتی دارند و عموماً مشمول کشورهای فقیر می‌شود (نیجر با نسبت ۱۰۴ درصدی جمعیت کودک به جمعیت در سن کار در این شاخص در رأس کشورهای جهان است) و دوم کشورهایی که با سهم بالای جمعیت سالمند روبه‌رو هستند که عموماً کشورهای توسعه‌یافته در این گروه قرار می‌گیرند (ژاپن با سهم ۴۸ درصدی جمعیت بیشتر از ۶۵ سال به جمعیت ۱۵ تا ۶۴ سال رتبه نخست را در این شاخص دارد).

با توجه به این توضیح لازم است بررسی کنیم ایران در حال حاضر در چه وضعیتی قرار دارد و آیا در دهه‌های آینده موضوع سالمندی در کشور یک موضوع بحرانی است یا خیر. بر اساس تخمین‌های موجود در سال ۱۴۰۰ نرخ وابستگی سالمندی در ایران ۹٫۶ درصد است که ایران را جزو کشورهای متوسط از این منظر قرار می‌دهد، اما این نرخ در آینده چگونه خواهد بود؟ مراجعه به داده‌های سازمان ملل و پیش‌بینی‌های جمعیتی این سازمان برای کشورهای مختلف برای این منظور می‌تواند کمک‌کننده باشد. بر اساس داده‌های تخمینی سازمان ملل نرخ سالمندی ایران در سال ۲۰۵۰ برابر با ۳۲ درصد خواهد بود، حتی با فرض شدیدتر نرخ

سال‌های ابتدایی دهه ۹۰ بود که زمزمه‌هایی درباره تغییر سیاست‌های جمعیتی کشور به گوش رسید، درحالی‌که در دهه ۷۰ و پس از تجربه انفجار زادوولد دهه ۶۰، سیاست کنترل فرزندآوری در کشور پیگیری می‌شد، اما کم‌کم برخی کارشناسان نگرانی‌هایی در رابطه با سالمند شدن جامعه در دهه‌های آینده مطرح کردند و در نتیجه آن به تدریج سیاست‌های افزایش جمعیت و تشویق فرزندآوری جایگزین سیاست‌های پیشین شد. پس از این تغییر جهت‌گیری نگرانی‌های سیاست‌گذار دنبال راهکارهای تشویقی یا تحریمی بودند تا بتوانند خانواده‌ها را به سمت داشتن فرزند بیشتر هدایت کنند و تا امروز نیز این سیاست‌ها به شیوه مختلف ادامه دارد. آخرین مورد از سیاست‌هایی

که با این هدف به تصویب رسید طرح جوانی جمعیت و حمایت از خانواده بود که تا امروز نیز اعتراضات به آن ادامه دارد.

اما چرا بحران سالمندی مهم است؟ در توضیح این موضع باید گفت اگر توزیع سنی جمعیت در یک جامعه را به سه گروه اصلی تقسیم کنیم که شامل گروه‌های ۰-۱۵ سال، ۱۵-۶۴ سال و ۶۵ به بالا می‌شود دو گروه اول و سوم (کودکان و سالمندان) نقش کمتری در تولید جامعه دارد و در برابر بار اصلی تولید جامعه بر دوش گروه سنی در سن کار یعنی ۱۵ تا ۶۴ سال است. هرچه این گروه سنی (جمعیت در سن کار) سهم بیشتری در توزیع جمعیت داشته باشد، نیروی بیشتری در اختیار تولید کشور قرار می‌گیرد و از دستاوردهای تولید این گروه نیز سهم بیشتری به دو گروه دیگر می‌رسد. در ادبیات جمعیت‌شناسی عموماً از

این نسبت (نسبت جمعیت کمتر از ۱۵ سال و بیشتر از ۶۵ سال به جمعیت ۱۵ تا ۶۵ سال) به عنوان نرخ

چرا بحران سالمندی مهم است؟ در توضیح این موضع باید گفت اگر توزیع سنی جمعیت در یک جامعه را به سه گروه اصلی تقسیم کنیم که شامل گروه‌های ۰-۱۵ سال، ۱۵-۶۴ سال و ۶۵ به بالا می‌شود دو گروه اول و سوم (کودکان و سالمندان) نقش کمتری در تولید جامعه دارد و در برابر بار اصلی تولید جامعه بر دوش گروه سنی در سن کار یعنی ۱۵ تا ۶۴ سال است



باروری این رقم برای سال ۲۰۵۰ به ۳/۳۴ درصد می‌رسد. مقایسه این رقم با وضعیت فعلی ژاپن (۴۸ درصد) می‌تواند نشان دهد حتی در ۳۰ سال آینده نیز وضعیت ایران به وضعیت بحرانی کشوری مانند ژاپن نخواهد رسید و حتی نسبت به وضعیت فعلی کشورهای فنلاند و ایتالیا (۶/۳۶ درصد)، پرتغال

(۵/۳۵ درصد)، آلمان، فرانسه

و سوئد (۷/۳۳ درصد) بهتر

است. همین محاسبات نشان

می‌دهند ایران در سال ۲۰۶۰

به وضعیت فعلی ژاپن می‌رسد.

بر این اساس سالمندی جامعه

ایران دست‌کم تا ۳۰ سال آینده

بحرانی جدی برای کشور

نیست و حتی در آن زمان

نیز در صورتی که زمینه‌های

مدیریت آن ایجاد شده باشد،

لزوماً به بحرانی برای اقتصاد

تبدیل نخواهد شد همان‌طور که

امروز کشورهای مانند ژاپن و

آلمان آن را مدیریت کرده‌اند.

آیا این استدلال را می‌توان به

معنی آن گرفت که نباید نگران

سالمندی در آینده بود. واقعیت

این است که نه تنها در آینده که

امروز نیز وضعیت سالمندی

در ایران نگران‌کننده است،

اما این موضوع بیش از آنکه

ناشی از ساختار جمعیتی باشد

و راه‌حل سیاست‌های جمعیتی

طلب کند، مشکلی در حوزه

اقتصادی است. ایران در حال حاضر در یکی از

بهترین موقعیت‌های توزیع جمعیتی قرار دارد که

از آن به‌عنوان «پنجره جمعیتی» یاد می‌شود. بخش

جمعیت سازمان ملل متحد پنجره جمعیتی (فرصت

جمعیتی) را به‌عنوان دوره‌ای تعریف می‌کند که

در آن نسبت جمعیت زیر ۱۵ سال به کمتر از ۳۰ درصد کل جمعیت می‌رسد و نسبت جمعیت ۶۵ ساله و بالاتر هنوز کمتر از ۱۵ درصد است. ایران در حال حاضر در چنین وضعیتی قرار دارد و به لحاظ نسبت جمعیت و توسعه، بهترین موقعیت را برای بهره‌گیری از جمعیت جوان برای تقویت تولید در اختیار دارد. با این وجود نه تنها

از این ظرفیت استفاده نشده،

بلکه به دلیل شرایط مختلف

از جمله وضعیت بازار کار، نرخ

بیکاری بالا، نرخ مشارکت

پایین، بازار بزرگ غیررسمی

کار، گسترش مشاغل پارازیتهی

و کاذب عملاً جمعیت جوان

در یک موقعیت بحرانی قرار

گرفته و انتظار انفجار اعتراضی

آن‌ها پیش‌روی سیاست‌گذاران

قرار دارد. یکی از نتایج دیگر

این روند که مدت‌هاست آشکار

شده است، بحرانی است که

امروز در وضعیت صندوق‌های

بازنشستگی کشور دیده می‌شود،

درحالی‌که به لحاظ جمعیتی

سیستم بازنشستگی ایران در

وضعیتی است که می‌تواند خود

را در تعادل نگه دارد، اما به

دلیل بحران بازار کار هم نسل

جوان دچار مشکل است و هم

نسبت پشتیبانی در صندوق‌های

بازنشستگی با چالش مواجه

شده و این صندوق‌ها را با بحران

مواجه کرده است.

بدیهی است در چنین ساختاری، حتی اگر هدف

مقابله با سالمندی جامعه در دهه‌های آینده باشد،

لازم است امروز برای حل مشکلات اقتصادی و بازار

کار کشور چاره‌ای اندیشیده شود، در صورتی که این

مهم رخ دهد توسعه کشور و بهبود بهره‌وری وضعیتی را فراهم می‌کند که حتی با افزایش سهم سالمندان در هرم جمعیتی، امکان پوشش نیازهای آن‌ها با تکیه بر نیروی در سن کار فراهم شود؛ آنچه امروز در کشوری مانند ژاپن اتفاق افتاده و امکان مدیریت جمعیت سالمند را برای دولت‌مردان فراهم کرده است

همین توجه به بهره‌وری است. موضوع دیگری که

در سیاست‌گذاری با هدف مدیریت سالمندی باید

به آن توجه داشت، توانمندسازی سالمندان است،

درحالی‌که امروز جهان به سمت تغییر تعریف

سالمندی رفته و مرز سالمندی را به محدوده ۷۰

سال رسانده است در ایران هنوز سیاست‌ها به گونه‌ای

است که افراد می‌توانند در پنجاه سالگی بازنشسته

شده و از بازار کار رسمی خارج شوند. مطالعات

متنوعی نشان می‌دهند در صورتی که شرایط مانند

تطبیق محیط کار، آموزش مداوم و انعطاف در

اشتغال وجود داشته باشد برای آن‌هایی که تمایل به

ماندن در بازار کار دارند تا حدود ۶۷ سالگی نیز

می‌توان شرایط ماندگاری در محیط کار را فراهم

کرد. در این وضعیت گروه‌های بیشتری از مردم در

سنین کار قرار گرفته و بازه کمتری از جمعیت در

گروه‌های خارج از بازار کار قرار می‌گیرند در نتیجه

می‌توان بخشی از پیامدهای سالمندی جامعه را از این

طریق کنترل کرد.

با توجه به تمامی این موارد به نظر می‌رسد

سیاست‌هایی که این روزها با هدف مقابله با

سالمندی پیش گرفته شده و افزایش فرزندآوری

را دنبال می‌کند نسبت به واقعیت‌های جمعیتی -

اقتصادی ایران بسیار دور است و بیشتر نگاه حداقلی

و کمی محور را به موضوع جمعیت منعکس می‌کند؛

نگاهی که افزایش جمعیت را از منظر تفوق قومی،

نژادی یا مذهبی بررسی کرده و به دنبال افزایش تعداد

جمعیت بدون توجه به کیفیت آن است. سیاستی

که در گذشته شکست خورده و حتی در صورت

موفقیت نیز پیامدهای جدی ضد توسعه‌ای به دنبال

خواهد داشت. ■

واقعیت این است که نه تنها در آینده که امروز نیز وضعیت سالمندی در ایران نگران‌کننده است، اما این موضوع بیش از آنکه ناشی از ساختار جمعیتی باشد و راه‌حل سیاست‌های جمعیتی طلب کند، مشکلی در حوزه اقتصادی است. ایران در حال حاضر در یکی از بهترین موقعیت‌های توزیع جمعیتی قرار دارد که از آن به‌عنوان «پنجره جمعیتی» یاد می‌شود

توزیع سرزمینی، مهم‌ترین مشکل جمعیتی کشور

گفت‌وگو با میرطاهر موسوی



سالمندی جمعیت، بار فزاینده جمعیت سالمند بر اقتصاد در دهه‌های آینده، کاهش نرخ رشد جمعیت؛ این گزاره‌ها در چند سال گذشته بارها به‌عنوان دلایل تغییر سیاست جمعیتی در ایران به کار رفته‌اند. نتیجه تمام این نگرانی‌ها نیز در قالب دو گونه سیاست بروز یافته است: سیاست‌های تشویقی که بر اساس آن تلاش شده است تمایل به فرزندآوری افزایش یابد؛ و سیاست‌های تحریمی که اختیارات فردی برای کاهش میزان زادوولد را محدود می‌کند. با وجود این سیاست‌ها شاهد آن هستیم که ایران یکی از بیشترین کاهش‌ها در نرخ زادوولد را هم در مقایسه با تاریخ کشور و هم در مقایسه با کشورهای جهان داشته است؛ واقعیتی که به‌صورت عیان نشان از شکست سیاست‌های جمعیتی دارد. این سیاست‌ها، اثرگذاری آن بر جامعه و در مرحله بنیادی‌تر صحت‌سنجی نگرانی در خصوص جمعیت موضوع گفت‌وگوی ما با میرطاهر موسوی بود. موسوی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه علوم بهزیستی است و موضوع جمعیت را نیز با دیدگاه جامعه‌شناختی بررسی کرده است.

چند دوره متفاوت را تجربه کرده‌ایم. از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ دوره خاصی است که فشار جمعیتی به سمت مهاجرت به شهرها بوده است. پس از انقلاب این فشار فزاینده شد. از نظر هندسه و حجم جمعیت نیز از دوره فراوانی زادوولد به سیاست کنترل جمعیت در دهه ۵۰ رسیدیم. پس از انقلاب کنترل موالید را به آزادی و ازدیاد موالید تبدیل کردیم؛ بجز آن، در قالب گزاره‌های دینی هم شهروندان را برای فرزندآوری تشویق شدند. پس از جنگ فهمیدیم این رفتار هزینه دارد و باز هم به کنترل موالید برگشتیم. پس از یک دور ۱۴-۱۵ ساله دوباره با این توجیه که جامعه در حال سالمندی است به سیاست‌های افزایش زادوولد توجه می‌شود. در این دوره‌ها ما از یک قاعده جمعیت‌شناختی بسیار مهم؛ یعنی، پنجره جمعیت‌شناختی هم چشم‌پوشی کرده‌ایم. در حال حاضر به نظر می‌رسد راه برون‌رفت از پیر شدن جمعیت در آینده، ازدیاد موالید به‌صورت بی‌قاعده نیست، بلکه توجه به موضوع پنجره جمعیتی است. در ایران حدود ۱۳ تا ۱۴ میلیون مجرد یا مجرد قطعی داریم. تمرکز بر گشایش مشکلات اقتصادی و اشتغال این گروه می‌تواند مشکل ما را حل کند، نه اینکه مردم را با فرمان اداری تشویق به فرزندآوری کنیم. طی سال‌هایی که این سیاست‌ها دنبال می‌شود و سازمان برنامه و بودجه، وزارت بهداشت، صدا و سیما، آموزش و پرورش و دستگاه‌های مختلف این مسئله را تبلیغ می‌کنند و آموزش می‌دهند می‌بینیم باز هم در وضعیت کاهش موالید هستیم. اخیراً نرخ زادوولد اعلام شد که در پنجاه سال گذشته کمترین نرخ بود. این‌ها نشان می‌دهد سیاست جمعیتی ویژه و مشخصی نداریم و بر اساس تصمیم‌گیری‌های مقطعی و کوتاه‌مدت وارد شرایط می‌شویم. مهندس عباس عبدی چندی پیش به این نکته مهم اشاره کردند که در برنامه‌های جمعیتی اگر تلفی از خانواده به‌عنوان کارگاه تولیدمثل باشد بدترین نوع تنزل خانواده است. واقعاً برداشت‌ها به این سمت رفته که وظیفه نهاد خانواده فقط فرزندآوری است.

به نظر می‌رسد در سیاست‌های اخیر جمعیتی مشوق‌های اقتصادی‌ای پیشنهاد شده است که هدف از آن ترغیب خانوارهای طبقات اقتصادی پایین‌تر به فرزندآوری است؛ سیاست‌هایی مانند یارانه بیشتر یا اهدای زمین در صورت به دنیا آوردن فرزند سوم. به نظر شما آیا این قوانین، ولو مقطعی

بحث را با این پرسش آغاز می‌کنم که در حوزه تناسب جمعیت و توسعه چه نظریاتی وجود دارد؟ جایگاه ایران در کدام مرحله از این نسبت است؟

«مسئله جمعیت و توسعه مسئله جدیدی نیست و دهه‌هاست در دنیا تجربه شده و ما هم می‌توانیم با درس گرفتن از تجارب مختلف و ملاحظه شرایط و اقتضانات جامعه ایران در قالب یک دیالکتیک عام و خاص، الگوی مناسبی را طراحی کنیم که بتواند برای جامعه ما کارایی داشته باشد. قرار نیست در هر زمینه از صفر الگو تهیه کنیم، بلکه می‌توانیم تجربیات دنیا را ببینیم و با الگوهایی که با شرایط اجتماعی ایران سازگار است تطبیق و بر اساس آن الگوی بومی شده را به دست آوریم.

در ارتباط با توسعه، رشد جمعیت هم درد است و هم درمان. ضمن اینکه می‌تواند هم فرصت باشد و هم تهدید. جمعیت به‌طور کلی قدرت و اقتدار می‌آورد و تولید را افزایش می‌دهد، نوعی تمرکز و توانمندی در جامعه ایجاد می‌کند و از همه مهم‌تر اینکه نهال منابع و توسعه انسانی در درون هسته جمعیت شکل می‌گیرد. با این حال یکی از مشکلات اساسی کشور ما این است که در مسئله جمعیت، سیاست جمعیتی شفاف و اجماع‌شده به‌صورت بلندمدت نداریم، بلکه نوعی رفتار غیراجماعی و مقطعی با پشتوانه کمتر سیاستی وجود دارد. برای درک بهتر این موضوع خوب است مروری کوتاه بر روند برنامه‌های توسعه و برنامه‌های جمعیتی کشور داشته باشیم.

در ایران و پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی بحث توسعه مطرح شد و الگوهای مختلف توسعه طی شصت سال دنبال شده‌اند. در رژیم پهلوی پس از سال ۴۰، الگویی از توسعه با جدیت دنبال شد. در دهه اول انقلاب هم با الگوی تمرکزگرایانه و دیدگاه خاص سیاسی دنبال توسعه بوده‌ایم. پس از جنگ با الگوهای متفاوتی پیش آمدیم و تا امروز دو سه الگوی متفاوت، ولو ناقص را در توسعه دنبال کرده‌ایم که نشان می‌دهد در کشور دغدغه توسعه بوده، اما با الگوهای متنوع.

در ارتباط با جمعیت نیز اگر جمعیت را به‌عنوان حیات زنده در نظر بگیریم که در قالب زمان (زادوولد و مرگ‌ومیر) و مکان (استقرار و افزایش و جیش و نحوه استقرار و توزیع جمعیت توزیع جمعیت) می‌گنجد، در این شش دهه،

مؤثرند و می‌توانند کمیّت جمعیت را بدون توجه به کیفیت آن تحت تأثیر قرار دهند؟

« تجربه ۱۰-۱۲ ساله مشخص می‌کند علی‌رغم اعمال این سیاست‌ها نرخ رشد هم افزایش نداشته است. نرخ زادوولد کاهش پیدا کرده که نشان می‌دهد این دستورالعمل‌ها نه تنها در طبقه متوسط بازخورد مثبتی نداشته، در طبقات پایین‌تر هم اثرگذار نبوده و در مجموع شاهد افزایش زادوولد در طراز ملی نیستیم؛ در طراز دهک‌های پایین نیز همین‌طور است. سیاست جمعیتی وقتی معنا می‌یابد و دارای چارچوب می‌شود که در قالب سیاست اجتماعی صورت‌بندی بشود. وقتی سیاست اجتماعی صورت‌بندی بشود تکلیف جمعیت هم روشن می‌شود؛ یعنی ممکن نیست برای جمعیت جداگانه بیندیشیدید، ولی صورت‌بندی سیاست جمعیتی ناشی از سیاست اجتماعی و سیاست عمومی نداشته باشید؛ نمی‌شود بحث اشتغال و آموزش و بهداشت را رها کنید و از سوی دیگر بخواهید جمعیت را زیاد یا کم کنید. این‌ها در ارتباط با مجموعه سیاست‌های اجتماعی جواب می‌دهد که در روند توسعه اجتماعی بروز پیدا می‌کند. ضمن اینکه سیاست اجتماعی هم به‌تنهایی جواب نمی‌دهد. سیاست اجتماعی باید در مجموعه بزرگ‌تری تحت عنوان سیاست‌های عمومی کشور سازمان‌دهی شود. به نظر می‌رسد ما در قالب الگوی نظام‌مند و سلسله‌مراتب سیاست عمومی کشور و سیاست اجتماعی کشور و به تبع این‌ها در لایه زیرین جمعیتی دچار اختلال هستیم. وقتی سیاست عمومی به‌طور جامع روشن نباشد و سیاست اجتماعی به‌طور مدون و قطعی وجود ندارد سیاست جمعیتی هم سرگردان می‌ماند. در برنامه‌های شش‌گانه توسعه بین برنامه‌های یکم تا ششم هیچ شباهتی نیست؛ یعنی به‌نوعی تفاوت و حتی تعارض وجود دارد. از سوی دیگر همین برنامه‌ها بجز برنامه چهارم، مبنای نظری ندارند. مگر ممکن است بدون مبنای نظری برنامه توسعه تدوین شود. تنها برنامه چهارم توسعه که مرحوم دکتر عظیمی و تیم ایشان آن را نوشتند یک مبنای نظری نسبتاً مناسب دارد. وقتی از مسئولان سازمان برنامه و بودجه پیگیری می‌کنیم که مبنای نظری این برنامه‌ها چیست، ما را به پیوست‌های برنامه ارجاع می‌دهند. وقتی برنامه مبنای نظری نداشته باشد، سیاست عمومی و اجتماعی مدون هم ندارد و سیاست جمعیتی موجود هم برگرفته از اغتشاش مبنای نظری است. در نتیجه سیاست‌های جمعیتی زمانی جواب می‌دهند که در ارتباط با سیاست‌های اجتماعی و سیاست عمومی و در ارتباط با واقعیت‌های اجتماعی باشد. آیا واقعیت جامعه در وضع موجود میزان افزایش زادوولد جمعیت ماست؟ در این زمینه مشکلات و محدودیت‌های زیادی هست. همان‌طور که گفتم تا مسئله اشتغال و مسکن و بهداشت را حل نکنیم افزایش زادوولد حل نخواهد شد. با گشایش در این موارد، در



پنجره جمعیتی هم گشایش به وجود می‌آید. پنجره‌ای که در موقعیت فراوانی گروه جوان در کشور به نسبت کودکان و سالمندان داریم به سمت تشکیل خانواده و فرزندآوری می‌رود. آقای عبدی یک بار گفتند مسئله اشتغال را حل کنید مردم خودشان می‌دانند چطور بچه‌دار شوند. بدن و پیکره جامعه در یک بخش جدی مجروح است، اما آن را رها کرده‌ایم و می‌خواهیم چشم و آبرو را بزرگ کنیم.

همان‌طور که اشاره کردید در حال حاضر ما در شرایط پنجره جمعیتی قرار داریم به این معنی که بخش اصلی جامعه در بازه سن کار (۱۵ تا ۶۴ سال) هستند. این بخش اگر در مسیر تولید قرار بگیرد می‌تواند عامل توسعه باشد. در مقابل برخی کشورهای توسعه‌یافته امروز، از این مرحله عبور کرده‌اند و به دلیل سهم بالای سالمندان در هرم جمعیتی که بعضاً از آن به عنوان هرم وارونه جمعیت یاد می‌شود دچار مشکل در نسبت جمعیت در سن کار خود هستند. این کشورها برای افزایش نرخ جمعیت چه سیاست‌هایی داشته‌اند؟

« کشورهای هلند، ایتالیا، لوکزامبورگ، آلمان و ژاپن وضعیت چینی وضعیت دارند. آلمان مدت‌هاست روی خط رشد جمعیت صفر حرکت می‌کند یا لوکزامبورگ نرخ رشد جمعیت منفی دارد و خیلی تلاش می‌کنند تا به صفر برسند. کاهش نرخ زادوولد نگرانی کشورهایی است که نرخ صفر یا منفی دارند. این کشورها سیاست‌های تشویقی برای فرزندآوری اعمال می‌کنند. با این‌حال تجربه نشان داده در آلمان یا هلند سیاست‌های تشویقی هم نتایج موفقیت‌آمیز کافی نداشته است. در نتیجه سال‌هاست روی سیکل منفی یا صفر حرکت می‌کنند. نرخ زادوولد جامعه ایران بین ۰/۶ تا ۰/۷ درصد

است. این آمار مطلوبی نیست، اما نگران‌کننده هم نیست و ما به مرحله بحرانی نرسیده‌ایم. بسیاری از کشورهایی که از آن‌ها نام برده شد، این عدد برایشان بسیار هم مطلوب است؛ اما در ایران نگرانی این است که این رقم به صفر برسد و همه اصحاب علوم اجتماعی درباره این نگرانی متفق‌القول‌اند. در نتیجه نکته این است که ما با سیاست‌های مناسب از میل ریزش نرخ زادوولد به کف جلوگیری کنیم. با این وجود راهکار جلوگیری از رسیدن به نرخ رشد صفر یا منفی، روشی نیست که اعمال می‌شود. در واقع در تکنیک رساندن رقم ۰/۶ به مثلاً رقم ۱ اختلاف نظر وجود دارد. ما می‌گوییم به سیاست اجتماعی و مؤلفه‌های آن توجه کنیم و سامان بدهیم تا در دل پنجره جمعیتی بنشینند و جامعه به‌صورت دقیق خودترمیمی کند. سیاست‌گذاران ضمن دلسوزی به بی‌راهه می‌روند و به این بخش توجه نمی‌کنند، چون سرمایه‌گذاری و کار منظم و جدی می‌خواهد؛ بنابراین به ساده‌ترین کارها می‌پردازند؛ کارهایی مثل اعطای وام، دادن یک میلیون تومان یارانه و وعده‌های این‌چنینی راهکار نیست. پس از انقلاب هم دیده‌ایم هیچ‌کدام از سیاست‌های اعانه‌ای به نتیجه ننشسته‌اند و مشکل فقر نه‌تنها حل نشده، بلکه مسئله نگران‌کننده‌تر هم شده است؛ یعنی در مسئله کاهش فقر هم به پویایی اشتغال و درآمد توجه نکرده‌ایم و خواسته‌ایم با اعانه مشکل را حل کنیم. توجه کنیم مسئله جمعیت اصلاً با اعانه و تشویق‌های این‌چنینی حل نمی‌شود. این مسئله‌ای اجتماعی، روان‌شناختی، اقتصادی و درهم‌تنیده است.

می‌توانم از گفته شما نتیجه بگیرم که هرچند از نظر جمعیتی ما در حال حاضر در موقعیت مناسبی هستیم و در پنجره جمعیتی قرار داریم اما به دلایل اقتصادی از جمله وضعیت بازار کار از موقعیت این پنجره استفاده نشده

است که یکی از نتایج آن هم کاهش نرخ زادوولد است.

«بله. من آمار دقیق نرخ بیکاری را نمی‌دانم، چون اغتشاش و دستکاری آماری زیاد است؛ البته بر اساس منابع مختلف آماری می‌توان پذیرفت که حدود ۳ میلیون نفر بیکار در کشور داریم و از طرفی دو نکته مهم در موضوع بیکاری وجود دارد: یکی اینکه در کنار رقم مطلق توجه به دو توزیع در بیکاری نیز اهمیت دارد. یکی اینکه بیشترین درصد بیکاران مربوط به گروه جوانان یعنی گروه سنی ۱۸ تا ۳۰ سال و ۴۰ درصد از بیکاران از گروه دارای تحصیلات عالی هستند و نکته دوم مسئله بیکاری پنهان است که به آن توجه نمی‌شود. مشاغل پارازیتی و کاذب در ایران بیداد می‌کند. این‌ها مشاغلی هستند که یا اساساً هیچ تأثیری در تولید ناخالص ملی ندارند یا حتی تأثیر منفی دارند. اگر هم تأثیر دارند، بسیار جزئی است. برآوردی از این رقم هم نداریم، اما در خوش‌بینانه‌ترین حالت حدود ۲ تا ۲٫۵ برابر نرخ بیکاری، مشاغل پارازیتی داریم. این‌ها افرادی هستند که شرافتمندانه برای تأمین زندگی‌شان تلاش می‌کنند، اما نه زندگی‌شان تأمین می‌شود و نه در فرآیند توسعه اقتصادی کشور سهمی ایفا می‌کنند. شست‌وشوی ماشین، دست‌فروشی‌های چندلایه، خرید و فروش کالاهای خاص مانند ارز و سکه و ماشین و غیره که بیشتر تأثیر منفی در فرآیند بهره‌وری دارد و کارهایی شبیه به این‌ها نمونه‌های مشاغل کاذب هستند. ما گرهی در روند توسعه داریم که همان مسئله اقتصاد ملی است. در ایران یک مشکل عرصه کسب‌وکار و از آن خیلی خیلی مهم‌تر ناپایداری عرصه کسب‌وکار است؛ لذا باید در این زمینه‌ها برنامه‌ریزی شود، زیرا در مان توجه به این مقولات در قالب سیاست اجتماعی است.

شما در سیاست‌های جمعیتی روی مسائل اقتصادی تمرکز کردید. مقایسه جهانی نشان می‌دهد کشورهای توسعه‌یافته نرخ یا صفر رسیده‌اند
توسعه‌یافته‌اند و از سوی دیگر نرخ رشد بالای جمعیت در کشورهای در حال توسعه مشاهده می‌شود. شاید بتوان همه دغدغه‌ها و راهکارهای حوزه سیاست‌های جمعیتی را در حوزه اقتصاد دید. این موضوعی چندوجهی است که از اقتصاد تا تغییر سبک زندگی زنان و مسائل فرهنگی متعددی را دربر می‌گیرد. آیا در ایران کاری شده تا بدانیم کدام عامل از نظر کسانی که مجرد قطعی مانده‌اند یا تمایلی به ازدواج ندارند یا ازدواج کرده‌هایی که تمایل به فرزندآوری ندارند غلبه دارد؟

«در کشورهای توسعه‌یافته که کمابیش با نگرانی جمعیتی روبه‌رو هستند، کشورهایی که



و می‌توانیم برای این مسئله چاره‌اندیشی کنیم؛ البته چاره‌اندیشی نه از جنس اعانه و بخشنامه و دستورالعمل. چند سال پیش یکی از مدیران درجه اول وزارت بهداشت که در امر بهداشت در ایران نقش کلیدی داشتند و از اساتید مبرز هستند به دانشگاه آمدند و با هم گفت‌وگو داشتیم. پرسیدند به نظر شما سیاست‌های کنترل توزیع وسایل پیشگیری از بارداری چه اثری خواهد داشت. من جواب دادم نخستین اتفاق فاجعه سقط‌جنین است. سقط‌جنین بیشترین ضربه را به کرامت انسانی و بعد هم به سلامت جسمی و روانی مادرانی که سقط‌جنین می‌کنند، وارد می‌آورد. ضمن اینکه به کسب‌وکار زیرزمینی هم رونق می‌دهد. زنی که به هر دلیلی باردار شده و امکان سقط‌جنین ندارد، از طریق مراکز مخفی این کار را انجام خواهد داد و با صدماتی روبه‌رو خواهیم شد که الان هم این اثر آن را ببینیم. در نتیجه باید همه جوانب را با هم دید؛ البته من معتقدم ما با مجموعه‌ای از علل روبه‌رو هستیم که همه این‌ها سهم دارند.

در کنار مسئله کمیت و کیفیت جمعیت، ما موضوع توزیع جمعیت را هم داریم. به نظر شما کدام یک از این سه وجه نگرانی اصلی ما در حوزه جمعیت است؟

«از دید جامعه‌شناختی ضمن اینکه می‌توانیم روی اشکالات متعددی تمرکز کنیم، فکر می‌کنم یکی از بزرگ‌ترین مشکلات ما همین توزیع جمعیت در سرزمین است. در الگوی جمعیت و توسعه به چند نکته توجه داریم: یکی از آن‌ها اندازه جمعیت است که طبیعتاً باید متناسب با منابع جامعه تعریف شود و جمعیت‌شناسان باید درباره آن صحبت کنند. هرچند زمانی آقای احمدی‌نژاد گفت ما ظرفیت ۱۵۰ میلیون نفر در ایران را داریم که حرف کارشناسی شده‌ای نبود. بحث بعدی ساختمان جمعیت است که هرم سنی جمعیت ما چه شکلی دارد. مسئله دیگر این است که آیا این جمعیت در موقعیت بهره‌وری قرار دارد یا خیر. اگر جمعیت زیاد باشد، اما در بهره‌وری

سطح اقتصادی و رفاهی و توسعه‌یافتگی مطلوبی دارند، مسئله پایین بودن نرخ رشد جمعیت به جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی برمی‌گردد. مثلاً ظهور تفکر فمینیستی و گسترده شدن رفاه اجتماعی و شرایط خاصی که برای خانواده‌ها پیش آمده باعث تغییرات در نهاد خانواده شده است. گیدنز تحولات بسیاری را در شکل‌گیری نظام خانواده جدید و در تغییرات سهمگین نظام خانواده شرح می‌دهد و نشان می‌دهد تلقی از خانواده در حال زیر و رو شدن است. در این کشورها مجموعه عوامل فرهنگی و اجتماعی در کاهش نرخ زادوولد پررنگ‌تر است، اما در ایران بخشی از تغییراتی که به وجود آمده به عوامل فرهنگی، ارزشی، باورها و نگرش‌ها برمی‌گردد. خانواده‌هایی که از سطح رفاهی مطلوبی برخوردارند به فرزندآوری رو نمی‌آورند یا با تأخیر فرزند می‌آورند و در حد یک یا دو فرزند را تجربه می‌کنند. این نشان می‌دهد ما از الگوهای فرهنگی و باورهای جدیدی برخوردار شده‌ایم که بخشی از جامعه ما از آن‌ها پیروی می‌کند. با این وجود در بخش قابل توجهی از جامعه شاهد این هستیم که متغیرهای اقتصادی تأثیرگذاری خود را داشته است. از دید من اگر بخواهیم در جامعه ایران تشخیص بدهیم افرادی که مجرد هستند یا کسانی که به مجرد قطعی رسیده‌اند به چه دلایلی ازدواج نمی‌کنند و گروهی که تشکیل خانواده داده‌اند و به دلایلی تمایلی به فرزندآوری ندارند دلیلشان چیست، به نظر سهم متغیر اقتصادی و مبهم بودن آینده سهم قابل توجهی است، اما اگر تصور کنیم در ایران سهم اقتصاد صد درصد است، این طور نیست. متغیرهای رفاهی و اقتصادی و ناپایداری‌های این بخش سهم بیشتر و باورهای فکری و انگاره‌ها هم سهم بعدی را دارند. اگر بخواهیم نظر قطعی بدهیم به پیمایش‌هایی نیاز هست که در پیمایش «نگرش‌ها و ارزش‌ها» تا حدودی به آن پرداخته شده است اما به مطالعات بیشتر نیاز است.

همان‌طور که در بحث پیش هم گفتم ما در مرحله بحرانی نیستیم، در مرحله نگرانی هستیم

سهم نداشته باشد خاصیتی ندارد. اتفاقی که در هند و بنگلادش افتاد و بنگلادش به این نتیجه رسید که فراوانی جمعیت را پشت توربین تولید بگذارد. چند سالی هم هست که مسیر توسعه را طی می‌کنند؛ و مسئله آخر هم اینکه جمعیت چقدر در فرآیند توسعه یا حتی بی‌ثمر بودن در توسعه قرار می‌گیرد و یا حتی ضد توسعه عمل می‌کند. این‌ها اندازه فقر و نابرابری را در درون خودش مورد توجه و تأثیر قرار می‌دهد. در ارتباط با توزیع ما بزرگ‌ترین مشکل را در همین مورد داریم. توزیع جمعیت در ایران از یک روش ارادی برنامه‌ریزی نظام‌مند برخوردار نیست. در تجربه غرب یک نظام اجتماعی به نام نظام فنودالیه وجود داشت که به صورت فراگیر در جامعه پاگیر بود. کم‌کم بورژوازی صنعتی و شهری به وجود آمد. وقتی سرمایه‌داری شروع به ظرفیت‌سازی کرد ظرفیت‌های قابل توجهی در شهرها ایجاد شد و در کنار آن ظرفیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هم فراهم شد و به تدریج هرچه نیرو از نظام فنودالیه آزاد شد جذب بورژوازی شهری و صنعتی نوپا شد و در فرآیند تولید و بهره‌وری قرار گرفت. مشوق‌هایی هم وجود داشت. نتیجه این روند فروپاشی نظام فنودالی از درون بود؛ یعنی فنودال‌ها برای اینکه افرادشان را از نظام سرمایه‌داری دور نگه دارند از حصار و دیوار و اسلحه استفاده کردند؛ در واقع مشوق‌ها در شهر طوری بودند که نیروی کارگری و تولیدی از روستا فرار می‌کردند. این روند ادامه پیدا کرد تا جایی که جمعیت به وضعیت تعادلی رسید و بورژوازی مابازای نیرویی که از نظام فنودالیه گرفت آموزش و ماشین‌آلات صنعتی را در نظام فنودالیه سنتی جاگیر کرد. نظام فنودالیه هم قانع شد که در مواردی ۶۰ یا

۷۰ یا در مواردی ۸۰ درصد نیروهایش را از دست بدهد، ولی به مدد کشت مکانیزه و ماشین‌آلات پیشرفته کشاورزی سطح تولیداتش را چند برابر افزایش بدهد. در کشورهای توسعه‌یافته، صنعتی شدن نه تنها باعث از بین رفتن کشاورزی نشد بلکه باعث رشد و افزایش قابل توجه تولیدات محصولات کشاورزی هم شد.

در جامعه ایران مسئله اندازه و توزیع جمعیت دچار اختلال است. اصلاحات ارضی با الگوی غیرواقع‌بینانه نسبت به واقعیت‌های جامعه سال ۱۳۴۰ ما بسته و اجرا شد و پاسخی به نیازهای جامعه سرمایه‌داری و دولت وقت امریکا و فشارهای آن‌ها بود. در نتیجه اصلاحات ارضی به صورت تک‌پایه‌ای و بدون در نظر گرفتن جنبه‌های مختلف پیاده شد. می‌توانیم نقطه اختلال در توزیع جمعیت

را در دهه ۴۰ بگذاریم. نه اینکه قبلاً نبوده، اما اختلال سیل‌آسیا طی صد سال اخیر و از دهه ۴۰ آغاز شد و به سرعت از سمت روستا به شهر دچار تراکم و فراوانی شدیم. در این مقطع هفده ساله به شدت روستاها خالی و شهرها متراکم می‌شوند. نقطه ابتدای مشاغل مزاحم و کاذب هم مربوط به این هفده سال است. پس از این مقطع و در پیروزی انقلاب به فوران انتظارات دامن زدیم و موج میلیونی از جمعیت به شهرها مهاجرت کردند. گفته شد زمین مال خداست و به همه خانه می‌دهیم و بحث‌های اعتقادی پیش کشیده شدند. با سیاست‌های بعدی هم به نسبت سطح دچار بی‌تعادلی سرزمینی شدیم. جمعیت ایران در دهه ۴۰، حدود ۷۰ درصد روستانشین داشت و در بازه زمانی کمتر از نیم قرن این نسبت معکوس شد. این حد از تغییرات توزیعی جمعیت اختلال‌آفرین است. اقتصاد، توسعه، امنیت، فرهنگ و سازگاری و سرمایه اجتماعی و همه را به مخاطره می‌کشاند. یکی از عللی که در ایران سرمایه اجتماعی پایین است جابه‌جایی جمعیت، پیدایش حاشیه‌ها، اسکان غیررسمی و مسکن نامطلوب است. وقتی ما ۲۰ میلیون نفر حاشیه‌نشین و ساکن مسکن غیررسمی و بافت فرسوده داریم که نزدیک یک چهارم جمعیت ایران است، چطور انتظار داریم در جامعه نظم و امنیت مناسب باشد و آسیب اجتماعی افزایش نیابد. پس در توزیع جمعیت دچار مشکلاتی هستیم که نسبت جمعیتی را وازگون کردیم و حالا داریم به تبعات آن پاسخ می‌دهیم.

اتفاقات دیگری که روی همه مسائل ما تأثیر می‌گذارد شیوه شهرنشینی است. آماری هست که نشان می‌دهد از سال ۱۲۸۶ هجری شمسی تا سال

۱۳۴۰، تعداد شهرهای ما به ۱۸۱ شهر رسیده است، اما پس از آن از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷، تعداد ۲۷۲ شهر به تعداد قبلی اضافه شده؛ یعنی در یک بازه زمانی هفده‌ساله نزدیک به ۲ برابر به تعداد شهرها اضافه شده است. از این نگران‌کننده‌تر، افزایش تعداد شهرها از سال ۵۷ به بعد است؛ به طوری که تا الآن ۷۹۰ شهر دیگر اضافه شده است. این آمار برای چهار سال قبل است و به این عدد باز هم اضافه شده است. ما تا چهار سال قبل ۱۲۴۳ شهر در ایران داشته‌ایم. افزایش شهرها معنای توزیع جمعیت را می‌دهد. این گرفتاری اصلی ما نیست، بلکه گرفتاری اصلی در پیدایش پدیده روستا-شهر است؛ یعنی در یک روستا آن قدر جمعیت اضافه می‌شود که به شهر تبدیل می‌شود. مثلاً در کرج چندین روستا به شهر تبدیل شده‌اند.

در ایران اندازه و توزیع جمعیت دچار اختلال است. اصلاحات ارضی با الگوی غیرواقع‌بینانه نسبت به واقعیت‌های جامعه سال ۱۳۴۰ ما بسته و اجرا شد و پاسخی به نیازهای جامعه سرمایه‌داری و دولت وقت امریکا و فشارهای آن‌ها بود

روستا-شهر ترکیبی از بافت و سنت‌های روستایی و شهری است؛ یعنی نه روستاست و نه شهر. این در میان‌ماندگی یعنی تعلق نظم، همستگی، انسجام، سرمایه اجتماعی، اقتصاد، آموزش و بسیاری عوامل دیگر.

شاید از این تعداد شهرهایی که الآن داریم، نیمی روستا-شهر باشند. این امر تهدیدی برای جامعه است، اما از آن هم نگران‌کننده‌تر، ماکروسفالی وحشتناک شهری و جمعیتی محصول چهل سال اخیر یعنی پیدایش کلانشهرهای متعدد در سرزمین ایران است؛ یعنی در بازه زمانی چهل ساله حداقل نه کلانشهر داریم. تهران اولین است که نباید دیگر آن را کلانشهر، بلکه باید ابرشهر بدانیم. بعد از تهران، مشهد با ۵ میلیون نفر جمعیت، کرج، شیراز و اصفهان و تبریز و اهواز و قم و قزوین قرار دارند. این یعنی همه جمعیت کشور در نه نقطه و بخش کوچکی از سرزمین پهناور ایران و به صورت ناهمگن مستقر شده‌اند و در این شهرها بخش کلیدی و سهم اصلی اقتصادی کشور اتفاق می‌افتد؛ یعنی تشدید نابرابری به نفع کلانشهرها و به ضرر روستا و شهرهای کوچک‌تر و همچنین نابرابری سرزمینی و منطقه‌ای. این اتفاق یعنی واژگونی در نظام توزیع جمعیت که ارادی و برنامه‌ریزی شده نیست، شهرهای عجیب هم به وجود آورده است. روابط اقتصادی، اجتماعی و اداری ناخواسته جدیدی شکل گرفته است. ما قبلاً این بحث‌ها را می‌کردیم و شنیده نمی‌شد و الآن به صورت شفاف مشاهده می‌شود. این روند اختلال در توزیع جمعیت در پنج سال اخیر شدت پیدا کرده و تا هفت هشت سال آینده هم به شدت ادامه پیدا خواهد کرد و موج سنگینی از اختلال در نظام توزیع جمعیت سرزمین ایران رقم خواهد خورد؛ یعنی به دلایل زیست‌محیطی، ریزگردها و خشکی و کم‌آبی بین ۱۰-۱۵ میلیون یا حتی تا ۲۰ میلیون نفر جمعیت در سرزمین ایران از استان‌ها و مناطق با اقلیم و شرایط نامناسب به سمت استان‌های نسبتاً برخوردار جابه‌جا خواهند شد و این ناسازگاری را در جامعه بالا خواهد برد. وقتی سایر استان‌هایی که منابع آبی و سرزمینی دارند دچار هجوم بشوند، مقاومت ایجاد می‌شود و شکاف و دوگانگی به وجود خواهد آمد.

اگر بخواهیم صحبت‌های شما را جمع‌بندی کنیم به نظر می‌آید وضعیت جمعیتی ما تا حدی نگران‌کننده است و باید به فکر سیاست آن باشیم. حل ارتباط دارد، هم اقتصادی، اما اولویت در کشور ما با مسائل اقتصادی است، با وجود این پیش از همه این‌ها باید به بحث توزیع توجه کنیم. تا وقتی به توزیع توجه نشود، اشتغال و توسعه هم دچار اختلال می‌شوند و روی کمیت جمعیت خواه ناخواه تأثیر می‌گذارند.

مقصر انگاری زنان در سیاست‌های جمعیتی

گفت‌وگو با سیمین کاظمی



مجلس شورای اسلامی در آخرین روزهای کاری سال ۱۳۹۹ طرحی را به تصویب رساند که تا امروز واکنش‌های گروه‌های مخالف را به دنبال داشته است. این طرح که «عنوان جوانی جمعیت و حمایت از خانواده» را به دوش می‌کشد ۷۴ ماده دارد که از این میان مهم‌ترین نقدها به مواد ۵۱ تا ۵۳ آن وارد شده است. طبق مصوبات این سه ماده هرگونه توزیع رایگان وسایل مرتبط با پیشگیری از بارداری در شبکه بهداشتی درمانی وابسته به دانشگاه‌های علوم پزشکی ممنوع است. داروهای هورمونی جلوگیری از بارداری در داروخانه، تنها در صورتی که بارداری خطر جانی برای مادر یا جنین داشته باشد و تنها با دستور پزشک می‌تواند ارائه شود. عقیم‌سازی زنان و مردان بجز در موارد استثنائی و در جایی که بارداری برای مادر خطر جانی دارد ممنوع است. پزشک هیچ مسئولیتی در برابر ارجاع زنان باردار به مراکز غربالگری ندارد؛ اگر پزشک زن بارداری را برای غربالگری ارجاع داده و این غربالگری به سقط منجر شود، پزشک مجرم است مگر در مواردی که در قانون مجاز اعلام شده باشد و در نهایت هرگونه توصیه به مادران باردار توسط کادر بهداشت و درمان یا تشویق یا ارجاع از سوی درمانگران به تشخیص ناهنجاری جنین مجاز نیست مگر در موارد خاص. مرور این قوانین نشان می‌دهد قانون‌گذار زنان و مردان را تا چه اندازه نسبت به تصمیم‌گیری در خصوص فرزندآوری محدود کرده و فرزندآوری را حتی در صورت وجود نقص در نوزاد ترجیح داده است. در این میان البته بیشترین آسیب متوجه زنان و در سطح بالاتر زانی است که امکانات مادی کمتر و دسترسی پایین‌تر به پزشکان متخصص دارند. در کلام ساده، این قانون زنان متأهل را ملزم به بارداری و فرزندآوری می‌داند، مگر در مواردی که با خطر جانی همراه است. نگاه این قانون به زنان و اثرات آن بر زندگی آن‌ها موضوع گفت‌وگوی ما با سیمین کاظمی، فعال حوزه زنان است. وی که تجربه میدانی در اجرای سیاست‌های کاهش جمعیت در مناطق محروم کشور را دارد از زاویه خرد و ارتباط مستقیم با جامعه هدف، این سیاست‌ها را نقد می‌کند. در گفت‌وگو با ایشان نکات مهمی درباره تأثیرات احتمالی اجرای این قانون مطرح شد.

از بارداری را از دسترس زنان خارج کند. این وسایل پیش از آن رایگان توزیع می‌شد و علاوه بر آن برای زنانی که به مراکز بهداشتی مراجعه می‌کردند آموزش و توضیح داده می‌شد که این وسایل چه فواید و مضراتی دارند و اینکه تعداد کمتر فرزندان باعث می‌شود زندگی راحت‌تر و بهتری داشته باشید. یک‌دفعه، پس از آن برنامه تغییر کرد و بهورزها و کارکنان بخش بهداشت مجبور شدند با جمعیت به شکل دیگری مواجه شوند. به یاد دارم زمانی که در یکی از مراکز روستایی کار می‌کردم بهورزی از من پرسید تا دیروز به مردم می‌گفتم جمعیت باید کم بشود، باید بچه کمتری به دنیا بیاورید، الان چطور حرف‌هایم را عوض کنم؛ یعنی تغییر این سیاست و اجرای آن در سطح خرد از آنچه تصور می‌شود بسیار سخت‌تر است. در واقع در سطح کلان تصمیمی گرفته می‌شود، ولی به سطح خرد فکر نمی‌شود که چقدر اجرای این تصمیم دشوار یا غیرممکن است؛ البته همان موقعی که سیاست‌های جمعیتی به سمت کاهش جمعیت بود باز هم مشکل اجرای آن در سطح خرد وجود داشت.

پس بنا بر تجربه شما این تغییر سیاست در سطوح خرد با مشکل بیشتری روبه‌روست؟

«بله و معتقدم بر بخش کوچکی از جمعیت ما این برنامه افزایش جمعیت تأثیری نخواهد داشت؛ یعنی زنان طبقه مرفه و تحصیلکرده همچنان می‌توانند وسایل پیشگیری از بارداری را تهیه کنند و کماکان به وسایل سقط جنین دسترسی دارند، هرچند سقط جنین ممنوع است و اینکه می‌توانند

موضوع گفت‌وگوی ما سیاست‌های جمعیتی و زنان است. چند سالی است مشاهده می‌کنیم سیاست‌های جمعیتی در ایران شکل دیگری به خود گرفته و حاکمیت از سیاست کاهش جمعیت به سیاست افزایش جمعیت رو آورده است و در این زمینه برخی اقدامات عملی را نیز در دستور کار خودش قرار داده است؛ سیاست‌هایی مانند ممنوعیت سقط جنین و کاهش عرضه وسایل که از سال‌های گذشته اجرایی شده و تا امروز که به سیاست غربالگری رسیدیم. این سیاست‌ها روی زنان و به‌طور ویژه زنان کمتر برخوردار چه اثری داشته است؟

«از همان مقطعی که اعلام شد جمعیت ایران رو به سالخوردگی می‌رود و باید سیاست جمعیتی تغییر کند و ما به سمت افزایش جمعیت برویم اولین برنامه‌ریزی انجام گرفته شده آن بود که وزارت بهداشت مکلف شد وسایل پیشگیری



آگاهی‌ها و آموزش‌های لازم را از طرق مختلف کسب کنند، ولی آن بخش از جمعیت که بخش محروم و کمتر برخوردار و کم‌سواد جامعه است و به لحاظ جغرافیایی در جاهای دور دست زندگی می‌کنند بیشترین آسیب را از این برنامه تغییر سیاست جمعیتی خواهند دید.

درباره طرح اخیری که در مجلس تصویب شد و البته شورای نگهبان به آن ایراداتی وارد کرد نیز این نقدها وجود دارد؟

«بند بند این طرح زن‌ها را در تنگنا قرار می‌دهد برای اینکه دسترسی‌هایی که قبلاً داشتند یکی یکی قطع می‌شود. مثلاً در یکی از تبصره‌های ماده ۵۰ از همین طرح نوشته شده اگر سزارین به درخواست مادر باشد، نباید حق بیمه پرداخت شود. در واقع این طرح سزارین دلخواه یا انتخابی را به امری طبقاتی تبدیل می‌کند. زنانی که پول داشته باشند هرچند ضرورت یا توجیه پزشکی وجود نداشته باشد می‌توانند سزارین کنند ولی زنان فقیر که توان مالی کمتری دارند مجبورند به سمت زایمان طبیعی بروند. موضوع دیگری که در این طرح مطرح شده و خیلی هم سر و صدا کرد موضوع غربالگری است که بر اساس آن غربالگری باید حذف شود و اگر هم حذف نشود، مراحل آن بسیار سخت شده است. این سیاست نیز غربالگری ناهنجاری‌های ژنتیکی را از دسترس تهیدستان جامعه خارج می‌کند نه از دسترس همه زنان. چرا؟ به خاطر اینکه اولاً غربالگری امری بود که در سطح یک مراقبت در خانه‌ها و مراکز بهداشت روستایی و شهری انجام می‌شد؛ این مراکز بهداشت جاهایی هستند که بیشترین مراجعینشان از طبقات فرودست جامعه هستند، کسانی هستند که توانایی مالی برای پرداخت ویزیت پزشک متخصص را ندارند یا نمی‌توانند به بیمارستان خصوصی مراجعه کنند، لاجرم به مراکز و خانه‌های بهداشت می‌روند که خدمات مراقبت بارداری آن‌ها ارزان و در مواردی رایگان است. به هر حال تا کنون غربالگری ناهنجاری‌های ژنتیکی در برنامه مراقبت‌های بارداری گنجانده شده بود و مراقبان سلامت یعنی ماماها با این جمعیت زیر پوشش خود ارتباط نزدیک داشتند و به زنان باردار تحت پوشش توصیه می‌کردند آزمایش‌های غربالگری را انجام دهند. از آنجا که این آزمایش‌ها گران‌قیمت هستند زنان اگر می‌توانستند هزینه آزمایش را پرداخت کنند، انجام می‌دادند و اگر نتیجه مثبت یا پرخطر بود به سطح بالاتر ارجاع می‌شدند و اگر پول آزمایش نداشتند که اجباری نبود. در طرح جوانی جمعیت مصوب اسفند ۹۹ همین توصیه هم حذف شده است.

در این طرح زنان به صورت یک جمعیت انبوهی دیده شده‌اند که هیچ تمایز طبقاتی، فرهنگی، قومیتی ندارند، درحالی که این تمایزها

آن تبلیغ می‌شد می‌توانست بسیار اثرگذار باشد. به لحاظ آماری یا تجربه میدانی نتایج اجرای این سیاست مشخص است؟

«پس از تغییر سیاست جمعیتی در دهه ۹۰ شمسی وسایل رایگان پیشگیری از بارداری از مراکز شهری جمع شد، ولی مراکز حاشیه‌ای و روستایی مجاز بودند وسایل را تحت شرایطی به زنان بدهند. مثلاً اگر زنی سه فرزند داشت یا مشکلات پزشکی داشت که نباید باردار می‌شد یا بالای چهل سال بود به او وسیله پیشگیری داده می‌شد، ولی دیگر به زنان آموزش داده نمی‌شد؛ یعنی در سال‌های اخیر ارائه وسایل پیشگیری از بارداری به صورت فعال انجام نمی‌شد و مانند سابق نبود که مثلاً بهورز و ماما پیگیری کنند یا اینکه برای کاهش فرزندآوری آموزش بدهند، ولی اگر کسی مراجعه می‌کرد به او وسیله می‌دادند و البته همان‌طور که اشاره کردم در بعضی مراکز، یعنی مراکز حاشیه‌ای و روستایی. به هر حال با اینکه در سال‌های اخیر وسایل رایگان از دسترس زنان شهری خارج شد و پیشگیری از بارداری در مورد زنان حاشیه‌نشین و روستایی به خودشان واگذار شده بود، ولی به نظر می‌رسد اجرای این سیاست‌ها به تحقق هدف افزایش جمعیت کمکی نکرده، چون نرخ باروری کل در سال ۱۳۹۸ حدود ۱٫۷ بوده است.

کاهش نرخ باروری بی سابقه بوده، اما درباره نرخ دقیق باید راستی‌آزمایی شود.

«در سایت‌های مختلف آمارهای مختلفی ارائه شده، ولی اینکه کدام دقیق است مشخص نیست.

واقعیت‌های جامعه است. وقتی این‌ها غربالگری را از سطح یک مراقبت برمی‌دارند یعنی در واقع تمام زن‌هایی که تا به حال به مراکز بهداشت مراجعه می‌کردند و مراقبت بارداری‌شان در این مراکز انجام می‌شده به ناچار دیگر غربالگری را انجام نخواهند داد، چون در طرح گفته شده غربالگری صرفاً باید به درخواست خانواده و به تجویز پزشک متخصص باشد. در نتیجه غربالگری مشروط به دو ویژگی می‌شود: آگاهی خانواده و توان مراجعه به پزشک متخصص. در واقع با چنین شروطی زنانی که آگاهی کمتری دارند و پول مراجعه به متخصص ندارند از برنامه غربالگری ناهنجاری‌های ژنتیکی حذف می‌شوند. در طرح به این موضوع توجه نشده که زن روستایی یا زن کم‌سواد که نمی‌داند ناهنجاری کروموزومی چیست چگونه باید تشخیص بدهد که آن را از پزشک متخصص درخواست کند و اگر به متخصص دسترسی نداشت تکلیف چیست. واقعیت این است تا وقتی که بهورز یا مراقب سلامت یا پزشک به او نگویند شما به این غربالگری نیاز دارید، او خودش دنبال آن نخواهد رفت. در نتیجه این خطر وجود دارد که نهایتاً ناهنجاری‌های جنینی در بخشی از جمعیت محروم افزایش یابد و این معلولیت به محرومیت اضافه خواهد شد. در واقع این طرح جوانی جمعیت بخش محروم جامعه را با مشکلات بیشتری روبه‌رو می‌کند.

ما قبلاً هم محدود کردن وسایل پیشگیری را امتحان کرده‌ایم و همان‌طور که اشاره کردید این سیاست در طبقه متوسط شهری خیلی نمی‌تواند اثرگذار باشد، ولی در بخش حاشیه که وسایل رایگان در اختیارشان گذاشته می‌شد و بسیار هم برای



در ابتدای بحث توضیح دادید که در گذشته بهورزها و ماماها در نقاط محروم به لحاظ آموزشی فعال بودند و از لزوم فاصله‌گذاری بین تولد فرزندان و کاهش فرزندآوری صحبت می‌کردند. به نظر شما زمانی که چنین کار فرهنگی انجام می‌شد، تغییر یک شبه سیاست می‌تواند همه این آموزش‌ها را خنثی کند؟

«واقعت این است که فرهنگ یک مبنای عینی و مادی دارد و وقتی که آن مبنای مادی و عینی تغییر نکند فرهنگ هم تغییر نمی‌کند، ضمن اینکه وقتی که فرهنگ تغییر کرد و به یک سمت و سوی تازه‌ای رفت برگرداندن آن کار سخت و مشکلی است و شاید امکان‌پذیر نباشد. در جامعه ما یک بار سیاست کاهش جمعیت اتخاذ شد و مردم هم به مزایای آن پی بردند و در زندگی مادی خودشان متوجه این موضوع شدند که فرزندآوری کمتر چه مزایایی دارد؛ یعنی اینکه وقتی خانوادگی می‌بیند افزایش بودجه سالانه‌اش متناسب با افزایش هزینه‌هایش نیست کار عقلانی که می‌تواند انجام دهد کنترل جمعیت خانواده است و نتیجه منطقی این است که تعداد فرزندان را افزایش نمی‌دهد. در حال حاضر وضعیت اقتصادی دارد بی‌ثبات‌تر از پیش می‌شود؛ یعنی میزان هزینه‌ها به‌مراتب بیشتر از افزایش درآمد است. حداقل دستمزد تعیین شده امسال ۲/۶ میلیون تومان برای کارگران است، ولی در مقابل باید بینم خط فقر چند برابر این میزان دستمزد افزایش پیدا می‌کند. وقتی خانواده‌ای از یک طرف درآمد و از طرف دیگر

اراده و انتخاب افراد اینجا به‌طورکلی نادیده گرفته شده است.

در چرایی اجرای سیاست‌های جمعیتی اخیر عموماً از مقابله با سالمندی جمعیت صحبت می‌شود. بسیاری از کشورهای در حال توسعه پیش‌تر از ما با این چالش روبرو بودند و توانستند آن را تا حدی مدیریت کنند یا در مسیر مدیریت گام بردارند. سؤال این است سیاست‌های جمعیتی در آن کشورها با توجه به اینکه فعالان زن در آن کشورها قدرت بیشتری دارند و اجازه چنین سیاست‌هایی که انتخاب را از زن و مادر سلب می‌کند به آن‌ها نمی‌دهند چگونه پیش می‌رود، آن‌ها در واقع از چه سیاست و ابزاری استفاده می‌کنند؟

«واقعت این است که سیاست‌های جمعیتی اولاً در طول تاریخ و در جوامع مختلف وجود داشته. هر دولتی سیاست جمعیتی را به شکلی تعیین می‌کرده. در حال حاضر جوامع مختلف با هم فرق می‌کنند. بعضی از جوامع که به حقوق و آزادی‌های فرد و حقوق زنان احترام می‌گذارند ممکن است برنامه‌هایشان از یک جامعه‌ای مانند ما متفاوت باشد. آنجا سیاست‌ها بیشتر سیاست تشویقی است؛ یعنی مشوق‌ها و حمایت‌هایی را در نظر می‌گیرند که به افراد مایل به فرزندآوری کمک کنند نه اینکه به‌زور بخواهند همه بارداری‌ها حفظ شود. انتخاب شخصی هم مهم است، چون خانواده است که می‌خواهد بچه را بزرگ کند، دولت که بزرگ نمی‌کند. در نتیجه در سیاست‌گذاری در وهله اول باید به حقوق فردی و اجتماعی مخصوصاً حقوق زنان احترام گذاشته شود. اگر انتظار بر این است که زنان شاغل بچه‌دار شوند در کنار آن حداقل امکانی که باید فراهم شود این است که تمام محیط‌های

زنان طبقه محروم‌تر و حاشیه‌نشین اثرگذار است که آن‌ها هم مانع بزرگ و ملموسی به نام اقتصاد دارند. در نتیجه روی این گروه از خانوارها نیز اثر مدنظر را ندارد. به نظر می‌رسد سیاست‌گذار حداقل باید این جنبه‌ها را در تعیین یک سیاست ببیند. پس چرا و چگونه چنین سیاستی حتی با وجود عواقب خطرناک حذف غربالگری به تصویب می‌رسد؟

«به نظر می‌آید این سیاست‌گذاری درباره افزایش جمعیت بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد و به‌شدت نگاه کمی به موضوع حاکم است. با اتکا به همین نگاه کمی قرار است اگر یک بارداری اتفاق افتاد، به هر شکل ممکن، با

جلوگیری از غربالگری ناهنجاری‌های کروموزومی یا ممانعت از سقط جنین جلو از دست رفتن این بارداری گرفته شود. در این طرح اساساً مفهومی به نام بارداری ناخواسته جدی گرفته نشده است، درحالی‌که بسیاری از بارداری‌ها ناخواسته هستند؛ چه زوجین ازدواج کرده باشند چه ازدواج نکرده باشند. این بارداری‌های ناخواسته شایع‌ترین علل سقط جنین هستند. وجود نگاه کمی به مسئله جمعیت برنامه را به این سمت پیش می‌برد که اگر بارداری اتفاق افتاده، حتماً باید این نوزاد متولد شود. حالا ناخواسته باشد، معلول باشد یا ناهنجاری ژنتیکی داشته باشد اهمیت ندارد. بچه باید به دنیا بیاید، چون سیاست‌گذار ما امر کرده که باید به دنیا بیاید. سلیق شخصی،

وجود نگاه کمی به مسئله جمعیت برنامه را به این سمت پیش می‌برد که اگر بارداری اتفاق افتاده، حتماً باید این نوزاد متولد شود، حالا ناخواسته باشد، معلول باشد یا ناهنجاری ژنتیکی داشته باشد اهمیت ندارد. بچه باید به دنیا بیاید، چون سیاست‌گذار ما امر کرده که باید به دنیا بیاید

محاسبه عقلانی متوجه می‌شود نباید به سمت فرزندآوری برود و نمی‌رود. در طرحی که مجلس تصویب کرده ابعاد اقتصادی آن در مواردی دیده شده، اما ناکافی است؛ یعنی این مشوق‌های اقتصادی که وجود دارد این‌طور نیست که بخواهد افراد را به سمت فرزندآوری بیشتر ببرد.

با توجه به توضیحاتی که دادید برداشت من این است این سیاست‌ها (کاهش ارائه وسایل پیشگیری، تبلیغ

فرزندآوری و حذف غربالگری) روی زنان طبقه متوسط شهری به‌طور خاص خیلی اثرگذار نخواهد بود، چون اساساً آن‌ها معیار تصمیم‌گیری‌شان چیز دیگری است و بالعکس روی

کاری مهدکودک داشته باشند. در ایران چنین امکانی وجود ندارد و بار عمده پرورش فرزند با والدین پدر و مادر یعنی پدر بزرگ و مادر بزرگ هاست. اگر کسی این امکان را نداشته باشد بچه‌داری برایش دشوار می‌شود. به چه دلیل، چون حمایت اجتماعی وجود ندارد و مهدکودک رایگان و ارزان در اختیار مادران نیست. به ندرت محل کاری پیدا می‌کنید که مهدکودک داشته باشد. خب ما چطور می‌توانیم انتظار داشته باشیم برنامه افزایش جمعیت پیش برود. مشوق این نیست که بدون هیچ تضمینی و ضمانت اجرایی یک ماده‌ای گنجانده شود. مثلاً در همین طرح، ماده ۱۷ درباره این است که مادران باردار می‌توانند ۴ ماه و اگر دوقلو باشد تا دوازده ماه مرخصی زایمان بگیرند. چنین حمایتی بسیار خوب و لازم است، اما چه تضمینی وجود دارد این مادران حقوقشان را بگیرند. واقعیت این است اگر زنی در دستگاه‌های دولتی کار نکند و خارج از این دستگاه‌ها باشد بعید است این مرخصی به او تعلق بگیرد. در بخش خصوصی و حتی کسانی که در قالب شرکتی و قراردادی با دولت قرارداد دارند این مرخصی برای آن‌ها اجرا نمی‌شود. در واقع حمایتی که از آن نام می‌برند صرفاً روی کاغذ است؛ یعنی اساساً قابلیت اجرا ندارد یا اینکه گفته می‌شود زنان پس از اینکه از مرخصی زایمان استفاده کردند می‌توانند برگردند سر کار، اگر سمتی داشتند حفظ شود، صاحب کار حق نقل و انتقال آن‌ها را ندارد مگر به درخواست خودشان. چنین حمایت قانونی قبلاً هم پیش‌بینی شده بود که زنان از شش ماه مرخصی زایمان استفاده کنند، ولی دیدیم استفاده از مرخصی زایمان به اخراج گسترده زنان منجر شد. در سال ۱۳۹۴ خبری منتشر شد به نقل از یکی از معاونان سازمان تأمین اجتماعی که ۴۷ هزار زن از ۱۴۵ هزار زنی که در کشور در یک بازه زمانی هجده ماهه از مرخصی شش ماهه زایمان استفاده کردند در بازگشت به کار اخراج شدند. در واقع هیچ نوع حمایت واقعی وجود ندارد. این حمایتی که می‌گویند صرفاً روی کاغذ است و بی‌پشتوانه. وضعیت کارگران به خصوص کارگران زن ما به این شکل است که هیچ قراردادی بین آن‌ها و کارفرما وجود ندارد و اصلاً کارفرما ملزم به رعایت قانون کار نیست. برای همین اگر زنی به خاطر زایمان نخواهد سرکار برود، یعنی کلاً کارش را از دست داده. بسیاری مواد حمایتی از زنان که در طرح گنجانده شده‌اند صرفاً حمایت تخیلی هستند و

قابلیت اجرایی ندارند. تجربیات گذشته به زنان یاد داده در این موارد با احتیاط عمل کنند.

با توجه به وضعیت فعلی که در جامعه داریم و بحران‌های مختلفی که در حوزه‌های مختلف وجود دارد اصلاً این بحران جمعیتی و سالمند شدن تا چه اندازه اولویت دارد و باید در مورد آن نگران باشیم؟

«این سؤال در حوزه تخصصی من نیست و به جمعیت‌شناسی برمی‌گردد، اما تا جایی که می‌دانم اختلاف نظر وجود دارد. به هر حال بسیاری معتقدند منابعی که در ایران وجود دارد، چه به لحاظ محیط زیستی و چه به لحاظ امکانات و وضعیت اقتصادی، کفاف جمعیت بیشتر را نمی‌دهد و شاید اوضاع فاجعه‌آمیز شود، حتی اگر بپذیریم نرخ جایگزینی باید بهبود یابد باز هم باید بیندیشیم چه راهکارهایی مناسب است تا حقی از کسی ضایع نشود و آسیبی به بخشی از جامعه نرسد.

شما بحث راهکارها را مطرح کردید. جز یکی دو مورد از راهکارها که پیش‌تر گفتید آيا روش‌های حمایتی دیگری نیز تجربه شده که موفقیت‌آمیز باشد؟

«به نظر می‌رسد برخی از این علل کاهش جمعیت در طرح‌های سیاستی در نظر گرفته نشدند. مثلاً فرض کنید در ایران یکی از علل می‌تواند افزایش سن ازدواج باشد. در این مورد لازم است زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی فراهم شود تا تسهیل امر ازدواج صورت بگیرد؛ البته

نه به این شکل که فکر کنند ازدواج فقط این است طرف چه‌بیزیه داشته باشد یا یک وام بگیرد و کل قضیه حل شود؛ این بخش بسیار کوچکی از ماجراست. در یک جامعه باید ثبات اقتصادی، امنیت اقتصادی و دسترسی برابر به منابع وجود داشته باشد تا افراد بتوانند به سمت ازدواج بروند. اشتغال و مسکن دو پیش‌نیاز مهم ازدواج هستند که در حال حاضر برای بخش چشمگیری از جامعه فراهم نیستند. از سویی برخلاف کشورهای غربی در ایران

موضوع ازدواج در افزایش جمعیت مهم است، چون اینجا فرزندان که خارج از ازدواج باشند اساساً در جامعه پذیرفته نمی‌شوند و از بسیاری حقوق محروم هستند، در نتیجه فرزندآوری حتماً و الزاماً باید در چارچوب ازدواج باشد.

در جوامع غربی فرزندآوری خارج از ازدواج با فرزندآوری در ازدواج فرقی ندارد و آن بچه‌ای که به دنیا می‌آید از تمام حقوق برخوردار است و استیگما یا انگ نامشروع به فرزند و پدر و مادرش نمی‌خورد، ولی در ایران وقتی این محدودیت وجود دارد که فرزند باید حاصل ازدواج باشد پس باید در امر ازدواج تسهیل هم صورت بگیرد. موضوع دیگر در جمعیت، پدیده مهاجرت است که مخصوصاً در بین قشر تحصیلکرده زیاد است. افرادی که کشور را ترک می‌کنند نیروی کار ایران هستند که آموزش دیده‌اند و مهارت‌های لازم را کسب کرده‌اند، ولی چون امکان استفاده از مهارت‌ها و استعدادهاشان در داخل کشور وجود ندارد ترجیح می‌دهند بختشان را در جای دیگری آزمایش کنند. آمار مهاجرت مخصوصاً مهاجرت تحصیلکردگان واقعاً نگران‌کننده است. در برنامه‌ریزی برای افزایش جمعیت باید ارزیابی دقیق و درستی از جامعه وجود داشته باشد و بر اساس آن تصمیم‌گیری شود. مثلاً لازم است به تغییرات خانواده و سبک فرزندپروری در دهه‌های اخیر توجه شود. در حال حاضر والدین توجه بیشتری به فرزندان دارند و برای پرورش فرزند استانداردها و معیارهای جدیدی دارند که حاضر نیستند از آن دست بکشند و بدون توجه به تأمین نیازهای آینده فرزندشان به تولیدمثل روی بیاورند. تربیت، آموزش، اشتغال و ازدواج فرزندان از مهم‌ترین دغدغه‌های والدین است که تأمین این نیازها به‌سادگی و با چند کمک‌هزینه نامطمئن و ناچیز ممکن نیست. در کشور باید رفاه اجتماعی تأمین شود که دست کم دغدغه‌های مادی برای والدین مطرح نباشد. همچنین هدف‌گذاری‌ها باید دقیق باشند و راه‌های رسیدن به آن اهداف منطقی، معقول و آسیب‌زایی کمتری برای جامعه و مخصوصاً زنان باشند. به نظر می‌رسد از نگاه سیاست‌گذاران حوزه جمعیت زنان در امر کاهش جمعیت مقصر شناخته شده‌اند؛ یعنی انگار عمدی از سمت زنان وجود دارد که فرزندی به دنیا نیاورند؛ برای همین هم در این طرحی که به تصویب مجلس رسیده می‌بینیم سیاست تنبیهی در مورد زن‌ها پیش گرفته شده و نظارت و کنترل دولت بر بدن زن پررنگ و برجسته است. چنین رویکردی با شأن و کرامت و حقوق انسانی زنان مغایرت دارد و سلامت آن‌ها را تهدید می‌کند. برای همین لازم است در این رویکرد بازاندیشی صورت گیرد و سلامت زنان و حق و سهم آن‌ها از زندگی اجتماعی و انتخابشان محترم شمرده شود و فرزندآوری در تعارض با مشارکت اجتماعی و اقتصادی آن‌ها قرار نگیرد. تبلیغ و اصرار بر الگوی خانواده سنتی و نقش‌های جنسیتی حرکت برخلاف جهت تاریخ و مغایر با روند تکامل جامعه است و در نهایت راه به جایی نمی‌برد. ■

در سال ۱۳۹۴ خبری منتشر شد به نقل از یکی از معاونان سازمان تأمین اجتماعی که ۴۷ هزار زن از ۱۴۵ هزار زن از کشور در یک بازه زمانی هجده ماهه از مرخصی شش ماهه زایمان استفاده کردند در بازگشت به کار اخراج شدند

راهبرد تقدم مدیریت تقاضا بر عرضه انرژی

در میان راهبردهای کارا و اثربخش انرژی، مدیریت عرضه و تقاضای انرژی بر پایه منافع ملی نقش ممتازی دارند. در این نوشتار در حد مناسب و با رعایت اختصار، به امر مدیریت عرضه و تقاضای انرژی و راهبردها و پیامدها و آثار آنها و ربط این دو مقوله و موضوعات مرتبط می‌پردازیم.

موضوع تنوع‌بخشی مدیریت عرضه انرژی با جهت‌گیری توسعه هرچه بیشتر و گسترده‌تر انرژی‌های تجدیدپذیر به‌طور روزافزون و فراگیر مورد توجه جهانی قرار گرفته است. به‌طور مثال استفاده از حامل‌های انرژی‌های تجدیدپذیر نظیر انرژی‌های خورشیدی و بادی و تولید برق ناشی از آن مستمراً و با شتاب زیادی نسبت به دهه‌های گذشته در کانون توجه قرار گرفته و سرعت رشد مصرف حامل‌های انرژی تجدیدپذیر را نسبت به دهه‌های گذشته متنوعاً فروکاسته است. در سبب مدیریت، تأمین و تنوع‌بخشی شده عرضه انرژی در قطب‌های تولید انرژی در جهان، مرتباً با توسعه فناوری‌ها و اقتصادی‌تر شدن تولید انرژی‌های تجدیدپذیر، گرایش به تولید کارآمد و اثربخش انرژی‌های تجدیدپذیر و پاک و سازگار با محیط زیست و سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌تر در تولید انرژی‌های تجدیدپذیر مورد توجه مؤثرتر و روزافزون قرار گرفته است. در حال حاضر، نفت حدود ۳۲ درصد، گاز حدود ۲۳ درصد، انرژی‌های تجدیدپذیر حدود ۲ درصد و زغال‌سنگ حدود ۲۶ درصد از تولید انرژی در جهان را به خود اختصاص داده‌اند. طبق برآورد مراجع کارشناسی انرژی در سطح بین‌المللی در سال ۲۰۵۰، با تفاوت محدود پیش‌بینی‌ها این درصدها در مورد نفت حدود ۲۶ درصد، در مورد گاز حدود ۲۷ درصد، انرژی‌های تجدیدپذیر حدود ۹ درصد و زغال‌سنگ حدود ۱۸ درصد خواهد رسید. این امر نشان می‌دهد در عرصه انرژی‌های تجدیدپذیر، سرمایه‌گذاری‌های بیشتری در حال انجام است که نتیجه آن تنگ‌تر شدن فضای تولید و بازاریابی و مصرف انرژی‌های فسیلی و تجدیدناپذیر است و این روند ادامه دارد.

یکی از دلایل عمده استفاده از انرژی‌های تجدیدناپذیر تا کنون، تولید فرآورده‌های نفتی برای ناوگان حمل‌ونقل زمینی و هوایی و دریایی است که باعث می‌شود مصرف بنزین و گازوئیل و سوخت هوایی هیدروکربنی همچنان تا دهه‌های نزدیک آینده سوخت اصلی مجموعه ناوگان حمل‌ونقل به حساب آید. در این مورد نیز تلاش‌های گسترده‌ای برای جایگزینی سوخت حمل‌ونقل به جای بنزین و گازوئیل صورت گرفته تا این حامل‌ها به‌وسیله انرژی‌های دیگر نظیر سوخت‌های هیبریدی در وسایل حمل‌ونقل و به‌ویژه شخصی، جایگزین شوند و بر محدودیت‌های تولید و عرضه انرژی‌های تجدیدناپذیر بیفزایند.

حاصل آنکه در دهه‌های آینده مصرف حامل‌های نفت و گاز و فرآورده‌های مرتبط، در قطب‌های اصلی مصرف در جهان، مرتباً رو به کاهش است. این امر ایجاب می‌کند کشورهای دارنده منابع نفت و گاز با علم به پیش‌بینی‌های آینده، راهبرد تلاش حداکثری در سرمایه‌گذاری و توسعه استفاده از فناوری‌های نوین برای حداکثر بهره‌برداری از منابع موجود نفت و گاز خود را با پیش‌بینی آینده بازار و با رعایت الزامات راهبردی، سیاست‌ها، خط‌مشی‌ها،

مدیریت انرژی در طرف عرضه انرژی

مدیریت عرضه انرژی برای حفظ تأمین منافع ملی موضوع بسیار بااهمیتی است. نفت و گاز مهم‌ترین منابع خدادادی انرژی تجدیدناپذیر کشورند که به‌عنوان دارایی کشور و دارایی بین‌نسلی هستند. منافع ملی اقتضا می‌کند این منابع به‌درستی و در جهت تأمین حداکثری به کار گرفته شوند، به‌طوری که با کسب ارزش افزوده از این دارایی و با استخراج مناسب آن‌ها و استفاده از درآمدهای کسب‌شده تماماً در توسعه امور زیربنایی و سرمایه‌گذاری در داخل و خارج از کشور برای تأسیسات جدید و تحقق منافع ملی به نحو مطلوب بهره‌گیری شود.

در مدیریت عرضه منابع اولیه انرژی، که مهم‌ترین آن‌ها در شرایط کنونی در کشور ما منابع نفت و گاز است، بالغ بر ۹۵ درصد تولید برق کشور نیز از همین منابع اولیه نفت و گاز است. مطلب مهم دیگری که باید قویاً مدنظر داشت چگونگی روند تولید و مصرف حامل‌های انرژی نظیر نفت و گاز و فرآورده‌های آن، محصولات پتروشیمی مانند اتانول، متانول، گاز مایع، برق، انرژی‌های تجدیدپذیر، انرژی هسته‌ای و زغال‌سنگ در منطقه و جهان است. مسئله گرمایش زمین و آلودگی‌های مصرف سوخت‌های فسیلی و تجدیدناپذیر و پیامدهای بسیار سنگین و منفی زیست‌محیطی آن‌ها برای استمرار بهره‌گیری مناسب از محیط زیست سالم خدادادی بر روی زمین مخاطرات جدی و روزافزونی را رقم زده است. برای جلوگیری و کاهش آثار زیست‌محیطی آن‌ها و کاهش تدریجی مصرف هیدروکربورها و نفت و گازهای متعارف و غیرمتعارف (نظیر نفت و گاز شیل) و فرآورده‌های مرتبط نفت و گاز و زغال‌سنگ، انسان را به بهره‌گیری مؤثر و گسترده‌تر از انرژی‌های تجدیدپذیر، نظیر انرژی خورشیدی و بادی در تولید برق سوق داده و



محمد آقایی



بازاریابی‌ها، بازاریابی‌ها، روش‌ها، راهکارها و نوآوری‌های مورد نیاز و مرتبط برای تحقق منافع ملی و بین‌نسلی و مدیریت بهینه عرضه انرژی در مورد این حامل‌های انرژی را اعمال کنند تا در دهه‌های آینده با چالش کمبود و افت مؤثر تقاضا در سطح منطقه و جهان مواجه نشوند.

در تحقق این روند، الزام راهبردی توسعه حداکثری و اکتشاف و توسعه و تولید و رشد سرمایه‌گذاری و فناوری‌های بهبود و ازدیاد برداشت و بهره‌برداری مطلوب از این منابع و هم‌راستا و هم‌زمان با آن، راهبرد تلاش برای بازاریابی کارآمد و مؤثر و بازاریابی اطمینان‌بخش است تا بتوان در شرایط بازار پرقیب آینده و مرتباً محدودشونده، حداکثر استفاده از این دارایی‌های خدادادی را به عمل آورده و امنیت عرضه آن را تأمین کرد.

تحریم‌های ظالمانه نفت و گاز آمریکا علیه کشورهای نظیر ایران و ونزوئلا در سال‌های گذشته و ظالمانه‌ترین تحریم‌های حداکثری و بی‌سابقه در سال‌های اخیر بر نفت و گاز کشور ما، عمدتاً با هدف باز کردن فضای بازار برای تولید رو به رشد نفت و گاز شیل در آمریکا و خارج کردن حداکثری ظرفیت صادراتی این

کشورها به نفع تولیدکنندگان نفت و گاز شیل در آمریکا و با تبعات باز شدن بیشتر بازار برای رقبای منطقه‌ای و جهانی تحریم‌شدگان بوده است تا امنیت عرضه انرژی نفت و گاز صادرکنندگان ذی‌نفع از این تحریم‌ها بازتر و محکم‌تر شود.

امنیت انرژی و موضوعات مرتبط به آن در هر دو طرف عرضه و تقاضای انرژی مطلبی است که متعاقباً در این نوشتار به آن پرداخته خواهد شد.

مدیریت انرژی در طرف تقاضای انرژی

آنچه رهاورد مدیریت عرضه انرژی در داخل است، جایگاه منطقی حصول به نتایج مورد انتظار از آن در عرضه صادرات و سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی در داخل و خارج و نیز مدیریت تقاضای انرژی در داخل است. اینکه در کشور چگونه تقاضای انرژی را مدیریت کنیم و در تجربیات موفق جهان چگونه مدیریت می‌شود تا اهداف عرضه‌کنندگان محقق شود

مطلب مهمی است. لازم است در استخراج و تولید نفت و گاز در کشور اقدام شود تا از منافع آن، چه در عرضه صادرات و تأمین درآمدها و

تأمین دارایی‌های لازم برای سرمایه‌گذاری‌ها و چه در عرصه مصرف و پاسخگویی به نیاز داخلی و تأمین منابع مالی حاصل از این دو عرصه در جهت منافع ملی بهره‌برداری‌هایی به عمل آید. در بین این دو عرصه، نقش مدیریت تقاضای انرژی در داخل نقشی اساسی و بسیار اثرگذار در تأمین منافع ملی است. در سال ۱۳۹۷ حدود ۶/۴ میلیون بشکه معادل نفت خام انرژی اولیه و عمدتاً نفت و گاز در کشور مصرف شده است، درحالی‌که ظرفیت تولیدی انرژی اولیه در کشور حدود معادل ۹/۳ میلیون بشکه نفت خام در کشور بوده است.

راهبرد مدیریت بهینه تقاضای انرژی در داخل نیز همچون راهبرد مدیریت بهینه تولید و عرضه حداکثری انرژی، الزامات راهبردی، خط‌مشی‌ها، سیاست‌ها، روش‌ها و راهکارهای خاص خود را می‌طلبد.

مدیریت و صرفه‌جویی بهینه تقاضا و مصرف حامل‌های متنوع انرژی و توزیع‌بخشی متوازن و اقتصادی آن‌ها، متناسب و هم‌راستا با مدیریت توزیع‌بخشی و توسعه پایدار و متوازن عرضه حامل‌های متنوع انرژی مطلب بسیار حائز اهمیت است. برای تحقق منافع ملی این دو عرصه مدیریت و راهبردهای آن از هم تفکیک‌ناپذیرند. در مدیریت تقاضای انرژی، قیمت حامل‌ها

و تعیین سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها و روش‌ها و راهکارهای غیرقیمتی و انگیزه‌بخش بهینه‌سازی مصرف حامل‌های انرژی در گسترش هدفمند صرفه‌جویی انرژی و توزیع‌بخشی به مصرف‌کنندگان انرژی نقش بسیار اساسی دارند.

در امر مدیریت تقاضای انرژی به‌ویژه نفت و گاز و فرآورده‌های مرتبط به آن‌ها ذکر این مطلب ضروری است که درآمد ناشی از فروش آن‌ها در کشور نیز بخش مهمی از درآمد و دارایی ناشی از منابع نفت و گاز و بین‌نسلی است و ضروری است با آن نیز همان رفتاری را سامان داد که در مورد درآمد ناشی از صادرات آن‌ها می‌بایستی سامان داده شود و آن استفاده از این درآمدها در سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی است. به هر ترتیب درآمد نفت و گاز و این فرآورده‌های توزیعی، ثروت ملی و بین‌نسلی است و ضروری است در یک فرآیند مدیریتی و سیاست‌گذاری در اقتصاد کلان، قیمت‌گذاری آن‌ها متناسب با رشد اقتصاد و درآمد ملی و درآمد سرانه اصلاح شود و به‌طورکلی و به‌تدریج پارانه آن‌ها برداشته شود تا بتوان نهایتاً به‌طور واقعی درآمد کامل آن‌ها را در سرمایه‌گذاری و توسعه زیربنایی برای منافع عموم ملت و بین‌نسلی به‌درستی اختصاص داد. تا زمانی که در کشور پارانه هست، نه تنها به این درآمد و دارایی و سرمایه ملی دسترسی پیدا نمی‌کنیم و توزیع ناعادلانه این درآمد ملی همچنان استمرار می‌یابد، بلکه با آثار مترتب رشد سرسام‌آور مصرف نیز به دلیل قیمت پارانه‌ای فرآورده‌ها همچنان مواجه خواهیم بود. تمامی روش‌های غیرقیمتی صرفه‌جویی و بهینه‌سازی مصرف انرژی، ذی‌قیمت و باارزش‌اند و باید اعمال شوند، لیکن روش اصلاح قیمتی و اصلاح مصرف و تقاضا از طریق این روش متمم و تکمیل‌کننده و تعیین‌کننده، بسیار مهم، اساسی و انکارناپذیر است.

از متوسط مصرف روزانه حدود ۶ میلیون بشکه

” در تحقق این روند، الزام راهبردی توسعه حداکثری و اکتشاف و توسعه و تولید و رشد سرمایه‌گذاری و فناوری‌های بهبود و ازدیاد برداشت و بهره‌برداری مطلوب از این منابع و هم‌راستا و هم‌زمان با آن، راهبرد تلاش برای بازاریابی کارآمد و مؤثر و بازاریابی اطمینان‌بخش است تا بتوان در شرایط بازار پرقیب آینده و مرتباً محدودشونده، حداکثر استفاده از این دارایی‌های خدادادی را به عمل آورده و امنیت عرضه آن را تأمین کرد



معادل نفت خام مصرف انرژی در کشور، حداقل یک میلیون بشکه از آن کاملاً هدررفت مستقیم انرژی است. مابقی نیز به شکل کاملاً ناکارآمد و غیربهرینه در کشور به‌ویژه در گاز و فرآورده‌های نفتی نظیر بنزین و گازوئیل و نفت کوره مصرف می‌شود که تمامی آن ماهیتاً حاوی مصرف بی‌رویه و ناکارآمد انرژی و بر باد دادن ثروت و دارایی و منابع ملی است. حدود بالغ بر ۶۰ میلیارد دلار در سال گذشته یارانه منابع مصرفی انرژی در کشور بوده است که در قالب بی‌توجهی به مدیریت تقاضا بهره ملی لازم را از آن نبرده‌ایم.

در انتهای این قسمت از بحث لازم است تأکید شود هم مدیریت عرضه و هم مدیریت تقاضا، برای پیوند مؤثر و نتیجه‌بخش، سیاست‌گذاری و دیپلماسی عمومی و دیپلماسی انرژی فعال و کارآمد مرتبط، چه در عرصه داخلی به‌ویژه با مدیریت تقاضای انرژی و چه در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی، بازاربایی و بازارسازی و حضور مؤثر در بازار منطقه‌ای و بین‌المللی را می‌طلبد. بدیهی است مدیریت تقاضای انرژی در داخل ظرفیت‌بخش هرچه بیشتر برای حصول به درآمدهای گسترده‌تر صادراتی است.

امنیت انرژی

مقوله امنیت انرژی به‌ویژه در نفت خام و گاز و فرآورده‌ها در هر دو طرف عرضه و تقاضای انرژی بسیار حائز اهمیت است. در طرف امنیت عرضه، امنیت بازار صادراتی و مصرف نقش دارد و در طرف امنیت تقاضا، اطمینان از امنیت تأمین و عرضه مهم است. معمولاً همت کشورهای تولیدکننده، در امنیت عرضه صادراتی انرژی آنان با نگاه به امنیت تقاضا و نیاز قطب‌های مصرف است. همچنین معمولاً تمام همت کشورهای مصرف‌کننده در امنیت انرژی برای خود با نگاه به قطب‌های تولید و کشورهای صادراتی است. در کشور تولیدکننده‌ای مثل ما همان‌طور که اشاره شد، مدیریت و توسعه تولید از یک طرف و مدیریت و صرفه‌جویی مصرف و تقاضا از طرف دیگر برای قوام و توسعه امنیت انرژی بسیار حیاتی و جدی است. راز استفاده مؤثر از مدیریت موفق عرضه و نتایج آن، مدیریت کارا و اثربخش تقاضای انرژی در داخل است. اگر مدیریت تقاضای انرژی در کشور سامان نیابد، امکان تحقق منافع ملی صرفاً از طریق مدیریت عرضه انرژی و تولید حداکثری، به هیچ وجه قابل حصول نیست، زیرا تولید حداکثری منابع ملی و تحقق منافع ملی ناشی از آن عمدتاً با مصرف و تقاضای بی‌رویه داخلی آنچنان که به‌ویژه در مصرف گاز و بنزین و گازوئیل و برق شاهد هستیم ثروت و دارایی بر بادده است، به‌طوری که عمده تولیدات مصرف داخلی می‌شود و بعضاً صرفاً برای رفع این تشنگی بی‌رویه مصرف، تولید و سرمایه‌گذاری تولیدی صورت می‌گیرد.

بی‌توجهی به مدیریت تقاضای انرژی به‌ویژه در نفت و گاز و عدم کنترل شتاب رشد آن در

انرژی در کانون آن و دیپلماسی انرژی از آن حاصل می‌گردد با سند امنیت ملی خود که در کانون آن اهم سیاست‌های داخلی و بین‌المللی و دیپلماسی عمومی آن کشورها از آن حاصل می‌شود، در پیوند تنگاتنگ و انسجام نسبی با یکدیگر قرار دهند، به‌طوری که سند سیاست‌های راهبردی انرژی و سند امنیت ملی از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و هر دو با اندیشه‌های سیاسی کشورها پیوند می‌خورند.

نمونه‌های آماری از وضعیت عرضه و تقاضای انرژی در کشور

برای آنکه نگاه محسوسی به میزان عرضه و تقاضای انرژی در کشور بیندازیم به ذکر نمونه‌هایی پرداخته می‌شود:

کشور ما چهارمین کشور تولیدکننده گاز در جهان بعد از آمریکا و روسیه و کانادا و سومین کشور مصرف‌کننده گاز در جهان بعد از آمریکا و روسیه است. میزان گاز تحویلی به خطوط لوله در کشور در سال ۱۳۹۹ بالغ بر ۲۶۰ میلیارد مترمکعب در سال بوده که بالغ بر ۱۴ میلیارد مترمکعب اضافه‌تر از سال ۱۳۹۸ است. متوسط تحویلی روزانه گاز در سال ۱۳۹۹ به خطوط لوله سراسری بالغ بر ۷۰۰ میلیون مترمکعب در روز بوده که نسبت به سال ۱۳۹۸ حدود ۶ درصد رشد داشته است؛ البته در سال ۱۳۹۹ در کشور به توان تولید بالغ بر یک میلیارد مترمکعب گاز در روز به‌ویژه با توسعه‌های میدان گازی پارس جنوبی رسیدیم. همچنین متوسط مصرف بنزین در سال ۱۳۹۸، به میزان حدود ۹۰ میلیون لیتر در کشور بوده است و در سال ۱۳۹۹ با وجود آنکه مواجه با پدیده کرونا و تأثیر آن بر مصرف بوده‌ایم میزان آن حدود ۷۶ میلیون لیتر در روز بود که هر دو آن‌ها رقم‌های بسیار بالایی است، به‌طوری که با وجود تولید بالغ بر ۱۰۷ و ۱۰۲ میلیون لیتر بنزین در روز به ترتیب در سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ که به‌ویژه بعد از تولید رسیدن فازهای پالایشگاه ستاره خلیج فارس تحقق یافت، نتوانستیم از درآمد حداکثری و متناسب از صادرات بیشتر بنزین در شرایط تحریم ظالمانه حداکثری آمریکا به دلیل مصرف بالای بنزین در داخل کشور استفاده ببریم.

این نمونه‌ها از میزان مصرف انرژی در کشور باعث شده است که مصرف سرانه انرژی کشور بسیار بالا باشد و البته آن را در مصرف دیگر

کشور ما باعث می‌شود با استمرار روند کنونی ظرفیت تولید نفت و گاز در کشور، در دهه دوم ۱۴۰۰، منحنی رشد تقاضای داخلی آن، منحنی رشد تولید نفت خام را قطع کند و از آن پس برای امنیت مصرف و تقاضای داخلی و پاسخ به تشنگی روزافزون تقاضا، مرتباً پالایشگاه‌های جدیدتر نفت خام در داخل بسازیم و نفت خام آن‌ها را نیز از خارج وارد کنیم. این پدیده در مورد گاز نیز متأسفانه قابل‌پیش‌بینی است. بدین معنا که اگر شتاب رشد مصرف سرسام‌آور گاز در کشور با روند جاری ادامه یابد، با توجه به اینکه به مرزهای حداکثر تولید گاز در کشور به‌ویژه در تحقق تولید اکثریت قریب به اتفاق فازهای میدان گازی پارس جنوبی رسیده‌ایم و در آینده نزدیکی به حداکثر قابل تحقق آن می‌رسیم با رسیدن به حداکثر تولید، روند کاهش تولیدات آن‌ها نیز با استمرار برداشت قابل‌پیش‌بینی است و بدین لحاظ در مورد گاز نیز منحنی رشد تولید تلاقی نموده و از آن پس می‌بایستی برای پاسخگویی مصرف بیشتر در داخل، واردکننده گاز در کشور باشیم. این پیش‌بینی واقعی برای مصرف و تقاضای نفت و گاز در کشور بسیار نگران‌کننده است، زیرا اضافه بر ضربه به منافع ملی، ضربه به محیط زیست و امنیت ملی است. از همین‌جا رابطه تنگاتنگ امنیت انرژی در کشور با امنیت ملی کاملاً مشخص می‌شود. بی‌توجهی به مدیریت انرژی در هر دو طرف عرضه و تقاضای انرژی به‌ویژه در طرف تقاضای انرژی در کشور بی‌توجهی به امنیت ملی است و استمرار روند کنونی عرضه و تقاضا، آن را در آینده به یک مخاطره در امنیت ملی تبدیل می‌کند.

تجربه موفق جهانی در دهه‌های اخیر، به‌ویژه در کشورهای متقاضی و مصرف‌کننده انرژی، مخصوصاً در کشورهای صنعتی، توجه مستمر و تام به مدیریت تقاضای انرژی و تنوع‌بخشی انرژی و گذار مستمر از انرژی‌های تجدیدناپذیر به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر است.

رابطه وثیق مدیریت عرضه و تقاضای انرژی و امنیت انرژی و امنیت ملی، ایجاب کرده است که کشورهای صنعتی و رو به رشد، سند سیاست‌های راهبردی انرژی خود را که مدیریت عرضه و تقاضای انرژی و امنیت و تنوع‌بخشی

حامل‌های انرژی نظیر نفت و گاز و برق نیز شاهد هستیم. شدت مصرف انرژی که نشان‌دهنده میزان مصرف انرژی در ازای یک واحد تولید ناخالص ملی است، عدد بالایی را در کشور ما در بین سایر کشورهای مصرف‌کننده عمده انرژی تشکیل می‌دهد. به طوری که در کشور ما و نیز در کشورهای عضو اوپک و بسیاری از تولیدکنندگان عمده غیر اوپک نظیر روسیه و آمریکا و چین، شدت مصرف انرژی در مقابل شدت مصرف انرژی در بیشتر کشورهای مصرف‌کننده عمده صنعتی بسیار بالاست که به طور نسبی در مراتب مختلف، نشان‌دهنده عدم کارایی انرژی و عدم بهینه‌سازی مصرف انرژی در کشور ما و کشورهای مشابه با شدت مصرف انرژی بالاست که از آن به نفرین منابع نیز یاد می‌شود.

لازم است ذکر شود در ماده ۷ سیاست‌های اصلاح الگوی مصرف انرژی که در سال ۱۳۸۹ ابلاغ شد، روند کاهش برای شدت مصرف انرژی در کشور و بر پایه به کارگیری و اعمال سیاست‌ها و راهکارهای مندرج در مواد متنوع این قانون در نظر گرفته شده است که متأسفانه جنبه اجرایی مناسب به خود نگرفته است، چرا که قوانینی مصوب و موازی این قانون در مجلس و نیز جهت‌گیری‌های مجلس و دولت‌ها بعد از آن سال به طور جدی هم‌راستا و در جهت اجرای قانون اصلاح الگوی مصرف نبوده است.

دلایل اصلی نارسایی‌های مدیریت انرژی در کشور

در طرف مدیریت تقاضای انرژی در کشور ما نگاه پوپولیستی سایه سنگین خود را بر آن انداخته است، به طوری که مدیریت تقاضای انرژی کاملاً رها و بدون متولی مشخص است و وزارتخانه‌های مرتبط به انرژی اساساً متولی سامان‌دهی عرضه مورد نیاز تلقی شده‌اند و فرهنگ اسراف و بی‌توجهی به صرفه‌جویی انرژی در مردم نیز به این مطلب دامن زده است. استمرار یارانه‌های کاملاً غیرهدفمند و عدم تقنین و تعیین و تبیین و اجرای صحیح سیاست‌های هدفمندی یارانه‌ها، اجرای سیاست‌ها و قوانین ناکارآمد و راهبردهای نادرست و ناموفق خصوصی‌سازی که با انگیزه خصوصی‌سازی و خصولتی‌سازی شده‌ها بر استمرار بقای یارانه‌های فرآورده‌های خوراک تولیدی آن‌ها یا یارانه سوخت مصرفی آنان توأم است (چراکه پایه درآمد اصلی آنان بر پایه فرآورده و سوخت ارزان است)، همچنین استمرار عدم کنترل و نظارت‌های بر صرفه‌جویی انرژی و نبود سازمان‌های رگلاتوری مورد نیاز حوزه‌های مختلف تولید و مصرف انرژی، معطل ماندن سیاست‌ها و قانون اصلاح الگوی مصرف، نحوه توسعه بعضاً غیراقتصادی کنونی انتقال و توزیع گاز در بخش‌های مختلف مصرف، استمرار بی‌توجهی مرمز و نگران‌کننده به سرعت و شتاب لازم در سرمایه‌گذاری و ارتقای فناوری در بهره‌گیری از انرژی‌های گسترده تجدیدپذیر به ویژه خورشیدی و بادی در کشور به نفع استمرار

مصرف بی‌رویه حامل‌های انرژی تجدیدناپذیر از رهاوردهای نگاه‌های پوپولیستی مجلس و دولت‌ها در دهه‌های اخیر است و قطعاً مجلس بیش از دولت نقش مؤثرتر در استمرار و تحکیم این نگاه‌های پوپولیستی داشته است و نمونه‌های بسیاری را در دهه‌های اخیر در این امر شاهد بوده و هستیم.

در طرف عرضه انرژی، به ویژه در نفت و گاز و مخصوصاً در منابع نفت خام و سرمایه‌گذاری و رشد فناوری در بهبود و ازدیاد برداشت از آن‌ها و رسیدن به ظرفیت و تولید صیانتی و حداکثری در آن‌ها، به طور خاص تحریم‌های ظالمانه و حداکثری و اقتدارگرایانه آمریکا در دولت‌های مختلف آن که به

نحوه و شیوه‌های مختلف و متنوع و توأم با رفتار متحذران همسوی او اعمال شده است، دلیل اصلی و مخرب توسعه سرمایه‌گذاری‌ها و توسعه فناوری‌ها در این زمینه در کشور ما بوده است؛ البته با وجود بستر و زمینه سیاست‌های خصمانه مذکور، توجه به دیپلماسی فعال و مؤثر و کارآمد انرژی از طریق عقد قراردادهای تحکیم‌بخش منافع ملی در فرصت‌های مناسب خود و در گذشته با کشورها و شرکت‌های باکیفیت در توسعه سرمایه‌گذاری‌ها و فناوری‌ها و هم‌زمان توسعه و به کارگیری گسترده و مؤثر توان شرکت‌های داخلی توسعه نفت و گاز به طور قانونمند و با سرعت و شتاب مورد انتظار و لازم می‌توانست و همچنان می‌تواند فشارهای تحریمی آمریکا و متحذانش را تا حدودی بکاهد.

مطلب اساسی و مهمی که ضروری است یادآوری و مطرح شود نبود مدیریت متمرکز و یکپارچه و هماهنگ در سیاست‌گذاری‌ها و اهداف اجرایی و راهبردها و خط‌مشی‌ها و هدایت و کنترل‌های راهبردی اجرایی در موضوعات متنوع راهبردی انرژی در کشور در هر دو طرف عرضه و تقاضای حوزه‌های متنوع و به هم پیوسته انرژی، نقش قابل ملاحظه‌ای در ناهماهنگی‌ها و پراکنده‌کاری‌ها و عدم استفاده مناسب و به موقع از نقاط قوت و فرصت‌ها و برطرف کردن ضعف‌ها و مقابله مؤثر با تهدیدها داشته است و برقراری آن با توجه به تجربیات موفق جهانی در این زمینه یک نیاز مبرم و محتم است؛ البته در برقراری و تحقق موفق این مطلب، توجه به پیش‌نیاز ضرورت پیاده‌سازی صحیح سیاست‌های خصوصی‌سازی و با بهره‌گیری از تجربیات موفق جهانی و نیز تحقق

پیش‌نیازها و الزامات راهبردی پایه‌های اساسی این سازمان‌دهی و سامان‌دهی ضروری است.

نتیجه‌گیری آخر: نیاز مبرم به راهبرد تقدم مدیریت تقاضا بر مدیریت عرضه انرژی در کشور

بنا بر آنچه گذشت، تحلیل منطقی و تجربه تاریخی و جهانی چند دهه اخیر نشان می‌دهد پاسخگویی مصرف بی‌رویه انرژی، با تولیدمحوری و تقدم مدیریت تولید بر مدیریت مصرف منطقی نیست و تجربه نیز خلاف آن را می‌رساند. این بدان معنا نیست که به عنوان نمونه ذره‌ای به امر اساسی گسترش اکتشاف و توسعه و تولید نفت

و گاز با رعایت نیازهای ملی و الزامات توجیه فنی اقتصادی و زیست‌محیطی و پیش‌بینی عالمانه آینده بازار، با دستیابی به ظرفیت‌های حداکثری با بهبود و ازدیاد برداشت مخازن زیرزمینی در جهت سیاست‌های راهبردی انرژی که در شرایط کنونی امری حیاتی و اساسی است و توسعه پایین‌دستی‌های آن‌ها و رشد سرمایه‌گذاری و فناوری‌ها در تمامی این عرصه‌ها غفلت کرد، لیکن بحث بر سر ضعف نگاه یک‌سویه به توسعه تولید برای جبران مصرف بی‌رویه است، زیرا رها کردن مدیریت مصرف و بی‌توجهی به مدیریت تقاضا باعث می‌شود استمرار توسعه تولید و عرضه عمدتاً نه در خدمت منافع ملی و بین‌نسلی بلکه عمدتاً با هدف و برای پاسخگویی و خدمت به رشد مصرف بی‌رویه و تقاضای مدیریت‌نشده معطوف شود و این به هیچ وجه تداوم ندارد.

آنچه از تحلیل منطقی و تجربه جهانی و اهداف سیاست‌های کلان انرژی کشور برمی‌آید به طور جدی ضرورت تحقق بخشیدن به راهبرد تقدم مدیریت تقاضا بر مدیریت عرضه است که تضمین‌کننده بهره‌برداری و مصرف صحیح منابع ملی و بین‌نسلی می‌باشد و استمرار بی‌توجهی به این راهبرد به هیچ وجه منطقی نیست. تحقق این راهبرد مستلزم پای‌بندی به سیاست‌های راهبردی کلان و دیپلماسی عمومی و مرتبط در کشور و اصلاح و تغییر جدی بعضی از سیاست‌ها، قوانین و نگاه‌ها و رویه‌ها و جهت‌گیری‌ها در مجلس و پای‌بندی جدی به قوانین صرفه‌جویی و اصلاح الگوی مصرف و برقراری راهکارها و دیپلماسی انرژی فعال در داخل و خارج از کشور دولت‌هاست. ■

”
در طرف مدیریت تقاضای انرژی در کشور ما نگاه پوپولیستی سایه سنگین خود را بر آن انداخته است، به طوری که مدیریت تقاضای انرژی کاملاً رها و بدون متولی مشخص است و وزارتخانه‌های مرتبط به انرژی اساساً متولی سامان‌دهی عرضه مورد نیاز تلقی شده‌اند و فرهنگ اسراف و بی‌توجهی به صرفه‌جویی انرژی در مردم نیز به این مطلب دامن زده است

غفلت از منبعی بی انتها



رسول اژنیان

در دوره سخت پاندمی کرونا که اتحاد و یگانگی همه مردم و مسئولان را می طلبد بحث‌هایی در فضاهای حقیقی، مجازی و رسانه‌ها داخلی و خارجی درباره مسائل جاری و تضادهای پنهان و آشکار کشور مطرح می‌شود که نشانه‌های خوبی از حرکت یکدست و آرامش‌افزایی برای غلبه بر مشکلات متعدد کشور نیست. برخی از این تضادها با هیچ چسبی قابل پیوند نیستند؛ مانند شیوع کرونا، خریده‌ها و سفرهای نوروزی، تورم و رکود، فراوانی کالا و افزایش بی‌رویه قیمت‌ها در داخل و فشارها و تحریم‌های بی‌رحمانه خارجی و عدم یکدستی مردم و دست‌اندرکاران برای غلبه بر این نابسامانی‌ها و تحریم‌ها. درحالی‌که یک جامعه برای رهایی از همه این فشارها به یک‌صدایی و تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌های برای مقابله با تعدی کنندگان به حقوق مردم و بلاهای طبیعی مانند سیل و زلزله و ویروس کرونا نیاز دارد.

تضادها در جامعه ما و حتی در شرایط سخت کرونایی کم نیست. سیاست انرژی کشور به این دلیل یکی از این تضادهای کشور است، درحالی‌که میزان تابش انرژی پاک خورشیدی با بیش از ۲ برابر میانگین جهانی بر سرزمین ایران بیش از ۱۰ هزار برابر مصرف داخلی بوده و ایرانیان از دیرباز تجربه بسیاری برای مهار آن و استفاده بهینه از انرژی‌های پاک داشته‌اند، استفاده از انرژی آلاینده فسیلی و در چند دهه اخیر اصرار بر انرژی خطرآفرین هسته‌ای از تناقض‌ها و تضادهای جامعه ماست.

سیاست انرژی ایران در دوران معاصر در حالی عمدتاً بر پایه انرژی‌های فسیلی نهاده شده است و بر انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای هم تأکید می‌شود که میزان تابش خورشید بر مساحت ایران قابل مقایسه نیست.

در ابتدا باید خاطر نشان کرد نگارنده به هیچ وجه مخالف کاوش و پژوهش در هیچ کدام از رشته‌های علمی و توسعه فناوری‌های نوین برای دستیابی ایران به دانش فنی تولید انواع محصولات نانو ساختار، سلول‌های بنیادی، سلول‌های خورشیدی و سیستم‌های پیچیده هسته‌ای نبوده و آن را از افتخارات کشور می‌داند، اما مسئله این است کدام‌یک از آن‌ها برای استفاده در اقلیم ایران پاک‌تر، کم‌خطرتر، مطمئن‌تر و مفیدتر و به صرفه اقتصادی نزدیک‌تر بوده و عوارض جانبی و هزینه‌های مادی و معنوی کمتری را به جامعه تحمیل می‌کند؟ کدام‌یک از انواع انرژی‌های شناخته شده برای اقلیم ما مناسب‌تر است؟

به نظر نگارنده این انرژی پاک و لایزال خورشیدی است، درحالی‌که انرژی خورشیدی در مرحله بهره‌برداری هزینه و عوارض جانبی قابل توجهی ندارد، در مقابل هم تهیه مواد اولیه سوخت مانند نفت و گاز هزینه‌بر است و هم عوارض جانبی سوختن هیدروکربن‌های فسیلی با اکسیژن تنفسی و با تزریق گازهای مضر محیط زیست را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عنوان مثال گاز گلخانه‌ای دی‌اکسیدکربن که کم‌خطرترین محصول سوختن هیدروکربن‌های فسیلی با اکسیژن است باعث کاهش کیفیت هوای تنفسی

و گرم شدن زمین می‌شود. گرم شدن زمین هم باعث کاهش نزولات جوی و ذوب و عدم ماندگاری برف زمستانی و کمبود آب شیرین در تابستان می‌شود. کاهش باران‌های ملایم در گستره زمانی طولانی و نزول باران‌های سیل‌آسا و تخریب‌کننده از عوارض دیگر گرم شدن زمین ناشی از سوختن هیدروکربن‌های فسیلی است. علاوه بر آن باید آلودگی زیست‌محیطی استخراج، انتقال سوخت (نفت و گاز و زغال‌سنگ) را هم بر این عوارض افزود که با تمام جوانب مصرف سوخت فسیلی را گران، نامطمئن، غیر پایدار و خطرناک می‌کند.

فراموش نکنیم این هیدروکربن‌های فسیلی بدین جهت طلای سیاه (و شاید بارزش‌تر از طلا) نام گرفته‌اند که ارزش افزوده بسیاری دارند. به طوری که برخی از مشتقات آن با خاصیت نیمه‌رسانایی آلی به قیمت بالای هر گرم تا ۴ هزار دلار در بازار عرضه شده و برای ساخت قطعات الکترونیکی و سلول‌های خورشیدی آلی کاربرد دارند. لازم است ذکر شود مقدار کمی از این مشتقات بارزش در نفت و گاز و به خصوص در گازهای فیلری وجود دارند که سوزانده می‌شود که نشانه‌ای از ارزش بالای این هیدروکربن‌ها بوده و سوختن آن‌ها در بخاری و پیستون اتومبیل ظلمی آشکار به طبیعت و تعدی به حقوق حقه نسل‌های آینده کشور و دنیا است. این هیدروکربن‌ها عصاره میراث گذشته‌ها برای همه نسل‌ها و آیندگان است. نسل ما نباید آن را مصادره کرده و همه را بی‌رویه بسوزاند و سرزمینی سوخته تحویل نسل‌های آینده بدهد؛ لذا هزینه مادی و معنوی سوخت فسیلی مانند کاهش اکسیژن تنفسی در اثر سوختن با هیدروکربن‌ها و آلوده شدن محیط زیست با گازهای مضر همراه با گرم شدن زمین نشان می‌دهد که نصب و استفاده فعال و غیرفعال و عاری از عوارض جانبی انرژی خورشیدی را شدیداً

توجیه‌پذیر می‌کند. به نظر من هر نوع سیاست و در اینجا سیاست انرژی باید بر اساس مصلحت و بر پایه شرایط اقلیمی و امکانات زیربنایی هر کشور و یا منطقه جغرافیایی و با نظر کارشناسی مجرب انتخاب و اجرا شود، اما گویا در سابق چنین نبوده و هنوز هم اصلاح نشده است.

نگاهی به سیاست انرژی در دوره محمدرضا شاه نشان می‌دهد انتخاب سیاست انرژی ایران بر مبنای علاقه شاه به انرژی هسته‌ای بوده و نه نظر کارشناسی نخبگان و شرایط اقلیمی ایران. گویا محمدرضا شاه به نیروگاه هسته‌ای عشق می‌ورزیده و در مذاکره با شرکت آلمانی RWE، مدلی از نیروگاه در حال طراحی را انتخاب کرده است که هنوز یک واحد از آن هم ساخته نشده بوده است و به گفته رئیس سابق سازمان انرژی اتمی ایران، محمدرضا پهلوی محل نصب نیروگاه بوشهر را در پرواز بر روی سواحل جنوبی ایران در بالگرد و از هوا انتخاب کرده است، در صورتی که بوشهر در حاشیه خط زلزله قطر-کازرون قرار دارد و آلمانی‌ها هم ساخت این نیروگاه عظیم (ششبه مدل فوکوشیما) را بدون آزمایش زمین‌شناسی در بوشهر شروع کرده‌اند که چهار واحد شبیه آن در فوکوشیما ژاپن در اثر زلزله در دریا و سونامی متعاقب آن منفجر شده است، درحالی‌که تابش نور خورشید در ایران با ۵/۵ کیلووات ساعت در هر مترمربع ۲ برابر میانگین جهانی است و ایران بر روی دریایی از نفت و گاز قرار دارد،



مشاوران عمدتاً خارجی رژیم سابق با این استدلال که ذخایر نفتی ایران در سی سال بعد تمام خواهد شد (یعنی ۱۳۸۵)، ساخت ۲۶ نیروگاه هسته‌ای را به ایران پیشنهاد داده بودند که پول آن را با صادرات نفت ارزان از ایران دریافت کنند که معامله‌ای دو سر سود به نفع خارجی‌ها بوده است.

آلمان ساخت دو واحد نیروگاهی دمایی بالا (High temperature) طرح بیلیس که تولیدکننده ماده اولیه بمب اتمی (پلوتونیم ۲۳۶) بود را به مبلغ ۱۲ میلیارد مارک آن زمان (معادل ۶ میلیارد یورو) با توان اسمی ۲۵۸۶ مگاوات با شاه ایران منعقد کردند و از سال ۱۳۵۵ در بوشهر شروع به ساخت آن کردند، اما آلمان‌ها در دوران انقلاب با وجود عمل کامل ایران به تعهدات مالی خود (پرداخت به‌موقع قسط یک میلیارد مارک سر رسیده شده بعد از انقلاب) دو واحد نیروگاه را احتمالاً به دلیل تولید پلوتونیم ۲۳۶، نیمه‌کاره (یکی ۷۵ درصد و دیگری ۶۰ درصد) رها کردند و سپس قرارداد را بدون پرداخت گرامت و خسارت یک‌طرفه فسخ کردند. اکنون این نیروگاه بعد از سه دهه که طول عمر متوسط یک نیروگاه هسته‌ای است با توان اسمی ۱۰۰۰ مگاوات و توان عملی ۷۰۰ مگاوات (شبهه نیروگاه دمایی پایین Low temperature چرنوبیل) کار می‌کند، با این توضیحات این سؤال جایز است آیا راهکار کارشناسانه بهتری برای تأمین انرژی کشور وجود نداشته و ندارد؟

نگارنده اگرچه بیشتر در زمینه انرژی خورشیدی فعالیت داشته است، اما از مسائل انرژی‌های دیگر هم بی‌اطلاع نیست. در این رابطه اشاره به سیاست انرژی کشور ایسلند شایان توجه است که به دلیل اقلیم آتش‌فشانش سیاست انرژی خود را بیشتر بر پایه زمین گرمایی (ژئوترمال) قرار داده و با تزریق آب به داخل زمین و استحصال آب گرم قسمتی از انرژی خود را تأمین می‌کنند. آنچه برای ایسلند درست و کارشناسانه است یقیناً برای بسیاری از کشورهای من جمله ایران مفید و مؤثر نبوده و صرفه اقتصادی ندارد. در عوض ایران با شدت تابش میانگین ۵/۵ کیلووات ساعت بر مترمربع در روز و با پشتوانه اطلاعات وسیع استفاده از انرژی‌های پاک و تجدیدپذیر مانند انرژی خورشیدی، انرژی بادی، انرژی توده گرمایی (بیوماس) و بیوگاز (مانند حمام شیخ بهایی) به‌صورت فعال یا با معماری سنتی متناسب با شرایط اقلیمی به‌صورت غیرفعال (Passive Energy Conversation) که طی بیش از دو هزار سال تجربه اندوخته است، توانایی غلبه بر گرمای سوزان مناطق کویری یزد و دزفول در خوزستان و همچنین سرمای زمستان مناطق سرد و کوهستانی را داشته و از قدیم هم می‌توانسته بدون انرژی فسیلی و آلایندگی به محیط زندگی مردم آرامش قابل‌تحمیلی اهدا کند، چرا اکنون از این تجربه گران‌سنگ عدول کرده و مبنای سیاست انرژی را بر سوزاندن بی‌رویه هیدروکربن‌های فسیلی (۲ برابر میانگین جهانی) با ارزش افزوده

بالا (طلایی سیاه و شاید بارزتر از طلا) و انرژی هسته‌ای مشکل‌آفرین گذارده است؟

اگر این ۵/۵ کیلووات ساعت بر مترمربع روزانه تابش خورشید (متوسط ۸ ساعت در روز) را که تقریباً ۲ برابر میانگین جهانی (و در برخی مناطق کویر مرکزی تا سه برابر) بر حدود ۹۰ درصد از سرزمین ۱/۶ میلیارد کیلومتر مربع کشور ضرب کنیم، تقریباً برابر ۸ میلیارد گیگاوات ساعت ($7.9210^{15} \text{ kWh/day} = 28.5 \cdot 10^{21} \text{ joule/day}$) انرژی پاک و لایزال برآورد می‌شود که ۱۰ هزار بار بیشتر از مصرف ایران است و اگر آن را در ۳۰۰ روز تابش ضرب کنیم، میانگین سالانه ۲/۳۷۶ هزار میلیارد گیگاوات ساعت یا ۸/۵۵ میلیون میلیارد گیگاژول ($8.55 \cdot 10^{24} \text{ joule/day}$) انرژی سالم و ارزان و بدون آلایندگی زیست‌محیطی و بدون خطر انفجار هسته‌ای را به کشور هدیه می‌دهد. مقایسه این مقدار انرژی با توان تولید هزار مگاوات نیروگاه بوشهر جالب‌توجه است. بی‌توجهی به این انرژی پاک خورشیدی چه به‌صورت غیرفعال در معماری اقلیمی و چه به‌صورت فعال در آبگرم‌کن‌های خورشیدی یا تبدیل آن به انرژی الکتریکی در سلول‌های خورشیدی ضامن سلامت جامعه و صرفه اقتصادی است. با تأمین قسمتی از انرژی خانوارها هوای تنفسی پاک‌تر می‌شود و با سونامی سرطان و انواع امراض قلبی-عروقی و روحی-روانی و فشار به سیاست سلامت جامعه هم مقابله می‌شود و هیچ کشوری، چه دوست و چه دشمن، بهانه مشروع یا نامشروعی برای مداخله در سیاست انرژی کشور را به خود راه نخواهد داد.

هرچند سیاست انرژی‌ای هر نوع سیاست فرهنگی و اقتصادی دیگری در حیطه وظایف و اختیارات هر کشور بوده و دیگران حق مداخله یا پیشنهاد غیراصولی را ندارند، اما در دنیای درهم‌تنیده امروزی که سیاست خطرناک یک کشور می‌تواند باعث خسارت به همسایگانش شود (مانند انفجار در نیروگاه چرنوبیل که از ۳۵ سال پیش منطقه وسیعی از اروپای شرقی را آلوده کرده است) توجه به توصیه‌های خیرخواهانه کارشناسان غیرمعرض بین‌المللی یا منطقه‌ای برای اصلاح امور یا پیشگیری

از انفجار اتمی یا هجوم ویروس‌ها را باید ضروری دانست.

امیدواریم شرکای سابق برجامی ایران بالاخره سر عقل آمده و ایران از فشار دوجانبه تحریم‌کنندگان خارجی ایران به خاطر سیاست انرژی هسته‌ای و طرفداران پروپاقرص آن آزاد شده تا مخالفان سیاست انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای هم بتوانند آزادانه نظر خود را اعلام کرده و در پروسه تضارب آرا افکار همگان و نخبگان بهترین و پخته‌ترین سیاست انرژی برای ایران تبلور یافته و تدوین شود.

سلول‌های خورشیدی برای تولید برق در ایران

اگر یک میلیاردیوم (10^{-9}) مساحت سرزمین ایران یعنی ۱/۶ کیلومتر مربع با سلول خورشیدی و با بازدهی کم ۱۰ درصد پوشش داده شود (بازدهی سلول تجاری سیلیسیوم تک‌بلور c-Si بالای ۲۰ درصد و بی‌شکل a-Si آن بین ۱۲ تا ۱۶ درصد است)، می‌توان بدون آلایندگی و هزینه اضافی روزانه ۲۸۵۰ گیگاژول ($28.5 \cdot 10^{11} \text{ joule/day}$) انرژی الکتریکی تولید کرد که قسمتی از برق مصرفی کشور در بیک مصرف روز را تأمین می‌کند علاوه بر این با نصب واحدهای فوتولتائیکی بر بام خانه‌ها یا ساختمان‌های اداری و عمومی می‌توان ضمن تأمین قسمتی از انرژی مردم از وابستگی آن‌ها به شبکه برق کشور و فشار به شبکه کاست که قدمی در راستای دفاع غیرعامل نیز هست.

در این رابطه نگاهی به سیاست تولید انرژی پاک خورشیدی و بادی کشور آلمان که خود از طراحان و سازندگان نیروگاه‌های هسته‌ای پر قدرت است، شایان توجه است. این کشور با وجود تعداد کمتر روزهای آفتابی و همچنین شدت و ساعات تابش کمتر در روز قسمتی از انرژی خود را از طریق انرژی تجدیدپذیر تأمین کرده و در نظر دارد تا سال ۲۰۶۰-۲۰۵۰ با حذف کامل انرژی‌های فسیلی و خاموش کردن تمام نیروگاه‌های هسته‌ای خود ۱۰۰ درصد انرژی را از طریق انرژی تجدیدپذیر تأمین کند. توجه آلمان‌ها به انرژی خورشیدی با وجود پتانسیل تابشی خورشیدی به‌مراتب از ایران و تجربه زیاد آن‌ها در ساخت و نگهداری نیروگاه‌های

نظام جانشینی در ریاست سازمان بورس



حمیدرضا عریضی

در آخرین مقاله‌ای که درباره بورس در مجله چشم‌انداز ایران نوشتیم به این موضوع اشاره کردم که دولت نباید با درخواست استعفا رئیس سازمان بورس موافقت کند، بلکه باید ابزارهای هدایت بهتر سکان این کشتی را در اختیار او قرار داده و حتی وی را به جلسات کابینه دولت دعوت کند تا بتواند موانع پیش‌روی بورس را در آنجا با ذی‌نفعان دیگر به‌درستی حل و فصل کند. این در حالی بود که رئیس قبلی سازمان بورس هنوز سکان هدایت آن را در دست داشت و استعفا خود را از سازمان بورس اعلام کرده بود. متأسفانه نه‌تنها دولت با استعفا او که کاربرد این رشته بود موافقت کرد، بلکه فردی را به جانشینی او گمارد که با وجود داشتن تحصیلات بالا یعنی دکترای اقتصاد از توان لازم برای هدایت سکان سازمان بورس برخوردار نبود. او محمدعلی دهقان دهنوی است که هم‌اکنون هم رئیس سازمان بورس است. دلایل این نپذیرفتن استعفا رئیس سازمان بورس، آقای قالیباف اصل، در این نکته نهفته بود که او در دوران خود توانسته بود معادلات بسیار مهمی در سازمان بورس را حل و فصل کند. در دوران او انبوه میلیونی افراد وارد سازمان بورس شدند و ایده‌های مهمی از قبیل ارائه سهام عدالت در آن به اجرا گذاشته شده بود و با توجه به چالش‌های موجود عملکرد او در این زمینه موفق بود. سکاندار بعدی که مدیریت فعلی جریان بورس را به عهده دارد متأسفانه به‌درستی هدایت نشد و تصمیم بسیار نادرست دامنه نوسان نامتقارن اولین تصمیمی بود که او در شروع کار خود به اجرا گذاشت. این تصمیم تا به امروز با انتقادات گسترده‌ای روبه‌رو بوده است و تأثیرات بسیار منفی بر بورس داشته است که متأسفانه هرگز اصلاح نشد و بر تداوم یک تصمیم غلط پافشاری شد. با توجه به اینکه این موضوع در مقاله‌های متعددی که نگارش شده است به‌خوبی روشن شده است از پرداختن به آن در اینجا خودداری می‌کنم، اما به این مسئله اشاره می‌کنم انجام این تصمیم بر مبنای تصور نادرستی قرار داشت که انگار افراد می‌توانند با فرمول‌های معجزه‌آسایی اقتصاد را نجات بخشند و این تجارب در اختیار دانشمندان این رشته تا به حال نبوده است. این رؤیای پردازی در اندیشه مدیر بورس به حدی نادرست بود که تصور او بر این بود که با انجام این شکل نادرست از تصمیم‌گیری خواهد توانست مشکلات پیش‌آمده را رفع و رجوع کند. نظام سرمایه‌داری علمی است که نمی‌توان با دریافت سطحی ابزارهای آن را درک کرد. دشمنان آن و مثلاً مارکس ابتدا درک بسیار درستی از آن داشت. کارل مارکس نه‌تنها سرمایه‌داری را به فروپاشی بشارت داد، بلکه بالاترین سطح تجلیل را از سرمایه‌داری به عمل آورد که معمولاً به آن در نظام‌های توتالیتر و کمونیستی توجه چندانی نشده است. او سرمایه‌داری را بالاترین مرحله رشد تفکر اقتصادی در زمان خود تصور می‌کرد و عبور از آن را با اعتلای مراحل رشدی آن ممکن می‌دانست و توصیه نمی‌کرد هنگامی که اندیشه‌های پیشرفته در زمینه سرمایه‌داری به منصفه ظهور نرسیده است، از این مرحله عبور شود. جوزف شوپنر در اثر بسیار مهم خود کمونیسم، سرمایه‌داری و کاپیتالیسم که به فارسی نیز ترجمه شده است بر این ایده مارکس تأکید بسیار کرد و نشان داد تا زمان‌های طولانی در آینده سرمایه‌داری باید به رشد و اعتلای خود ادامه دهد. ازجمله این مفاهیم بسیار مهم در نظام سرمایه‌داری بورس است که در نظام‌های سوسیالیستی نمی‌توان برای آن جایگزینی تصور کرد. بدیهی است در افکار و اندیشه‌های کسانی که به اقتصاد اسلامی می‌اندیشند ابزارهایی از نوع بورس اصولاً قابل تصور نیست. یکی از طرفداران نظام اقتصاد اسلامی در این اواخر نوشته بود که همه مشکلات و مصائب جامعه ما از آنجا ناشی شده است که در تلویزیون جمهوری اسلامی به مباحث نهج‌البلاغه که به بحث عدالت می‌پردازد کم‌توجهی شده است. این نگاه‌های ساده و سطحی از یاد می‌برند که جملات امیر مؤمنان مربوط به دوره‌ای در تاریخ است که هنوز سرمایه‌داری شکل نگرفته بود و با چالش‌های موجود در نظام سرمایه‌داری جهانی که در اقتصاد غالب هست هنوز مواجه نشده بودیم.

دامنه نوسان متقارن بر مبنای رویکرد شناخته‌شده‌ای قرار گرفته است که در عمل آزموده شده و در دهه‌

هسته‌ای از یک طرف و اصرار ما بر انرژی هسته‌ای و فسیلی از طرف دیگر سؤال‌برانگیز است.

لازم است به این نکته توجه کرد یکی از مسائل مهم انرژی‌های خورشید و بادی ذخیره‌سازی مازاد پیک تولید در روزهای تابش خورشید و یا وزش باد برای استفاده در شب یا هوای ابری یا عدم وزش باد است، چون ذخیره‌سازی در باتری‌های الکتریکی گران و آلاینده است. بنا به گزارش مجله اسپینگل ۲۳ فروردین ۱۴۰۰، آلمانی‌ها مازاد تولید الکتریسیته پاک خود در زمان پیک تولید را با کابل دریایی با توان انتقال ۱۴۰۰ مگاوات به طول ۵۱۶ کیلومتر و با هزینه ۲ میلیارد یورو برای ذخیره‌سازی به‌صورت پتانسیل‌های آبی در دریاچه‌ای به نروژ منتقل کرده و در زمان پیک مصرف برق‌آبی را از همین طریق از نروژ به آلمان بازمی‌گردانند؛ یعنی پتانسیل آبی در بیش از ۵۰۰ کیلومتری نروژ به‌عنوان باتری ذخیره‌سازی انرژی و همچنین عامل پایداری شبکه برق دو کشور عمل می‌کند. آلمان‌ها در این زمینه تجربه داشته و با تولید دریاچه مصنوعی در ارتفاع نزدیک یکی از نیروگاه‌های خود مازاد تولید برق شبانه را که بلااستفاده است با پمپ آب رودخانه کناری را به این دریاچه وارد کرده و در زمان پیک مصرف روز با سرازیرکردن همان آب پایداری شبکه را تضمین و از هدررفت مازاد تولید شبانه هم جلوگیری کرده‌اند. در پروژه دیگری انتقال نیروی برق از محل تولید به محل مصرف در یک منطقه کوهستانی را از طریق یک کانال آب به طول حدود ۵۰ کیلومتر در ارتفاع کوه در نظر گرفته بودند. در این طرح قرار بود آب‌ها در محل نیروگاه به ارتفاع یک طرف کوه پمپاژ و پس از طی مسافتی در ارتفاع به آن طرف کوه منتقل شوند و سپس با سرازیر شدن روی ژنراتورهای آبی دومرتبه به الکتریسیته تبدیل شوند.

سال‌ها پیش اتحادیه‌ای از چند کشور اروپای مرکزی و تعدادی از شرکت‌های بزرگ تولید الکتریسیته طرحی را مطالعه و ارزیابی کرده بودند که انرژی خورشیدی را عمدتاً در آفریقا تولید کنند و برای مصرف به اروپا منتقل کنند. قرار بود تعدادی زیادی مزارع فوتولتائیکی با هزینه حدود ۴۰۰ میلیارد یورو در صحرای آفریقا، مصر و عربستان نصب شده و برق تولیدی آن‌ها با کابل دریایی به اروپا منتقل شود. حال با توجه به شدت تابش زیاد خورشید در بر سقف خانه‌های سراسر ایران (بدون افت ولتاژ) و به‌خصوص در کویر مرکزی این سؤال جایز است: آیا راهکارهای تولید انرژی سالم‌تر، بی‌دردسر، کم‌خطرتر و بدون حرف و حدیث برای تولید انرژی خود و برای میلیون‌ها سال مناسب‌تر نیست تا هیدروکربن‌های با ارزش برای نسل‌های آینده ذخیره شود؟ ■

پی‌نوشت:

۱. در روز یک‌شنبه ۲۹ فروردین ۱۴۰۰ زمین‌لرزه‌ای به شدت ۵٫۹ ریشتر در شهر گناوه و در ۱۶۰ کیلومتری شمال غربی بوشهر به وقوع پیوست.

مقاله و اثر علمی در زمینه بورس جهات مختلف آن شناخته شده و به خوبی ارزیابی شده است. دامنه نوسان نامتقارن که مدیر فعلی بورس اعلام کرد بدون هیچ پیشینه تاریخی ناگهان ایده‌ای را در مقابل ایده سازمان بورس قرار داد که نه تنها آزموده شده نبود، بلکه هیچ مقاله توجیهی برای آن نوشته نشده بود و تنها بر مبنای رؤیای پرازدازی وی به صورت یک دستورالعمل برای بورس ارائه شد و نتایج مخرب آن اینک به صورت تجربه‌ای تاریخی درآمده است که افرادی که پس از این سکان هدایت بورس را در اختیار می‌گیرند باید از آن پرهیز کنند. (یادداشت اول) این بی‌توجهی به دانش و مهارت‌های مورد نیاز سبب شده است مدیریت اقتصاد ایران در شرایط سرمایه‌داری جهانی نه تنها از این ابزار کارآمد نتواند استفاده درستی به عمل آورد، بلکه مسئولیت اجتماعی خود را در مقابل خیل عظیمی از افرادی که سرمایه خود را در بورس قرار داده‌اند انجام ندهد و آن‌ها را با ریسک و خطر از دست دادن سرمایه خود روبه‌رو کند و در آینده نیز از بورس به عنوان عاملی یاد شود که سبب این مشکلات شده است. در صورتی که بورس می‌تواند نظام اقتصادی را شفاف کند و ارزیابی دقیق سرمایه‌ها را که در نظام سرمایه‌داری بسیار اهمیت دارد انجام دهد. این تصور که بورس می‌تواند این مشکلات را پدید آورد تصویری خطاست، به همان اندازه که تصور کنیم دولت مردم را برای ورود به بورس فریب داده است؛ در واقع ورود مردم به بورس یک پیشنهاد در زمان درست بود و مردمی که به آن پاسخ مثبت دادند توانستند در این در این زمینه کمک‌های بسیار خوبی به نظام اقتصادی کشور هم از نظر شفافیت و هم در جهت کاهش تورم انجام دهند که نیازمند بحث‌های مفصلی است که فعلاً در این مقاله

نمی‌گنجد. انتقاد از بورس و یا دعوت از ورود به آن مانند دوره‌ای تاریخ است که تصور می‌شد ورود هوش مصنوعی یا رایانه‌ها و یاربات‌ها به جهان کار سبب اخراج کارکنان و کم شدن تعداد مشاغل آنان می‌شود، در صورتی که نه تنها این ابزارها مفید برای جهان کار بودند، بلکه به هیچ عنوان جایگزینی برای نیروی کار افراد نبوده و برعکس شکل

کار در جهان را تغییر دادند؛ به گونه‌ای که کارها تخصصی‌تر، ایمن‌تر و آسان‌تر شد و انگیزه بیشتری برای کارکنان ایجاد کرد؛ بنابراین نباید ابزارها را به دلیل استفاده ناکارآمد از آن‌ها مورد سؤال قرار داد. این نوع استفاده ما از ابزارهاست که به بازنگری نیاز دارد. فناوری‌ها باید به درستی درک شوند و الزامات آن‌ها اگر درک نشود نه تنها کمکی به حل مشکلات پیش‌روی بشر نخواهند کرد، بلکه موانعی در مقابل آن‌ها خواهند بود. با کاهش نفت در زندگی اقتصادی مردم زمینه‌ای ایجاد شد که

مدیریت‌های ناکارآمد بهتر مشخص شوند. در واقع انور خامه‌ای کسی بود که اصطلاح نفرین منابع را ابداع کرد و این ایده بعداً در زمینه علمی در پژوهش‌های اقتصادی بررسی شد. به این معنی که حضور نفت توانسته است مدیریت‌های ناکارآمد را با جبران هزینه‌ای که انجام می‌دهد از دیدها پنهان کرده و آن را بی‌اثر جلوه دهد.

موسی غنی‌نژاد در بحث مفیدی که ارائه داد به تعریف نادرست تخصیص منابع اشاره می‌کند که دو دیدگاه سرمایه‌داری و کمونیسم با توجه به وجود آنکه دو قطب مختلف هستند ممکن است دیدگاه مشترکی داشته باشند که منابع نه به صورت لحظه‌ای و با توجه به مناسباتی که در زمان خاصی پدیدار می‌شود، بلکه به صورت داده‌های از پیش موجود می‌نگرند، به گونه‌ای که انگار این منابع از قبل تعیین شده‌اند و تنها کاری که افراد باید انجام دهند برای مدیران در نظام‌های کمونیستی تقسیم بر مبنای یک الگوی برابر و در نظام‌های سرمایه‌داری بر مبنای رقابتی است. غنی‌نژاد به درستی تصریح می‌کند این مناسبات به صورت لحظه‌ای تغییر کرده و بیش از همه تحت تأثیر نوآوری‌ها و خلاقیت افرادی است که به تولید سرمایه مدد می‌رسانند و بنابراین بار دیگر موضع مهم شوپیتز را که اینک با کتاب مهم او در مقابل ماست تکرار می‌کند. این درک در افراد برجسته‌ای که ایده‌های متفاوت با مارکس را دنبال کردند از قبیل ماکس وبر وجود نداشت و همه آن‌ها مفهوم انباشت سرمایه مارکس را پذیرفته بودند که تناقض درونی داشته و به سقوط نظام سرمایه‌داری منجر می‌شود و فقط سعی کردند که چارچوب زیربنایی تفکر مارکس را تفسیر کنند. مثلاً ماکس وبر درباره انباشت سرمایه به زیربنای فرهنگی و ارزشی توجه

کرد و از مارکس به دلیل گرایش به زیربنای اقتصادی انتقاد کرد، در صورتی که امروزه رویکرد شوپیتز کارآمدی و درستی و صحت خود را نشان داده است و بورس می‌تواند به عنوان یک عامل مهم در این مناسبات و در شفاف ساختن این روابط، ابزار بسیار مؤثری باشد.

همان‌گونه که پیش‌تر بیان کرده‌ام مردمی که در بازار پیچیده‌ای مانند بازار سرمایه وارد می‌شوند باید دانش و آگاهی‌های لازم برای انجام محاسبات پیچیده برای سرمایه‌گذاری درست در این بازار را داشته باشد و نباید به شانس و تصادف و اتفاق بسنده کنند، بلکه باید آن را یک آوردگاهی برای محاسبات عقلانی در نظر بگیرند، اما حتی عقلانی‌ترین نوع محاسبات در میدانی که افراد نمی‌توانند هیچ تصویری از ثبات تصمیم‌گیری‌ها و محاسبات در یک فضای منطقی-عقلانی داشته باشند میسر نیست و این برخلاف آن رشد تفکر

نظام سرمایه‌داری علمی است که نمی‌توان با دریافت سطحی ابزارهای آن را درک کرد. دشمنان آن و مثلاً مارکس ابتدا درک بسیار درستی از آن داشت

سرمایه‌داری عقلانی شده‌ای است که می‌خواهد از ابزار بازار سرمایه به درستی برای شفافیت مناسبات استفاده کنند. در واقع این بازار آن‌چنان دچار ابهام است که بر ابهام‌های موجود خود می‌افزاید و استفاده نادرست از آن به مسئله‌ای منجر شده است که مسئولیت را به‌سادگی از جانب مدیران برداشته و بر دوش ناآگاهی مردم بگذارند. اشاره‌ای که جواد ظریف به اینکه مردم خود انتخاب کرده‌اند در یک برنامه تلویزیونی بلافاصله به استدلال گوبلز^۱ در فیلمی تشبیه شد که عین آن جمله را برای تصمیم‌گیری نادرست مردم آورده بود. باید توجه کنیم در این نگاه از این مسئله اصلی غفلت می‌شود که درست است که مردم انتخابی را بر مبنای اعتماد به مسئولان انجام می‌دهند، ولی نمی‌توان آن‌ها را در این اعتماد مقصر دانست، بلکه مسئولان باید برای بهبود اعتماد بکوشند که زمینه رشد سرمایه اجتماعی را فراهم می‌سازد. مشکلی که وجود دارد این است که همه تصمیم‌گیری‌های غلط مسئولان با رجاع به ناآگاهی یا ناشایستگی‌های مردم سعی می‌شود تفسیر شود. این عیناً هم در بازار بورس و هم در تبعاتی که نظام سلامت امروزه در بحران کرونا با آن روبه‌روست دیده می‌شود. در صورتی که در هر دو مورد مدیران بهداشت و بورس وظیفه مهم‌تری را داشتند. مردم مسئول تصمیم‌گیری نادرست مدیری نیستند که جان‌نشین مدیر قبلی شده و به صورت ناگهانی تصمیمی غیرعقلانی و بدون توجه به زمینه دانش‌ها و مهارت‌های مورد نیاز می‌گیرد. این خطا تا جایی پیش رفت که یکی از بازیگران سینما در فضای مجازی گفت ما چون همیشه مقصر هستیم در کنار یکدیگر باید بمانیم.

در مقاله قبلی نوشته بودم تصمیم‌گیری‌های نادرست فقط مربوط به مدیران بورس نیست، بلکه در همه سطوح مدیریتی است. یکی از عناصری که سبب ورود گسترده مردم در پی دعوت دولت از مردم برای پیوستن به بورس شد سابقه‌ای بود که با دستور قوه قضائیه برای جبران خساراتی که بانک‌های اعتباری زده بودند این دیدگاه را در مردم ایجاد کرده بود که در صورتی که در این فضا وارد شوند خسارات و زیان‌های ناشی از تصمیم‌گیری‌های نادرست آن‌ها توسط دولت جبران خواهد شد و اصطلاح مالباخته که امروزه بسیار شنیده می‌شود در پی آن مداخله قوه قضائیه آن هم یک قاضی در یکی از شهرهای استان خراسان رضوی ایجاد شده بود که سبب ابهام بیشتر در بازار سرمایه شد. به این معنی که مردم تصور درستی از محاسبات عقلانی در این فضا نداشته و بنابراین با توجه به این پیشینه اعتراضات اکنونی آن‌ها را می‌توان تفسیر کرد دلیل آن بی‌توجهی مردم به دعوت‌های دیگر دولت مثلاً برای خرید ارز در گذشته بوده است. به این ترتیب آن‌ها همواره به دعوت دولت پاسخ مثبت نداده‌اند. آن‌ها به تصور خود نگران تبعات آن به دلیل جبران شدن خسارات قبلی در بانک‌های اعتباری نبوده‌اند، اما از این اعتراض مردم باید در عین حال دفاع کرد. برای اینکه در بازار سرمایه

در جهان افرادی که سرمایه خود را در این بازار می‌گذارند تریون‌هایی دارند که می‌توانند از آن طریق به بیان دیدگاه‌های خود بپردازند. اگر مردم بخواهند به این نظام جانشینی غیر مؤثر و نادرست و نظام مدیریتی غلط اعتراض کنند چه تریونی را در اختیار دارند؟ ما در شروع بورس در آلمان می‌بینیم که تریون خیلی مهمی توسط ماکس ویر ایجاد شده بود که او در آن دیدگاه طرف سرمایه‌گذاران در بازار بورس را منعکس و نمایندگی می‌کرد و حتی به افرادی که در این سرمایه‌گذاری سهام بودند آموزش‌های لازم برای سرمایه‌گذاری بهتر را انجام می‌داد. کاری که در بازار سرمایه ایران وجود ندارد و انتظار از مردم انفعال و سکوت می‌باشد که آن‌ها ناگزیر می‌شوند که صدای خاموش خود را از طریق اعتراض خیابانی به گوش مسئولان برسانند. در واقع آن‌ها مسئول ناآگاهی‌های خود می‌باشند، ولی مسئول ناآگاهی‌های مدیران در سازمان بورس نمی‌باشد این آگاهی‌ها را کمپل و کنسل (۲۰۰۳) به صورت زیر برشمردند:

آن‌ها دانشی را که مدیران باید برای این کار داشته باشند را به چند دسته تقسیم کردند: نخست اینکه آن‌ها باید مجهز به دانش مربوط به واقعیت‌هایی باشند که به رویدادها و فرایندها و شرایط بازار بورس مربوط می‌باشد؛ دوم آن‌ها باید دارای دانش مربوط به نقش‌ها و اهداف دور برای نیل به اهداف بازار سرمایه باشند؛ سوم اینکه باید آن‌ها به روابط گزاره‌های منطقی که به صورت اگر / آنگاه می‌باشد آگاه باشند (if/Then)؛ و چهارم آن‌ها باید آگاه به دانش یا رویه‌هایی باشند که برای رسیدن به هدف خاصی مورد نیاز است که رفتارهای شناختی -

اجتماعی کسانی را که در بازار سرمایه سرمایه‌گذاری می‌کنند بتوانند بر مبنای آن نتیجه‌گیری کنند.

مدیریت کنونی بازار بورس به هیچ‌یک از این آگاهی‌ها مجهز نیست. نمونه آن روابط مربوط به گزاره‌های منطقی اگر-آنگاه می‌باشد. به این معنی که اگر دامنه نامتقارن نوسان را انتخاب می‌کند آنگاه انتخاب آنچه نتایجی را برای بازار سرمایه خواهد داشت؛ بنابراین اگر مردم باید آگاهی برای سرمایه‌گذاری داشته باشند آیا مدیران نباید این نوع آگاهی‌ها را داشته باشند. برای حل مسئله نیز کمپل و کنسل ویژگی‌های خاص برای مدیران سازمان بورس مدنظر

قرار داده‌اند و همچنین آن‌ها مهارت‌های مورد نیاز برای آن‌ها را برشمردند و بر مبنای آن می‌توان شایستگی‌های فردی را که سکان سازمان بورس را در اختیار می‌گیرد تعریف کرد. به همان صورت

که در جهان پژوهش‌های متعددی در این زمینه انجام شده است؛ البته نمی‌توان از آن نتایج برای جامعه خاص ایران استفاده کرد، زیرا جامعه ما به دلیل روابط بسیار پیچیده محاط بر نظام اقتصادی از جمله روابط سیاسی و اجتماعی باید حتی شایستگی‌های بیشتری نیز مدیران داشته باشند که هیچ‌یک از این شایستگی‌ها در نظام بورس ایران مدنظر قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین آگاهی مردم باید در زمینه آگاهی بسیار وسیع‌تر از مسئولان نظام بورس در نظر گرفته شود تا بتوان این رویکرد را به صورت تعادلی مطرح کرد و نه اینکه ما فقط از مردم انتظار داشتن آگاهی برای سرمایه‌گذاری داشته باشیم و از مسئولانی که قوانین حاکم بر نظام بورس را تعریف می‌کنند انتظار چنین آگاهی‌هایی را نداشته باشیم. در ایران برای مشکلاتی که در نظام مدیریتی پیش آمده است همواره یک عامل انسانی در نظر گرفته شده و این عامل انسانی همیشه ضعیف‌ترین هستند که می‌توان با مطرح کردن مسئولیت شکست برنامه‌های دولت تقصیر را به گردن آنان انداخت. این مسئله در نظام تفکر اجتماعی به خوبی شناخته شده و آن نکوهش قربانی دلیل آن بیشتر این هست که این قشر کمترین دسترسی به نظام‌های حقوقی و قانونی برای دفاع از خویش را دارند که در همه عرصه‌های اجتماعی دیده می‌شود. در واقع مشکل اساسی نبود یک نظام حقوقی متقارن است.

وویلیام راشاؤل^۲ نظام جانشینی درست را نظام جانشینی مؤثر نامیده است. تفاوت نظام جانشینی مؤثر با نظام‌های جانشینی دیگر در آن است که در دوره‌ای که فردی مسئولیت و مدیریت سازمانی را بر عهده دارد هم‌زمان افرادی که قرار است در آینده به

جانشینی منصوب شوند باید در این فرآیند به تدریج آگاهی‌های لازم با تصمیم‌گیری‌های مورد نیاز را انجام دهند تا روزی که به آن‌ها نیاز است در جایگاه جانشین قرار گیرند. تصمیم‌گیری درباره جانشین قبلی رئیس سازمان بورس تابع این قاعده پرورش مدیر بعدی نبود. یکی از بهترین نظام‌های جانشینی نظام‌هایی است که به عنوان نظام‌های سایه‌ای^۳ مطرح است. به این معنی که در هر موقعیتی در بازار سرمایه فردی که از او به عنوان جانشین نام برده می‌شود تصمیم‌گیری‌های خود را اعلام کند که در مواقعی با تصمیم‌گیری مدیر اکتونی هماهنگ و در مواردی متفاوت است و بعداً بر اساس نتایجی که

بر آن تصمیم‌گیری‌ها مترتب شده است چه‌بسا حتی پیش از آنکه ضرورت برای تعیین جانشین به مرحله نهایی برسد زمینه برای تغییر بر اساس نتایج تصمیمات مدیری که در سایه است فراهم شود. این نوع

تصمیم‌گیری برای جانشینی کاملاً هماهنگ با خود بازار سرمایه است. به این معنی که در هر دو آن‌ها باید شفافیت ملاک عمل باشد و نتایج تصمیم‌گیری‌های مدیری که در سایه است برای انتخاب جانشین جدید هموار شود. برای کسانی که در این عرصه تصمیم‌گیری می‌کنند باید نظام جانشینی با دقت و تمرکز بر نتایج تصمیم‌گیری مدیر در سایه عمل کند. سؤالی که پیش می‌آید این است که هنگامی که یک مدیر یا به لحاظ تصمیم‌گیری یا به لحاظ نادرست در جایگاه مدیر بازار سرمایه قرار می‌گیرد، تبعات آن چه می‌تواند باشد؟ می‌تواند تصمیم‌های نادرست خود را که بر پایه رؤیایپردازی غیرمتعارف مانند کاهش دامنه نوسان نامتقارن است اصلاح کرده و بلافاصله رویکرد جدیدی را به نمایش بگذارد که از طریق مراجعه به کارشناسان متبحر و نقدهای مؤثری که از سیاست‌های او شده است مسیر را تا حدی به سرعت اصلاح کند. می‌تواند این رویکرد سریع به رویکردهایی که زمان بیشتری طول می‌کشد از قبیل اصلاح خود به خودی که زمان‌بر است متوسل شود که در واقع زمان طولانی مورد نیاز برای این اصلاح سبب می‌شود که سرمایه‌گذاران که از تصمیم سریع مدیر ناامید شده‌اند سرمایه خود را به مسیرهای دیگری هدایت کنند که در شرایط فعلی همه آن‌ها وارد مسیر رمازرها شده‌اند که هم بی‌نهایت مطمئن و هم مسیری غیرتولیدی است.

مدیری که باید مانند یک شطرنج‌باز حرفه‌ای در وقت مقرر نیازهای بازار مالی را دریابد و در زمان مناسب به آن پاسخ‌های مناسب بدهد حالا به وقت کشی و واگذار کردن امور به حال خود و اصلاح خود به خودی قیمت‌ها چشم دارد که تبعات آن برای بازار سرمایه بی‌اندازه مهلک است. سؤالی که پیش می‌آید این است دولتی که در نظام جانشینی فرد نامناسبی را در جایگاه سکاندار بازار سرمایه نشان داده است به لحاظ اخلاقی باید چه کار بکند. نخست می‌تواند مانند مورد بانک‌های اعتباری زیان سرمایه‌گذارانی را که تاوان مدیر بد نصب‌شده توسط دولت را می‌پردازند پرداخته و آن‌ها را از تبعات تصمیم‌های نادرست خود رهایی بخشد. مشکل این تصمیم آن است که هزینه عمل نادرست دولت را همه مردم می‌پردازند و مردم که هیچ نقشی در گزینش مدیر نامناسب نداشته‌اند از ناحیه تصمیم‌های نادرست مدیر نصب‌شده متضرر می‌شوند که با اصول اخلاقی نظام سرمایه‌داری هماهنگ نیست.

ابزاری که در یک نظام سرمایه‌داری برای شفافیت‌بخشی به تصمیم‌گیری‌ها به کار رفته و در هر زمان می‌تواند نقش مؤثری در ارزیابی عملکرد شرکت‌ها و سازمان‌هایی که در بازار سرمایه حضور دارند داشته باشند، به یک ابزاری برای از بین بردن اعتماد و سرمایه اجتماعی مردم به نهاد‌های مجریه منجر شده است نکته اساسی آن است که این مدیران در ویژگی‌های مورد نیاز ارزیابی نمی‌گردند، امروزه ارزیابی مدیران در ویژگی‌هایی که می‌تواند نقش آن‌ها را در آینده به خوبی پیش‌بینی کند در کانون‌های ارزیابی انجام می‌گیرد. در ایران اما برای

تفاوت نظام جانشینی مؤثر با نظام‌های جانشینی دیگر در آن است که در دوره‌ای که فردی مسئولیت و مدیریت سازمانی را بر عهده دارد هم‌زمان افرادی که قرار است در آینده به جانشینی منصوب شوند باید در این فرآیند به تدریج آگاهی‌های لازم با تصمیم‌گیری‌های مورد نیاز را انجام دهند تا روزی که به آن‌ها نیاز است در جایگاه جانشین قرار گیرند



گمارش مدیران مؤثر هیچ گونه شایستگی به جز شرایط احراز که آن هم مدرک تحصیلی دکتری می باشد مدنظر قرار نمی گیرد. آن چنان تعداد دکترا در کشور افزایش یافته که فاضل نظری شاعر طنزپرداز آن‌ها را از تعداد قطرات باران و برف بیشتر دانسته است و چگونه می توان به چنین ملاک برای انتخاب مدیران توسل جست. مدیرانی که حتی در کارنامه اجرایی خود عملکرد مدیریتی را در سطوح پایین تر نداشته ناگهان سکاندار بالاترین مرکزی تصمیم گیری در مورد بورس می شوند. در صورتی که کارراهه یا مسیر پیشرفت شغلی باید مهارت‌های مورد نیاز آن‌ها را در هر مرحله به آن‌ها یاد داده بود. یکی از ویژگی‌هایی که سکانداران بورس ایران لزوماً باید دارا باشند هوش تجاری است که از این طریق بتوانند عملکرد مؤثری در بازار سرمایه داشته باشند. ابزارهای کانون ارزیابی که با ایفای نقش در سناریوهای احتمالی بازار بورس تدوین می شود در سایر کشورها در کانون ارزیابی برای شناسایی افراد محتمل که در این سمت می توانند مؤثر عمل کنند به کار رفته است.

سقراط جمله مشهوری دارد که زندگی ارزیابی نشده ارزش زیستن ندارد این جمله در مورد افراد می باشد که باید زندگی خود را در هر زمان مورد ارزیابی قرار دهند تا بتوانند مسیر زندگی بهتری را برای خود بسازند. کسی که در بالاترین مراتب تصمیم گیری و سکانداری بازار سرمایه قرار می گیرد به تبع اولاً باید ارزیابی شده و در مرحله‌ای که در کار راهی پیشرفت شغلی او می باشد عملکرد موفق را داشته باشد تا اینکه به تصمیم گیری مدیران اقتصاد کشور و چه بسا بر اساس روابط قبلیه‌ای در بالاترین سطح در سکانداری مدیریت بازار سرمایه می نشیند.

نباید همه مشکلات اقتصادی ایران را به مدیریت بازار بورس نسبت داد مسئله اصلی آن است که بازار سرمایه که می تواند ابزار مناسبی برای کاهش تورم و حمایت از تولید باشد، اینک نقش خود را از دست داده و بی اعتمادی به این زمینه‌ها به دلیل مدیریت نادرست افزون شده است. نویسنده این مقاله نمی خواهد بر اینکه تصمیم گیری‌ها باید سریع تر انجام شود تأکید کند، زیرا نمونه‌های بسیاری در اقتصاد ایران وجود دارد که تصمیم گیری‌های سریع و عاجل منجر به نتایج نامناسبی شده‌اند. در همین یکی دو سال اخیر، کاهش شدید نرخ بهره تا میزان ۸ درصد منجر به خلق پول توسط بانک‌ها شد که بر نظام اقتصادی ایران تأثیر منفی داشت. کاهش نرخ بهره تا به این حد تنها یکی از دلایل افزایش یک درصدی ضریب تکاثری پول بود و عوامل دیگر از جمله ذخیره قانونی بانک‌ها نیز بر این مسئله مؤثر بود که رئیس بانک مرکزی به آن تصریح کرده است. از طرف دیگر مسئله مهم تصمیم گیری نادرست مدیر بازار سرمایه است که به صورت زنجیره وار بر تصمیم گیری‌های منفی مدیران ارشد نظام اقتصادی ایران تأثیر می گذارد. یکی از این مسائل حمایت از بازار سرمایه توسط بانک مرکزی

است. این جانب در مقاله خود قبلاً اشاره کرده بودم که تصمیم گیری‌هایی که نیاز به هماهنگی و درهم تیدگی دیدگاه‌های وزیر اقتصاد و رئیس بانک مرکزی و رئیس بازار سرمایه است قبل از عملی شدن، باید در جلسات هیئت دولت و با هماهنگی آن‌ها انجام گیرد وگرنه بعداً به طور مکانیکی انجام دادن آن ممکن است تأثیرات نایجایی بر اقتصاد ایران داشته باشد. مثالی در این زمینه حمایت اخیر بانک مرکزی از بازار سرمایه است؛ که خود سبب افزودن نقدینگی در نظام اقتصادی ایران شده است. به دلیل برخی از ملاحظات بانک مرکزی از افزایش نرخ سود اجتناب کرد و حتی تا حد ۸ درصد کاهش داشت. اقدامات سیاست گذاری در این زمینه برای حمایت از بازار سرمایه از دو مسیر انجام گرفت. اولی، جلوگیری از افزایش نرخ سود و دومی، دادن تسهیلات به کارگزارهای بورس می باشد که هر دوی این اقدامات نقدینگی را در کشور افزایش داد. گزارش تسهیلات دهی در ۱۴ اسفند ۱۳۹۹ توسط بانک مرکزی نشان دهنده اثر منفی این دو بر رشد نقدینگی در جامعه از طریق‌های مختلف می باشد.

به همین دلیل در طی ماه‌های گذشته ایران ابر نوسانی را در اقتصاد تجربی کرد که به صورت غیرمنتظره هم مرحله افزایشی و هم مرحله کاهش داشت. از آنجا که سیاست گذاران اقتصادی ناگزیر به حمایت از رشد بورس بودند، فشار برای همراهی در این مسیر بر بانک مرکزی افزایش یافت. مشکل اساسی آن بود که استقلال این نهاد از طریق این فشارها در معرض خطر قرار گرفت، در حالتی که بانک مرکزی در جلسات هیئت دولت می توانست به طور مستقیم با رئیس سازمان بورس گفت و گو‌هایی انجام داده و هزینه‌های تصمیم‌های نادرست خود را در آنجا مورد سنجش قرار دهند. این حمایت پسا تجربه نتایج معکوس در بر داشته است، به این معنی که در مسیر افزایشی بورس سیاست در حمایت از این جریان منجر به آن شد که رشد بورس به جای آنکه بتواند به تولید خدمت کرده و اقتصاد را افزایش دهد رشد حبابی ایجاد کرد. هنگامی که نرخ سود بازار

بین بانکی تا حدی کاهش یافت که تک‌رقمی شد و این فرصت برای سرمایه گذار ایجاد شد که به انتشار اوراق و جمع آوری نقدینگی سیال از بازارها بپردازد و تعادل به نرخ سود را در مرحله بعد ایجاد کند و فضای مناسبی برای اقتصاد کلان پدید آورد با عقب انداختن سیاست گذاری مناسب فرصت تأمین غیر تومری از مسیر انتشار اوراق بهادار از بین رفت و عدم تعادل سود بازارها را در خدمت جریان ابرنوسان قرار دادند.

به صورتی کاملاً استثنائی در تعامل بانک مرکزی و بازار سرمایه این روال تعلق در مسیر کاهش بورس نیز دیده شد. به این معنی که سیاست گذار نه تنها از ابزار بهره برای جذاب سازی بازار پول و کاهش نقدینگی در جامعه استفاده نکرد؛ بلکه مجدداً شبکه بانکی در این مرحله نیز ناگزیر به حمایت از بازار سرمایه شد که نفع آن هم در مسیر افزایشی و هم در مسیر کاهش به افرادی رسید که هیچ تلاشی برای ایجاد ارزش افزوده اقتصادی نکرده بودند.

رئیس جمهور بعدی که در ایران به قدرت خواهد رسید باید توجه به این نکته داشته باشد که در مقابل قولی که به ملت می دهد مسئول است. ریاست جمهوری فعلی ابتدای دوره ابتدایی ریاست جمهوری خویش وعده داد که آن چنان رونق اقتصادی در دوره خود پدید می آورد که مردم دیگر احتیاجی به این ۴۵ هزار تومان بارانه نداشته باشند اما اینک با سقوط ارزش پول ملی به جایی رسیده‌ایم که تنها این رؤیای رونق اقتصادی دور از دسترس است که همان ۴۵ هزار تومان هم دیگر اینک بود یا نبودش فرقی به حال مردم ندارد.

باید توجه داشت که نمی توان دامنه نوسان نامتقارن را به طوری کلی رد کرد. می توان در آن در مواقع خاص نتایج مثبتی را نیز مشاهده کرد، اما این مشاهدات لحظه‌ای ممکن است در کل تأثیر منفی بر بازار سرمایه آن چنان که تا به حال داشته باشند ایجاد کنند که به این تأثیرات مثبت لحظه‌ای نباید توجه چندانی داشت. ممکن است در هر سیاست در زمان کوتاهی امر مثبتی وجود داشته باشد اما برآورد کلی آن سیاست است که تأثیرگذار است. به خصوص در بازار بورس که امور آینده با ابهام

بسیار و عدم قطعیت بسیار ظاهر می شود و نمی توان در این دریای ابهام با سیاست های کلی نادرست وارد شد. قرآن کریم در سوره بقره به این نتایج مثبت گاه گاهی اشاره ظریفی دارد و آن اینکه دو نفر که از مدینه به مکه می گریزند تا با مشرکین همراه شوند به دلیل رعد و برق، لحظه ای جلوی چشمان خود را می توانند ببینند و گام های کوتاهی در جهت جلو بردارند اما با قطع برقی که از آسمان جلو راه آن ها را روشن می کند در تاریکی فرو می روند که از تاریکی یکنواختی که بدون وجود رعد و برق میسر بود خوفناک تر و بدترند. در زمان حال که این مقاله را می نویسم به دلیل اینکه دامنه نوسان مثبت دو برابر امکان کاهش قیمت می باشد نوسان قابل توجهی در ریزش بازار نداریم. هنگامی که تقاضای مؤثر در بازار وجود نداشته باشد، افت شاخص فقط در حدود یک درصد می باشد. این عدم تقارن هنگامی که یک یا دو صنعت بزرگ در بازار تقاضای بیشتری دریافت کنند اثر نظر روانی قوی بر شاخص کل بورس خواهند داشت. آنچه امروز به عنوان محرک کرونای هند مطرح است رشد نمایی مبتلایان به کرونا است که تولید محصولات شیمیایی و فلزی در این کشور را به دلیل کاهش نیروی کار تحت تأثیر قرار داده است و سبب شده که قیمت های جهانی بر بورس ایران نیز به واسطه آن تأثیر گذاشته و این دو گروه که اتفاقاً در هند متمرکز هستند (یادداشت ۲)، بخش مهمی از عقبگرد شاخص بورس را در روزهای قبلی جبران کنند. اگر محرک کرونای هندی همچنان بر بازارهای جهانی تأثیر خود را حفظ کند احتمالاً خرید سهام دلاری از طرف سرمایه گذاران خرد افزایش خواهد یافت. در این مقاله نقش مسئولیت دولت در گمارش افرادی که شایستگی لازم برای سمت رئیس سازمان بورس را ندارند مورد بحث قرار دادیم. دولت در آستانه سال ۱۴۰۰ مشکلات خود را در بازار بورس مطرح کرد که در مجال دیگری به آن خواهیم پرداخت. نکته جالب آنکه نسبت به مدیریت نادرست بازار سرمایه هیچ اشاره ای در گزارش دولت نشده بود.

از نظر نگارنده این مقاله پیشنهادهای ده گانه اخیر سازمان بورس که هفت مورد آن باید با تصویب سران سه قوه انجام گیرد همچنان در مسیر رؤیایرادی های قبلی از طریق ایجاد فضایی است که همه سازمان های دیگر در خدمت بازار سرمایه قرار گیرند و کل اقتصاد کشور به صورت تصنعی برای بر ساخت این بازار تلاش کنند؛ اما جای غایب بزرگ یعنی اصلاح دامنه نامتقارن بورس همچنان وجود دارد، رئیس سازمان بورس امیدوار است با این بسته حمایتی اثر تصمیم نادرست قبلی خود را بپوشاند آن چنان که نفت قبلاً این کار را انجام می داد. سؤال این است که چرا دولت این بسته حمایتی را برای مدیر کاربلد قبلی خود هزینه نکرد. باید توجه کرد که این پیشنهادهای در ادامه رؤیایرادی های قبلی محمدعلی دهقان دهنوی، رئیس سازمان بورس، می باشد که با بالاترین حمایت قوه مجریه در صدد



کاریکاتور مهدی عزیزی از به یغمارفتن سرمایه مشارکت کنندگان در بازار سرمایه ایران با توجه به گزارش هایی که نشان می دهد آن ها ۴۰ درصد از سرمایه خود را در این بازار از دست داده اند.

احیای بازار سرمایه می باشد که این نوع پاداش و تنبیه هایی که فضای اقتصادی کشور را به جای شفاف سازی که هدف بازار سرمایه است مبهم تر می کند و برای ورود بانک ها به عرصه بازار سرمایه فضای روشن و قابل پیش بینی برای آینده نمی سازد همچنین اعطای پاداش هایی از قبیل اقامت در ایران به افراد سرمایه گذار خارجی در ازای ورود به بازار سرمایه همچنان در مسیر دور شدن از تعریف بازار سرمایه به صورت یک نهاد روشن کننده روابط و سازوکارهای درونی اقتصاد می باشد. اینکه تلاش یک مدیر به جای تصمیم گیری های درست معطوف به ایجاد محرک هایی از بیرون روابط تعیین کننده بازار سرمایه باشد را نمی توان به عنوان رویکردهای مناسب برای بازار سرمایه در نظر گرفت.

به زیر سؤال بردن و مورد تردید قرار دادن بسته بورسی که با تبلیغات زیاد امید محدود و موقتی برای سرمایه گذاران بورسی ایجاد کرده است و سبزی پوشی در چند روز اول به معنای پایدار بودن این وضعیت در آینده نخواهد بود. این مشابه روشن کردن موقتی در داستان ابتدای بقره است. سؤالات بسیاری وجود دارد که مهم ترین آن ها این است که چگونه این بسته بورسی بدون اصلاح دامنه نوسان نامتقارن که عامل اصلی مشکلات کنونی است می تواند بازار سرمایه در ایران را بهبود بخشد. در مورد بندهای آن باید توجه داشت که از منظر روان شناسی اجتماعی نوعی نشانگر^۵ می باشد به معنی اینکه نوعی نمایشگری از احساس مسئولیت دولت برای بهبود سرمایه مردم در بازار سرمایه بدون آنکه اقدام عملی خاصی صورت پذیرفته باشد. مثلاً در مورد دادن اجازه اقامت ۵ ساله توسط سرمایه گذاران آیا آن ها از خود نخواهند پرسید که چگونه می توان در بازار سهام ایران سرمایه گذاری کرد؟ کشوری که خارج از مرزهای آن نمی توان از خدمات برخط سایت های بازار و شرکت های کارگزاری اصلی استفاده کرد. از طرف دیگر اینکه رابطه بانک ایران با

دیگر کشورها قطع می باشد چگونه می توانند این داوطلبان اقامت در ایران دارایی خود را به بازار وارد یا از آن خارج کنند؛ بنابراین به نظر نمی رسد که تمهیدات اندیشیده شده بتواند مؤثر باشد. رئیس سازمان بورس باید خطای بزرگی را که در دامنه نوسان نامتقارن انجام داده است اصلاح کند، اما به جای آن و برای تأکید بر درستی عمل خود نگران سرمایه مردم در بازار سرمایه نبوده و بر دیدگاه قبلی خود استوار مانده است. به نظر می رسد که برای اصلاح خطاهای جبران ناپذیری که در دامنه نوسان نامتقارن ایجاد شده است، یعنی دامنه ای که به لحاظ انگیزشی به شدت در جذب سرمایه ها در بازار بورس بد عمل می کند به موارد دیگری متوسل شده اند که نمی تواند جبران این خطا را انجام دهد. به همین دلیل در بسیاری از موارد از این تمهیدات به عنوان بسته با یک غایب بزرگ نام برده اند. آن غایب بزرگ دامنه نوسان متقارن می باشد که به صورت یکنواخت با دیگر بورس های عمده جهانی وضعیت باثبات تر و دقیق تری برای سرمایه گذاران در بازار بورس فراهم می کند.

در آینده نزدیکی به تحلیل پیشنهاد های ده گانه سازمان بورس بر آینده اقتصاد ایران به طور کلی نظام بانکی کشور و شفاف سازی بازار سرمایه خواهیم پرداخت.

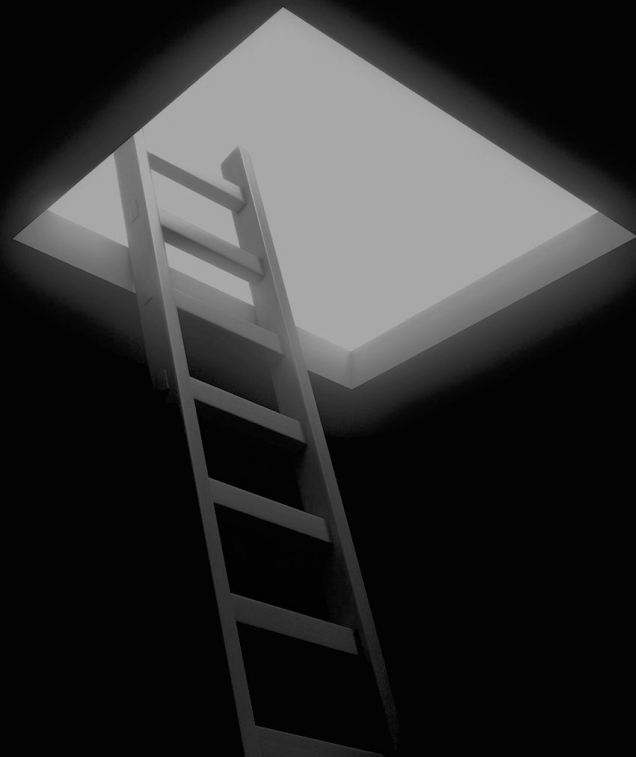
یادداشت (۱): یکی از دوستان که در کار تحلیل بنیادی بورس می باشد و اقتصاددان و آماردان برجسته ای است در دانشگاه اصفهان یک بار دامنه نامتقارن نوسان را به دامنه فاصله اطمینان در علم آمار تشبیه کرد. من به او گفتم که این تشابه بسیار خوبی است، زیرا نمی تواند فردی دامنه فاصله اطمینان را متقارن است و بر مبنای شاخص آماری در نمونه و انحراف استاندارد اندازه گیری ساخته می شود را به صورت دلخواهی به شکل نامتقارن درآورد.

یادداشت (۲): هند در تأسیسات شیمیایی بسیار پیشرفته است و بخشی از این صنعت را در جهان نمایندگی می کند. ایران نیز کارخانه های آن ارتباط زیادی دارد و در سازمان های ایرانی که تأسیسات شیمیایی استفاده می کند این ارتباط وجود دارد با کرونای هندی کارکنان این تأسیسات به سر کار زرفته و بنابراین معادلات مربوط به آن در سطح سازمان های بین المللی تغییر کرد. فهرست تحلیل آن در این مختصر وجود ندارد، اما به طور کلی دامنه نوسان نامتقارن به صورت لحظه ای و بدون پیش بینی قبلی در این زمینه عملکرد خوبی داشت. صنایع شیمیایی هند از یک فاجعه زیست محیطی در دهه ۸۰ در کارخانه بوپال شهرت جهانی یافت. ■

پی نوشت:

1. World of work
2. Gobels
3. William Rothwel
4. Shadowing
5. tokenism

حسرم انداز جامعه



در این شماره از بخش اجتماعی به مفهوم امید پرداخته‌ایم؛ کالای کمیاب جامعه امروز. امید چیست؟ چه انواعی دارد؟ از کجا برمی‌آید و نبودش چه پیامدهایی برای جامعه دارد؟ امروز جامعه ما چگونه باید امید را بیابد؟ این پرسش‌ها را با دو استاد جامعه‌شناس، سعید مدنی و مصطفی مهرآیین در میان گذاشتیم.



جنبش امید؛

گفت‌وگو با سعید مدنی



حاشیه‌های امیدبخش؛

گفت‌وگو با مصطفی مهرآیین



سایه روشن امید

وزن کشتی به میدان آمده‌اند و می‌بازند، اما وزنشان مشخص می‌شود. تا اردیبهشت ۷۶ خبری از اقبال مردم به خاتمی نبود. از میانه اردیبهشت ماه ورق برگشت. مرور تاریخ نشان می‌دهد همیشه سوبه‌هایی هست که دیده نمی‌شود. همان‌ها که در ادبیات قرآن «من حیث لایحسب» خوانده می‌شود. خواندن روایت‌های تاریخ به ما این ایمان را می‌دهد که ساحت‌های ناشناخته وجود دارند و این یعنی امید.

سولنیت در جای دیگر از کتاب خود به نقل از بالدوین می‌گوید: «هر آنچه پیش روی ما قرار می‌گیرد قابل تغییر دادن نیست، اما برای تغییر دادن هر چیزی باید نخست با آن روبه‌رو شد».

درواقع، گویی قرار نیست امید سکویی باشد که ما را در وسط هدف پرتاب کند، امید قرار نیست دست ما را بگیرد و به سمت هدف ببرد، بلکه امید ناشی از ایمانی است که می‌گوید وضع موجود تغییر خواهد کرد پس جامعه امیدوار به دنبال راهی برای تغییر در مسیر بهتر و با کیفیت بهتر است.

در این شماره بنا بود از منظرهای مختلف به موضوع امید پردازیم. موج چهارم کرونا مانع شد و گفت‌وگو یا مقاله چند تن از صاحب‌نظران متأثر از شرایط همه‌گیری به این شماره نرسید، هرچند دو گفت‌وگوی بسیار خواندنی با مصطفی مهرآیین و سعید مدنی به‌موقع رسید. این دو استاد جامعه‌شناسی در این شماره از امید گفتند. امیدی که به قول فروغ فرخزاد، در دل خاک پنهان است:

«ایمان بیاوریم

ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد

ایمان بیاوریم به ویرانه‌های باغ تخیل

به داس‌های واژگون‌شدهٔ بی‌کار

و دانه‌های زندانی

نگاه کن که چه برفی می‌بارد...

شاید حقیقت آن دو دست جوان بود،

آن دو دست جوان

که زیر بارش یکریز برف مدفون شد

و سال دیگر، وقتی بهار

با آسمان پشت پنجره هم‌خوابه می‌شود

و در تنش فوران می‌کنند

فواره‌های سبز ساقه‌های سبک‌بار

شکوفه خواهد داد ای یار، ای یگانه‌ترین یار

ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد ...» ■

پی‌نوشت:

۱. سولنیت، ربه‌کا، ۱۳۹۷، امید در تاریکی؛ تاریخ‌های ناگفته، احتمالات بی‌کران، نشر مهرگان خرد.

سرویس اجتماعی: تاریخ معاصر ما هم تاریخ امید است و هم گویی تاریخ شکست. از مشروطه بدین‌سو گویی دوگانه امید و شکست دائم تکرار شده است. داستانی که در خاورمیانه تکراری است، اما ربکا سولنیت معتقد است با وجود اینکه امید متعلق دنیای آینده است، ریشه در گذشته دارد. با این استدلال آنچه امید را به چالش می‌کشد فراموشی است نه حافظه: «فراموشی به انحای گوناگونی به ناامیدی منتهی می‌شود. وضع موجود می‌خواهد شما باور کنید تغییرناپذیر، ناگزیر و رویین‌تن است و فقدان خاطره یک دنیای در حال تغییر پویا هم به این دیدگاه دامن می‌زند. به بیان دیگر، وقتی ندانید چیزها چقدر تغییر کرده‌اند، تغییر در حال وقوع آن‌ها یا امکان تغییر آن‌ها را هم نمی‌بینید».

شاید از تلخ‌ترین وقایع تاریخ معاصر ما، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. دولت دموکرات مصدق سقوط کرد و پیامد آن یاسی شدید در جامعه بود. این یاس در ادبیات آن دوره مشاهده می‌شود. هنوز چند ماه از کودتا نگذشته که شاه جوان تصمیم می‌گیرد یاران کودتاچی‌اش را در تهران ملاقات کند. نیکسون به تهران می‌آید و دانشگاه برمی‌خیزد. در همان سال‌های پس از کودتا هرچند مصدق در حصر است، اما جامعه در حال مقاومت است. ادبیات مقاومت می‌کند، ورزش مقاومت می‌کند و بخش‌های بسیار دیگری در جامعه مقاومت می‌کنند.

شوکت نفتی، اقتدار ساواک و حمایت امریکا شاه را قدرتمندتر کرد. پیش از به نیمه رسیدن دهه ۵۰، شاه تمام مخالفانش را سرکوب می‌کند. در این دوره کسی آن وزن و جایگاه را ندارد که به شاه چیزی بگوید. خودش هم بی‌محابت‌تر از همیشه است. او سیستم دوحزبی (با دو حزب نمایشی و صوری) را تک‌حزبی می‌کند و از مخالفانش می‌خواهد که کشور را ترک کنند. در مصاحبه با یک خبرنگار درباره نزاع خودش و مخالفانش می‌گوید: «مه فشانند نور و سگ عوعو کند». شاه هرچه عریبه می‌کشد، کسی را سر پاسخ نیست. شاه «لات کوجه خلوت» شده بود. گویی صدایی در جامعه نیست. سال ۱۳۵۶ کارتر به ایران آمد و شاه را «محبوب مردم» و ایران را «جزیره ثبات» خواند. کمتر از یک سال بعد «پیام انقلاب» به گوش سنگین آریامهر رسید. کار از کار گذشته بود و هیچ‌کس توانست اوضاع را برای پهلوی مدیریت کند و شاه سقوط کرد.

داستان همچنان ادامه داشت. دهه ۷۰ شمسی موج خصولتی‌سازی و تورم افسارگسیخته مشکلات بسیاری ایجاد کرد. کار به شورش کشید و شورش‌ها به ضرب زور خاموش شد. سال‌ها بود که انتخابات به رقابت میان خط امام و راست تبدیل شده بود و بخش بزرگی از مردم توجهی به انتخابات نشان نمی‌دادند. وزیر مستعفی ارشاد، از گوشه کتابخانه ملی برای انتخابات ثبت‌نام کرد. هوادارش می‌گفتند برای



جنبش امید گفت‌و‌گو با سعید مدنی

زینب احمدی: امید مفهومی است همزاد انسان. اگر نباشد، پویش و جنبشی نیست و بودنش ساحت‌های مختلف جامعه‌شناختی و روان‌شناختی دارد. سال‌هاست که سر امید جامعه در ایران با دیوارهای سنگینی برخورد کرده است. آیا جامعه هنوز امیدوار است؟ نبودن امید چه پیامدهایی می‌تواند داشته باشد؟ چه تعریفی از امید وجود دارد؟ سعید مدنی، جامعه‌شناس، روزنامه‌نگار و استاد پیشین دانشگاه در این گفت‌و‌گوی مفصل به تعریف دقیق امید از منظر روان‌شناسی و جامعه‌شناسی پرداخته و از امید در ایران گفته است.

به هدف‌ها و داشتن انگیزه لازم برای رسیدن به آن هدف‌هاست. روان‌شناسان تعاریف متعددی از امید فردی ارائه داده‌اند که اشتراکات زیادی با هم دارند. امید عبارت است از تمایلی که با انتظار وقوع مثبت همراه است و به عبارت دیگر ارزیابی مثبت است از آنچه فرد به آن متمایل است و می‌خواهد به وقوع بپیوندد. از مجموع تعاریف درباره امید، سه ویژگی مهم کمابیش مشترک برای افراد امیدوار استخراج شده که عبارت‌اند از: ۱. اهداف خود را تعیین می‌کنند؛ ۲. راهکارهایی برای رسیدن به آن اهداف خلق می‌کنند؛ و ۳. انگیزه لازم برای به اجرا درآوردن این راهکارها را ایجاد کرده و در طول مسیر حفظ می‌کنند.

به این ترتیب می‌بینیم امید یک هیجان انفعالی نیست که تنها در لحظات تاریک زندگی پدیدار می‌شود، بلکه فرایندی شناختی است که افراد به وسیله آن، فعلاً نه اهداف خود را دنبال می‌کنند. در مقابل امید فردی، ناامیدی فردی قرار دارد. ناامیدی؛ یعنی وجود این انتظار که اتفاقات مطلوبی رخ نخواهد داد و پیامدهای بسیار ناراحت‌کننده‌ای در پیش رو است و این موقعیت را هم نمی‌توان تغییر داد.

پس از منظر روان‌شناسی امید فردی باید: ۱. به آرزویی برای دستیابی به هدفی عینی اشاره داشته باشد که احتمال دسترسی به آن هست؛ ۲. هدف یا آرزوی طلب‌شده و موردعلاقه برای فرد یا افراد حیاتی باشد نه پیش‌پاافتاده و نازل؛ و ۳. آرزو بازتاب ارزش‌های اخلاقی باشد، زیرا مردم به مسائل غیرقابل‌پذیرش از سوی جامعه کمتر امید می‌بندند. امید نیز مانند بسیاری از مفاهیم دیگر، از جمله سرمایه اجتماعی، اگرچه اغلب در بستر مفید و مثبت اجتماعی مورد نظر قرار می‌گیرد، اما در همان حال امکان وجود آن در بستر مغایر با ارزش‌های اجتماعی نیز ممکن خواهد بود. برای مثال سرمایه اجتماعی و امید در میان جمعی از سارقان همان‌قدر مصداق دارد که سرمایه اجتماعی و امید در یک حزب یا گروه مصلح اجتماعی.

در این رویکرد به امید، ساختارهای اجتماعی چه جایگاهی دارند؟

در نظریه امید فردی به‌طور عمده فرض می‌شود که در مسیر درگیری و مواجهه با دنیای پیرامون، افراد بر زندگی تسلط و اختیار کامل دارند، اما به گفته یکی از منتقدان این دیدگاه: «این سنت از نظریه امید فردی و با اتکا به فرض اساسی عاملیت انسانی به‌عنوان کنترل‌کننده خطرات و

چه تبیینی از امید دارید؟ به نظر شما امری روان‌شناختی است یا جامعه‌شناختی؟

«تلاش برای ارائه تبیینی علمی از امید سابقه چندان طولانی ندارد. اگرچه توصیه به امید یا اظهار ناامیدی در تجربه بشری قدمتی بسیار دارد، تنها در دهه‌های اخیر است که به مفهوم امید و سازوکارهای فردی و اجتماعی پرداخته شده است. شاید امروز بیش از هر زمان دیگر توجه به امید، هم به‌عنوان ویژگی‌ای روان‌شناختی و هم به‌مثابه پدیده‌ای جمعی و جامعه‌شناختی ضرورت یافته است. پژوهش‌های متعدد نشان داده‌اند ناامیدی تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر سلامت و زیست بهتر افراد دارد. از این رو اخیراً مطالعات بسیاری تأثیر امید بر ارتقای سلامت جسمی و روانی را بررسی کرده‌اند. بخشی از این مطالعات، کارکرد اجتماعی امید را بررسی کرده‌اند و برای مثال به بررسی رابطه بین امید و توانایی حل مسئله پرداخته‌اند و این رابطه را تأیید کرده‌اند.

درواقع هم ویژگی روان‌شناختی دارد هم جامعه‌شناختی؟

«ابتدا وجوه کاملاً روان‌شناختی داشت و نوعی سرمایه روان‌شناختی محسوب می‌شد. سرمایه روان‌شناختی حالتی روان‌شناختی است که نتیجه آن رویکردی مثبت و واقع‌گرا و انعطاف‌پذیر نسبت به زندگی است و از چهار سازه امید، خوش‌بینی، تاب‌آوری و خودکارآمدی تشکیل می‌شود و هرکدام از آن‌ها به‌عنوان یک ظرفیت روان‌شناختی مثبت در نظر گرفته می‌شود. درواقع امید توانایی شخص برای هدف‌گذاری، تجسم مسیرهای لازم برای رسیدن

مشکلات استخراج شده است». در چالش با این نظریه همچنان که هانا آرنت در کتاب زندگی یک یهودی نشان داده راحل وارنهایگن^۱ هرگز نتوانست یهودی بودن خودش را گرچه نسبت به آن شرم داشت تغییر دهد. آرنت مسیری را توضیح می‌دهد که در آن راحل موجبات بدبختی‌اش (یهودی بودن) را به‌عنوان یک مشکل فردی تنها توانست از طریق منتفی ساختن هرگونه برخورد با دنیای پیرامون کنار زند یا از آن فرار کند. نظریه‌پردازان امید فردی مدعی شده‌اند که برخی چیزها ناچار باید پذیرفته شود و ما ناچاریم از آن‌ها رد شویم، اما آرنت راه حل این موضوع را ساده و سراسرست نمی‌بیند. او بحث متقاعدکننده‌ای را برای بازبینی و حل محصله راحل مطرح می‌کند و آن را به‌عنوان مشکل سیاسی افرادی که در آن زمان بدون ملیت یا بی‌خانمان بوده‌اند و جامعه هرگونه احساسی را نسبت به آن‌ها کنار گذارده مورد نظر قرار داده و اشتیاقشان به پیشرفت فردی را تنها از طریق تغییر از افراد استثنائی پیش از جنگ به افرادی با برابری سیاسی ممکن می‌داند؛ به عبارت دیگر امیدی که وضعیت جدیدی برای راحل ایجاد می‌کرد «فردی» نبود، بلکه جمعی بود و این به معنای ایجاد اصلاحات هویتی از طریق تحلیل و بازبازی روابط گروهی و جمعی بود؛ بنابراین ساخت اصلی نظریه امید فردی را به این ترتیب می‌توان نقد کرد: اول اینکه، امید فردی نظریه‌ای است درباره پیشرفت افراد برای زندگی بهترشان با کمترین ملاحظه نسبت به اینکه چگونه فعالیت آن‌ها ممکن است بر دیگران اثر گذارد یا چگونه زندگی بهتر فردی بر کیفیت زندگی اجتماعی اثر گذارد؛ و دوم اینکه، نظریه امید فردی قادر نیست نشان بدهد چگونه روابط گروهی بر امید فردی اثر می‌گذارد.

یعنی این نوع از امید دردی از جامعه دوا نمی‌کند؟ اینکه یک فرد امیدوار باشد تأثیری به حال جامعه ندارد؟

« با وجود انتقادات وارده به نظریه امید فردی، امید فردی کمتر از امید جمعی و اجتماعی نیست و صرف‌نظر از برون‌دادها انسان‌ها باید امید داشته باشند؛ زیرا امید چراغ راهنمای بشری است و نقشه راه سرنوشت ما را برای آینده نشان می‌دهد.

از همین نقد امید فردی و روان‌شناختی، امید جمعی و اجتماعی در مباحث جامعه‌شناختی متولد شد. جامعه‌شناسان از قدیم و به‌طور خاص در دوره جدید بیشتر، درباره امید و ترس، امیدواری و ناامیدی و ترس و اضطراب اجتماعی بحث کرده‌اند، زیرا فرض اصلی جامعه‌شناسان

در جامعه جدید، به رسمیت شناختن رابطه بین امید و سلامت اجتماعی است.

مباحث مرتبط با امید جمعی تا حد زیادی با مباحث مرتبط با تغییر و جنبش‌های اجتماعی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی پیوند خورده است. عمل جمعی مستلزم جلب اعتماد جمعی افراد با دید مشترک نسبت به تغییر اجتماعی مطالبه شده و فرصت برای شناخت آن تغییرات است. از این‌رو فرایند اعتماد جمعی عموماً با فرایند امید جمعی مرتبط است. امید جمعی که از آن با عنوان امید جماعتی^۲ یا امید محلی نیز یاد شده به زندگی مردم معنا و پیوستگی می‌دهد. غالباً در یک جامعه دموکراتیک افراد در برنامه‌های گروهی مثل رأی دادن، پیکار و جنگ و خرید اوراق قرضه دولتی مشارکت می‌کنند. وقتی یک گروه اجتماعی دیدگاه و چشم‌اندازی برای تغییر اجتماعی به اشتراک می‌گذارد می‌توان گفت فرایند امید جمعی به‌خوبی به کار گرفته می‌شود. در چنین شرایطی افراد احتمالاً داوطلبانه برای زیر پا گذاردن و دست برداشتن از برخی آزادی‌هایشان مهیا می‌شوند. این به‌طور مختصر به معنای پرداخت هزینه‌ها به این امید است که تغییر اجتماعی مزایای بیشتری برای آن‌ها همراه داشته باشد. یکی از برون‌دادها و کارکردهای مهم و خوب فرایند امید، تعاون است؛ اما برخی مواقع فرایند امید جمعی خوب کار نمی‌کند، زیرا به میزان لازم گسترش پیدا نکرده است.

در قلب کشمکش برای گسترش فرایند امید، امید جمعی از طریق امید شخصی^۳ یا امید فردی کسب می‌شود. اگر امید هسته اصلی موجودیت ماست، این سؤال مطرح می‌شود که چگونه ما امید را نه تنها برای افراد بلکه برای جمعیت‌ها و جوامع ایجاد کنیم؟ در واقع نسبت امید فردی و امید جمعی بسیار پیچیده است.

نظریه امید جمعی امکان حل کشمکش‌های اجتناب‌ناپذیر حاصل از امیدهای رقیب را فراهم می‌کند. منظور از امیدهای رقیب، امیدها بین افراد یا امیدهای رقیب یک فرد با یک جمع یا جمعی با جمع دیگر است. خاطر نشان می‌شود که به‌طور مؤثری نیاز به ارائه چارچوبی برای شناخت این امر است که چگونه آرزوهای فردی موجب پدید آمدن افزایش ناگهانی امید بین اعضای یک جمع می‌شود؛ به عبارت دیگر چگونه اهداف معین که ارزش تلاش دارند -زیرا مسیرهایی به‌سوی خواست‌ها و مطالبات هستند- جمعی را مستعد حرکت برای دستیابی به آن اهداف از مسیرهای پیش‌بینی شده می‌کنند؟

نیروی بسیج ضد آپارتاید ماندا در سراسر جهان

مثالی است برای قدرت امید جمعی. ماندا به اهمیت ایجاد اجماع پیرامون هدف‌ها واقف بود و لذا در پی ایجاد آن بود و مسیرهای چندگانه‌ای را برای پیشبرد این اهداف و توانمندی مردمش انتخاب کرد. از این‌رو سیاهان افریقای جنوبی هرگز ایمانشان نسبت به توانایی‌شان در شکل دادن به سرنوشت را از دست ندادند. این برون‌داد فرایند امید در طول بیست و پنج سال یا بیشتر پرورش یافت و درباره آن گفت‌وگو شد.

امید اگر با شکست مواجه شود چه می‌شود؟

« با هر شکست، جماعت امیدوار تلاش می‌کند از طریق تلاش جمعی بیشتر از تلاش فردی و از آن مهم‌تر با به اشتراک گذاشتن، شناخت از هدف‌ها و امیدهای خود را اصلاح و بازسازی کند.

گاه سخن از نهادهای امید^۴ به‌عنوان انتظارات فرهنگی در مسیر زندگی نام برده شده که به معنای قوانین، هنجارها و فعالیت‌هایی به‌هم‌پیوسته است که سازنده روابط اجتماعی و راهنمای راه به‌سوی اهداف ارزشمند به شمار می‌رود. نهادهای امید به مجموعه‌ای از قوانین، هنجارها و فعالیت‌ها اشاره دارند که تضمین می‌کنند ما فرصت‌هایی برای رسیدن به رؤیاهای فوق‌العاده و حتی فعالیت‌های فوق‌العاده داریم. نهادهای اجتماعی ما را به‌طور جمعی از متن اجتماعی حال حاضر دور می‌کنند تا از آینده‌ای که به نظر پوچ و بی‌ثمر می‌رسد رها شویم و به سمت جامعه دیگری برویم که در آن وعده داده شده می‌توانیم با مشارکت فعالانه و مسئولانه برای همکاری در جامعه مدنی تلاش کنیم. یکی از مهم‌ترین نهادهای امید جنبش‌های اجتماعی است که موجب می‌شوند افراد چشم‌انداز سیاه آینده را رها کرده و با ساختارهایی که آن را توجیه می‌کنند به مقابله برخیزند و به این وسیله رها و آزاد شوند.

ما از طریق اشتراک‌گذاری شناخت‌ها، امید جمعی را برای خودمان و دیگران انباشت می‌کنیم؛ بنابراین به این وسیله می‌توانیم جایگاه امید فردی را در امید جمعی تبیین کنیم. اهداف فردی دید اجتماعی را نسبت به آنچه جامعه برای اعضایش دوست دارد به اشتراک می‌گذارد. احساس فردی عاملیت شخصی به احساس جمعی توانمند یا اثر بخشی سیاسی احساس جمعی تبدیل می‌شود تا امکان شنیدن صدایی را ایجاد کند که با پیوستن دیگران، آن را متفاوت کند. باید توجه داشته باشیم که وجود چنین روندهایی موکول به اشکال خاصی از دولت است. این وضعیت در جوامع دموکراتیک به‌راحتی در دسترس است، اما در دولت‌های توتالیتر مسیرها برای تحقق امیدهای جمعی، کمتر در دسترس هستند و ناامن‌اند.

اگر بر فرجام افریقای جنوبی تمرکز کنیم، می‌توانیم مسیر فرایند جمعی را با بررسی نقش

این انتظار که اتفاقات مطلوبی رخ خواهد داد و پیامدهای بسیار ناراحت‌کننده‌ای در پیش رو است و این موقعیت را هم نمی‌توان تغییر داد



ارنست بلوخ

دنیای امروز. تا آنجا که او امید اجتماعی را به جای معرفت می‌نشانند و می‌نویسد: «امید به عوض معرفت»، راهی است برای طرح این نظر که افلاطون و ارسطو در این اندیشه بر خطا بودند که مشخص‌ترین و ستودنی‌ترین توانایی نوع بشر شناختن چیزهاست، به همان گونه که واقعاً هستند - و نفوذ کردن به فراسوی نفوذ برای شناخت واقعیت. ... می‌خواهم جست‌وجوی معرفت را از مرتبه هدف فی‌نفسه به ابزاری دیگر برای شادکامی بزرگ‌تر بشر فروکاهم». سخن گفتن از جانشینی امید به جای معرفت به معنای آن است که «باید از نگرانی درباره اینکه آیا چیزی که فرد بدان عقیده دارد مستند است یا نه، دست برداشت و دل‌نگران این شد که آیا فرد به قدر کافی قوه تخیل دارد که به بدیل‌های جالب توجه در قبال اعتقادات کنونی بیندیشد یا نه». به همین دلیل فیلسوفان پراگماتیست توصیه می‌کنند که با دوری جستن از دوگرایی‌های کهن مانند «ماهیت-وجود»، «نمود-واقعیت»، «ماده-ذهن»، «ساخته-یافته» و «ذهن-عین» می‌توانیم مردم‌سالاری را در زندگی فکری خود، همچنان که در زندگی سیاسی، محور اصلی قرار بدهیم. امیدهای اجتماعی شامل امیدهایی به جامعه عاری از خشونت، صلح، مردم‌سالاری، برابری خواهی، جامعه بی‌طبقه، بدون کاست و امثال آن هستند؛ بنابراین برای بحث درباره امید اجتماعی باید یکسره بر آینده تأکید کرد.

درواقع اگر بشود یک جامعه بدون امید را تصور کرد می‌توان گفت که این جامعه آینده هم ندارد؟

«همچنان که ارنست بلوخ (۱۸۸۹-۱۹۷۷)، فیلسوف فقید آلمانی، گفته: «اندوهناک‌ترین خسران فقدان امنیت نیست، بلکه از دست دادن توان خیال آن است که چیزها می‌توانند تغییر کنند». امید، همچون خون جاری در جان انسان، برای ادامه حیات فردی و اجتماعی ضروری است. اگر فقرا، فرودستان، اقلیت‌ها و اقشار طردشده امیدی برای دستیابی به وضعیت

به فراگیری اجتماعی نیز مشکل خواهد بود. در چارچوب نظریه انتقادی ما ناچاریم برخی ایده‌ها درباره نوع جامعه‌ای که امیدواریم داشته باشیم را روشن کنیم تا به این وسیله زمینه‌های امید اجتماعی را توضیح دهیم. محتوای این امید می‌تواند دموکراسی، برابری، جامعه بدون تبعیض و امثال آن باشد. امید به ایجاد یک نظم اجتماعی صلح‌آمیز و عادلانه که در آن افراد قادر به تحقق بخشیدن ظرفیت‌های خود به‌طور مستقل باشند. درحال تحلیل محتوای امید اجتماعی کار مهمی است. موضوع دوم که به بستر امید اجتماعی مرتبط است متمایز ساختن آن از مفهوم انتقاد اجتماعی است. زمینه‌های امید اجتماعی مکمل و نه ضرورتاً منطبق بر انتقاد اجتماعی هستند. ازاین‌رو وظیفه بازسازی انتقاد اجتماعی نباید با وظیفه امید اجتماعی تلفیق و یکی شود. اساس انتقاد اجتماعی را البته هابرماس مطرح کرده و نسلی از نظریه‌های انتقادی از آن الهام

گرفته‌اند، اما بررسی آن‌ها نشان می‌دهد که به زمینه‌های امید اجتماعی نپرداخته‌اند. محتوای امید اجتماعی در نظریه انتقادی می‌تواند به اختصار و حداقل به‌مثابه جامعه بدون طبقه و بدون کاست بیان شود؛ وضعیتی که افراد در آن قادرند ظرفیت‌هایشان را درون یک نظم اجتماعی صلح‌آمیز و منصف به‌طور ارادی تحقق بخشند. آیا این امیدی است که ما مستحق آن هستیم؟ آیا امید به چنین چیزی توجیه‌پذیر هست؟ آیا اساساً مهم است که امید توجه شود یا خیر؟ همان‌طور که گفته شد یکی از دو معیار زیست بهتر جامعه برای آینده که از مؤلفه‌های مهم امید هستند، پیشرفت جامعه به‌سوی تحقق دیدگاه مشترک است. دیدگاه ریچارد رورتی (۱۳۸۴) به‌عنوان یک فیلسوف پراگماتیست درباره امید اجتماعی تا حد زیادی تبیینی است برای روشن کردن ضرورت امید اجتماعی برای

و کارکرد چهره‌هایی مانند نلسون ماندلا و والتر سیسولو ترسیم کنیم که به‌عنوان رهبران به آبارتاید پایان دادند و آزادی را برای آفریقای جنوبی به ارمغان آوردند. فرایند امید جمعی در آفریقای جنوبی به تصمیم‌سازی خوبی منجر شد و راه‌حلی برای مقابله با سرکوب مردم آفریقای جنوبی پدید آورد که جماعت بزرگی از سیاه‌پوستان و سفیدپوستان موافق آن بودند؛ به‌عبارت‌دیگر فرایند امید جمعی با احترام به همه کسانی که آفریقای جنوبی را خانه خودشان می‌دانستند بدون توجه به رنگ پوستشان طراحی شد. به این معنا می‌توان گفت فرایند امید جمعی آفریقا از فراگیری اجتماعی برخوردار شد و در یک فرایند پیوسته و فراگیر امید جمعی به امید اجتماعی ارتقا یافت؛ البته تصمیمات روزمره جنبش ضد آبارتاید همه را راضی نمی‌کرد و درگیری‌ها و حتی نفرت قابل توجهی وجود داشت، اما فرایند امید اجتماعی به نحوی شکل گرفت تا همه با هدف پیروزی (و نه اخراج) در برابر کسانی که مخالف تغییر بودند، دور میز بنشینند؛ بنابراین برحسب دو معیار مفهوم‌سازی امید اجتماعی آغاز می‌شود: اول اینکه اگر پیشرفت جامعه به‌سوی تحقق دیدگاه اجتماعی مشترک باشد، می‌توان آن را به‌عنوان جامعه خوب یا جامعه‌ای که به سمت زیست بهتر حرکت می‌کند، ارزیابی کرد. معیار دوم راهی است که جامعه در آن در حال حرکت به‌سوی تحقق دیدگاه اجتماعی مشترک است. سؤال مهم در اینجا این است که آیا در این راه فراگیری اجتماعی وجود دارد یا مسیر از طریق سلطه، انگ‌زدن یا انکار سدهای متفاوت و آلترناتیو دیگر طی می‌شود؟

طبیعی است که هر موضوعی قابلیت این را ندارد که فراگیر شود. چگونه باید بدانیم یک موضوع قابلیت فراگیری اجتماعی را دارد؟

یکی از شاخص‌های فراگیری اجتماعی میزان افرادی است که صرف نظر از

خرده‌گروه‌هایی که به آن‌ها تعلق دارند، تمایل به تعاون و همکاری با دیگران را اظهار می‌کنند. از دیدگاه نظریه انتقادی توجه به زمینه‌ها یا بستر امید اجتماعی از اهمیت برخوردار است. زمینه یا بستر اجتماعی امید به دو موضوع مهم مرتبط است: اول توصیف نوع جامعه‌ای که به آن امید داریم. توجه امید اجتماعی مستلزم توصیف هدف امید است و چنین وظیفه‌ای ما را به بحث درباره محتوای امید وارد می‌کند؛ زیرا بدون شناخت محتوای امید توجه آن برای جامعه بسیار دشوار یا ناممکن است و به همین سبب دستیابی

به گفته ارنست بلوخ اندوهناک‌ترین خسران فقدان امنیت نیست، بلکه از دست دادن توان خیال آن است که چیزها می‌توانند تغییر کنند



بهرتر نداشته باشند، به سرعت فرسوده می شوند و علیه وضعیت موجود شورش می کنند و به دلیل این ناکامی ها، دیگران را تهدید می کنند یا خشونت می ورزند یا خود را به عنوان مسئول این وضعیت نابسامان سرزنش می کنند. صاحب نظران شیوع بالای خودکشی و اعتیاد و دیگر اشکال خودزنی در گروه های منزوی را حاصل فرایند ناکامی و پرخاشگری می دانند. جنبش های اجتماعی با ایجاد چشم اندازی امیدوارانه می توانند ظرفیت بالقوه این اعتراض ها را در مسیرهای مفید و مؤثری هدایت کنند. جنبش های جدید اجتماعی که از اواسط قرن بیستم شکل گرفتند برای مقابله با ناامیدی، نیروهای اجتماعی ناراضی را در قالب روش های مدنی بسیج می کنند و از ظرفیت های موجود و ترویج امید به آینده برای تحقق جامعه های عادلانه و دموکراتیک و توسعه یافته بهره می گیرند.

ظهور جنبش های اجتماعی مستلزم دگردیسی آگاهی و رفتار است. تغییر در آگاهی حداقل سه وجه متمایز دارد: نخست، از دست رفتن یا کاهش مشروعیت نظام؛ یعنی بسیاری از مردم که معمولاً اقتدار حاکمان و مشروعیت ترتیبات نهادی آن ها را پذیرفته بودند به تدریج نتیجه می گیرند حاکمان و ترتیبات تحت مدیریت آن ها ناعادلانه و نادرست اند؛ دوم، تضعیف گرایش های جبرگرایانه و تقدیرگرایانه در بین مردم و مطالبه حقوق از سوی آنان؛ و سوم، ایجاد باور به توانایی خود برای تغییر سرنوشت در بین مردم یا گروهی از آن ها. امید جمعی نیز کمابیش به همین صورت شکل می گیرد و تقویت می شود. اراده ایجاد تغییر و درک اینکه ایجاد وضعیتی بهتر ممکن است، شالوده امید جمعی یا اجتماعی را شکل می دهد. هنگامی که اعتراض پدید می آید و توده های مردمی - که معمولاً مطیع اند - نافرمانی می کنند، دگرگونی عظیمی رخ می دهد و امید دستیابی به دنیایی بهتر در افراد و جامعه پدید می آید. صرف نظر از اختلاف های اساسی بین مکاتب فکری، صاحب نظران موافق اند که ظهور جنبش های مردمی نمودی از تغییرات عمیق در جامعه است. ایجاد و تقویت امید جمعی و اجتماعی یکی از مهم ترین وجوه این تغییرات است. بارها بر نقش مستقیم و غیرمستقیم امید فردی، جمعی و اجتماعی در جنبش ها تأیید شده است.

این جنبش ها دقیقاً چگونه بر امید و ناامیدی جامعه اثرگذارند؟

نظریه های مربوط به جنبش های اجتماعی به دو گروه تقسیم می شود: یک گروه بر فشارهایی که سبب بروز جنبش می شود تأکید می کنند؛ و گروه دیگر بر ظرفیت تنظیمی جامعه که از بین رفتن آن موجب شورش می شود اصرار می ورزند. برای نمونه، تغییرات شدید اقتصادی مشخصاً ارتباط بین انتظارات مردان و زنان از یکدیگر

به جنبش های اجتماعی دیده می شود. کاستلز این فرایند «از ناامیدی تا امید» و دیالکتیک آن ها را چنین توضیح می دهد: «هنگامی که فرد بر ترس غلبه می کند، هیجان های مثبت جایگزین آن می شود. در این حالت، «اشتیاق» کنش را فعال می کند و «امید» انتظار برای دریافت پاداش از کنش مخاطره آمیز را برمی انگیزد».

این عقیده که انقلاب ها حاصل دوره افزایش انتظارات (امید) و دوره بعدی است که در آن، انتظارات افراد ناکام می شود، نشان دهنده حد وسطی است میان این عقیده مارکس که انقلاب ها پس از دوره افول تدریجی رخ می دهند و این عقیده دوتوکویل که انقلاب ها هنگامی

و شرایطی را که تجربه می کنند مختل می کند. اگر سطح انتظارات مردم بیش از آن چیزی باشد که دریافت می کنند، احتمالاً از مدیریت جامعه ناامید و خشمگین می شوند. برخی تحلیلگران به پیروی از دوتوکویل تأکید می کنند ناامیدی حاصل دوره های بهبود اقتصادی است، زیرا این دوره های بهبود باعث ایجاد انتظاراتی می شود که فراتر از پیشرفت های اقتصادی است. برخی دیگر به پیروی از مارکس و انگلس، تأکید دارند دشواری های جدید و غیرمنتظره موجب ناامیدی و خشم می شود و احتمال ایجاد منازعات مدنی را می افزاید؛ بنابراین، برخلاف تصور، امید در جنبش ها منحصر به امید به موفقیت جنبش ها

نیست، بلکه امید به نظام مستقر یا ناامیدی از آن نیز نقش مهمی در جنبش ها دارد. برای اینکه شوک های واردشده به زندگی روزمره به جنبشی اعتراضی تبدیل شود، مردم باید محرومیت و نابسامانی موجود را هم نادرست بیندارند و هم جبران پذیر. توده مردم صرفاً برای اعتراض دست به شورش نمی زنند، بلکه انتظار دارند به واسطه اعتراض چیزی به دست آورند. برای وقوع جنبش باید ترتیبات اجتماعی که معمولاً درست و تغییرناپذیر تلقی می شود،

نادرست و تغییرپذیر به نظر آید. یکی از عواملی که این ارزش گذاری جدید را تسهیل می کند میزان رنج و مرارت است. این دیالکتیک امید و ناامیدی به اشکال گوناگون در نظریه های مربوط

”
هنگامی که فرد بر ترس غلبه می کند، هیجان های مثبت جایگزین آن می شود. در این حالت، «اشتیاق» کنش را فعال می کند و «امید» انتظار برای دریافت پاداش از کنش مخاطره آمیز را برمی انگیزد

اتفاق می افتند که شرایط در حال بهبود است، اما شاید بتوان با قاطعیت از ناممکن بودن انقلاب در جامعه ای صحبت کرد که در آن، فرصت مداوم و آزادانه برای تحقق نیازها و خواست ها و انتظارات جدید وجود دارد؛ بنابراین، از ناامیدی، رؤیایا و برنامه هایی پدید آمده است: اختراع دوباره دموکراسی با هدف یافتن راه هایی برای انسان ها تا بتوانند زندگی خود را بر اساس اصولی مدیریت کنند که در ذهن ها مشترک است.

در وضعیت اجتماعی راکد، ناامیدی محض گاهی به شورش هایی از سر یأس منجر می شود، اما در اجتماعی که کمتر تحت کنترل باشد افزایش انتظارات را می توان با اقدامات اصلاحی کاهش داد و از شورش ها

پیشگیری کرد. باید بدانیم چرخه طولانی افزایش انتظارات و چرخه کوتاه ناکامی چقدر طول می کشد.

امید جمعی بخشی از باور عمومی شده در رفتار جمعی مورد نظر گوستاو لوبون است. از دیدگاه وی، برای تبیین رفتار جمعی باید سه ویژگی متمایز را توضیح داد: ۱. تمایل به دور زدن الگوها و ساختارهای نهادی مستقر یا تخریب آن‌ها (نامامدی از وضع موجود)؛ ۲. تبدیل تصورات و احساسات و باورها به کنش (اعتراض)؛ ۳. کنشی که به صورت جمعی - و نه فردی - روی می دهد (امید به آینده). امید جمعی حاصل ویژگی‌های دوم و سوم است.

پس بار دیگر تأکید می‌کنم که در جامعه باید از دیالکتیک امید و نامامدی سخن بگویم. افراد ممکن است به نقطه نهایی نامامدی برسند و خودکشی کنند، اما دینامیسم اجتماعی اجازه نمی‌دهد جامعه یکسره به سوی نامامدی پیش رود. آنچه در اجتماع تغییر می‌کند سوبیه‌های امید است. جامعه سوبیه‌های امیدش را تغییر می‌دهد؛ یعنی امید خود را از یک سو مثلاً نظام حکمرانی به سوی دیگر مثلاً مخالفان نظام حکمرانی تغییر می‌دهد. جامعه ایران به سرعت در حال طی کردن چنین فرایندی است.

شاید امروز بازنمایی واقعیت، چشم‌انداز روشن را از جامعه بزداید. رسالت روشنفکر یا رسانه در این وضعیت چیست؟ آیا باید واقعیت را بازنمایی کند یا نه؟

«اگر با پیش فرض شما (فقدان چشم‌انداز روشن) موافق باشیم باز هم دیالکتیک امید و نامامدی اجتماعی به ما حکم می‌کند که

بلافاصله سوبیه امید اجتماعی را هم نشان دهیم. امید به آینده به‌عنوان یک عامل شناختی می‌تواند افراد را در راه رسیدن به موفقیت یاری رساند. شناخت این عامل و راهکارهای تقویت آن برای پیشبرد اهداف در زندگی اهمیت زیادی دارد.

امیدواری از طریق تجارب موفقیت‌آمیز زندگی افزایش می‌یابد و به‌واسطه تجارب شکست تقلیل می‌یابد. ترویج امید تا اندازه معنی‌خاصیت پیشگیری دارد. افراد امیدوار رابطه فعال‌تر و مثبت‌تری با اطرافیان‌شان دارند و از

ارتباطات اجتماعی خوبی برخوردارند. کسانی که امید بیشتری دارند، توانایی بیشتری برای حل مسائل اجتماعی دارند تا کسانی که دچار امید پایین هستند. افراد امیدوار روابط اجتماعی

قوی‌تری با دوستان، همسر، همسایگان و بستگان خود دارند. امید می‌تواند در فرد یا گروه، انرژی ایجاد کند و به همین دلیل جوانانی که امیدوارند، بهتر از سایر جوانان قادر به کنترل خشم خویش هستند. از سوی دیگر، فقدان امید و انگیزه یا رویارویی طولانی با وقایع جدی و تهدیدکننده یا رویدادهای اجتناب‌ناپذیر در زندگی به ایجاد تأثیرات سوء بر روان و جسم فرد منجر می‌شود.

کمی بیشتر از آثار امید اجتماعی بگوئید.

«گفته شده: «چه چیزی می‌تواند انسانی‌تر از «امید» باشد؟ امید همیشه با «آینده» رابطه دارد؛ امید توانایی انسان در متصور شدن خود در شرایطی متفاوت با وضع موجود است». برای توضیح آثار امید اجتماعی باید پیوند عمیق و نزدیک آن را با هویت اجتماعی مورد نظر قرار دهیم. امید بذر هویت است؛ به این معنا که جامعه امیدوار همواره در انتظار تحقق جامعه‌ای بهتر آنچنان که رورتی می‌گوید دموکراتیک‌تر، عادلانه‌تر و صلح‌طلب‌تر است و از این رو امید بر پایه همین چشم‌انداز هویتی دموکراتیک، عدالت‌طلب و صلح‌جو شکل می‌گیرد که در قالب جنبش اجتماعی، تحرک و مشارکت اجتماعی برای آینده‌ای که در دسترس است و واقعی، تلاش می‌کند.

امید، با تقویت حس امکان‌پذیری، این ادراک را ایجاد می‌کند که اکنون امکان کنش بیش از گذشته یا آینده است. از آنجاکه هدف جنبش‌های اجتماعی، برخلاف دیگر رفتارهای جمعی (مثل شورش یا کودتا)، تغییرات اجتماعی پایدار است، این ادراک که احتمال بهبود وضعیت وجود دارد ضرورتاً شامل تصویری اولیه از ساختارهای

جایگزین است. پیش‌بینی حمایت‌ها و مخالفت‌ها این اطمینان را ایجاد می‌کند که منبع حمایتی بالقوه‌ای وجود دارد که همراه با پیشرفت مبارزه می‌توان آن را بسیج کرد.

نخبگان حامی جنبش با تأکید بر هویت، نقش مهمی در تداوم و حیات جنبش دارند. در واقع، هویت با تقویت حس غرور و استقلال گروهی، امید را در جنبش می‌افزاید؛ بنابراین، امید و جنبش رابطه‌ای دوسویه دارند: هویت جنبش امید را تقویت می‌کند و امید موجب

فعالیت و تحرک بیشتر جنبش می‌شود. امید با تقویت حس امکان‌پذیری این درک را ایجاد می‌کند که اکنون امکان کنش بیش از گذشته یا آینده است. به این ترتیب، بین میزان امید و میزان

تحرک جنبش رابطه مثبتی وجود دارد. با پیدایش جنبش‌های جدید و تفاوت آن با جنبش‌های قدیم، وزن امید و نامامدی در این دو نوع جنبش اهمیت بیشتری یافته است. درحالی‌که در جنبش‌های قدیم، نامامدی از وضع موجود وزن و اهمیت بیشتری از امید به وضع مطلوب داشت، در جنبش‌های جدید، امید به امکان‌پذیری وضع مطلوب وزن بیشتری از نامامدی از وضع موجود دارد. به‌علاوه، برخلاف جنبش‌های قدیم که امید آن‌ها تاریخی، آرمانی، قابل تفسیر، نامحدود و انگیزه‌ساز بود، امید در جنبش‌های جدید، غیرتاریخی، در دسترس، تفسیرناپذیر، شفاف، انگیزه‌ساز و هدف‌ساز است.

پس به نظر مهم‌ترین وظیفه روشنفکران در شرایط کنونی ترویج امکان و ضرورت تغییر به سوی جامعه‌ای سالم، دموکراتیک و عادلانه است. بر این اساس ترویج ایده‌هایی مثل انتخاب بین بد و بدتر نابودکننده امید است، زیرا اولاً موجب فراموشی مفهوم زندگی خوب از گفتمان عمومی می‌شود و ثانیاً جامعه قربانی را به قضاوت نکردن درباره ساختاری دعوت می‌کند که این همه رنج را بر آن تحمیل کرده است.

با تحلیل شما جامعه درگیر نامامدی نیست، اما امروز این امید را نمی‌توان دید، شما چه قرینه‌هایی بر وجود امید دارید؟

«در جامعه ایران مراجع مختلف ظرف‌های امید پر و خالی دارند و در طول زمان امید به آن‌ها کم یا زیاد می‌شود. این مسئله تا حدودی با مرجعیت آن گروه ارتباط دارد. واقعیت این است که به دلایلی سوبیه امید نسبت به ساختار موجود کاهش پیدا کرده است. این را هم از جهت استنباط‌های کلی می‌توان مطرح کرد و هم بر اساس نظرسنجی‌هایی که مراجع رسمی انجام داده‌اند. مثلاً در یکی از نظرسنجی‌ها سؤال شده به نظر شما در پنج سال آینده، وضع رفاهی بهتر می‌شود یا بدتر و نسبت قابل توجهی جواب داده‌اند بدتر می‌شود. ضمن اینکه در ادبیات ما هم همین وضعیت هست: ادبیات ایرانی سرشار است از سخنان و اشعار نغز و زیبا درباره امیدواری و نامامدی. شفیعی کدکنی (۱۳۸۳) شاعران را به دو دسته امیدوار و نامامد تقسیم می‌کند. اخوان ثالث را پرچمدار نامیدان و سیواش کسرابی را شاعری امیدوار می‌خواند. برای مثال درحالی‌که مرحوم سیواش کسرابی در رسای امید چنین سروده: «می‌آید/ می‌آید/ آن تک‌سوار نور... با مزده‌ای به لب / ... با او دوباره کار و سرود و امید و عشق / آغاز می‌شود»، دیگر شاعر معاصر اخوان ثالث درمندان می‌سراید: «می‌دهم خود را نوید سال بهتر، سال‌هاست / گرچه هر سالم بتر از یار می‌آید فرود».

این کشاکش امید و نامامدی منحصر به ادبیات و شاعران معاصر نیست. چنان‌که مولوی سروده:



«بعد نومی‌دی بسی امیدهاست / از پس ظلمت دو صد خورشیدهاست» یا «کوی نومی‌دی مرو امیدهاست / سوی تاریکی مرو خورشیدهاست» و شاعر پارسی، فردوسی سروده است: «همیشه خردمند امیدوار / نبیند بجز شادی از روزگار».

این نظرسنجی چه سالی انجام شده و نتایج آن چه بوده؟

«سنجش سرمایه اجتماعی کشور» در سال ۱۳۹۴ انجام داده که بخشی از آن ارزیابی جامعه نسبت به آینده است. شاخص‌های وضعیت هم همین را نشان می‌دهد. این مطالعه سال ۹۸ هم تکرار شده و آنقدر نتایج خلاف مصالح نظام بوده که اصلاً منتشر نشده است. در مطالعه سال ۱۳۹۴ که از جمعیت بالای ۱۸ سال کل کشور نمونه‌گیری شده پرسیده‌اند که وضعیت رفاهی در آینده چگونه خواهد بود. ۳۴ درصد پاسخ داده‌اند بهتر می‌شود و بقیه گفته‌اند یا فرقی نمی‌کند یا بدتر می‌شود. یادآوری می‌کنم که آن سال از نظر رفاهی سال خوبی نبود و فرقی نمی‌کند یعنی وضعیت بد باقی می‌ماند. در سؤال دیگری پرسیده شده نابرابری اجتماعی در آینده چگونه می‌شود: ۲۳ درصد گفته‌اند بهتر می‌شود و بقیه گفته‌اند یا همین‌طور می‌ماند و یا بدتر می‌شود. سؤال شده پایبندی به ارزش‌های اخلاقی و دینی چگونه خواهد شد، ۲۶ درصد گفته‌اند بهتر می‌شود و نزدیک به ۷۳ درصد گزینه همین وضعیت باقی می‌ماند یا بدتر می‌شود را انتخاب کرده‌اند. درباره وضع اقتصادی پرسیده‌اند و ۲۴ درصد گفته‌اند بهتر می‌شود و ۷۶ درصد هم گفته‌اند بدتر می‌شود. درباره وضعیت جرم و جنایت در آینده هم ۲۲ درصد گفته‌اند بهتر می‌شود و ۷۸ درصد گفته‌اند همین‌طور

باقی می‌ماند یا بدتر می‌شود. بالاخره درباره فقر و ناداری هم پرسیده‌اند که ۲۱ درصد گفته‌اند بهتر می‌شود و ۷۹ درصد گفته‌اند بدتر می‌شود. این مطالعه و مطالعات مشابه نشان می‌دهد که تصور از بهبود وضعیت توسط ساختار موجود رو به افول است و سوویه امید نسبت به نظام حکمرانی رو به کاهش است. در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان گفت یک‌چهارم

جمعیت بالای هجده سال در ایران خوش‌بین بوده‌اند و بقیه از بهبود اوضاع ناامید بوده‌اند. به‌نوعی ظرف امید نظام حکمرانی کوچک و کوچک‌تر شده است.

آیا معنی این ارزیابی این است که جمعیت ناامید از عملکرد ساختار باید بروند خودکشی کنند؟ یا اینکه بی‌تفاوت باشند؟ آن‌ها ناچار بودند سوویه امید را تغییر دهند و به بیرون از نظام حکمرانی

ببرند. چه نیرویی می‌تواند ظرف امیدش را پر کند؟ معمولاً این‌گونه است که در این شرایط ظرف امید نیروهای مخالف پر می‌شود. درباره ایران، ارزیابی دقیقی نداریم، اما مشخص است که در فاصله این مطالعه تا امروز، اعتراض‌های اجتماعی متعددی صورت گرفته است. برخی گسترده و وسیع بوده: مانند دی ۹۶ و آبان ۹۸. برخی هم در اندازه کوچک‌تر بوده مانند اعتراضات معلمان و دانش‌آموزان یا مالباختگان صندوق‌های سرمایه‌گذاری. افرادی که آمدند و اعتراض کردند امید داشتند. موقعی مردم ناراضی از وضعیت موجود را به اعتراض تبدیل می‌کنند که امید داشته باشند اعتراض برایشان وضع بهتری را رقم بزند و تغییری ایجاد کند. در این مورد این مجموعه کنش‌های اعتراضی

که می‌بینیم نشان می‌دهد که گروه‌هایی هستند که به تغییر وضع امید دارند و به همین دلیل رفتاری انجام می‌دهند که برای دستیابی به وضعیت بهتر است. همان‌طور که گفتم امید، اعتقاد به وجود یک وضعیت مطلوب و دست‌یافتنی است که راه رسیدن به آن هم روشن و مشخص است. به این اعتبار گروهی که وارد فضای اجتماعی و کنش جمعی

می‌شوند به تغییر وضع امید دارند، اما نه در درون ساختارها. مکاتیم این سازوکار مدت‌هاست در جامعه ایران به راه افتاده و مرتب ظرف‌های امید را پر و خالی می‌کند. از سوی دیگر، برای اینکه نیروی اجتماعی سوویه امید جامعه بشود، باید شرایطی را داشته باشد. واقعیت این است که در طول چهل سال پس از انقلاب، گروه‌های مرجع اجتماعی دائم در حال تغییر و دگرگونی

بوده‌اند. برخی گروه‌ها که در صدر گروه‌های مرجع بودند موقعیت خود را از دست داده‌اند و در مقابل موقعیت برخی دیگر ارتقا پیدا کرده است. در ابتدای انقلاب، روحانیت به‌عنوان گروه مرجع قطعی قلمداد می‌شد درحالی‌که تحولات به سمتی رفته که مرجعیت روحانیت در میان گروه‌ها به سطوح پایین‌تری نزول پیدا کرده است. در مقابل معلمان و اساتید دانشگاه که موقعیت میانه داشتند الان موقعیت بالاتری پیدا کرده‌اند. به این اعتبار می‌توان گفت سوویه امید در بین مراجع مختلف جامعه ایران توزیع شده و البته چون اندیشه یا گفتمان یا نیروی هژمونیک در جامعه ایران وجود ندارد هنوز نیرویی که مرجع امید جدی شود شکل نگرفته است؛ یعنی امید در یک نقطه تجمع نشده است. برای همین هم جامعه ایران به‌طور نسبی پراکنده است.

شما آماری را مطرح کردید که تنها یک‌چهارم افرادی که در پژوهش بودند به بهبود وضعیت امیدوار بودند.

«آن سه‌چهارم ناامید نبودند؛ آن‌ها هم امید داشتند، اما به جای دیگری؛ بنابراین بخشی که می‌خواهند ایجاد تغییر بکنند در این سه‌چهارم جای می‌گیرند. دقیقاً اصل بحث این است که جامعه ناامیدی نداریم، جامعه‌ای داریم که سوویه‌های امید آن دچار دگرگونی شده؛ بنابراین سوویه امید از بخشی از جامعه به سمت نظام مستقر است و منتظرند وضعیت مطلوب را ایجاد کند و بخش دیگر هم سوویه امیدشان از نظام حکمرانی پس رفته یا به اعتبار دیگری از بهبود وضعیت توسط نظام مستقر ناامید شده‌اند و سوویه‌های امیدشان به سمت نیروهای دیگر اجتماعی خارج از ساختار رفته است.

آیا با این تحلیل می‌توانیم نتیجه بگیریم امید هم سازنده است و هم مخرب؟

این مطالعه و مطالعات مشابه نشان می‌دهد که تصور از بهبود وضعیت توسط ساختار موجود رو به افول است و سوویه امید نسبت به نظام حکمرانی رو به کاهش است

« امید یک نیروی پیش‌برنده است. منتها ممکن است این نیروی پیش‌برنده با قضاوت‌های مختلفی مواجه بشود. درهرحال امید نیروی تغییر است.

الآن با این تعریف، امید در ۲۵ درصدی که گفتید، نوعی محافظه‌کاری است نه تغییر.

« در هر جامعه سهم کسانی که می‌گویند وضعیت موجود وضعیت مطلوب است و به تغییر نیازی ندارد بسیار کم است. آن هم در جوامع بحران‌زده‌ای مثل ایران که همه معتقد به تغییر هستند. در سطوح مختلف اجتماعی با گرایش‌های مختلف سیاسی و اجتماعی همه می‌گویند وضع مطلوب نیست و باید تغییر کند. سطح نارضایتی بسیار گسترده و قابل توجه است. در بعضی نظرسنجی‌ها، بیش از ۹۰ درصد افراد می‌گویند که وضع خوب نیست و باید تغییر کند. ماهیت بحران هم همین است که همه منتظر یک تغییر مهم هستند و وضعیت موجود را نه تنها مطلوب نمی‌دانند بلکه باثبات هم نمی‌دانند.

پس دعوا سر مکانیسم تغییر است.

« بله کاملاً. دعوا بر سر جهت مرجع تغییر و مکانیسم تغییر است. بعضی فکر می‌کنند این تغییر از طریق همین نظام حکمرانی و ساختار موجود می‌تواند ایجاد شود؛ بنابراین سویه امیدشان نظام مستقر است، اما معنی این نیست که این افراد وضعیت موجود را مطلوب می‌دانند. در مقابل اکثریتی هم هستند که ناامیدند که ساختار بتواند تغییر ایجاد کند. پس به دنبال مراجع دیگر برای تغییر هستند.

در صحبت‌ها گفتید انتخاب بین بد و بدتر ناامیدی ایجاد می‌کند. اگر ممکن است درباره این موضوع بیشتر توضیح دهید.

« این بحث را مایکل سندل، متفکر امریکایی، مطرح می‌کند که وقتی اشکال مختلفی از وضعیت‌های بد را با هم مقایسه می‌کنیم و انتخاب‌های خودمان را به وضعیت بد منحصر می‌کنیم، عملاً دو اثر خیلی مهم بر جامعه می‌گذاریم: اول اینکه چون جامعه را ملزم به انتخاب‌های بین بد و بدتر می‌کنیم؛ بنابراین هیچ وقت درباره وضعیت خوب اندیشه نمی‌کنیم. گزینه مطلوب ما بد بودنش کمتر است. این موجب می‌شود تلقی جامعه از وضعیت مطلوب از دست می‌رود و زندگی خوب از گفتمان عمومی غایب شود. اینجا باید به تعریف امید برگردیم که تغییر از

یک وضعیت نامطلوب به وضعیت مطلوب است. درواقع وضعیت مطلوب است که امید ایجاد می‌کند نه وضعیت بد. وضعیت مطلوب با شاخص‌های مثبت ارزیابی می‌شود. به این اعتبار این تلقی که موجب می‌شود الگوها یا ایده‌های خوب را از دست بدهیم بیشتر می‌شود. این اندیشه را در وضعیت انقلابی مقایسه کنید. در انقلاب نوعی افراط در خوب بودن مشاهده می‌شود. به همین دلیل هم انرژی زیادی به جامعه می‌دهد. سندل می‌گوید در این وضعیت آرام‌آرام جامعه بی‌اخلاق می‌شود؛ زیرا قدرت قضاوت را نیز از دست می‌دهد. اثر انتخاب بین بد و بدتر پرهیز از قضاوت است. دو سوی بد و خوب ذیل شر تعریف می‌شوند و بنابراین نیاز به قضاوت نیست و نمی‌توانیم وارد قضاوت بشویم. چون ملاک و معیار هم نداریم، معیار ما همان گفتمان شر و بدی می‌شود، درحالی‌که ما نیاز داریم قضاوت کنیم و ببینیم افراد و تفکرات و گروه‌ها در کدام دو سوی خوب یا بد، مردمی یا غیرمردمی قرار می‌گیرند. وقتی ناچار شویم قضاوت را کنار بگذاریم با پدیده‌های مواجه می‌شویم به نام بی‌تفاوتی نسبت به زشتی‌ها. به همین دلیل اگر کسی به ما بگوید خانمی به دلیل نیاز تن‌فروشی کرد، اولین سؤالی که می‌کنیم این است: قیمت چقدر بود. نمی‌گوییم چه اتفاق زشت و غیرانسانی افتاد، بلکه می‌پذیریم و می‌پرسیم قیمت چقدر بود. اصطلاحی که سندل به کار می‌برد این است که ما دچار اخلاق بازاری می‌شویم و منطق قضاوت ما سود و زیان می‌شود.

با توجه به این موضوع، وضعیت اخلاقی جامعه ایران را چطور می‌بینید؟

« از یک طرف جامعه ایران سویه امید را به ساختار سیاسی از دست داده و از طرف دیگر جامعه کاملاً امیدواری است؛ زیرا درگیر کنش اجتماعی و جمعی است. افرادی که امیدوار نباشند، کنش اعتراضی ندارند. ممکن است ما از وضعی نارضایتی داشته باشیم، اما هیچ وقت حاضر نباشیم با اطرافیان درباره آن وضعیت گفت‌وگو کنیم یا علیه آن عمل کنیم. اینجا موقعی است که ما ناامید هستیم که هیچ کاری فایده ندارد. انگار دچار تقلیل‌گرایی می‌شویم و آن را وضعیت اجباری و تقدیر خودمان می‌دانیم، اما تا اعتراض می‌کنیم؛ یعنی در پس ذهن ما راه‌حل‌هایی برای خروج از وضعیت وجود دارد؛ بنابراین وقتی بازنشسته‌های تأمین اجتماعی که

وضع معیشتی بدی دارند تجمع می‌کنند؛ یعنی امید دارند که راه‌حلی برای خروج از وضعیتشان وجود دارد، حتی اعتراضات آبان ۹۸ و دی ۹۶ مبتنی بر امید است. نیروهای اجتماعی که وارد میدان می‌شوند در پس ذهنشان هست که راه‌حلی برای برون‌رفت از وضعیت وجود دارد و آن هم اعتراض و فشار اجتماعی است. در تحلیل نهایی جامعه ایران را یک جامعه جنبشی می‌دانم، چون در جامعه ایران، جریان غالب جریان امید است. سویه امید تغییر کرده اما چون امید هست امکان تغییر وجود دارد و نیرویی تغییر بیرون از نظام حکمرانی است. حالا اینکه انتخاب‌ها درست باشند یا غلط بحث دیگری است. درست است که در لایه‌های ظاهری جامعه نوعی سکون می‌بینیم اما این پیچیدگی همیشه در تاریخ ایران وجود داشته. پیش از انقلاب تا سال ۵۶ امکان اینکه یک سال دیگر نظام پهلوی دگرگون می‌شود تصورپذیر نبود. تحلیل‌های نیروهای مختلف سیاسی در سال ۵۶، احتمال تحول را بین ده تا دوازده سال بعد پیش‌بینی می‌کردند، اما یک سال بعد زیرپوست جامعه ایران انقلابی با ابعاد گسترده بروز کرد. نبض امروز جامعه ایران هم نبض جنبشی است و شواهد این وضعیت جنبشی بسیار بیشتر از سال ۱۳۵۶ است. اعتراض‌های مکرر؛ یعنی نیروهای اجتماعی که نارضایتی خودشان را بیان می‌کنند، دوره‌های اعتراضی نشان‌دهنده نهادینه شدن اعتراض هستند. پس پشت ذهن جامعه این است که راهی برای خروج از بحران وجود دارد.

خشم کور چطور؟ آنچه امید می‌خوانید می‌تواند خشم کور باشد؟

« خشم کور جرقه‌ای است که زده می‌شود و تمام می‌شود. الآن با یک نقطه سروکار نداریم، بلکه با نقطه‌چین سروکار داریم؛ یعنی در ده سال اخیر و یا حتی از سال ۱۳۷۶ وقایع و حوادث را که کنار هم بگذارید با مجموعه نقطه‌چین‌هایی سروکار دارید که کنار هم سیری را نشان می‌دهد. اگر آذرخشی در آسمان سیاه بود، خوب اسم آن خشم کور بود اما الآن کمتر روزی است که تجمعات اعتراضی نداشته باشیم. همه این‌ها نشان می‌دهد که زیرپوست جامعه ایران استعدادی وجود دارد که می‌خواهد نسبت به وضع و اوضاع واکنش نشان بدهد. اینکه تبعات جامعه جنبشی چه خواهد شد یک بحث دیگر است، اما تردیدی وجود ندارد که این جامعه برخلاف ظاهرش، بسیار امیدوار است.

پی‌نوشت:

۱. راحل وارنهایگ، دختر یهودی آلمانی موضوع کتاب هانا آرنت تحت عنوان نکبت و بدبختی زندگی من است. آرنت شرح زندگی این زن یهودی را در اواخر دهه ۱۹۲۰ در برلین نوشته است.

2. Community hope
3. Private hope
4. hope Institution

حاشیه‌های امیدبخش

گفت‌وگو با مصطفی مهرآیین



مهدی فخرزاده: شاید کسانی که زمستان سال ۱۳۳۱ خودروهای ارتش را در حال توزیع ماهی‌های ملی شده توسط دولت مصدق می‌دیدند باور نمی‌کردند تا سقوط مصدق چند ماه پیشتر باقی نمانده. آن روز متن جامعه امیدوار بود. همان‌طور کسانی که سال ۱۳۵۵ در مراسم سپاس از شاه شرکت کردند نمی‌دانستند از آن جلال و عظمت، تنها یکی دو سال باقی مانده است و متن جامعه در آن روزگار امیدی به تغییر نداشت. در تمام این روزها، ماجرا از جایی تغییر کرد که کمتر دیده شده بود. متن آینده را حاشیه‌هایی تعیین می‌کردند که آن روزها در محاسبات نیامده بودند. امروز نیز جامعه خستگی‌هایی دارد. سیاست‌های خشن اقتصادی و اجتماعی، بحران‌های زیست‌محیطی و هزاران دلیل دیگر بر این دلالت دارد که امیدی به اصلاح نیست! با مصطفی مهرآیین، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، به گفت‌وگو نشستیم تا بدانیم امروز کدام حاشیه‌ها رنگ امید دارند.

می‌دهد و مقداری از بار فشار زندگی اجتماعی را کم می‌کند و شما حس خوبی خواهید داشت تا به زندگی اجتماعی خودتان ادامه بدهید.

موف و لاکلاو این پرسش را دارند که چرا جامعه به امیدهای خرد راضی است. مارکس پیش‌بینی می‌کرد جامعه امیدهای کلان را تجربه کند. او منتظر عبور از سرمایه‌داری به کمونیسم بود، اما در زندگی ما بیشتر امیدهای خرد هستند که خود می‌نمایانند: حقوق ماهیانه، جشن و عناصری از این دست. همان وضعیتی که باختین نام آن را کارناوال می‌گذاشت.

دورکیم می‌گوید انسان باید یک بار دیگر بمیرد تا به انسان اجتماعی تبدیل بشود؛ یعنی جامعه از طریق مرگ ویژگی‌های انسانی ما را کنترل می‌کند، اما ما همواره در کشاکش هستیم. ما هرگز ویژگی سرکشی و گذر از محدودیت را از دست نمی‌دهیم. این کشاکش جدی در جامعه و دغدغه اصلی سیاسیون است که میل به سرپیچی و خروج از جامعه را کنترل کند. میل به خروج از وضعیت زندگی اجتماعی همان «امید» است؛ یعنی دائماً با فشار ساختاری روبه‌رو هستیم و دوست داریم از آن‌ها گذر کنیم و بالطبع انتظار داریم اتفاقاتی بیفتد که گذر هم کنیم. مجموعه این اتفاقات هم دو دسته بیشتر نیست: یا

دوست داریم موانع برداشته شود یا فرصت دوباره‌ای داشته باشیم. این وضعیتی است که به آن می‌توانیم زندگی امیدوارانه یا وضعیت امید بگویم. این جزئی طبیعی از زندگی ماست که داریم زندگی می‌کنیم و دائم در کشاکش هستیم. تجلی امید را می‌توانیم در ادبیات، هنر، سینما، ورزش و اخبار نویدبخش مملکت ببینیم، حتی وقتی تصمیم می‌گیرند حقوق‌ها را افزایش دهند یا اینکه حجاب کمی آزادتر می‌شود میل به امید در همه سطوح جامعه را نشان می‌دهد.

این مسئله مختص به جامعه ما هم نیست. نکته دیگر اینکه خود انسان به لحاظ ماهوی بیش از هر چیزی وجود مضطرب دارد؛ یعنی انسان با بودنش در این جهان مدام اضطراب را تجربه می‌کند. دلیل هم این است که ما در چرخه زمان و ابدیت هستیم. ما معطوف به زمان زندگی می‌کنیم و از سوی دیگر بی‌نهایتی هم وجود دارد که ما گرفتار این چرخه هستیم. هایدگر این مسئله را در بحث زمان و مرگ مطرح کرد و می‌گفت ما در چرخه زمان و مرگ گرفتار هستیم. این چرخه یک ویژگی بر ما عارض می‌کند که اسم آن را اضطراب وجودی می‌گذاریم. این اضطراب هم دائمی است. اگر دائماً اضطراب وجودی را تجربه کنید، دائماً هم دنبال فرصت‌هایی هستید که از

گاهی به نظر می‌آید سرنوشت جامعه ما با شکست عجین است. هریک از فرازهای تاریخی ما گویی به شکست منتهی می‌شود. در این جامعه باید امید را کجا پیدا کرد؟

«به نظر من پیش‌فرض سؤال شما نادرست است. تاریخ این مملکت تاریخ شکست نیست، بلکه تاریخ پیروزی‌هایی است که به نتایجی باید می‌رسید. در تاریخ معاصر ایران جنبش مشروطه شکست نبود، بلکه جامعه احساس کرد به پیروزی رسیده است. جلوتر که بیایم رضاخان رهبری سیاسی بود که جامعه خواهان او بود و کارهایی هم کرد، اما مسیر به شکل دیگری پیش رفت. در ملی شدن نفت، انقلاب ایران، دولت‌سازندگی و دوم خرداد که نقاط عطف سیاسی جامعه بودند همه پیروزی‌هایی بودند که نتیجه‌طور دیگری رقم خورد، اما مشکل این است که این پیروزی‌ها همه معطوف به هدفی بودند که تحقق پیدا نکرد. آن هدف هم این بود که مردم می‌خواستند جامعه مترقی و پیشرفته و اخلاق‌گرا بشود.

نوعی ناکامی پس از کامیابی.

«به تعبیری درست است و مسئله اصلی هم این است که فواصل زمانی در تجربه‌های ناکام کوتاه بوده‌اند؛ یعنی در جامعه آدم‌هایی داریم که چند مورد از این اتفاقات را تجربه کرده‌اند. یکی از مشکلات جامعه ما همین زمان پریشی است که دائماً اتفاق می‌افتد. چیزهایی که در یک لحظه برای ما خوب هستند بلافاصله به یک نقطه منفی تبدیل می‌شوند. از این منظر می‌پذیرم که جامعه ما شکست را هم تجربه کرده‌اند.

چه مفروض شما را بپذیریم و چه نپذیریم امید ربطی به شرایط ندارد، بلکه به نفس زندگی اجتماعی و انسان‌بودگی ما برمی‌گردد. به نظر من جامعه بزرگ‌ترین فاشیست است. زندگی اجتماعی مجموعه‌ای از محدودیت‌ها و ساختارهاست. درست است ما مردم نظام‌ها را ساخته‌ایم، اما آن‌ها دارند ما را کنترل و مدیریت می‌کنند و به ما انضباط می‌بخشند؛ بنابراین مهم‌ترین مسئله‌ای که در زندگی وجود دارد این است که نفس اجتماعی زیستن دائماً شما را گرفتار ایده امید می‌کند. درواقع من اسم آن را سرپیچی می‌گذارم. شما در زندگی اجتماعی دوست دارید سرپیچی کنید. مثال کوچکی در این مورد می‌زنم. شما در طول ماه کار می‌کنید و در آخر ماه مزد دریافت می‌کنید. این مزد به شما حس خوبی

این اضطراب کم شود؛ البته این اضطراب از بین نمی‌رود، بلکه فقط از نرخ آن کم می‌شود. به همین دلیل ما وضعیتی مانند تعالی روح انسان را داریم؛ مانند کمک کردن به انسان دیگر، شعر خوب خواندن، مطالعه، فیلم خوب دیدن، رفت‌وآمد با دوستان و رسیدن به موقعیت‌های فردی که وجود انسان را تعالی می‌بخشند و از نرخ آن اضطراب کم می‌کنند. به زبان گابریل مارسل همه این‌ها به این معناست که در عالم رازی وجود دارد که در اوج این اضطراب وجودی از اضطراب شما کم می‌کند. این وضعیت خود امید می‌آفریند. تجلی عینی بالاترین سطح امید در نسبت با یک انسان مضطرب مفهوم عشق است. عشق جایی است که تمام اضطراب انسان محو می‌شود. کریستوا می‌گوید عشق بازگشت به رحم مادر است. رحم مادر جایی است که زندگی با یک بند ناف وجود دارد، بدون اینکه جنین درخواست زندگی بکند. در واقع بدون اینکه جنین بخواهد زندگی کند زندگی به او وصل است. عشق نیز چنین تجربه‌ای است؛ یعنی چیزی در وجود انسان عاشق یا معشوق ورود می‌کند که همان زندگی است. این بالاترین سطح انکار اضطراب است. در زندگی اجتماعی اگر به این نیروهای تعالی و عشق وصل بشویم، این اضطراب محو می‌شود. این فرصتی برای معدودی از انسان‌هاست و همه این تجربه را ندارند. بارها شنیده‌اید که عارفان و مرتاضان و امثالهم با کمترین چیز زنده‌اند؛ به این دلیل که زندگی در این‌ها گذر می‌کند. زندگی نمی‌کنند، بلکه حیات در آن‌ها می‌گذرد. برای همین با حداقل‌ها شاداند و تصور دیگری از انسان‌بودگی را می‌دهند. امید در این وضعیت، در مقابل مشکل نیست. تصور ما این است که امید در مقابل مشکل است، اما امید یک صفت وجودی در ماست که در برابر صفت وجودی اضطراب قرار می‌گیرد. عمده راه‌حل‌های ما برای غلبه بر این اضطراب موقت است. ممکن است کسی مشروب بخورد تا اضطرابش را فراموش کند، یا کسی مانند ژاپنی‌ها زیاد کار کنند، ورزش کردن و پولدار شدن و همه این‌ها راه‌حل‌های بشر برای غلبه بر آن اضطراب است، اما می‌دانیم این‌ها بیراهه هستند مگر اینکه مبتلا به وضعیت عشق بشوید که اضطراب را از یاد ببرید. خلاصه اینکه به دو دلیل انسان موجود امیدواری است: خود تجربه زندگی اجتماعی که

از نگاه باختین فرصت‌هایی در جامعه پیدا می‌شود که آن بی‌نظمی و آشوب تجربه شود و انسان از فشار نظم ساختاری خالی بشود. شوخی و خنده هم همین کارکرد را دارند

داریم؛ بنابراین ما گرفتار ماجرای امید هستیم و هرکدام از این دو دلیل پاسخ خودش را پیدا می‌کند. پاسخ امیدواری یک جامعه انعطاف‌ساختار آن است که بتواند دائماً آدم‌ها را حمایت کند. سیستم خودش چیزهایی می‌سازد که به شهروندش بگوید امیدوار زندگی کن و ما حامی تو هستیم. بیمه تأمین اجتماعی یا نهادهای مدنی نوعی امید هستند تا از درد و رنج انسان کم کنند. وضعیت وجودی هم همان‌طور که صحبت شد، تلاش برای تعالی یافتن انسان است. حالا ممکن است یک جامعه اصلاً فرصت عشق را به فرد ندهد؛ مثل وضعیت الان ما. در جامعه ما دشمنی با عشق وجود دارد. عشق یک تجربه انسانی است که جامعه معمولاً مخالف آن بوده، چون جامعه با عشق رمانتیک سر سازگاری ندارد، حتی با نوع دوستی هم سر سازگار ندارد. این است که جامعه ممکن است فرصت‌های برخورد با ناامیدی را ندهد و این معضلی است. اگر به سؤال شما برگردم، جامعه ما شکست نخورده، بلکه تکنگاه‌ها ما بیشتر از فرصت‌ها بوده است.

و البته فرصت‌ها هم به امید پایدار نینجامیده.

«این مسئله توزیع نابرابر این فرصت‌هاست که زود هم از بین می‌روند.»

شما دو بستر برای امید در نظر دارید: یکی بسترهای اجتماعی یا همان کارناوال باختین و دیگری نوعی بستر وجودی.

«بستر اجتماعی نوعی سرپیچی و آشوب است. مطابق آن نظریه جهان پدیده بی‌نظمی بوده و خدایان اسطوره‌ای به جهان نظم بخشیدند. همیشه یک میل در جامعه وجود دارد که به وضعیت آشوب نخستین برگردد. از نگاه باختینی فرصت‌هایی در جامعه پیدا می‌شود که آن بی‌نظمی و آشوب تجربه شود و انسان از فشار نظم ساختاری خالی بشود. شوخی و خنده هم همین کارکرد را دارند و ما را به آشوب نخستین برمی‌گردانند و ما سعی می‌کنیم از این وضعیت لذت ببریم. جامعه همان قدر که نظم ایجاد می‌کند باید وضعیت سرپیچی را هم ایجاد کند. اعتیاد یک امر طبیعی است چون نوعی سرپیچی است. اگر الگوهای سرپیچی جامعه بسته شوند، جامعه راه سرپیچی خودش را پیدا می‌کند. فردی که اعتیاد دارد می‌خواهد از جامعه خروج کند و نمی‌خواهد با نظم جامعه همراه شود. طراز یک جامعه به میزانی است که به افراد اجازه سرپیچی بدهد. عدول از قانون باید طوری طراحی شود که

بی‌نظمی و آشفتگی نابودگر ایجاد نکند. مثل فیلم و سریال طنز که جامعه به سمت سرپیچی کردن می‌رود یا به تعبیری به آغوش مادر برمی‌گردد، چون این آغوش دو ویژگی دارد: هم جای آرامش، هم آلوده است. بچه می‌خواهد دائم در سینه مادر باشد و شیر بخورد و هم می‌خواهد فاصله بگیرد تا مستقل بشود. جامعه در این چرخه در حال حرکت است که من اسم آن را چرخه محدودیت و امید می‌نامم.

با توجه به اینکه در ایران همبستگی اجتماعی بسیار کاهش پیدا کرده و جامعه به سمت امتیاز شدن می‌رود آیا می‌توان گفت روح جمعی که اسم آن را جامعه می‌گذاریم و می‌خواهد مقاومت کند و شکل‌های مختلفی برای آن مقاومت می‌جوید شکل نمی‌گیرد و مقاومت‌های فردی از نوع همان اعتیاد که گفتید بیشتر می‌شود؟

«بحث من درباره امید به‌طور کلی بود. امید در جامعه ما شکل متفاوتی دارد.»

امید در جامعه ما از کجا برمی‌آید و چگونه باید ایجاد شود؟

«من می‌خواهم پیش از این پرسش در ادامه بحثم توضیح دهم که امید در جامعه چه می‌کند و از آن موضع پاسخ شما را بدهم. این پرسش دو پاسخ دارد: پاسخ اول این است که شما را به سمت تغییر موقعیت، نوآوری، خلاقیت و سرپیچی می‌برد؛ و پاسخ بعدی این است که امید به تقویت وضع موجود کمک می‌کند. نه تنها هیچ تعبیری ایجاد نمی‌کند، بلکه تبدیل به یک ایده استبدادی در دفاع از وضعیت موجود می‌شود. در جامعه خودمان می‌توانید این مسئله را ببینید که از دین و نگرش مذهبی قبل از انقلاب، کسانی مانند دکتر شریعتی، مهندس بازرگان، آیت‌الله مطهری و حتی خود آیت‌الله خمینی به‌عنوان امر تغییر آفرین و نوآور بهره می‌برند و در جامعه در جریان پیوند با این امر خلاق، تغییر می‌خواهد. انقلاب ایران یک انقلاب خاص است، چون انقلاب علیه فقر، استبداد و وضعیت اجتماعی نابسامان نبود. به زبان لیلی عشقی در کتاب زمانی غیر زمان‌ها، انقلاب ایران میل به نوآوری و سرپیچی بود و نیروهای انقلابی فکر می‌کردند می‌توانند با نوآوری در ایده‌های مذهبی پیش بروند. انقلاب ایران، انقلاب تفسیر است. تفسیر از متن دین که می‌توان از آن مطالب خلافت‌های درآورد که اوج آن در ادبیات شریعتی است. انقلاب ایران تبدیل کردن مذهب شیعه به هنر بود و هنر هم شما را به ایجاد تغییر و تحول در جامعه تشویق می‌کند. مایکل فیشر اسم انقلاب ایران را پارادایم عاشورا می‌گذارد. پارادایمی مبارزانه، عاشقانه و عارفانه از امام حسین که اگر این تفسیر را از شیعه بکنید دائماً باید انقلاب کنید. این اتفاق هم افتاد و تاریخ و فرهنگ ما توانست در درون خودش تعبیری امیدبخش ایجاد کند و فهم آدم‌ها را از مرگ، امید، شجاعت

تغییر داد تا اینکه انقلاب ۵۷ رخ داد، اما بلافاصله با گذشت یکی دو سال از انقلاب همان ایده‌های امیدآفرین به مجرای تثبیت قدرت تبدیل شدند. همان بحثی که شریعتی در نهضت و نظام دارد. شریعتی می‌گوید در چنین وضعیتی به جای اینکه نهضت یک انقلاب دائمی را به وجود بیاورد به نظام تبدیل می‌شود و امید در خدمت سکوت قرار می‌گیرد. این گونه آیینی که می‌توانست تحول‌آفرین باشد به وضعیت استبدادی تبدیل می‌شود. امید در خدمت تغییر جامعه بود، اما در خدمت تثبیت قدرت درآمد. هرچند هنوز برای بخشی از جامعه آن ایده‌ها امیدبخش است و کسانی که در قدرت هستند فکر می‌کنند وضعیت موجود امیدوارانه است، چون به الگوی مطلوب حکومتی خودشان دسترسی پیدا کرده‌اند.



میخائیل باختین

شاید هرچه مفهوم امید دور از دسترس‌تر و انتزاعی‌تر شد به خودگی منجر شد.

«بله. امید می‌تواند انحطاط و تزلزل بیاورد. ما با امید به سمت انحطاطی می‌رویم که در آن امید داریم یک ناجی ما را نجات بدهد. امید می‌تواند به‌عنوان یک تجربه وجودی ساری و جاری در زندگی ما باشد یا تبدیل به یک ایده انتزاعی دور از دسترس شود که از جنس اسطوره و افسون است. از جنس اعجازی که مردم منتظر هستند تا بیاید و ناجی ما باشد و بنابراین می‌نشینند تا مشغول به زندگی موجودشان بشوند. بدون اینکه دست به هیچ اقدامی برای تغییر موقعیت و وضعیت خودشان بشوند.»

حس نوخواهی و تغییر که حاصل از نوعی امید انضمامی بود که در جامعه ما عامل انقلاب شد امروز دیده نمی‌شود. از طرفی همان امید انتزاعی هم محدود به اقشار و طبقات خاصی شده است؛ البته مطرح کردید که ساختار دولت در دنیای مدرن حقوق و بیمه‌ها را طراحی کرده تا امید را در جامعه ایجاد کند، اما در کنار این امید ناامیدی‌هایی هم هست. آن امید و ناامیدی چطور با هم جمع می‌شوند؟ آیا باید بگوییم در جوهری انسان امیدوار است و در جوهری ناامید؟ یا اینکه می‌توانیم برآیند بگیریم که در مجموع امیدوار یا ناامید است؟

«جامعه مدام باید دو وظیفه خودش را در برابر امید انجام بدهد، اما جامعه نمی‌تواند همواره چنین باشد. یک نوع نگاه به جامعه نگاه به لحظات جاری و روزمره است و یک نوع نگاه هم توجه ما به لحظات گسست است. آن لحظات گسست لحظات امید هستند. ما مناسکی هم داریم که دوره‌های کوتاه گسست هستند؛ مانند عید نوروز یا ماه رمضان که لحظات گسست هستند که به‌تناوب برای جامعه تکرار می‌شوند. اصولاً لحظات

چیزهای اضطراب‌زا می‌پردازد. این‌ها اضطراب‌های بزرگ هستند و نتیجه قدم گذاشتن به درون زندگی و فاصله گرفتن از مادر است. با ما یک تجربه وجودی کامل است که در رحم مادر هست و وقتی وارد دنیای رشد و عقل می‌شویم آن تجربه را از دست می‌دهیم و دچار اضطراب وجودی می‌شویم. نفس بودن در جهان این اضطراب را می‌دهد. اینکه ما میرا هستیم. همین که فکر می‌کنیم وابسته به دیگران هستیم یا نیاز به عشق داریم. به زبان کگور خود زندگی همچون حضرت عیسی هم لعنت است هم رحمت؛ یعنی نفس بودن در دنیا هم لعنت است و هم رحمت؛ بنابراین این گذر کردن از زندگی حتی در کشورهای پیشرفته هم ربطی به جامعه ندارد. بیشتر به این مربوط است که چقدر انسان‌ها تحمل زیستن دارند؛ البته جامعه برای آن‌ها فکری مثل انگیزش و تریپی، بردن جامعه به سمت طبیعت و سفر کرده است. این‌ها امیدهای معطوف به اضطراب‌های وجودی است. روبرت و سنو تحقیق کرده است تا ببیند در امریکا مردم چقدر کار خیر می‌کنند. مردم امریکا در آن پرسشنامه‌ها گفته‌اند در هفته حداقل سه بار کار خیر می‌کنند، اما می‌گویند کم است و باید بیشتر از این کار خیر انجام بدهیم. این هم به این دلیل است که با وجود سه بار کار خیر در هفته هنوز اضطراب‌های وجودی و نیاز درونی و معنوی انسان پاسخ خودش را نگرفته و فکر می‌کنند باید بیشتر خودش را در امر خیر دخیل کنند.

در جامعه‌ای که مدام اضطراب و ناامیدی خلق می‌کند، راهکارهای فردی مانند همین کار خیریه در جامعه امریکا چه تأثیری دارد؟

«به نظر من تعبیر شما از جامعه امریکا تعبیری رسانه‌ای است و درست نیست. این تعبیری که از جامعه امریکا می‌شود تعبیر غلطی است. جامعه امریکا پیشرو و پیچیده است که قابل قیاس با سایر جوامع هم نیست.»

یعنی آن ساختار اضطراب‌زا نیست؟

«کتابی هست به نام سرمایه‌داری و تناقضات فرهنگی که عنوان فرعی آن سرمایه‌داری عاطفی است. سرمایه‌داری این‌طور نیست که صرفاً سود تولید کنیم. نظم سرمایه‌داری همان‌طور که نظم کلان اقتصادی-سیاسی-اجتماعی است و حتی به لحاظ روانی هم نظم کلانی دارد که ممکن است احساساتی مانند میل به مرگ را هم ایجاد کند، در عین حال سامان احساسی خرد هم دارد؛ مثل میل به تنهایی و خلوت. درواقع سرمایه‌داری همان‌طور که نظم کلان دارد در سطح خرد هم نظم دارد. وقتی در نظم خرد تحلیل می‌شود مثلاً می‌بینیم سن عشق پایین است و تجربه جنسی، جدا شدن از پدر و مادر و ورود به فعالیت‌های اجتماعی همه در سن پایین است. باور به عقل و اراده انسانی در آنجا پانزده‌سالگی است و افراد سریع وارد دنیای فردیت خودشان می‌شوند و تجربه فردی را دنبال

گسست لحظات امید و شادی هستند، چون نوعی سرپیچی و خروج از جامعه ممکن می‌شود، اما جامعه نمی‌تواند این خروج‌ها را دائمی کند. جامعه به تولید، جمعیت، درآمد، نظم اجتماعی نیاز دارد. در این میان تکلیف امید چه می‌شود؟ آدم‌ها نیاز به سرپیچی و رهایی و خلأ دارند. جامعه راهکارهایی تعیبه می‌کند که عمدتاً در سطح اجتماع ممکن می‌شوند. ممکن است دولت هم سیستمی داشته باشد که به همین حس خوب امید داشتن و تغییر کمک کند؛ در سوئیس اگر ۱۰۰ هزار نفر امضا کنند می‌توانند دائماً فرزندانم برگزار کنند. این نظمی باز است که به افراد جامعه دائماً فرصت تغییر می‌دهد. این سیستم هم نیازمند نظریه اجتماعی است که چگونه نظمی را طراحی کنید که هم در آن انضباط باشد و هم رهایی و احساس آزاد بودن و رستگاری. به زبان فوکو نیاز به انضباطی همراه با تکنیک‌های حکومت‌بندی است؛ یعنی قدرت فقط عمودی اعمال نشود و با انتشار افقی قدرت که به جای حکومت بر مردم، در مردم حکومت اتفاق بیفتد. اگر به زبان مایکل مان به دنبال حکومت کردن در مردم برویم بخش وسیعی از مدیریت اجتماعی به خود مردم سپرده می‌شود. این جامعه دائماً امید را تجربه می‌کند، چون انضباط با وضعیت رهایی همراه شده است. این جامعه وجود دارد و عجیب و غریب هم نیست و کشورهایی در همه جای دنیا به همین سبک هستند.»

اما در همین کشورها هم آمار خودکشی بالاست.

«این یک مسئله دیگر است، چون به اضطراب وجودی برمی‌گردد نه زندگی اجتماعی. زندگی اجتماعی هرچقدر موقعیت‌ها را زیاد و محدودیت‌ها را کم کند، باز هم تجربه وجودی اضطراب انسان باقی است؛ البته یکی از کارهای زندگی اجتماعی همین کم کردن اضطراب وجودی هم هست. گسترش علم روان‌شناسی حاصل همین است. تریپی یک کار شیک نیست، بلکه یک نیاز طبیعی انسانی است که به مرگ، نیستی، پوچ بودن و خیلی



امیل دورکیه

می کنند. وقتی این جوانها در سن پایین عاشقی دارند و به هم گل می دهند و ولنتاین هست باعث می شود سرمایه داری بُعد عاطفی پیدا کند. یک میلیارد انسان به تعبیر آنتونی گیدنز گرفتار چرخه عشق هستند و از آن نان می خورند. مثلاً کافه ایجاد می کنند و در آن سرویس می دهند تا دو عاشق بیایند و با هم حرف بزنند. بعد صنعت پوشاک، خودرو، توریسم و حتی دخانیات در خدمت کنش ساده عاشقانه است. در تعبیر رسمی ایران فکر می کنیم کار سرمایه داری صرفاً استثمار است. درست است که این طور بوده، اما ساختار سنگی و منجمد که نیست و تحول هم پیدا کرده و دیگری خودش و دیگری بیرون از خودش را دائم عوض کرده است. اگر می بینید سرمایه داری نگران دموکراسی در برخی کشورهاست، به این معناست که سرمایه داری در گذشته استثمار می کرد و امروز نگران حقوق بشر است. الان ما با شکل گیری جامعه های روبه رو هستیم که بیشتر عاطفی است.

در این حوزه نقدهای بیونگ چول هان و زیگمونت باومن هم هست.

«آنها نقدهای وجودی دارند و نه ساختاری. چول هان می گوید شما در وضعیتی زندگی می کنید که همه چیز در اختیاران هست، اما پوچ هستید و خوداندیشی ندارید. اینها وجوه ظریف روان درمانی سرمایه داری است که خودش را تریپست در سطح کلان می کند. یا عشق سیال باومن هم هست، اما دقت کنید که پدیده ها هم دیگری درون دارند و هم دیگری برون و دائماً در حال تحول هستند. در کنار باومن، آلن بدیو از تعهد در عشق حرف می زند. جهان سرمایه داری مشکلات زیادی ایجاد کرده، اما به این معنا نیست که فرد نمی تواند کاری انجام دهد یا اینکه نظم کلان برای افراد کاری نمی کند.

اینجا نه ما مواهب سرمایه داری را داریم و در عین حال پیامدهای منفی سرمایه داری در اینجا وجود دارد. در برخی کشورهای آسیایی، عرفان شرقی هنوز می تواند مسائل زندگی شان را مانند راهبها و مرتاضها و عرفا حل کند، اما در ایران چطور؟ خاستگاه امید برای ما کجاست؟

«این سؤال درباره همه چیز مطرح است. وقتی دنیای مدرن رشد کرد سؤال همه این بود که دین کجا رفت؟ در سطح کلان ما با سیستمی روبه رو هستیم که امید را فراموش کرده و مدام محدودیت ایجاد می کند. در سطح خرد هم مردم خمیده و بدون توان که نمی توانند کاری کنند و این یک بن بست است. در سطح خرد و کلان هم همه منتظر یک ناجی هستیم. اگر فردی هم متفاوت از مردم باشد و از امید حرف بزند به مانند یک دیوانه یا قهرمان به او نگاه می کنیم. خب مثلاً من جامعه شناس که از امید بگویم می گویند جامعه شناس است و این بحثها را خوانده و می خواهد ترویج کند،

کنار آن ۸۴ نوزاد هم متولد شده. به زبان هانا آرنت چیزی به نام نوع بشر و انسان ایرانی نداریم، بلکه ما انسانهای ایرانی داریم. برای همین به کثرت و فهم قصه های متفاوت آدمها ایمان داشت؛ البته که قصه آن ۸۴ نفر تلخ است، اما زندگی را هم ببینیم. در مورد امید جامعه نمی توان دستور کلی صادر کرد، چون امید صفت افراد جامعه است. همین طور در مورد ناامیدی هم می توانیم بگویم این ناامیدی در کجاست؟ در ورزش؟ در تشکیل خانواده؟ سیاست؟ برخورد با جهان؟ اینها باید به شکل انضمامی و خرد و با توجه به کثرت پاسخ داده بشوند. ما جامعه متنوعی هستیم. شاید از نظر اجتماعی مثلاً امیدوار باشیم، اما به لحاظ عقلانی ناامید باشیم. ضمن اینکه ما انسانها هم در درون خودمان لایه لایه هستیم. باید خیلی عمیق تر به این مسئله نگاه کرد تا وضعیت امید و ناامیدی در جامعه را در یابیم و نمی توان حکم کلی صادر کرد.

شما از ادبیات و موسیقی گفتید، اما امروز همینها هم گویی حال خوبی ندارند و روند خوبی طی نمی کنند. امروز ادبیات و حتی موسیقی ما هم گویی ناامید است.

«به نظر من این ایرادی ندارد. کیفیت جامعه ما تعیین کننده کیفیت امید ما نیست، چون نسل های متفاوتی هستیم که در کنار هم زندگی می کنیم. ما الان در شرایطی هستیم که فقط سرمایه ایرانی بودنمان پشت سرمان نیست و بخشی از جهان را هم داریم. در کنار ساسی مانکن ممکن است پینک فلوید هم باشد. قبول دارم که دانشگاه های ما ضعیف اند، اما امروز علم آموختن فقط از مسیر دانشگاه نیست و اگر کسی کمی انگلیسی بلد باشد می تواند در مواجهه با علم جهان قرار بگیرد. موسیقی و سینما و هنر و ادبیات هم همین طور است. من هم قبول دارم ادبیات امروز ما ادبیات سوگ و مویه است تا اینکه ادبیات رهایی و گشایش باشد، اما می شود گشت و امید را پیدا کرد. در ادبیات ما خانم مرعشی هم هست که می شود آثارش را خواند و حال بهتری داشت. در سینما هم تجربه کیارستمی بود که می توانستیم تجربه های عمیق انسانی را در سینمایش ببینیم و جدی تر به خودمان فکر کنیم. در ورزش و ادبیات هم همین است. از سوی دیگر هم به جهان و صلیم و تافته جدا بافته نیستیم. ما در نظم جهان هستیم و از طریق فضای مجازی با کل جهان ارتباط داریم. این وضعیت خوبی ها و بدی های دارد. خیر جنگ و کشتار را هم در این فضا می شنویم، اما تجربیات خوبی هم از جهان می گیریم. تجربیات را باید انضمامی درک کرد، اما نتیجه گیری را باید «در مجموع» دید. ما به همه آدمها دسترسی نداریم تا تجربه های انضمامی شان را بفهمیم، اما می توانیم در مجموع نتیجه هایی بگیریم. به نظر من با تمام این اوصاف جامعه ما رو به جلو است و عقبگرد نداشته ایم. ■

ایستادگی، چشم اسفندیار اخلا لگري



سجاد شجاعی

جالوت، تنومند و درست و حسابی مجهز بود و داوود جوان لاغراندامی بود که تنها یک قلاب سنگ داشت. داوود جالوت را با یگانه سنگی که بر سرش زد شکست داد.

داستان داوود و جالوت به همه جنبش های ایستادگی امید بخشیده است. امروز در میان اخلا لگري، پولی سازی و خصوصی سازی آموزش و پرورش دولتی است؛ جنبشی که میلیاردها پول آن را می دهند و به طرز آزاردهنده ای به جرئت دارد خود را جنبش

«اصلاحات» خطاب کند.

ایستادگی نام جنبشی بود که آموزگاران با همراهی دانش آموزان و والدین آن ها در اعتراض به اصلاحگران جعلی یا همان اخلا لگران نظام آموزشی در ایالت های مختلف امریکا به راه انداختند. جنبشی که با دست خالی به تقابل مدنی با اخلا لگران میلیاردی امریکایی پرداخت، نظام اخلا لگري که پشتیبانی خانواده های میلیاردی امریکایی را پشت سر خود می دید در صدد کاهش بودجه آموزش و پرورش دولتی و خصوصی سازی مدارس بود و در این مسیر با پول های هنگفت جریان رسانه ای بسیار قوی را با خود همراه کرده بود و این جریان رسانه ای به وضوح معلمان و مدارس دولتی را مورد تحقیر و اهانت قرار می داد و برای نزدیک به دو دهه با عنوان (اصلاح گری) قول یک انتقال شگرف در آموزش و پرورش امریکا بر بنیاد راهبرد آزمون گیری سرنوشت سازشان، ارزشیابی آموزگار بر اساس نمره های آزمون، مدرسه های اجاره ای و بستن مدرسه های دولتی با نمره های آزمون پایین را داده بودند، اما با وجود سرمایه گذاری میلیاردها دلار فدرال، ایالتی، محلی و خیریه ای این تلاش های بدینداد پوچ از آب درآمدند و هیچ یک از وعده ها و ادعاهایشان درست از آب درنیامد.

رایان رویچ تجربه امریکا و جنبش ایستادگی را با عنوان مقاومت در برابر خصوصی سازی و تلاش برای نجات مدارس دولتی به رشته تحریر درآورده است. رویچ نوشتن این کتاب را در سال ۲۰۱۸ هم زمان با اوج گیری اعتراضات آموزگاران در ایالت های مختلف در امریکا آغاز کرده است و در شانزده فصل به سیر وقایعی می پردازد که طی دو دهه در زمینه نظام آموزشی امریکا رخ داده است.

رویچ ابتدا به افشای آنچه با عنوان «اصلاح» توسط میلیاردرها و دولت های فدرال و بازوهای رسانه ای آن ها انجام می گرفت می پردازد و تشریح می کند چگونه افرادی مانند بیل گیتس، پاول جابز، مارک زاکربرگ و چارلز کوک و میلیاردرهای دیگری که هیچ تجربه و تخصصی در آموزش و پرورش ندارند می خواهند مدارس دولتی را مطابق با سیاست های خودشان بازآفرینی کنند، به طوری که به کنایه گفته می شود که هر میلیاردری در جیب جلیقه اش طرحی برای بازآفرینی یا بازاندیشی مدرسه های دولتی دارد.

رویچ در این کتاب می گوید چگونه اخلا لگرانی که در واقع خود وضع موجود را ایجاد کرده اند به مخالفان همین وضعیت تبدیل می شوند و در ادامه اهداف اصلی آموزش و پرورش دولتی از آغاز تا کنون را برمی شمرد. انتقادات جدی به نظام آزمون گیری استاندارد سازی شده را مطرح می کند و در فصل ششم کتاب سه نمونه از جنبش های ایستادگی در برابر این شیوه آزمون گیری را در سه ایالت مختلف امریکا نام می برد.

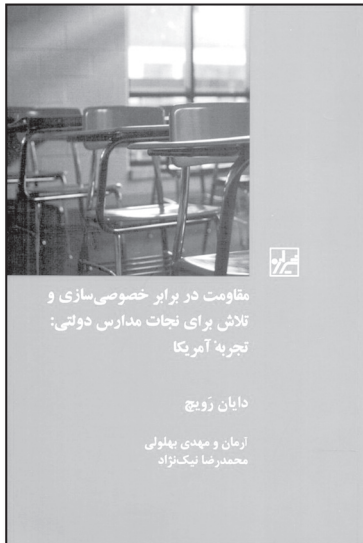
رویچ بیان می کند چگونه والدین جنبش کناره گیری از آزمون را در نیویورک رهبری کردند. دانش آموزان با این شیوه در پرآویدنس ردآیلند جنگیدند و آموزگاران سیاتل یک آزمون استاندارد سازی شده غیر ضروری را تحریم کردند. والدین و آموزگاران که درگیر جنبش ایستادگی شدند می دانستند نظام آزمون گیری سالانه آنچه در کلاس درس رخ می داد را منحرف می کرد. برای والدین آسان تر از آموزگاران بود که رهبری مبارزه در برابر آزمون گیری استاندارد سازی شده را بر عهده بگیرند، چرا که آموزگاران اگر در برابر نظام آزمون گیری سخن می کردند، ممکن بود تأدیب یا اخراج شوند.

ایدئولوژی جنبش اخلا لگري در جهان آموزش بر دو اصل جزمی استوار است: نخست، منافع استاندارد سازی و دوم، قدرت بازار در مقیاسی بزرگ تر برای پدید آوردن نوآوری و نتیجه ها؛ پیروی کورکورانه از این اصول در آموزش فاجعه بار بوده است. این اصل ها در مدرسه کارایی ندارند که به همان دلیل هایی که برای خانواده ها، کلیساها و دیگر نهادهایی ندارند که بیش از هر چیز بر اساس میانکش انسان نه سودها و زیانها رفتار می کنند.

رویچ در ادامه به شکل گیری جنبش ایستادگی در برابر اخلا لگري می پردازد و می گوید چگونه یک جنبش اجتماعی برخاسته از بطن جامعه و بدون حمایت صاحبان قدرت و ثروت روزه روزه فراگیر شد، به طوری که همه مردم متوجه شدند آموزگاران مبارزه می کنند، والدین مبارزه می کنند، دانش آموزان علنی مبارزه می کنند و همه مردم فهمیدند که ایستادگی را شهروندانی شکل می دهند که ناپدید نمی شوند، هیچ کس به آن ها دستمزد نمی دهد. آن ها با عشق به بچه های شان عشق به آموزش، پایبندی به اجتماعشان، تعهد به دموکراسی و باور به ارزش مدرسه های دولتی انگیزه مندند.

دایان رویچ می گوید درس بزرگ این داستان آن است که نباید به میلیاردرها اجازه خرید دموکراسی را داد؛ قدرت پول آن ها می تواند از رأی دهندگان شکست بخورد. او می افزاید ایستادگی کارمزدی یا فروشی نیست و اعضای این حرکت را به داوودهایی تشبیه می کند که هرگز ناامید نمی شوند و هرگز شکست نمی خورند و از این روست که چیره خواهند شد.

انتشارات شیرازه کتاب مقاومت در برابر خصوصی سازی و تلاش برای نجات مدارس دولتی: تجربه امریکارا از دایان رویچ با ترجمه آقایان مهدی بهلولی، آرمان بهلولی و محمدرضا نیک نژاد در ۳۸۸ صفحه در سال ۱۳۹۹ به چاپ رسانیده است. ■



مقاومت در برابر خصوصی سازی و تلاش برای نجات مدارس دولتی: تجربه امریکا

دایان رویچ

آرمان و مهدی بهلولی
محمدرضا نیک نژاد

حسرت از تاریخ



در این شماره از نشریه در بخش تاریخ، احمد غضنفرپور و محمد ترکمان از خاطرات و تجربیات پس از پیروزی انقلاب می‌گویند. برای کسانی که در حال تدبیر در روند گذشته‌اند و اینکه از چه مسیری به اکنون رسیدیم یادآوری آن مسائل می‌تواند دریچه‌های تازه‌ای در ذهنشان بگشاید. به مناسبت اردیبهشت که سالروز روی کار آمدن دکتر مصدق است مطلبی از ناصر تکمیل همایون داریم و نیز مطلبی از فرهیخته روشنفکر، ناصر حریری که در جست‌وجوی علل ناکامی ملت ایران از مشروطه به بعد، مروری فشرده بر تاریخ معاصر دارند. در پایان، بخش دیگری از مذاکرات شورای انقلاب را ملاحظه می‌کنید و فضایی که در روزهای ابتدای پس از پیروزی حاکم بود. امیدواریم از تاریخ برای اکنون و آینده آنچه را باید بیاموزیم.

طالبانی گفت عفو عمومی بدهید؛

محمد ترکمان



صورت مذاکرات شورای انقلاب
(۲)؛

حسین رفیعی



پس از پرواز انقلاب: یک بستر و دو رؤیا

بخش یازدهم

اختلاف‌ها و تنش‌های سالیان پس از پیروزی انقلاب، از مهم‌ترین و اثرگذارترین مسائلی است که هنوز آسیب‌شناسی و بررسی دقیقی نشده است. مسلماً داشتن اطلاعات درست از وقایع آن دوران اولین گام برای رسیدن به تحلیل آن ایام است. این بخش از خاطرات و مشاهدات احمد غضنفرپور می‌تواند تا حدودی ما را به آن فضا برده و با مسیر وقایع آشنا کند.



احمد غضنفرپور

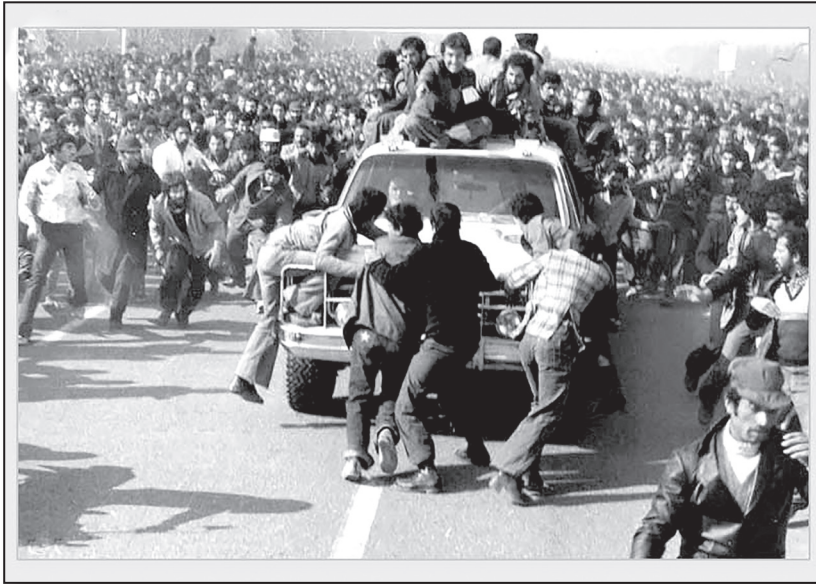
هولناکی نظیر دوران استالین، یا انقلاب خونین فرهنگی چین، یا خمرهای سرخ کامبوج فاصله جدی گرفته‌اند. پس از مدتی متوجه شدم ایشان و امثال او وقایع را آن‌طور که مایل هستند و آرزو دارند به کل جامعه تعمیم می‌دهند یا اینکه قصد دارند برای خوشایند و کسانی بگویند که تشنه شنیدن چنین تحولات قابل توجهی هستند. واقعیت اما چیز دیگری بود و به‌طورکلی با آن آرزوها فاصله بسیار داشت. فرصت و زمان و هزینه بسیار لازم است تا یک جامعه زیرووشده به آن مقاصد عالی دست پیدا کند. شرایط رسیدن به آن درجات، بسیار پیچیده و زمان‌بر است که شرح آن به فرصت دیگری نیاز دارد.

گفته شد جمعیت به‌قدری زیاد بود که اتوبوس‌ها به‌کندی حرکت می‌کردند. در میانه راه یکی از دوستان دکتر سامی پیشنهاد کرد و گفت اکنون که راهنبدان است و ادامه راه مشکل به نظر می‌رسد و برای مسافران هم پس از این‌همه خستگی و گرسنگی ممکن است رسیدن به بهشت زهرا ساعت‌ها طول بکشد و چه‌بسا به آنجا هم نرسیم، شاید بهتر باشد به رستورانی در همین نزدیکی برویم و سپس برای قدری استراحت به منزل برویم. کسی مخالفت نکرد. به رستوران رفتیم. صاحب رستوران و پرسنل آنجا وقتی فهمیدند که ما مسافران پرواز انقلاب هستیم با ذوق و شوق فراوانی از ما پذیرایی کردند.

یکی از دوستان حالات ما را به‌مانند کسانی تشبیه می‌کرد که پس از مدت‌ها خوف و رجاء از امواج پُرخروش به سلامت وارد ساحل شده‌ایم. پس از سال‌ها دوری از کشور و خانواده و دوستان اکنون می‌توانستیم هوای شهر و کشورمان را استشراق کنیم و مردم مهماندوست و با‌معجت کشورمان را از نزدیک ببینیم...

پس از رستوران به منزل دکتر سامی رفتیم. در آنجا پذیرایی مفصل همراه با شادی وصف‌ناشدنی به عمل آوردند. طبق معمول آن روزگار، بحث‌های داغ شروع شد. از هر دری سخنی گفته می‌شد، اما با دو نگاه متفاوت (داخل و خارج کشور). یکی دو ساعت آنجا بودیم. به عموزاده‌ام دکتر عباس مؤمن‌زاده تلفن زدم. ایشان آمدند و به اتفاق ایشان به منزلشان رفتیم. فردای آن روز به اصفهان رفتیم. هنگامی که به منزل رسیدم افراد زیادی از اقوام و آشنایان جمع شده بودند. دیدارها فوق‌العاده هیجانی بود، به‌طوری‌که برای دیده‌بوسی از همدیگر سبقت می‌گرفتند. وقتی شنیده بودند با آن پرواز می‌آیم با دلهره بسیار در انتظار نشسته بودند و وقتی دیده بودند هوایما سالم فرود آمده دلهره‌ها فروکش کرده و بر هیجانان افزوده شده بود. صبح فردا خبر آمد که مردم منطقه لنجان می‌خواهند برای دیدار به

پس از خروج از فرودگاه، چشمم به جوانانی با لباس طلبگی افتاد. یکی از آنان را شناختم. کمی تعجب کردم. لبخند معنی‌داری بین ما ردوبدل شد. سلمان صفوی از دوستان آقای محمد منتظری بود که گهگاه به‌طور مخفیانه از سوریه و لبنان به پاریس می‌آمد. جلو فرودگاه اتوبوس‌های آماده در انتظار صف کشیده بودند. به اتفاق دوستان خطه خراسان آقایان دکتر مهدی عسگری (صاحب ویلای نوفل‌لوشاتو)، دکتر منصور دوستکام و عده‌ای دیگر با راهنمایی مرحوم دکتر سامی سوار یکی از اتوبوس‌ها شدیم. خیابان‌های تهران مملو از جمعیت بود، به‌طوری‌که اتوبوس‌ها به‌کندی می‌توانستند حرکت کنند. یکی از دوستان دکتر سامی در صندلی کناری من نشسته بود و با ذوق و شوق شرایط کشور را برایم تعریف می‌کرد. او می‌گفت مردم و مبارزان داخلی در این چند سال اخیر متحول شده‌اند. آنچه در سخنان او بیشتر از همه برای من جالب و جذاب بود این بود که می‌گفت مردم معنی توزیع قدرت را درک کرده‌اند. بیشترین تعریف‌های او از شرایط داخلی در این زمینه‌ها دور می‌زد. شنیدن آن سخنان ما را به وجد آورده بود. به این نتیجه رسیدم اگر چنین تحولی رخ داده باشد، به‌طور یقین کشور از خطر دیکتاتوری پس از انقلاب عبور خواهد کرد؛ چراکه با مطالعاتی که درباره کشورهایی که در آنجا انقلاب رخ داده بود داشتم، یکی از بزرگ‌ترین اتفاقات ناگوار رشد طبقه مسلط جدید بود که به بهانه دفاع از طبقات ضعیف، دیکتاتوری و خشونت خود را توجیه می‌کردند. با خود گفتم کشور ما بر اثر چنین تحولاتی به‌خوبی تجربه آموخته و مبارزان داخلی به این نتیجه رسیده‌اند که با ارائه برنامه‌های معطوف به توزیع قدرت، از وقوع جنایات



اصفهان بیایند. پیغام دادم شما زحمت نکشید، بعد از ظهر به دیدار شما خواهم آمد. بعد از ظهر به سوی زادگاه پدری حرکت کردیم. وقتی به آنجا رسیدیم تعداد بی شماری از مردم منطقه به استقبال آمده بودند. از ماشین که پیاده شدم به اتفاق به منزل پدر رفتیم. مردم مدام شعار «صل علی محمد» می دادند. دیده بوسی ها و احوالپرسی های بسیار بود. اتاق ها و حیاط مملو از جمعیت شده بود. مردم دسته دسته می آمدند و می رفتند. مردم منطقه نجان بسیار با محبت و مهماندوست هستند. رودخانه زاینده رود این منطقه را به دو قسمت تقسیم کرده و بیشترین محصول آن برنج کاری است. از این رو وضعیت مالی نسبتاً خوبی دارند و شاید مهمان نوازی و گذشتشان بیشتر به خاطر تمکن مالی آنها باشد. آنها مردمی هستند غالباً اهل معرفت و حق شناسی، به طوری که وقتی به زندان رفته و از زندان بازگشتم عین همان استقبال صورت گرفت و هیچ گونه تفاوتی بین این دو موقعیت احساس نمی شد. بدون اینکه بخواهم از منطقه خودمان تعریف کنم، این چنین روحیه بلند همتی را در کمتر جایی احساس کردم. شاید وجود داشته باشد، ولی شخصاً به آن صورت ندیده ام.

فردای آن روز به اصفهان بازگشتم. اقوام و دوستان به دیدار می آمدند. دو روز بعد به تهران آمدم و جلساتی با دوستان و گروه داشتیم. یک روز حدود ساعت ۱۱ صبح فرزند مرحوم آیت الله طالقانی نزد آقای دکتر تقی زاده^۱ (که بعد رئیس دانشگاه شد) آمد و پیغام آورد که پدرم منزل آقای فتح الله بنی صدر (برادر آقای ابوالحسن بنی صدر) منتظر دیدار شما هستند. به اتفاق به آنجا رفتیم. در آنجا بحثی شروع شد. بیشتر

درباره صادق قطب زاده بود. مقداری که بحث شد آقای طالقانی با لحن اعتراض آمیز نقل به این مضمون گفتند: شما روشنفکران بدانید فعلاً امام خمینی نسبت به شما بیشتر از روحانیون احترام و اعتبار قائل هستند؛ مواظب باشید این فرصت مهم را با این گونه مخالفت ها و روش ها از دست ندهید. اضافه کردند که دیروز شنیدم از بعضی از علمای مورد وثوق امام، دعوت شده نزد ایشان بروند و درباره قطب زاده سعایت کنند. شما هم از این طرف شروع به بدگویی می کنید و آب به آسیاب رقیب

می ریزید؟ آقای بنی صدر، نگارنده و خانم سودابه سدیفی همسر سابقم را معرفی کردند و گفتند این دو نفر به طور جدی در دانشگاه های فرانسه مشغول مطالعات مارکسیستی بوده اند، در

عین حال با ما هم در رفت و آمد بودند. در اثر مطالعات عمیق به تناقضات مارکسیستی آگاهی پیدا کردند و منتقد مارکسیسم شدند و در آن فضا که مارکسیسم به عنوان تنها آلترناتیو (بدیل) سرمایه داری معرفی می شد اعلام کردند اگر اسلام درست تبیین شود، می تواند در زمینه های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، بدیل هر دو مکتب (سرمایه داری و کمونیسم) گردد. مرحوم طالقانی بسیار خشنود شدند. آقای بنی صدر قبلاً گفته بودند روزی یکی از بچه های مسلمان نزد من آمد و گفت از روبرو شدن و بحث کردن با مارکسیست ها می ترسم که ایمانم را از دست بدهم. به او جواب دادم ایمانی که

این قدر ضعیف و بی پایه باشد که در برخورد با دیگر مکاتب از دست برود بهتر است از همین الآن بدانید این ایمان از دست رفته است. شما طبق آیه قرآن باید تمام سخنان را بشنوید و بهترین را انتخاب کنید.

در آن لحظه بار و بندیل بسته بودیم و عازم مسافرت بودیم. آقای طالقانی پرسیدند عازم کجا هستید. گفتیم به اتفاق آقای محمد مبلغی (که از همفکران ما در پاریس بود) به تبریز برای سخنرانی دعوت شده ایم. ایشان کمی شوخی کردند و همگی از

خوش رویی و متانت و نکته سنجی ایشان به وجد آمده بودیم. همان لحظه خدا حافظی کردیم و به تبریز رفتیم. وقتی وارد تبریز شدیم روز بعد جلسه سخنرانی برگزار شد. وارد دانشگاه که شدیم با منظره عجیب و غریب و پر آشوبی مواجه شدیم.

مسلمانان از یک سو و مارکسیست ها از سوی دیگر با چوب و چماق به جان هم افتاده بودند. رؤسای دو طرف را دعوت به گفت و گو کردیم و سعی شد جو را آرام کنند که بتوان جلسه سخنرانی برگزار کرد. قبول کردند و سخنرانی شروع شد. به آنان گفتیم با چوب و چماق که نمی شود افکار را تغییر داد، نه مسلمانی مارکسیست می شود و نه مارکسیستی مسلمان. از این بساط بجز اتلاف وقت و برخوردهای پُر دردسر نتیجه دیگری حاصل نخواهد شد. پس از چند سخنرانی خیر آمد ساواک در مقابل ساختمان رادیو و تلویزیون در یک ساختمان مخروبه سنگر گرفته و ساختمان را به گلوله بسته اند و قصد ورود به ساختمان را دارند. با عجله به همراه انقلابیون مسلح به آنجا رفتیم. وضعیت بسیار خطرناک بود. رگبار مسلسل به طرف ساختمان آن چنان بود که رفتن در آنجا و مستقر شدن بسیار پُر خطر بود. با روش هایی که مردم انقلابی تبریز در آن مهارت داشتند فوراً سنگر بندی کردند و توانستیم وارد ساختمان شویم. کارمندان تقریباً اکثریت رفته بودند. چند نفر از انقلابیون که مقداری به کارها آشنا بودند اتاق خیر را در دست گرفتند و ما از مردم استمداد خواستیم. مردم دسته دسته می آمدند و با ابتکارات فراوان به یاری ما آمدند... بالأخره مجبور شدیم از ژاندارمری کمک بگیریم.

دو تانک جلو ساختمان مستقر شدند و لوله های تانک را به طرف ساختمان ساواک نشانه گرفتند. بالای سر تانک ها از روی پشت بام افراد مسلح گمارده شدند که اگر نافرمانی رخ دهد، بتوان جلوگیری کرد. یکی دو روز گلوله باران ادامه داشت. سرانجام ساواکی ها وقتی این طرف را پیروز دیدند فرار کردند و مردم گروه گروه آنان را دستگیر می کردند و به منزل مرحوم قاضی طباطبایی، حاکم شرع، می بردند. ایشان

”
آقای غروی پس از لحظه ای سکوت، جمله ای به این مضمون گفتند: «واقعاً ما نمی دانیم با این دو گروه که یکی پس از سال ها از خارج آمده و دیگری از زندان و هر دو بی خبر از شرایط و اوضاع و احوال بیرون، چگونه عمل کنیم؟»



بسیار مردمی بود و سلیم‌النفس و آرام می‌گفت این‌ها در یک نظام طاغوتی مشغول به کار بودند، رهایشان کنید چریک‌های فدایی و مجاهدین دوباره دستگیرشان می‌کردند و به منزل حاکم شرع می‌بردند. این کار رفت و بازگشت، بارها اتفاق می‌افتاد و آنان از نحوه عملکرد مرحوم قاضی طباطبایی گله‌مند بودند.

وقتی در ساختمان رادیو تلویزیون مستقر شدیم کارمندان به‌تدریج، اما با ترس و دلهره وارد شدند. به آنان وعده دادیم کسی با شما برخوردی نخواهد کرد. در آن چند روزی که رادیو تلویزیون در اختیار ما بود مسائل گوناگونی اتفاق افتاد. هر روز خیر می‌آمد فلان سرهنگ نظامی که روز قبل به آنجا آمده بود و مطالبی مطرح می‌کرد ترور شده است. فرصت کافی و شرایط مناسب نداشتیم که علت آن را بررسی کنیم. خود ما هم هر لحظه در معرض خطر بودیم. مطلب دردسرساز دیگر، اختلاف‌سازی شدید طرفداران آیت‌الله شریعتمداری بود. رفت‌وآمد مداوم داشتند. با آنان به گفت‌وگو نشستیم و می‌گفتم اکنون که اول کار است و اوضاع به‌شدت بحرانی، موقع مطرح کردن این‌گونه بحث‌ها و دلخوری‌ها نیست؛ قانع نمی‌شدند.

پس از مدتی به تهران بازگشتیم. به مدرسه علوی رفتم. در یکی از اتاق‌ها مرحوم مطهری و آیت‌الله جنتی نشسته بودند. وقتی وارد شدم مرا نشناختند. خود را معرفی کردم و به شهید مطهری گفتم از جمله کسانی هستم که در پاریس در منزل آقای سید جمال موسوی خدمت رسیدم و در آن بحث‌ها که چند جلسه ادامه داشت شرکت داشتم. فوراً شناختند و با گرمی

برخورد کردند. جریان تبریز و اختلافات حاکم در آن فضا را شرح دادم. گفتند مکتوب کنید و نزد امام ببرید. آقای جنتی را برای نخستین بار می‌دیدم. ایشان به نگارنده نگاهی شکاک داشتند. در آن موقع علت آن را متوجه نشدم.

فردای آن روز به مدرسه علوی رفتم. آقای زیارتی (روحانی) جلو در اتاق ایستاده بودند. شرح ماوقع دادم و گفتم مطالب را مکتوب کرده‌ام که نزد امام ببرم. گفتند الان موقع بسیار مناسبی است. وارد اتاق شدم. دور تا دور اتاق روحانیون نشسته بودند. می‌گفتند و می‌خندیدند و گهگاه می‌آمدند سر و

صورت امام را می‌بوسیدند. امام نگاه می‌کردند و لبخند می‌زدند. جریان سفر و ماجرای تبریز را

شرح دادم. گفتند خودم هم حدس می‌زدم. نامه را گرفتند و خداحافظی کردیم.

چند صباحی نگذشته بود که برای راه‌اندازی روزنامه‌ها با حضور چند تن از مبارزان داخل کشور جلسه‌ای برگزار شد. از جمله شرکت‌کنندگانی که در آن جلسه حضور داشتند آقایان غروی از نهضت آزادی؛ آقای گرم‌رودی شاعر و خانم زهرا رهنورد بودند. دیگران را نمی‌شناختم. در آن جلسه بحث‌های مفصلی درباره چگونگی راه‌اندازی جراید مطرح شد. از هر دری سخنی گفته می‌شد و غالباً خلاف نظر دیگری. در انتهای بحث آقای غروی پس از

لحظه‌ای سکوت، جمله‌ای به این مضمون گفتند: «واقعاً ما نمی‌دانیم با این دو گروه که یکی پس از سال‌ها از خارج آمده و دیگری از زندان و هر دو بی‌خبر از شرایط و اوضاع و احوال بیرون، چگونه عمل کنیم؟»

به این سخن در آن فضا و شرایط آن‌طور که باید توجهی نشد. زمان گذشت و فراز و فرودهای بسیاری به‌وقوع پیوست. چند سال بعد زمانی که مورد عفو امام قرار گرفتم و از زندان آزاد شدم آقای غروی به دیدارم آمدند. آن زمان در تهران و در کلینیک آقای دکتر دادگستر (میدان هفتم تیر) مشغول به کار دندانپزشکی شده بودم. به ایشان گفتم اگر به جمله موجز و حکیمانه امثال شما توجه شده بود، از بسیاری مشکلات بعدی

”
به همه کسانی که از خارج می‌آمدند با نگاه غرب‌گرا و غرب‌زده می‌نگریستند و هیچ تفاوتی بین غرب‌زده شیفته غرب با فردی که شناخت و آگاهی از غرب داشت، قائل نبودند. این‌گونه برداشت‌های یک‌بعدی، باعث بسیاری از درگیری‌های غیرموجه شده بود

جلوگیری می‌شد.

پس از رفتن ایشان به فکر فرورفتم و با خود گفتم این قضیه موقتی نبوده و نخواهد بود. در حقیقت، مشکل در دو نگاه متفاوت است: یکی نگاه مبارزان و افرادی که از خارج به داخل کشور وارد می‌شوند و دیگری نگاه مبارزان و افرادی هستند که از ویژگی‌های آن دیار اطلاع چندانی ندارند و درون کشور بوده‌اند. از این‌رو هر دو گروه با اطلاعات ناقص خود به ارزیابی مسائل و قضاوت می‌نشستند.

مسئلاً این رُخداد تاریخی به پژوهش بزرگ و تأمل‌برانگیزی نیاز دارد که اگر صورت بگیرد، می‌تواند از بسیاری نابسامانی‌ها و خطرات حال و آینده جلوگیری کند.

در اینجا برای ریشه‌یابی رویدادها به‌ناچار در حد ضرورت و اختصار به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود: جامعه‌شناسان و اهل فن معتقدند برای شناخت نسبتاً دقیق هر جامعه یا هر رُخداد تاریخی ضروری است ابتدا عینک متناسب با آن را به چشم زد، آنگاه به ارزیابی آن‌ها پرداخت.

معنی این سخن آن است تا زمانی معیار حقیقی یا معیارهای حقیقی جامعه آن‌گونه که شایسته آن باشند مدنظر قرار نگیرد هرگونه تشخیص، تحلیل و در نتیجه راه‌حل یا ارائه نقشه راه با واقع‌بینی فاصله می‌گیرد و همگرایی به برخورد و کشمکش منجر می‌شود.

برخورد این دو نگاه از پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز که حدود چهل و اندی سال از آن می‌گذرد، همچنان در صدر مشکلات قرار داشته و گرچه به‌تدریج بر اثر گذشت زمان از ابعاد آن کاسته شده، لیکن ادامه آن دردسرسازترین است. در بدو پیروزی انقلاب اسلامی، زمانی که مبارزان و مردم از خارج کشور به درون آمدند بر اثر دوری اجباری از

وطن، تصورات و باورهای خود را عین واقعیت می‌دانستند. از سوی دیگر، مبارزان داخل کشور به خاطر فضای بسته سانسور، زندان، مطلق‌پنداری (سفید و سیاه دیدن) و دیگر قضایا که به صورت تاریخی در جامعه نهادینه شده بود، نمی‌توانستند شناخت واقع‌بینانه از مردم و مبارزان تازه‌وارد و همچنین از جوامع خارج از کشور و شرایط عینی آن دیار داشته باشند. مضاف به اینکه در آن روزگار ابزار خبررسانی برای هر دو طرف در نهایت محدودیت قرار داشت. از این رو به همه کسانی که از خارج می‌آمدند با نگاه غرب‌گرا و غرب‌زده می‌نگریستند و هیچ تفاوتی بین غرب‌زده شیفته غرب با فردی که شناخت و آگاهی از غرب داشت، قائل نبودند. این گونه برداشت‌های یک‌بعدی باعث بسیاری از درگیری‌های غیرموجه شده بود.

کشورهای جهان غرب برای شناخت دقیق از دیگر کشورها مانند ممالک آسیایی و آفریقایی، افرادی را به نام کارشناس یا تمام‌امکانات به آن دیار می‌فرستند و پس از مدتی که آن‌ها به کشورشان بازمی‌گردند مورد ستایش و تشویق قرار می‌گرفتند، اما در اینجا و در آن زمان علاوه بر اینکه بین شیفتگان غرب و غرب‌زده؛ یعنی کسانی که برای گذراندن وقت و عیاشی و تفریح و تفرج به دیار فرنگ در رفت‌وآمد بودند و مبارزانی که از خانواده و دوستان و مردم کشورشان به دور افتاده بودند و به نوعی در تبعید و اختفا به سر می‌بردند و در نتیجه فرصتی به دست آورده بودند که بتوانند شناخت نسبتاً خوبی از جوامع غربی به دست آورند تفاوتی قائل نمی‌شدند. این نحوه نگرش و بی‌اطلاعی از روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و ویژگی‌های ناشی از آن، دو روی

سکه داشت: بخشی از طرف ناآگاهی مبارزان و گروه‌هایی بود که از خارج کشور آمده بودند و آگاهی چندانی از شرایط درون کشور نداشتند و بخشی چنان‌که گفته شد از سوی مبارزان داخل کشور بود.

این دو نگاه چند معنای متفاوت داشت؛ گاهی این تعابیر با یکدیگر سازگار بودند و مکمل و گاهی چنین نبود و دو گروه حتی حاضر نبودند بی‌چنگ و جدال کاربرد مطلوب خود را تغییر دهند و یا از آن دست بکشند. این مقدمه از آن‌رو گفته شد که مسائل مهم و منشأ آن‌ها به جای تحلیل‌ها یا بهتر بگوییم توجیحات ساده‌انگارانه نشیند و نسل جوان بتواند واقعیت‌ها را آن‌طور که بوده، ببیند و نقشه راه آینده را با سعه‌صدر و درایت

و دوراندیشی و با بررسی‌های همه‌جانبه ترسیم کند و در نهایت بتواند همگرایی را به‌جای واگرایی‌ها و درگیری‌های بی‌منا و بی‌مورد، قرار دهد. نتیجه این دو نگاه در تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت و نتایجی به‌جا گذاشت که چون نگارنده شخصاً در متن بعضی از آن‌ها حضور داشت به مواردی تعیین‌کننده اشاره می‌شود:

پس از اتمام مجلس خبرگان قانون اساسی و شورای انقلاب برای تصمیم‌گیری در دولت آینده جلسه‌ای با حضور آقای بنی‌صدر تشکیل شد. بنی‌صدر که از تجربه مجلس خبرگان و شورای انقلاب در یافت‌های نسبتاً جدید و واقع‌انگارانه‌ای به دست آورده بود نقل به مضمون گفت: گروه ما به چند دلیل نباید وارد کار انتخاباتی شود؛ اول به خاطر آنکه سال‌ها از ایران دور بوده و از ویژگی‌ها و شرایط به‌وجود آمده و بسیاری از دیگر مسائل آگاهی چندانی از متن جامعه ندارد؛ دوم آنکه برنامه‌های ما به خاطر دوری از کشور ممکن است با واقعیت‌های موجود انطباق چندانی نداشته باشد. از این رو فرصت لازم است تا بتوانیم آن‌ها را عینی، واقعی و به دور از خطاهای ذهنی تبیین کنیم و ارائه دهیم؛ و سوم و مهم‌تر از همه، کادر آموزش‌دیده و آشنا به شرایط داخلی که بتواند مملکت بحران‌زده را اداره کند در اختیار نداریم. ایشان اضافه کرد و مثالی آورد که یکی از نمایندگان مجلس خبرگان توانسته از مراتب پایین حرکت کند و طی این مراتب، تجربه لازم برای ارتقای مقام‌های بالاتر به دست آورد؛ لذا بهتر آن است گروه ما به همین گونه عمل کند، زمان بدهد و فرصت به دست آورد. تا آنجا که به خاطر دارم رئیس مطالب ایشان در این زمینه‌ها دور می‌زد.

مخالفان این دکترین به‌عکس معتقد بودند این نظریه تأمل‌برانگیز است، اما در حال حاضر نمی‌توان منتظر فرصت ایده‌آل نشست؛ چون اولاً، مگر دیگر گروه‌ها شرایطی بهتر از ما دارند؟ آیا آنان برنامه دقیق اقتصادی، سیاسی، فرهنگی تدوین شده دارند؟ آیا کادر ورزیده آشنا به شرایط کشور دارند؟ وانگهی ما تا زمانی که بخواهیم منتظر فراهم شدن جمع آن شرایط که شما برشمردید بمانیم، نه از تاک نشان می‌ماند نه از تاک‌نشان. نه دیگر عدالتی در کار است، نه استقلال و آزادی و نه دیگر فرصتی فراهم می‌شود که بتوان به آن دست یافت.

آنان اضافه کردند ما باید خودمان را باور داشته

باشیم. مگر ما نبودیم که با همین شرایط و تجربه مختصر چنین روزنامه‌ای (منظور روزنامه انقلاب اسلامی بود) را دایر کردیم و هم از نظر محتوا و هم از نظر تیراژ در سطح جراید کنونی کشور قرار گرفته است.

خلاصه مطالب چنین بود که اگر عدالت، آزادی و استقلال از دست برود، در مقابل خدا و نسل آینده و تاریخ مسئول هستیم. چگونه باید پاسخگو باشیم؟ باید بگوییم نشستیم و نشستیم تا فرصت به دست آوریم؟

بنی‌صدر شدیداً به فکر فرورفت؛ مخصوصاً اینکه از اول گفته بود می‌خواهم خود را برای ریاست جمهوری آینده آماده کنم، اکنون که با مخالفت اکثریت روبه‌رو شده بود باید تکلیف خودش را روشن می‌کرد. سال‌ها پیش از انقلاب از او پرسیده بودند چرا می‌گوید می‌خواهم اولین رئیس‌جمهور پس از انقلاب شوم. پاسخ داده بود برای اینکه نه تنها مردم عادی، بلکه عده‌ای از انقلابیون هم می‌گویند اگر شاه برود چه کسی می‌تواند جانشین او بشود؟ من گفتم مگر شاه از آسمان آمده؟ هر کسی اگر خود را آماده کند، می‌تواند جانشین او شود. روزی آقای حسن نزیه و همسرش به پاریس آمده بودند. آقای نزیه هم این سؤال را مطرح کرد که نگارنده در آن جلسه حضور نداشتم، اما همسر سابقم خانم سودابه سدیفی تعریف می‌کرد که بنی‌صدر در جواب گفته بود: «خود من و خود شما و امثال شما». بنی‌صدر در آن لحظه مدتی سکوت کرد و تصور می‌کنم به یاد این سؤال و جواب‌های گذشته در مورد اداره مملکت پس از پیروزی انقلاب افتاد. مخصوصاً اینکه استدلال دوستان به‌قدری قوی بود که افراد مردد را به شک انداخت و بنی‌صدر را در سکوت طولانی فروبرد. پس از آن سکوت سر بلند کرد و گفت: مثل اینکه شما تصمیم دارید مرا به سلاح‌خانه روانه کنید! گفتند خود شما از مدت‌ها پیش خود را برای چنین روزی آماده کرده‌اید، اکنون که شرایط فراهم شده نباید میدان را خالی کرد.

قبلاً گفته شد که بنی‌صدر در ایران و در مجلس خبرگان قانون اساسی و شورای انقلاب تجربیاتی به دست آورده بود که در پاریس از آن بی‌خبر بود، همان گونه که گروه ایشان معنی سخنان و احتیاط‌های او را درک نکردند، زیرا غیر از تجربه راه‌اندازی روزنامه، تجربه دیگری نداشتیم که بتوان به عمق آن مسائل، توجه کافی و وافی نمود. از آن تاریخ به بعد بود که گروه و شخص ایشان برای ورود به کارزار انتخاباتی آماده شدند.

ادامه دارد...

پی‌نوشت:

۱. آقای دکتر ساکن انگلستان بودند. به دلیل اینکه اعظم خانم طالقانی فرزندش صادق را برای معالجه به انگلستان می‌برد، نزد دکتر تقی‌زاده اقامت داشتند. از این رو آیت‌الله طالقانی می‌خواستند دکتر را ببینند و از زحماتشان شکر کنند.

”
تازمانی معیار حقیقی
یا معیارهای حقیقی
جامعه آن‌گونه که
شایسته آن باشد مدنظر
قرار نگیرد، هرگونه
تشخیص، تحلیل و در
نتیجه راه حل یا ارائه
نقشه راه با واقع‌بینی
فاصله پیدا می‌کند و
همگرایی به بر خورد
و کشمکش منجر
می‌گردد

طالقانی گفت عفو عمومی بدهید

گفت‌وگو با محمد ترکمان



بخش سوم

محمد ترکمان، پژوهشگر پر تلاش تاریخ معاصر ایران، در دو گفت‌وگوی گذشته از تجربه مبارزات پیش از انقلاب و نیز فعالیت‌های خارج کشور گفت و اینکه چگونه به سمت تاریخ‌پژوهی روی آورده است. در بخش حاضر، محتوای آثار ایشان بررسی می‌شود که مروری اجمالی بر تاریخ معاصر ایران است.

دستگیر و روانه زندان کردند. خبرنگاران هم عکس و گزارش دستگیری را در مطبوعات منعکس کردند؛ البته پس از چند ساعت آزاد شدیم. مدتی بعد فرانسوی‌ها مرا به نشستی برای پشتیبانی از مبارزات ایرانیان دعوت کردند. نماینده‌ای از سازمان کارگری حزب کمونیست فرانسه (CGT) آمده بود. نماینده‌ای از سازمان کارگری حزب سوسیالیست فرانسه (CFDT) و برخی گروه‌های دیگر آمده بودند، گویا آقای سلامتین هم بود. از کنفدراسیون هم بودند، از حزب توده آقای فریدون نظری بود. من هم به‌عنوان نماینده انجمن اسلامی پاریس دعوت شده بودم. تصمیم بر این شد برای پشتیبانی از مبارزات ایرانیان در پاریس تظاهراتی برگزار شود. من اصرار داشتم شعارهای تظاهرات باید از چارچوب شعارهای مردم ایران خارج نباشد. قرار شد ساعت ۳ یکی از روزهای سپتامبر تظاهرات از میدان جمهوری آغاز شود و تا میدان و محل زندان تاریخی باستیل ادامه یابد. در روز موعود دقایقی دیر رسیدم، از ایستگاه متروی جمهوری که خارج شدم با جمعیت بسیاری روبه‌رو شدم. اولین چیزی که نظرم را جلب کرد حضور ژرژ مارش، رهبر وقت حزب کمونیست فرانسه و فرانسوا میتران، رهبر وقت حزب سوسیالیست فرانسه در میان جمعیت بود. گفتم عجب! این‌ها زودتر از من ایرانی آمده‌اند. بعدها فهمیدم اطلاعات آن‌ها درباره روند تحولات ایران بیش از من بوده است. پیش از این تاریخ، حرکت‌های اعتراضی علیه رژیم مواجه با موانع بسیار می‌شد، برای نمونه، گاهی اعتصاب غذا برای زندانیان سیاسی برگزار می‌شد، اما روزنامه‌های مهم از درج خبر یا خودداری می‌کردند یا به‌صورت کوتاه و در محل نامناسب آن را چاپ می‌کردند، اما در این ایام شرایط تغییر کرده بود.

درحالی که چند سال پیش از آن تاریخ شاه می‌خواست به امریکا برود، قرار بود در بین راه توقفی در پاریس داشته باشد. نامه‌ای برایم فرستاده بودند که خود را به کمیسر یابی پلیس معرفی کنم. وقتی رفتم گفتند شما سه وعده در روز صبح، ظهر و شب باید بیایی و خودت را معرفی کنی. من به آقای دکتر عبدالباقی آیت‌اللهی زنگ زدم که چنین خبری است. او گفت برای من هم این نامه آمده. قرار شد در این باره با هم صحبت کنیم. یکدیگر را دیدیم و صحبت کردیم. قرار شد با آقای بنی‌صدر هم موضوع را در میان بگذاریم. او هم گفته بود برای من هم آمده، بیایید خانه من تا صحبت کنیم. دو نفری به خانه‌اش رفتیم. آقای آیت‌اللهی با سفارت ایران در پاریس به دلیل فعالیت‌های سیاسی مشکل داشت، می‌گفت برای اینکه این درسرها را نداشته باشم، می‌خواهم فکر پاسپورت کشور دیگری را بکنم. آقای بنی‌صدر گفت این کار درست نیست، ما ایرانی هستیم باید مقاومت کنیم. بعد برای بیان اهمیت موضوع داستانی نقل کرد که در جنگ اول جهانی، وقتی

در بخش قبلی گفت‌وگو قدری درباره سیر مطالعاتی و فکری خودتان پیش از پیروزی انقلاب در پاریس گفتید، اما پاریس در ماه‌های آخر پیش از انقلاب مرکز همه این حوادث بود. از تحولات آن دوران و آنچه در پاریس با آن روبه‌رو شدید، کمتر گفتید.

«پس از شهریور ۱۳۵۷ حرکت‌ها خیلی تند و شتابان شد. روزنامه لوموند در ۱۷ شهریور با مرحوم دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی که در خفا به سر می‌برد، مصاحبه‌ای کرده بود. ایشان جمله‌ای گفته بود که بعدها دیدیم چقدر دقیق بوده و به آن توجه نشد. گفته بود: «باید حد و اندازه خود را بدانیم، این شعارهایی که می‌دهیم، بدانیم در چه چارچوبی باید باشد. زیاده‌روی نکنیم که بعد نتوانیم شعارهای خود را محقق سازیم». به‌نوعی دعوت به تأمل و تدبر و امکان‌سنجی عملیاتی شدن خواسته‌ها بود.

جمعه پس از کشتار میدان شهدا (ژاله) در ۱۷ شهریور با تعدادی از اعضای انجمن اسلامی به مسجد اصلی پاریس رفتیم. مسجدی که پس از جنگ اول جهانی، دولت فرانسه آن را در ازای جان‌باختگان مسلمانان مستعمرات فرانسه در جنگ اول جهانی برای مسلمانان ساخته بود. پس از پایان نماز جمعه از نمازگزاران دعوت شد دو رکعت نماز برای شهدای ۱۷ شهریور خوانده شود؛ البته عده‌ای از نمازگزاران با سیاسی شدن مسجد مخالف بودند. امام جماعت مسجد را هم دولت فرانسه تعیین می‌کرد. پس از اتمام نماز برای شهدا، مشغول خواندن قرآن شدیم. مسئله بالا گرفت و خبرنگاران جراند و پلیس هم آمدند. پلیس از ما خواست مسجد را ترک کنیم. ما هم می‌گفتیم نمی‌شود، این سنت ماست، حداقل یک جزء قرآن باید خوانده شود. هر کاری کردند قبول نکردیم. سرانجام ما را

سربازهای روسی وارد همدان می‌شوند، اهالی شهر تصمیم می‌گیرند به‌عنوان اعتراض از خانه بیرون نیایند. مادر او که دختر بچه‌ای بوده از روی کنج‌کاو به پشت‌بام خانه می‌رود تا سربازهای روسی را ببیند. پدرش متوجه می‌شود. انبری را داغ می‌کند و روی دست دختر می‌گذارد و می‌گوید این سزای فردی است که از بیگانه استقبال کند و به دیدن او برود.

پس از پیروزی انقلاب شما کتابی تألیف کردید با عنوان تشنجات، درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها در دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق. آیا نگران بودید تشنجاتی که پس از پیروزی انقلاب شکل گرفت عاقبتی نظیر کودتای ۲۸ مرداد در پی داشته باشد؟

«آن کار قرار بود شامل شش دفتر جداگانه باشد. در ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۹ دفتر اول منتشر شد، چون درگیری‌های داخلی همه علاقه‌مندان به ایران و سرنوشت مردم را آزار می‌داد و نگران می‌ساخت. درگیری‌های مختلف که در تهران تا اقصا نقاط کشور جریان داشت. فراموش نمی‌کنم مرحوم آیت‌الله طالقانی در سخنرانی شب‌های احیا در رمضان سال ۱۳۵۸ در کاخ سعدآباد گریه کرد و گفت فکر نمی‌کردم این گونه اتفاقات رخ بدهد. متأسفانه دست‌هایی هم آن درگیری‌ها را تشدید می‌کردند. من با مطالعه‌ای که در تاریخ معاصر داشتم به نظر آمد تشنجات دوران دکتر مصدق در حال تکرار است؛ البته با ویژگی‌های هر دوره خاص. در دوره دکتر مصدق افزون‌بهر بریتانیا، جریان‌هایی دیگر نیز

تشنج می‌آفرینند از جمله یک جریان به نام توده‌ای و چپ‌جانان روسیه شوروی با نفوذی‌های فراوانش، یک جریان به نام دین و مذهب و نفوذی‌هایش و جریان دربار که همگی مختلف‌المرام، آگاه و ناآگاه مشی‌واحدی را دنبال می‌کردند که نتیجه آن تضعیف نهضت و استقلال کشور و برقراری دوباره استعمار و استبداد بود. در دفتر اول از جمله به توطئه قتل مصدق در آغازین روزهای نخست‌وزیری و تحصن او در مجلس به مدت یک ماه (از ۲۲ اردیبهشت تا ۲۲ خرداد ۱۳۳۰)، غائله ۲۳ تیر ۱۳۳۰ و رویدادهای ۲۵ مرداد ۱۳۳۰ و حملات عمیدی نوری، مدیر

روزنامه داد، روزنامه آرام سرهنگ یمنی، روزنامه طلوع، نبرد ملت و به‌سوی آینده حزب توده و

نطق‌های جمال امامی و برخی سناتورها به دکتر مصدق پرداخته شده بود.

روزی که هریمن وارد تهران می‌شود (۲۳ تیر ۱۳۳۰)، انگلیسی‌ها می‌خواستند به امریکایی‌ها بگویند از دولت مصدق حمایت نکنید. در سال ۳۰ مخالفت سیاست امریکا با دخالت نظامی انگلیس در ایران، در جهت منافع ملی ما بود. چون انگلیس می‌خواست به خوزستان حمله نظامی کند، حتی بعداً نقشه عملیات نظامی در تهران نیز پیش‌بینی شده بود. اکنون نقشه وزارت جنگ بریتانیا که در آن ایام برای حمله به پایتخت ایران و سرنگونی دولت ملی و قانونی دکتر مصدق تهیه شده بود موجود است. آقای شیرازیان این نقشه را یافته و در مجموعه نقشه‌های تهران انتشار داده است. مقامات استعمارگر انگلیس از آن روزها تا مدت‌ها به امریکا می‌گفتند شما بودید که باعث شدید ما برخی از منافع خودمان در ایران را از دست بدهیم و این کینه را هیچ‌گاه فراموش نکردند. بر این اساس روزی که هریمن وارد تهران می‌شود می‌بایست تهران با اعلام تظاهرات حزب توده و توطئه سیاست خارجی و دربار به خون کشیده شود تا دستگاه‌های تبلیغاتی وابسته به بریتانیا آن را بزرگ کنند و به امریکا بگویند اگر مصدق در حکومت باشد، ایران پشت سیم‌های خاردار شوروی خواهد رفت. درایت دکتر مصدق که از تجربه زیسته و نوع تفکر سیاسی او برمی‌خاست در این بود که تظاهرات حزب توده را ممنوع نکرد، آن‌چنان‌که هیچ گروهی را از اجتماع و تظاهرات مسالمت‌آمیز مانع نشد. به رئیس شهربانی هم گفته بود باید تظاهرات با آرامش برگزار شود. او معتقد بود جز مردم پشتیبانی

ندارم و رشد جامعه ایرانی در آزادی است. پس از رخداد ۲۳ تیر گروهی را مسئول کرد از آنچه انضاق افتاده بود گزارشی تهیه کنند و گزارش را نیز منتشر ساخت. او رئیس تنها دولت شفاف تاریخ معاصر ایران بود که به مجلس رفت و سخنرانی کرد و دست‌اندرکاران توطئه را معرفی کرد. اتفاقاً در دوران مرحوم مصدق بود که حزب توده افسول کرد و جریان استقلال‌گرا و ایران‌دوست و اسلامی رشد کرد. در دانشگاه‌ها هم ورق برگشت. رئیس شهربانی سرلشکر حسن بقائی پاسخ می‌دهد: از بالا دستور تیراندازی داده بودند. دکتر مصدق

می‌گوید من که گفتم برخورد نشود. اگر هم برخورد کردید، چرا کشتید؟ شیوه‌های دیگر

برای جلوگیری از اغتشاش هست. واقعیت این است که سرلشکر زاهدی، وزیر کشور، به دکتر مصدق تحمیل شده بود و برخی در درون جبهه ملی از او پشتیبانی می‌کردند و کاندیدای آنان برای نخست‌وزیری بود، آن‌چنان‌که پس از قیام ملی سی‌تیر ۱۳۳۱ از او پشتیبانی کردند و در نهایت در رسیدن او به نخست‌وزیری در ۲۸ مرداد شریک بودند. دکتر مصدق هم استراتژی داشت و کابینه اول او اهداف خاصی داشت. دست او برای انتخاب تمام وزرا باز نبود، اما اقدامات آنان را رصد می‌کرد و به مردم گزارش می‌داد. در پی آن واقعه هم زاهدی را به‌عنوان مقامی که در آن واقعه مداخله داشت و همچنین رئیس شهربانی، بقائی را برکنار کرد.

پس از این واقعه، روزنامه نبرد ملت عبدالله کرباسچیان کاریکاتوری از دکتر مصدق کشید که از دستش خون می‌چکد و یکی از قطرات خون ۲۳ تیر است. روزنامه‌های درباری و سناتورها هم همین‌طور می‌نوشتند و می‌گفتند و برای بچه‌های مردم دل می‌سوزاندند! همان کسانی که در دوره رضاخان و پسرش ساکت بودند حالا طرفدار بچه‌های میهن شده بودند! همان روز ۲۳ تیر که در تهران آن اتفاقات افتاد در زندان قصر تهران هم حوادثی در جریان بود و زدوخوردهایی شد که باید دید چه کسانی در آن دست داشتند؛ یعنی توطئه‌ای چندلایه بود که دست افراد و جریان‌های مختلف در آن دخالت داشت، برخی آگاه بودند و برخی نیز آلت فعل. در همه این وقایع دربار و انگلیس دخالت داشتند.

آقای خاتمی جمله‌ای داشت که هر ۹ روز یک بحران برای دولتش ساختند؛ دکتر مصدق هر روز یک بحران در دولتش داشت. دوران بیست‌وهشت‌ماهه دکتر مصدق بسیار عجیب است و اگر با دقت موشکافی شود خیلی درس‌ها برای آموختن دارد. در تاریخ بی‌همناست که نخست‌وزیری در روز ۱۲ اردیبهشت هیئت دولت خود را معرفی کند و ۲۲ اردیبهشت در مجلس متحصن شود و یک ماه در مجلس بخواهد که من امنیت جانی ندارم! اگر مصدق در خانه متوقف می‌شد، او را می‌کشتند. در گزارشش همه چیز را درباره اینکه چه کسانی قصد کشتن او را داشتند بیان می‌کند، اما متأسفانه ما نه تاریخ می‌خوانیم و نه در آن تأمل می‌کنیم. سخنان او در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ درس آموز و خواندنی است.

چطور جریان‌های مختلف همه به یک نقطه واحد می‌رسند؟

«هر وقت در این کشور تلاشی برای استقلال و آزادی شده است، جریان‌های مختلف‌المرام تشکیل‌ارکستر هماهنگی را داده‌اند تا تشنج و یأس و وحشت بیافرینند و هزینه استقلال‌خواهی و آزادی را بالا ببرند تا جامعه مایوس و منفعل شود. در این تشنجات و یأس‌آفرینی‌ها افراد

” سرمایه‌ها به اشکال مختلف نابود می‌شود و گویا این ماجرا تا ما به خود نیابیم و آگاه نشویم و دست از حذف یکدیگر برداریم و با لحاظ کردن منافع ملی با یکدیگر تعامل نکنیم، این دایره بسته بازتولید و توان ملی و منطقه‌ای تضعیف خواهد شد و این حکایت پایانی نخواهد داشت

ناآگاه نیز آلت فعل قرار می‌گیرند و زیان و خسارت هم می‌بینند.

گفتید بنا بود این پژوهش شش دفتر باشد و در دفتر اول که به توطئه‌ها و تشنجات تا شهریور ۱۳۳۰ پرداختید. ادامه کار به کجا انجامید؟

«می‌خواستم در دفتر دوم آن کتاب به بساطی که حزب توده درست کرد و کارهای سازمان دانشجویان حزب توده در دانشگاه تهران بپردازم. زمانی که دکتر مصدق به شورای امنیت رفت تا از ایران دفاع کند آن‌ها در دانشگاه اساتید را زندانی کرده بودند و اجازه رفتن به دستشویی هم به آن‌ها ندادند. از طرف انگلیسی‌ها این ماجرا توسط خبرگزاری‌ها و جرائد وابسته به قدرت‌های استعماری، نفتی و تسلیحاتی شاخ و برگ فراوان پیدا کرد و گفتند و نوشتند تهران دست مصدق نیست و در دانشگاه چنین اتفاقاتی می‌افتد، حالا آمده شورای امنیت چه بگوید!

مرحوم دکتر ضیاء‌ظریفی کتابی با عنوان سازمان دانشجویان دانشگاه تهران تألیف کرده که سال ۱۳۷۸ منتشر شد و به ماجرای ۸ آبان ۱۳۳۰ نیز پرداخته است. من این کتاب را خواندم و به ایشان زنگ زدم و گفتم آقای دکتر تمام فعالیت‌ها و شهرآشوبی‌های «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» تحت مدیریت «سازمان جوانان حزب توده» تا پیش از کودتای ۲۵ مرداد بود، سازمان آن روزهای خطیر کودتا کجا بود؟ فرمودید این سازمان کذا و کذا پس از ۲۸ مرداد کجا رفت؟ به قول اخوان ثالث در شعر «پایان شاهنامه»، آن «مشت‌های آسمان کوب قوی» کجا رفت؟ با اندوه فرمودند در کتاب از آن چپ‌روی‌ها انتقاد کرده‌ام، خصوصاً از آن بی‌خردی‌هایی که در ۸

آبان ۱۳۳۰ در دانشگاه اتفاق افتاد و موجب آبروریزی و سرشکستگی شد. پرسیدم آیا رسالت سازمان فقط تا کودتای قدرت‌های خارجی و دربار و ارتجاع داخلی علیه نهضت ملی ایران به رهبری مصدق بود؟

مرحوم دکتر ضیاء‌ظریفی در پایان این کتاب خطابه لونی پاستور در مراسم هفتادمین سال تولدش خطاب به دانشجویان را نقل کرده که خواندنی و آموختنی است و به‌نوعی خط بطلان کشیدن بر آن چپ‌روی‌ها و پرهیز از اتلاف سرمایه‌های میهن دارد.

اما این رشته نوشته‌های شما ادامه یافت و به سایر مسائل دوره دکتر مصدق هم پرداختید.

«در دفتر دوم به این حوادث پرداخته شد:

پس از شهریور ۱۳۳۰ و قضایای دانشگاه تهران در ۸ آبان ۱۳۳۰، تظاهرات ۱۴ آذر ۱۳۳۰ که سرهنگی به نام نوری شاد در آن روز در تهران کشته شد^۱ و نیز به فعالیت‌های تخریبی گروه‌هایی همچون سومکا و آریا، راهپیمایی که حزب توده در فروردین ۱۳۳۱ تدارک دید و برخوردهایی که ایجاد شد، همچنین توطئه‌های سیاست خارجی و دربار در قضیه انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی برای جلوگیری از ورود نمایندگان واقعی مردم به مجلس و حوادث خونینی که در بسیاری از حوزه‌های انتخابیه اتفاق افتاد، درگیری‌هایی که به نام گروه موسوم به فدائیان اسلام انجام می‌گرفت، ترور دکتر فاطمی در بهمن ۱۳۳۰ که یکی از صدیق‌ترین یاران دکتر مصدق را از صحنه خارج کردند و بقیه یاران دکتر مصدق را نیز تهدید می‌کردند. استاد محمدعلی موحد که دادداشت‌های مرحوم مهندس حسینی را در اختیار داشته در کتاب ارزشمند خواب آشفته نفت از قول ایشان نقل می‌کند که دو روز پس از ترور دکتر فاطمی نامه‌ای هم برای من فرستادند و من را تهدید به مرگ کردند. سعی می‌شد با چنین کارهایی در میان اطرافیان و یاران دکتر مصدق وحشت و ترلز ایجاد کنند تا وضعیت روانی و امنیت خاطر آن‌ها را به هم بریزند.

جلد سوم مربوط به قیام ملی سی تیر ۱۳۳۱ بود که آن را با سختی در مهر ۱۳۶۱ منتشر کردم و یکی از گناهایش عنوان «قیام ملی» روی جلد کتاب بود، نمی‌دانم باید چه عنوانی به کار می‌بردم! روزگاری بود که لفظ «ملی» که همیشه افتخار میهن‌دوستان بود نه‌تنها مورد بی‌مهری که با تهدید و تکفیر مواجه می‌شد؛ البته این دفتر همچون

دفاتر دیگر منتشره به تصحیح و حذف برخی برداشت‌های نادرست و افزودن اطلاعات تازه نیاز دارد.

دفتر چهارم به کودتای شهریور ۱۳۳۱ که زاهدی، سید ضیاء‌الدین، مهندس احدپور و برادران رشیدیان، وابسته نظامی عراق در ایران، سروان سپهر و همراهی سفارت انگلستان در تهران و وود هاوز که به پایگاه نظامی جانبیه در عراق رفته بود و مقدار معتابهی سلاح به ایران وارد کرده بود مربوط می‌شد. همچنین موضوع ۱/۵ میلیون لیره‌ای که زاینر توسط برادران رشیدیان در میان عوامل خود

توزیع کرده بود و نقش تعدادی از صاحبان جرائد و دیگر دست‌اندرکاران شناخته‌شده آن که بعضاً هم دستگیر شدند و به قطع ارتباط با انگلستان منجر شد و در ادامه به غائله ۱۴ دی قم و توطئه

قتل دکتر مصدق در ۹ اسفند ۱۳۳۱ اختصاص می‌یافت.

دکتر مصدق قصد قطع ارتباط دائمی با انگلستان را نداشت. او می‌گفت در کشور ما دخالت نکنید. مصدق همیشه اهل گفت‌وگو بود و می‌گفت مأمورانی که می‌خواهید به ایران بفرستید کسانی باشند که بدانند می‌خواهند با یک ملت مستقل برخورد کنند و کسانی را که سابقه خدمت در مستعمرات دارند به ایران نفرستید.

نهم اسفند یک کودتا بود که قرار بود دکتر مصدق را در این روز به قتل برسانند، اما موفق نشدند و مصدق ارتباط با شاه را قطع کرد و حاضر نشد پس از آن تاریخ دیگر او را ببیند. عامل نجات دکتر مصدق شهید افشارطوس بود که آن روز مصدق را با لباس خانه و کفش راحتی از پشت‌بام برد و مصدق گفت من را به ستاد ارتش ببر و به بهارمست، رئیس ستاد ارتش، گفت شما باید آنجا می‌بودید. اگر خودش به مجلس می‌رفت او را می‌کشتند، بنابراین بهارمست را در ماشین نشانند و با رئیس ستاد ارتش به مجلس رفت و ساعت ۸:۲۰ شب به آنجا رسید و به اتفاق شهید فاطمی و رئیس ستاد ارتش و هیئت دولت وارد محل برگزاری جلسات نمایندگان مجلس شد و گفت آمده‌ام گزارش بدهم. نطق تاریخی ۹ اسفند یک نطق بسیار مهم است. در همان روز بود که مصدق گفت: «من نخست‌وزیر ملت هستم، نه نخست‌وزیر شاه».

مصدق در ادامه افزود: قرار بود امروز من کشته شوم و اعلیحضرت هم صاحب‌عزا بشوند و از جنازه من تجلیل به عمل بیاورند! لابد بعد مدعی می‌شدند قتل نخست‌وزیر کار یک روانی یا تعدادی خودسر بوده است! مرحوم دکتر غلامحسین مصدق در کتاب در کنار پدرم می‌نویسد ساعت ۳:۰۰ شب پدر به خانه آمد.

خسته و ناراحت بود. به او کمک کردیم و او را از پله‌ها بالا و به اتاق خواب بردیم. وقتی روی تخت نشست زد زیر گریه و گفت من می‌خواستم این جوان به سرنوشت پدرش دچار نشود و دارم از او محافظت می‌کنم، اما او نقشه قتل من را می‌ریزد! آن روز (۹ اسفند ۳۱) شاه به منوچهر ریاحی، همسر پری زند (دختر ابراهیم زند) و باجانغ شاهپور عبدالرضا پهلوی (همسر پری سیما زند) بارها اصرار می‌کرده که ویسکی بنوشد و در برابر تعلل او که گفته بود در این وقت روز من عادت به خوردن مشروب ندارم. شاه درحالی که برای ریاحی دستور ویسکی دوپل می‌داد می‌گوید:

«مگر نمی‌دانی امروز بهترین روز زندگی من است!» (برای تفصیل مطلب رجوع شود به خاطرات منوچهر ریاحی با عنوان سراب زندگی). متأسفانه کسانی می‌گویند مصدق با شاه کنار نیامد. آیا در تاریخ دیده‌اید فردی به کسی که نقشه قتلش را ریخته احترام بگذارد؟ مصدق برای بقای ایران و آسایش ملت این کارها را می‌کرد تا مردم ایران گرفتار نشوند. دکتر شهیدزاده جمله

من به این نتیجه رسیده‌ام که هر ایرانی علاقه‌مند به این آب و خاک باید در کنار کتاب‌ها و اسناد نهضت ملی ایران، آثار دکتر مصدق مخصوصاً مدافعات او را در دادگاه‌های نظامی حتماً یک بار بخواند



قشنگی دارد. می‌گوید مصدق چتر بزرگی باز کرده بود و می‌خواست همه زیر این چتر باشند؛ حتی محمدرضا پهلوی، اما او سعادت آمدن زیر این چتر را پیدا نکرد. به هر حال پدر و پسر را بیگانه گذاشته بود و اعتقادی به ملت و مملکت نداشتند.

زنده‌یاد دکتر مصدق نه تنها با شاه که با تمام مخالفان و حتی رهبری حزب توده و دیگر گروه‌هایی که تشنج می‌آفرینند و حتی در تدارک قتل او بودند همیشه از روی انصاف و مروت رفتار کرد و می‌دانست که آنان آلت فعل جریان دیگری هستند. با همین نگاه بود که هیچ‌وقت به‌سوی دوقطبی کردن جامعه ایرانی حرکت نکرد و خود را محور قرار نداد که هر فرد و گروه که با من موافق است باید از امتیازات برخوردار باشد و بقیه خیر! برای او واقعاً ایران ملک مشاع همه ایرانیان بود، جدا از فکر و سلیقه آنان و مواضعشان در برابر نخست‌وزیر ملی و قانونی کشور. از این گذشته به نکته مهمی توجه داشت و آن این بود که آن جریان‌های مخالف را ناآگاه می‌دانست و هیچ‌گاه وقت خود و ملت را مصروف آنان نکرد. دنبال محقق ساختن اهداف خود، استقلال ایران، آزادی ملت و توسعه پایدار و متوازن کشور و عزت و سربلندی ایرانیان بود

و خود را درگیر حواشی نمی‌کرد، در دادگاه نظامی هم لبه تیز حمله را فقط متوجه علت‌العلل‌ها کرد و در پی گرفتن انتقام از مخالفان ناآگاه داخلی خود نبود. در این موضوع تا آنجا پیشرفت که نامی هم از آنان نبرد تا مبادا فرزندان آنان بدنام شوند و دچار انفعال گشته و از خدمت به هم‌میهنان و ایران باز بمانند.

کتابی هم درباره قتل افشارطوس منتشر کردید؟

«بله، دفتر پنجم درباره قتل فجیع شهید سرتیپ محمود افشارطوس رئیس شهربانی و حافظ دکتر مصدق در قضایای ۹ اسفند و از موانع کودتا بود که در مرداد ۱۳۶۳ منتشر شد. به نوشته روزنامه آیسرور انگلستان (۲۶ مه ۱۹۸۵) پس از گذشت سی سال مأموران MI۶ اعتراف

کردند که نقشه قتل رئیس شهربانی دولت ملی و قانونی ایران توسط آن‌ها طراحی شده بود. قتل شهید افشارطوس همچون قتل ژنرال «رنه اشنایدر»، رئیس کل قوا در شیلی، پیش از کودتا

علیه آینده، یکی دیگر از حلقه‌ها و لایه‌های کودتا و سرنگونی دکتر مصدق بود.

باعث تأسف و شرمساری است که برای این سرباز شهید ایران که در راه استقلال و آزادی و با نقشه انگلستان و شاه و وابستگان آنان در ایران به شکل فجیعی به شهادت رسید، نه تنها تجلیل و بزرگداشت انجام نمی‌گیرد، حتی برخی مدعیان مخالفت با سلطه‌گران خارجی نامی هم از او به میان نمی‌آورند، اما می‌دانیم که مدافعان و شهیدان میهن و مردم، نام و یادشان به نیکی در تاریخ و حافظه مردم می‌ماند.

این رشته کتاب‌هایتان به کودتای ۱۳۳۲ هم رسید؟

«دفتر ششم مربوط به کودتای ۲۸ مرداد بود که از آن میان تنها سه دفتری که اشاره شد در اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ منتشر شد، اما بقیه دفاتر تا کنون به شکل کتاب منتشر نشده است؛ البته امروز با اطلاعات موجود می‌تواند افزون بر تصحیح و تکمیل برخی موارد با اضافه کردن مطالب تازه حداقل به بیش از دو برابر صفحات قبلی افزایش یابد. در طول این سال‌ها مقالات و اسناد بسیاری در این ارتباط منتشر کرده‌ام. در این سال‌ها بسیاری از علاقه‌مندان به نهضت ملی و زنده‌یاد دکتر مصدق زحمت فراوان

کشیده‌اند و کتاب‌ها و بسیاری از اسناد داخلی مربوط را به چاپ رسانده‌اند و کتاب‌ها و اسناد خارجی بسیار نیز با همت و تلاش آنان ترجمه و منتشر شده است که جای سپاس و قدردانی دارد.

من به این نتیجه رسیده‌ام که هر ایرانی علاقه‌مند به این آب و خاک باید در کنار کتاب‌ها و اسناد نهضت ملی ایران، آثار دکتر مصدق مخصوصاً مدافعات او در دادگاه‌های نظامی را حتماً یک بار بخواند. دکتر مصدق در مدافعات نکات فراوانی را بیان می‌کند. مصدق از خانواده‌ای است که از پیش از دوره زندیه مستوفی بوده‌اند و در امور حکومت وارد بوده‌اند و مملکت را می‌شناختند. یکی از مشکلات امروز کشور این است که بسیاری از مسئولان، شناختی از تاریخ ایران و امر کشورداری ندارند. برخی رجال مکتب قدیم، از جمله دکتر مصدق هم سیاست خارجی را می‌شناختند و هم سیاست داخلی را. ایران و مردمش را به خوبی می‌شناختند. رضاخان و پسرش این ویژگی‌ها را نداشتند. دکتر مصدق همه‌جا از ملت ایران تجلیل می‌کند. برخلاف کسانی که ملت را تحقیر می‌کردند و می‌کنند مصدق می‌گفت این ملت بزرگ است و فشارها نمی‌گذارد آن‌ها سر بلند کنند، آن‌ها تا فرصتی پیدا کنند نقش تاریخی خود را ایفا می‌کنند. ملت هم در دوره مصدق با جیب خالی و با فداکاری نهضت را حفظ کردند و به بهترین نحو ممکن کشور با تحریم و مشکلات فراوان اداره شد.

انگلیس اگر می‌توانست با تحریم و تحریمات و تشنجات و ترور دکتر فاطمی و ایجاد غائله ۱۴ دی ۱۳۳۱ قسم و ربودن رئیس شهربانی دولت ملی و قانونی و شکنجه و شهادت افشارطوس دکتر مصدق را ساقط کند که می‌کرد و دست به کودتا نمی‌زد و نقشه قتل او را نمی‌ریخت. مصدق در آن نطق یکی‌یکی توضیح می‌دهد که چه جریان‌هایی زیر پای او را خالی کردند و ضربه زدند. پیش از ماجرای ۹ اسفند شاه به مصدق می‌گوید من می‌خواهم بروم، اما مصدق به او می‌گوید بمان. شاه در پشت پرده برنامه قتل مصدق را دنبال می‌کند. تاریخ صد سال ایران همین است که دائم بحران داریم و مسائل کوچک به مشکلات عظیم تبدیل می‌شوند. فردی که نگاه جامع ندارد در این داستان‌ها

“
آقای خاتمی جمله‌ای داشت که هر ۹ روز یک بحران برای دولتش ساختند؛ دکتر مصدق هر روز یک بحران در دولتش داشت. دوران بیست‌وهشت‌ماهه دکتر مصدق بسیار عجیب است و اگر شکافته شود، خیلی درس‌ها برای آموختن دارد. در تاریخ بی‌همتا است که نخست‌وزیری در روز ۱۲ اردیبهشت هیئت دولت خود را معرفی کند و ۲۲ اردیبهشت در مجلس متحصن شود و یک ماه در مجلس بخوابد که من امنیت جانی ندارم!

و بحران‌ها گم می‌شود و هر روز به یک خط می‌افسد. فراموش نکنیم مصدق، هم ایجابی کار کرد و خود را گرفتار حواشی نکرد و هم اینکه منفعل نشد و همیشه ابتکار عمل داشت، حتی در دادگاه استعمار ساخته نظامی، او بود که به محاکمه استعمار و استبداد مطلقه وابسته و دفاع از حقوق و حاکمیت ملت ایران و آزادی و عدالت و قانون و انتخابات آزاد و منافع و مصالح ملی و فرهنگ و تمدن و ارزش‌های اصیل ایرانی و اسلامی پرداخت و خط وابستگی و تحقیر و تخریب ملت و کودتای بیگانه ساخته را محکوم کرد.

دکتر مصدق این پختگی و درایت را چگونه کسب کرده بود؟

«مصدق در دولت مشیرالدوله در سال ۱۳۰۳ والی آذربایجان بود. می‌گوید رئیس شهربانی یک پرونده آورد و روی میز من گذاشت. پرسیدم این چیست. گفت این پرونده‌های توطئه‌هایی است که علیه شما در این چند وقت انجام شده است. مصدق می‌گوید: گفتیم: این‌ها را بردار و ببر و دیگر از این گزارش‌ها برای من نیاور. او واقف بود این دستگاه‌ها برای گنج کردن مسئولان است که بگویند این خطر و آن خطر تو را تهدید می‌کند. این دستگاه‌ها با شاه هم همین کار را می‌کردند. اسدالله علم در خاطراتش تعریف می‌کند در مسافرتی بودیم و دیدم شاه عصبانی است و می‌گوید در دانشگاه صنعتی را ببینید، چون آنجا به من فحش داده‌اند. علم می‌گوید تحقیق کردم و معلوم شد چنین ماجرای اصلاً نبوده است. معمولاً گسترش و رشد و امتیازگیری دستگاه‌های امنیتی در اکثر کشورهای جهان، به‌ویژه در کشورهای فاقد شفافیت و آزادی، در مسئله‌سازی و بحران‌آفرینی و دشمن‌تراشی است.

افزون به دلایل دیگر، ارادت من به مصدق به دلیل همین ویژگی‌های بارز اوست. فلسفه نوشتن کتاب تشنجات و درگیری‌ها این بود که فریب نخوریم. به نام سوسیالیسم و دفاع از کارگر یا به نام اسلام و دفاع از ائمه، یا دفاع از آزادی و عدالت هزار اتفاق ناپسند افتاده و می‌افتد. نام مهم نیست، رسم مهم است. می‌بینید حاج ابراهیم صرافان تأمین‌کننده مالی یک گروه می‌شود و آن‌ها را جهت می‌دهد، بعد روشن می‌شود او با سید ضیاءالدین طباطبایی از عوامل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و وابسته به سیاست انگلیس ارتباط دارد، متوجه می‌شوید داستان از چه قرار است. در خانه همین شخص حاج ابراهیم صرافان در تاریخ پنجشنبه ۷ خرداد ۱۳۳۲؛ یعنی دو ماه و اندی پیش از کودتا دکتر مظفر بقایی از رهبر این گروه می‌خواهد که صحبت با «مردم نفهم و بی‌سواد» را به کنار بگذارد، «چهار قبضه کلت حاضر است... سه نفر باید از بین بروند، آقایان دکتر فاطمی که بایستی از رفتن نامبرده



مظفر بقایی

به خارج مانع شد و برای مرعوب نمودن آقایان لطفی (وزیر دادگستری) و دکتر معظمی (رئیس مجلس شورای ملی) هم بایستی چند تیر شلیک شود، نه به قصد کشت. اگر این عمل انجام نشود اعلیحضرت حتماً از ایران خارج خواهد شد. هرچه اسلحه لازم باشد تهیه و تحویل می‌نمایم». این مطلب به نقل از «جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد، دکتر احمد گل محمدی، جلد دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲: ص ۴۷۴» است. در همین کتاب نامه‌ای از رئیس شهربانی وقت، سرلشکر منصور مزین، وجود دارد که نشان می‌دهد شاه در تحریک این گروه علیه نهضت ملی و دولت قانونی فعال است. شاه ذبیح‌الله ملک‌پور، بازرگان ثروتمند معروف و همسر ملکه توران امیرسلیمانی (همسر سوم رضاخان و مادر غلامرضا پهلوی) را برای ایجاد فتنه به دیدن این گروه در زندان می‌فرستد و سرلشکر مزین در نامه خود به وزیر دربار این عمل را به سود دربار ندانسته و درخواست جلوگیری از این نوع ارتباط می‌نماید (همان: ۳۱۲).

کسی که مرحوم فاطمی را ترور می‌کند وقتی آزاد می‌شود روزنامه اطلاعات سه‌شنبه ۱۴ مهر ۱۳۳۲ یک ماه و اندی پس از کودتا با عنوان «عبدخدایی از زندان آزاد شد» می‌نویسد: «عبدخدایی دیروز مستقیماً از زندان به‌وسیله یک افسر شهربانی به منزل آقای حاج صرافان رفت و در آنجا عده‌ای از دوستانش از وی استقبال کردند». وی در دادگاه تشکیل شده در دادگستری حدود بیست روز پس از کودتا اظهار می‌دارد:

«نمی‌دانم اکنون که همه مردم فهمیده‌اند که دکتر فاطمی خائن و جاسوس بوده، چرا مرا آزاد نمی‌کنند» و جعفر جهان عضو لژ ماسونی «همایون» ذی‌نقش در تشنجات و کودتا و وکیل ضارب می‌گوید: «وقتی تمام مردم ایران و متصدیان امور فهمیدند

که دکتر فاطمی خیانتکار بوده و اگر او را دستگیر کنند، به مجازات رسانند، چرا موکل را تبرئه نمی‌کنند و من از ریاست دادگاه برائت متهم را خواستارم». (کیهان، ۱۷ شهریور ۱۳۳۲). طرح این موضوعات نه برای نقد این یا آن شخص و گروه است، بلکه برای آن است که از تجربیات گذشته بیاموزیم و آلت دست مقاصد جریان‌هایی که در جهت خلاف مصالح ملی و مردم عمل می‌کنند واقع نشویم. در جایی خواندم پس از ۳۰ تیر رهبران «جمعیت مبارزه با استعمار» همچون محمدرضا قلدوه... رفتند دکتر مصدق را ببینند. مصدق با حالت تعجب می‌گفته «جمعیت مبارزه با استعمار!» و می‌خندیده است؛ یعنی اسم، مبارزه با استعمار است، اما عملکرد هم جهت با مصالح مردم و منافع ملی نیست.

پس از انقلاب و علی‌رغم آن بزرگداشتی که مردم برای دکتر مصدق در ۱۴ اسفند برگزار کردند و سخنرانی تاریخی آیت‌الله طالقانی، برخی جریان‌ها یکی از دغدغه‌ها و مسائل اصلی خود را حمله به دکتر مصدق قرار داده بودند. واقعاً داستان چه بود؟ من از روی ناآگاهی فکر کردم این مسئله ساده است و می‌توان مسئله را با توضیح حل کرد. جزوه‌ای با عنوان «آیا مصدق فراماسون بود؟» منتشر کردم. آنجا نشان دادم این اتهاماتی که به دکتر مصدق می‌زنند، بی‌پایه و اساس است، اما دست برنداشتند، چون آن را که غرض دارد چاره نمی‌توان کرد! آن را که خواب است می‌توان بیدار کرد، اما آن که خود را به خواب زده است نمی‌توان بیدار کرد! گاهی با خود فکر می‌کنم اگر به جای این کارها، کار دیگری می‌کردم شاید تأثیر مثبت‌تری برای کشور داشت. ملتی که کارهای عمده داشت و باید کشور را می‌ساخت، وقتش صرف بسیاری مسائل حاشیه‌ای شد.

به هر حال در کتاب‌های شما روزه‌ها و سرنخ‌هایی باز شد که روشن‌گر بود. قضیه افشارطوس را که مطرح کردید، نقش دکتر مظفر بقایی هم خیلی بارز شد، اما قبلاً کسی به آن توجهی نمی‌کرد. دکتر شمس‌الدین مجابی تعریف می‌کرد وقتی از پاریس آمدم و چند روز از انقلاب گذشته بود در دفتر امام بودم و مرا به اتاقی دعوت کردند، در آنجا آقای کفاش زاده و آقای آیت و چند نفر که نمی‌شناختم نشسته بودند. فرد رابط به من گفت شما خیلی شخصیت خوبی هستید و برای کشور مفید خواهید بود، ولی مشکل شما این است که مصدقی هستید. این را باید کنار بگذارید، وگرنه نمی‌توانید کار کنید. اگر هم مشکل فکری دارید، آقای آیت می‌تواند مشکل فکری شما را حل کند. در این صورت می‌گذاریم کار کنی وگرنه نمی‌شود.

دکتر مجابی عصبانی می‌شود که من خودم با امام از پاریس آشنا هستم و به شما نیازی ندارم. ایشان می‌گفت من این برخورد را جدی نگرفتم و گفتم توهمات آن‌هاست، اما هر چه زمان گذشت دیدم این جریان قدرت بیشتری پیدا کرد. مطالبی که شما در کتاب باز گردید روشن شدن یک سری چراغ است که بعدها مورد استفاده قرار گرفت و قرار خواهد گرفت.

«بله، این‌ها در خیلی جاها رخنه پیدا کردند. خاطرات سرهنگ کتیبه و گروه او را بخوانید و اتفاقات را اگر پیگیری کنید، خواهید دید با چند جریان روبه‌رو هستید، از جمله یک دولت مستقر و یک «دولت پنهان»، دولت مستقر مسئول است و باید پاسخگو باشد، اما فاقد قدرت است و تصمیمات در جاهای دیگر گرفته می‌شود، زنده‌یاد مهندس بازرگان به مواردی از این ثنویت اشاره‌ها داشت.

دلایل دستگیری بقایی به درستی معلوم نشد؟

«او یکی از بازیگران و بازیچه‌ها بود، خیلی‌ها نقش داشتند که هیچ‌گاه معلوم نشد که بودند و چه شدند. در عالم سیاست، تضاد منافع، قابل فهم است، اما در کشورهایی همچون کشور ما، در این دو قرن اخیر، از پیچیدگی بسیار برخوردار است. شخصی تعریف می‌کرد اوایل انقلاب به دادستانی رفته و با یکی از مقامات صحبت کردم درحالی که پاسبان‌هایی به جرم همکاری با رژیم گذشته دستگیر می‌شوند، اما بقایی که نقش مخربی داشته مورد بازجویی و روشن شدن نقش

خود و اطرافیانش در کودتا و ربودن و شهادت افشارطوس قرار نگرفته است؟ آن مقام گفته بود پشتوانه بقایی خیلی محکم است؛ البته بقایی هم فدا شد، چون قدرت‌هایی که نقش تعیین‌کننده داشتند و از او استفاده کرده بودند پشت او را هم خالی کردند. در مقدمه اسرار قتل رزم‌آرا نوشته‌ام ۱۵۰ سال است فرزندان کشور از جریان‌های مختلف نابود می‌شوند. در این مملکت هم ارانی کشته می‌شود و هم مدرس، هم رضاخان باید آواره شود و هم پسر او. برآیند این‌ها فقط این بوده که ثروت مملکت بر باد برود. رزم‌آرا افسر تحصیلکرده‌ای بود، اما

شاه برای او برنامه ریخت و به آن سرنوشت دچار شد. داور می‌توانست برای کشور مفید باشد، اما نیرویش را برای تحکیم پایه‌های دیکتاتوری

رضاخانی گذاشت و در پایان هم از ترس زندان و شکنجه رضاخانی، با تریاک خودکشی کرد. آن‌ها می‌توانستند سرمایه‌های مملکت باشند، اما اینجا گویا سرمایه‌ها به اشکال مختلف نابود می‌شوند و گویا این ماجرا تا به خود نیایم و آنگاه نشویم و دست از حذف یکدیگر برداریم و با لحاظ کردن منافع ملی با یکدیگر تعامل نمایم؛ این دایره بسته بازتولید و توان ملی و منطقه‌ای تضعیف خواهد شد و این حکایت پایانی نخواهد داشت.

فرزند مرحوم حاج محمود مانیان، آقای مسعود مانیان، نقل می‌کرد شبی که مرحوم آیت‌الله خمینی به ایران می‌آمد مرحوم آیت‌الله طالقانی به پاریس تلفن کرد و گفت پیام دارم. صحبت ایشان ضبط می‌شود. پیام ایشان این بوده که وقتی به ایران می‌رسید عفو عمومی اعلام کنید. کاری که پیامبر در فتح مکه انجام داد. پیام را ضبط می‌کنند و به آقای محتشمی می‌دهند تا به مرحوم آیت‌الله خمینی برسانند. از آن سال‌ها ۴۲ سال می‌گذرد، اما گویا هنوز وقت اعلام عفو عمومی نرسیده است!

شما در کتاب‌هایتان به اسناد زیادی اشاره کرده‌اید که خیلی در دسترس نبود. چطور به این اسناد دست پیدا می‌کردید؟ با توجه به اینکه در دهه ۶۰ نهاد‌های رسمی با گرایش‌های مصدقی همکاری نمی‌کردند و حتی در کتاب‌نامه‌های مصدق از برخی دوستان دکتر مصدق گلایه می‌کنید که این نامه‌ها و اسناد را نمی‌دادند. در آن کتاب شما پانصد نامه را جمع‌آوری کردید درحالی‌که آن موقع امکاناتی مثل اینترنت و آرشیوهای در دسترس هم نبود.

«نامه‌های مرحوم مصدق را ارجاع داده‌ام که از کجا برداشته‌ام. مثلاً برخی از آن‌ها در روزنامه‌ها چاپ شده، یا جبهه ملی سوم آن‌ها را منتشر کرده بود؛ البته همه این‌ها پراکنده بود و آن‌ها را از کتاب‌ها و روزنامه‌ها و آشناها جمع‌آوری کردم.» مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات «در باره بسیاری از جمله سید ضیاءالدین طباطبائی و طیب حاج‌رضایی اسنادی به صورت کتاب چاپ کرده‌اند، اگر بخواهند اسنادشان را درباره دکتر مصدق چاپ بکنند، حتماً چندین مجلد خواهد شد. اگرچه دیر شده است، امیدوارم بالاخره اسناد موجود خود مربوط

به دکتر مصدق، مهندس بازرگان را هم منتشر کنند، اما درباره اسناد کتاب اسرار قتل رزم‌آرا نکته جالبی برای شما نقل می‌کنم:

من در جست‌وجو و گردآوری اسناد مربوط به قیام ملی سیم‌ام تیر بودم و معلوم شد افرادی هوشیارانه اسناد را از دادگستری به مراکز بردی بردند. به من گفته شد اسنادی درباره دادگاه‌هایی که در دادگستری تشکیل شده، در بایگانی دادگستری موجود است. به بایگانی دادگستری رفتم. آقای بلخاری نامی مسئولیت آنجا را داشت. اسنادی مربوط به ۳۰ تیر به من نشان داد و وقتی مشاهده کردم من به این موضوعات علاقه‌مندم، فرمودند پرونده‌های جالب دیگری هم هست که من اجازه ندارم کپی آن‌ها را به شما بدهم، اما می‌توانید بخوانید یا یادداشت بردارید. از جمله پرونده مربوط به سید حسین امامی در ربط با قتل هژیر بود که خیلی جالب بود. پرونده‌ای چندصفحه‌ای که در ظرف چند روز مختومه شده بود! بعد که آقای بلخاری با من بیشتر آشنا شد و به من اعتماد کرد گفت پرونده قتل رزم‌آرا هم هست. پرونده بیشتر مربوط به تحقیقات در سال ۱۳۳۴ و البته نامرتب بود. آن را دیدم، اما فقط اجازه داشتم آن‌ها را مطالعه کنم. به آقای دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد که آن زمان در دانشکده وزارت خارجه تدریس می‌کرد گفتم شما به دانشجویان تکلیف بدهید که به مراکز اسنادی بروند و روی آن‌ها تحقیق کنند. آن ایام آقای دکتر علیرضا بهشتی در دانشکده روابط بین‌الملل وزارت خارجه دانشجوی بود و آقای دکتر زرگری‌نژاد ایشان را به بایگانی دادگستری فرستاده بودند. آقای بلخاری که مورد توجه مرحوم بهشتی هم بوده و حالا که فرزند آن مرحوم آمده بود، پرونده رزم‌آرا را در اختیار او گذارده بود. آقای بهشتی با من تماس گرفت و گفت پرونده رزم‌آرا را دیده‌ام، اما مطالبی که شما گفتید در آن نیست. من پرونده را دیدم و متوجه شدم این یک پرونده دیگر است که من آن را ندیده بودم. پرونده‌ای را که من دیده بودم گفته شد گم شده است. آقای رضایی در کتابخانه مجلس مسئول کپی و عکسبرداری بود برایم تعریف کرد آقای دکتر محمود کاشانی و دکتر سید جلال‌الدین مدنی پرونده‌ای را اینجا آوردند (همان پرونده قتل رزم‌آرا) و برای آنان کپی گرفتم. من این موضوع را در مقدمه اسرار قتل رزم‌آرا نقل کرده‌ام. در واقع دستیابی به این اسناد برای من بدون استفاده از آنچه ذکر شد، غیرممکن یا بسیار سخت بود.

ادامه دارد...

پی‌نوشت:

۱. این کار به نام دربار و گروه‌های چپ و راست نوشته شده است.

2. The Observer

دولتی برای ملت

آغاز زمامداری دکتر محمد مصدق در دوازدهم اردیبهشت ۱۳۳۱

درآمد



ناصر تکمیل همایون

یکی از روش‌های استعماری و سلطه‌جویانه کانون‌های قدرت اروپایی، انعقاد توافقنامه‌ها و قراردادهایی با سیاست‌گذاران کم و بیش ناآگاه مشرق‌زمین بوده است که سال‌های بعد چگونگی آن آشکار می‌شده است. ماهیت پاره‌ای از این قراردادها، همانند قرارداد رژی (تباکو)، یا قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله آن‌چنان روشن بوده که در اندک زمانی واکنش جامعه را با شدت و حدت تمام برانگیخته است، اما چگونگی

تعدادی از قراردادها سال‌ها بعد آشکار شده است، همانند قراردادهای حفاری و اکتشافات باستان‌شناسی با نهادهای فرهنگی دولت فرانسه.

انعقاد قرارداد مشهور به درسی انگلیسی^۱ و خرید ۵۱ درصد آن در سال ۱۲۹۷ خورشیدی از آن‌گونه قراردادهایی بود که سیاست‌گذاران ایرانی به‌مرور به ماهیت آن پی بردند؛ البته اشخاص کاردان از آغاز نسبت به آن تردیدهایی نشان دادند. پس از گفت‌وگوهای توطئه‌آمیز سال ۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۳) در دوره حاکمیت رضاشاه و هم‌زمان با اجرای سیاست جدید امپریالیستی بریتانیای کبیر با تمديد این قرارداد سی سال دیگر بر اسارت ایرانیان افزوده شد. ناکفته نماند پس از سقوط رضاشاه یکی از عاقدان اصلی قرارداد ۱۹۳۳ خود را «آلت فعل» معرفی کرد و تمام گناهان را بر گردن رضاشاه به‌عنوان دیکتاتور آمر و عامل قرارداد انداخت. همچنین پس از جنگ دوم جهانی در چارچوب «سیاست موازنه مثبت»، دولت شوروی بر آن

شد امتیاز نامشروع سلطه‌طلبانه‌ای را خواستار شود. به قول دکتر محمد مصدق در آذربایجان و گیلان و مازندران و بخشی از سمنان و چند ناحیه دیگر در خراسان شمالی (شمال قوچان) امتیازهایی تحصیل کند.^۲

سلطه و نفوذ شوروی و تلاش نیروهای سیاسی وابسته به آن چون حزب توده، حل و فصل معضلات را مشکل‌تر می‌کرد. فرستاده شوروی در ایران کافتارادزه به‌روشنی بیان می‌کرد: «ما خواهان یک حوزه امنیتی هستیم. ما از شمال ایران فقط نفت نمی‌خواهیم، بلکه این منطقه باید زیر نفوذ و «حوزه امنیتی» ما باشد».^۳

بدین‌سان آشکار است که روس‌ها در شمال ایران، هم نفت می‌خواستند و هم امتیازات دیگر به‌عنوان امنیت و همزیستی (لاابدمسالمت‌آمیز!). شگفت‌انگیزتر اینکه احسان طبری از

رهبران روشنفکر و ایدئولوگ حزب توده هم‌زمان اعلام می‌دارد: «شمال و جنوب ایران به ترتیب «حوزه‌های امنیتی» مشروع شوروی و انگلستان است».^۴

در این صورت به‌خوبی معلوم می‌شود که مدافعان استقلال ملی با وابستگان سیاست‌های خارجی چه فاصله زیادی دارند، در همان زمان است که دکتر مصدق درمندان اعلام کرد «ملت ایران طالب استقلال است و آن را به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهد»؛ چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا؟

نقش دکتر مصدق در مجلس چهاردهم و دستاوردهای نهضت ملی

در انتخابات دوره چهاردهم دکتر محمد مصدق به‌عنوان وکیل اول مردم تهران، کرسی نمایندگی را بحق به دست آورد و در تمام بحث‌هایی که به‌گونه‌ای شرکت می‌کرد محور اساسی «استقلال ملی» به تمام معنا (موازنه منفی) و «آزادی و قانون‌گرایی» با نظارت کامل (اصول دموکراسی)، مورد توجه ویژه او قرار داشت. حصول این دو هدف بنیادی در عدم سلطه خارجی (بریتانیای کبیر) شناخته شده بود که تحقق واقعی آن در پیوند تنگاتنگ با شرکت سابق نفت انگلیس و ایران^۵ تبیین می‌شد.

غارت ثروت ملی ایران و حاکمیت وابسته نیمه‌استعماری با خشن‌ترین سیمای استبدادی خودکامه، در طول جنگ جهانی دوم استمرار داشت. پس از دگرگونی‌های جهان در ساخت جدید سلطه^۶ و با پدید آمدن اندک آزادی نسبی در ایران و تشکیل مجلس چهاردهم امید مختصری برای ملت ایران فراهم آمد. در آن موقعیت نیز دسیسه‌های هیئت حاکمه دست‌نشانده و وابستگی‌های نوع دیگر و کارشکنی‌های نهاد سلطنت در اکثر دولت‌های دهه ۱۳۳۰ تا زمامداری دکتر محمد مصدق مشهود بود و در حرکت جامعه، خلل و آسیب وارد می‌ساخت، اما دکتر محمد مصدق هم در ایجاد موقعیت‌های ممتاز مبارزاتی و حراست از دستاوردهای نهضت، با کوشش‌ها و احتیاط‌های لازم، گام‌به‌گام جلوتر می‌رفت که در چند بند زیر به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. تذکر آرام: دکتر محمد مصدق در مجلس چهاردهم مطرح کرد دولت مکلف

است در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است به‌خصوص درباره نفت جنوب، به منظور حفظ حقوق ملی، مذاکرات و اقدامات لازم به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد.^۷

۲. منبع مذاکرات: این پیشنهاد فی‌الواقع پایه و اساس جنبش ملی شدن نفت بود. ارائه این طرح نخستین اقدامی بود که از خیانت‌های پنهانی هیئت حاکمه پیشگیری می‌کرد؛ لذا به خاطر حفظ مصالح مملکت، امضاکنندگان طرح [دکتر محمد مصدق و همکاران او] قانون ذیل را تقدیم مجلس شورای ملی کرده و تصویب آن را با دو فوریت درخواست کردند:

ماده اول: «هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که

کفالت از مقام آن‌ها یا معاونت می‌کنند، نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت از هیچ‌یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور و غیرمجاور [انگلستان و روسیه شوروی] یا نمایندگان شرکت‌های نفت و هر کس غیر از این‌ها مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکنند یا اینکه قراردادی امضا نمایند».^۸

با تصویب این طرح، دست‌های آشکار و پنهانی هیئت حاکمه و مزدوران آن با نام‌ها و عنوان‌های گوناگون بسته شد.

”
پس از سقوط رضاشاه
یکی از عاقدان اصلی
قرارداد ۱۹۳۳ خود
را «آلت فعل» معرفی
کرد و تمام گناهان را بر
گردن رضاشاه به‌عنوان
دیکتاتور آمر و عامل
قرارداد انداخت



۳. طرح ملی شدن: دستاورد دیگر که تلاش‌های فراوان نمایندگان جبهه ملی و دکتر محمد مصدق را در مجلس ۱۵ و ۱۶ دربر داشت، طرح ملی شدن صنعت نفت است که اعلام و امضا و بدین سان به تصویب رسید که یکی از اسناد افتخارآمیز تاریخ سیاسی ایران معاصر است.

«به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی، امضاکنندگان ذیل [به زعامت دکتر محمد مصدق] پیشنهاد می‌نماییم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود؛ یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد.»

اهمیت تاریخی تأیید عالمان دینی و روحانیت شیعه

در هفتاد سال پیش که رسانه‌های دیداری و شنیداری و حتی نوشتاری، گسترده‌ی زمان کنونی را نداشتند و فقط مساجد و منابر پایگاه تبلیغاتی کارساز خواسته‌های مردمی بودند و اظهار نظر مراجع گره‌گشای بسیاری از معضلات اجتماعی و سیاسی جامعه به شمار می‌رفت دکتر مصدق به این امور فرهنگی توجه خاص داشت. نگارنده در مقاله یکی از روزنامه‌های سال‌های نخستین انقلاب از قول مرحوم مهندس بازرگان چنین برداشت کرد که دکتر مصدق از بازرگان و همفکران او خواسته بود به شهرستان‌ها بروند و با علما و امامان جماعت در ساره نفت و اهمیت ملی شدن آن گفت‌وگو و روشنگری کنند. آن گفت‌وگو در کاشان با مرحوم آیت‌الله ثریبی صورت گرفته بود. در شهرهای دیگر هم روشنگری‌های آن چنانی انجام می‌گرفت.

در شهرستان‌ها مراجع تقلید و بعضی روحانیان با ارسال پیام‌ها و سخنرانی‌های روشنگرانه، مردم را به حمایت از اقلیت طرفدار ملی شدن نفت تشویق می‌کردند.^{۱۰} در تهران کوشش‌های آیت‌الله کاشانی، بسیاری از طرفداران استقلال ایران را در مسیر نهضت ملی ایران قرار می‌داد.

مؤلف کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران آورده است: «با پیشگامی آیت‌الله محمدتقی خوانساری که از مراجع بنام و آگاه شیعیان بود و فتوای شرعی در ضرورت ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور که از طرف وی و سه نفر دیگر از مراجع تقلید بزرگ آن روزگار، آیت‌الله صدر، آیت‌الله حجت و آیت‌الله فیض صادر شد سبب شد که توده‌های وسیع مردم مذهبی کشور به حمایت از ملی شدن نفت برخاسته، به میدان مبارزه ضد استعماری جذب شوند.»^{۱۱}

روحانیان و عالمان دینی در آن دوره تاریخی، ملی شدن صنعت نفت را مورد تأیید قرار می‌دادند. از واقعیت علمی به دور است که به بهانه‌هایی ویژه سهم آنان نادیده انگاشته شود. نگارنده نام و نشان‌های تعدادی از آن بزرگواران را که به رحمت ایزدی پیوسته‌اند کم و بیش به یاد دارد و بدون در نظر گرفتن تقدم و تأخر منزلت و مقام مذهبی آنان، به یاد می‌آورم.

«مردمی کردن اندیشه ملی شدن صنعت نفت در ایران»

بود. مردم به دکتر محمد مصدق اعتقاد کامل داشتند، اما فرهنگ ملی شدن آن‌سان که باید شناخته نشده بود. حزب توده این مسئله اساسی را دسیسه امپریالیسم دانست (یا به دستور روس‌ها بدین سان تفسیر می‌کرد) هیئت حاکمه مزدور که در ارتباط با انگلیستان به مقامات رسیده بودند، هیچ‌گاه طرفدار کوتاه کردن دست اربابان خود نبودند. پاره‌ای از سیاستمداران آن روزگار هم در قدرت و توانایی هم‌وطنان خود شک داشتند و بر پایه «از خود بیگانگی»، تصور می‌کردند بدون دخالت و راهنمایی خارجی‌ها شرکت نفت از کار می‌افتد.

دکتر محمد مصدق از احزاب و گروه‌های ملی می‌خواست که در تبیین ملی شدن صنعت نفت تلاش نمایند و بی‌تردید موضع‌گیری‌های روحانیان و علمای آگاه و جهان‌شناسی آنان، تسهیلات و خوشحالی‌های بسیاری را فراهم می‌آورد.

مجلس شانزدهم و هیجانات مثبت جامعه و رد مباحث مربوط به الغای قرارداد الحاقی (گس-گلشائیان) و ناکامی‌های قدرت‌مداران مانع، مسئله ملی شدن نفت را به آخرین مرحله خود رساند و هر دو مجلس سرانجام در فواصل اندک، طرح ملی شدن نفت را تصویب کردند و روز ۲۹ اسفندماه به گونه جشن پیروزی و پاره کردن زنجیر استعمار و روز آزادی ملت به شمار آمد و به زبان دکتر مصدق امید می‌رفت که «جوانان روشنفکر مملکت دچار عذاب و شکنجه» قرار نگیرند و علمداران آزادی را به دست میرغضبیان ارتجاع نسپارند.^{۱۳}

دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر ایران

حسین علاء به‌عنوان نخست‌وزیر موقت، دوره خدمت و مسئولیتش پایان یافت و شاید با رضایت کامل به همان پست وزارت دربار خوشحال‌تر بود، اما شاه و پاره‌ای از سیاستمداران درباری از یک‌سو می‌دانستند که اینک زمان زمامداری دکتر محمد مصدق است و مجلس نیز به او رأی می‌دهد و از سوی دیگر گمان می‌کردند دکتر محمد مصدق چون دفعه‌های پیش، قبول مسئولیت نمی‌کند و

آیت‌الله شیخ بهاء‌الدین محلاتی، آیت‌الله سید ابراهیم میلانی، آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری، آیت‌الله حاج آقا رضا زنجانی، آیت‌الله حاج آقا ابوالفضل زنجانی، آیت‌الله سید مرتضی شبستری، آیت‌الله انگجی، حجت‌الاسلام‌والمسلمین حاج سید ضیاء‌الدین حاج سید جوادی، حجت‌الاسلام‌والمسلمین سید باقر جلالی موسوی، آیت‌الله سید جعفر غروی، آیت‌الله سید محمود روحانی، آیت‌الله سید محمدرضا کلباسی، حاج شیخ عباسعلی شاهرودی، آیت‌الله حاج سید رضا فیروزآبادی، آیت‌الله حاج سید محمود طالقانی، آقای شیخ باقر نهایندی (واعظ)، آقای صدر بلاغی (واعظ) و بسیاری واعظ و خطیبان دیگر که متأسفانه نام آنان به‌طور کامل در خاطر نگارنده نیست.

فتاوا و اظهار نظر عقیدتی آنان فقط بر پایه احکام فقهی (طهارت و نجاست، حرام و حلال مذهبی) نبوده است. آنان با بینش کامل به‌عنوان دفاع از حقوق ملی و «ایرانیت» خود در میدان مبارزات تاریخی گام نهاده بودند و تعصب و عنادی هم از خود نشان نمی‌دادند و تلاش‌های پرثمرشان البته متفاوت بوده است. برخی از آنان نمایندگان مجلس شورای ملی بودند. تنی چند از آنان از اعضای شورای جبهه ملی به شمار می‌رفتند. تعدادی به‌عنوان انجام وظیفه ملی، انسانی و اسلامی وارد عرصه حق‌طلبی شدند و به دکتر مصدق به‌عنوان پیشگام مبارزات ملی ارجح می‌نهادند و در وفاداری خود پس از کودتای ۲۸ مرداد همچنان استوار باقی ماندند.

پیش‌بینی‌های لازم

دکتر مصدق به دو مسئله توجه خاص داشت:

اول: به هیچ وجه تا کامل شدن روند ملی شدن نفت، مسئولیتی را در قوه مجریه قبول نکنند، زیرا این مسئولیت موقتی است؛ زیرا اگر دولت ساقط شود، «وکیل‌وزیر شده» هم از انجام خدمات منفصل می‌شود. وی با این قاعده مخالف بود و اعتقاد داشت اگر وکیلی به مقام وزارت رسید، پس از سقوط کابینه می‌تواند در مقام اصلی وکالت خود باقی بماند.

دوم: مسئله دیگر که مورد توجه دکتر مصدق بود

راه رفته؛ توشه راه پیش رو

ناصر حریری، در سال ۱۳۲۰ در بابل چشم به جهان گشود. وی دبیر آموزش و پرورش بود. همچنین سرپرست انجمن حمایت از سرطانی‌هاست. ایشان هم‌زمان کار پژوهش در تاریخ و ادبیات ایران زمین را دنبال کرده و آثار متنوعی نیز خلق کرده است. حریری در سال ۱۳۸۳ به‌عنوان پیشکسوت فرهنگی نمونه شناخته شد. از جمله آثار وی سری گفت‌وگوها با احمد شاملو، اخوان ثالث، نجف دریابندری، نائل خانلری، سیمین دانشور، ابراهیم یونسسی، بهاء‌الدین خرمشاهی، محمد قاضی و اسدالله مبشری درباره هنر و ادبیات است.

در این نوشته بر آنم به تحلیل این نکته پردازم که از انقلاب مشروطه برای نسل امروز چه مانده است. این نسل تا چه اندازه می‌تواند از دستاوردهای آن برای پیشبرد هدف‌های امروز خود سود جوید؟ آیا نسل امروز قادر خواهد بود خود را از آنچه گذشت و آنچه می‌گذرد خلاص کند و بدون تأمل در گذشته، به سوی آینده پیش رود؟

چون نیک نگریسته شود زمانی مفهوم عدالت را از سر و گوش خری می‌دیدیم که خود را به زنجیر عدالت انوشیروان عادل می‌مالید و داد می‌خواست؛^۱ شاهی که برای ماندن در قدرت، هفده تن از نزدیکان خود را کشت و هزاران مزدکی را بدون کمترین دغدغه خاطری به قتل رساند.^۲ برخی از حکام از شاه تا خلیفه چون به حکومت می‌رسیدند مالیات سالانه را می‌بخشیدند تا بعد از مدتی چند برابر آن را بتوانند بگیرند.

در همان روزهای انقلاب مشروطه می‌گفتند تنها ۵ درصد از مردم شاید خواندن و نوشتن می‌دانند،^۳ اما آنچه می‌بایست خوانده شود از صدها سال پیش معین شده بود. تنوع در خواندن تنها محدود به این می‌شد که گروهی کتبی چون بحارالانوار را برمی‌گزیدند و دسته‌ای اندک هم ملاحادی سبزواری را قبله آمل می‌دیدند. از بحث عارفان درمی‌گذریم که خود ماجرای مفصلی است؛ بحثی که به گمانم هنوز هم کسی توجه لازم را بدان نکرده است.

ستم قاجار و احساس خطر

از ظلمی که به دوران قاجار بر مردم می‌رفت تنها به نمونه‌ای بسنده می‌کنم. علاقه‌مندان می‌توانند به تاریخ بیداری ایرانیان و روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه رجوع کنند. به روزگاران که نان گران شده بود فریاد همه به آسمان می‌رفت و پاسخی نمی‌آمد، چون فریادکنندگان این پیام کاملاً آشکار امام حسین را از یاد برده بودند که «خداوند مظلوم را به همان جا خواهد برد که ظالم را می‌برد». بر این گمانم این پیام چون از لبان آن بزرگمرد جاری شد گوش شنوایی نیافت، پس به آسمان صعود کرد. باری به موضوع بازمی‌گردیم و به بررسی آن می‌پردازیم: کودکی آمده بود که برای خانواده‌اش نان بخرد. مأموری خواست پول نان را از کف کودک بیرون کند. کودک مقاومت کرد و مأمور خواست او را به کلاتری ببرد. سرداری



ناصر حریری

نخست‌وزیری را نمی‌پذیرد. به همین امید، جمال امامی نماینده مجلس را بر آن داشتند که دکتر محمد مصدق را کاندیدای نخست‌وزیری نماید و هم‌زمان بر پایه اسناد معتبر، سید ضیاء‌الدین طباطبایی در دربار محمدرضاشاه در انتظار بود که دکتر محمد مصدق چون گذشته نخست‌وزیری را نپذیرد، سپس جمال امامی با دست بازتر به‌عنوان مجلس شورای ملی بخواهد که اعلی‌حضرت، سید ضیاء‌الدین طباطبایی را به نخست‌وزیری برگزیند و پس از اجرای برنامه نمایشی رأی‌گیری شادمانه به دربار رود و خبر نخست‌وزیری سید ضیاء را به اعلی‌حضرت برساند، **اما تقدیر برخلاف تدبیر آنان بود** و دکتر محمد مصدق با قدرت و خواست‌های مستحکم‌تر مسئولیت نخست‌وزیری را که دنباله خدمتگزاری وی به ملت ایران بود پذیرفت.^۴ در دوازدهم اردیبهشت ۱۳۳۰ (هفتاد سال پیش) کابینه خود را معرفی کرد و برنامه دولت پیرومند ملی در دو ماده بدین شرح ارائه شد:

۱. اجرای اصل ملی شدن مصوب نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی.
۲. اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.^۵

با آنکه هفتاد سال از آن تصمیم‌گیری قاطعانه می‌گذرد، ملت ایران سپاسگزار تلاش‌های بزرگمردانی است که افتخار مبارزه با استعمار و استبداد را داشتند و به نسل‌های پس از خود آموختند که مبارزه در مسیر ملت، به دور از کزاندیشی و ریا، در اتحادی پایدار، پیروزی را به ارمغان خواهد آورد؛ یدالله مع الجماعه. ■

پی‌نوشت:

1. William Knox Dars
۲. اعلامیه کافتارادزه، دوم آبان ۱۳۲۳.
۳. قاسم غنی، یادداشت‌ها، جلد دوم ۱۳۶۱، به نقل از همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ص ۱۲۴.
۴. روزنامه مردم، برای روشنفکران، ۱۲ آبان ۱۳۲۳.
5. B.P
6. Domination
۷. باقر عاقلی، نخست‌وزیر ایران، ص ۵۵۶ - ۵۵۷.
۸. همان.
۹. در تمام کتاب‌های تاریخی که درباره نفت و چگونگی ملی شدن آن بحث شده است.
۱۰. غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۴، ص ۱۱۳.
۱۱. همان، ص ۱۱۵.
12. Nationalization
۱۳. حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم یا سیر تاریخی مشروطه ایران، جلد ۱، ص ۳۵.
۱۴. سندهای این نمایش ماجراجویانه در کتاب‌های مربوطه آمده است. در پاریس از زبان مرحوم خسرو قشقایی شنیدم می‌گفت به‌عنوان نماینده مجلس با قاطعیت می‌توانم بگویم سید ضیاء در دربار منتظر فرمان نخست‌وزیری خود بود.
۱۵. ارسالان پوریا، کارنامه مصدق، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۷؛ و کتاب‌های دیگری درباره دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران.



لحظه امضای فرمان مشروطه در باغ مباحقرانیه

حرکت مصدق و پایانش

نفت ملی شد، سردار این واقعه مردانه ایستاد و رأی دادگاه لاهه را هم گرفت و از آن پس به توهمی عمیق دچار آمدند و این اندیشه در ذهن‌ها راه یافت که اگر ایران نفت نفروشد اقتصاد جهان ورشکسته خواهد شد. پس به هر پیشنهاد تازه‌ای هم جواب رد داده شد؛ اقتصاد جهان هم برای نجات از ورشکستگی، کودتای ۲۸ مرداد را آفرید.

به گمانم ما هنوز هم از خود نپرسیده‌ایم که اگر یکی از آن پیشنهادها پذیرفته می‌شد و کودتای ۲۸ مرداد پیش نمی‌آمد وضعیت این مملکت به کدام سمت و سو می‌رفت؟ آیا بدتر از آنچه پس از ۲۸ مرداد پیش آمد می‌توانست پیش آید؟ برای روشن‌تر شدن سخنانم به‌ناچار باید به یک نمونه دیگر هم اشاره‌ای داشته باشم که چند سال پیش رخ نمود. او بامسای تحصیلکرده هاروارد دستور داد گفته‌های آندره مرکل را شنوند کنند. چون تشبث از بازم فروافتاد و همگان از آن آگاه شدند چه پیش‌آمده؟ فراخواندن سفیر آلبا طبیعی‌ترین حالتی نبود که می‌توانست پیش آید؟ اما چنین نشد. پرخاش‌هایی پیش آمد و بعد هم با یک عذرخواهی ساده پایان یافت. در این ماجرا مرکل اصولاً به خود و حیثیت خود نیندیشید، تنها منافع ملی را در نظر گرفت. شاید این مسئله را هم با خود در میان می‌گذاشت که اگر خودش هم از چنین توانمندی برخوردار بود آیا بجز این می‌کرد؟ امید است از احترامی که من برای آن بزرگمرد دارم کسی کمترین تردیدی به خود راه ندهد. به هر حال من اشتباه را حق آدمیان می‌دانم. از این گذشته من به هیچ روی نقش یک تن را در این ماجرا برجسته نمی‌کنم؛ در همان سال‌ها که آن انسان نازنین و یارانش زندگی را به تجربه می‌گرفتند، مقالات و کتب فراوانی درباره آنچه گذشت نوشته شد. شکی نیست که بسیاری از آن‌ها را ایشان می‌خواندند، اما من پاسخی را از گروه مربوط به ایشان بر آن نوشته‌ها ندیده‌ام و تنها پاسخی را که در یکی از نامه‌های دکتر مصدق

در مقابل گذا بنشیند؟ دادخواه قبله آمل آن‌ها حضرت علی (ع) بود که با یک یهودی در برابر قاضی می‌نشست و هر دو داد می‌خواستند؛ تا آنجا که من می‌دانم دست‌اندرکاران تاریخ حتی یک نمونه دیگر را هم نتوانستند به نمایش بگذارند.

این ماجرا را البته که در ایران پیش از اسلام می‌توانستند پی بگیرند. در آن روزها زمانی که شاهان بار عام می‌دادند، زمانی را هم تعیین می‌کردند که شاهنشاه از تخت شاهنشاهی بر زمین مردمی جلوس می‌فرمود و در کنار رعیتی می‌نشست و داد می‌خواست. قضایان هم معمولاً به سود رعایا داد می‌دادند، اما آن صحنه‌سازی‌ها برای به دام انداختن مخالفان بزرگ بود که به انجام می‌رسید. در کتاب دسیسه‌گری در اسطوره افسانه و تاریخ سرزمین من، به این ماجرا به تفصیل پرداخته‌ام و تکرار آن را در اینجا خالی از ضرورت می‌بینم، چرا که در اینجا بحث بر سر ماجرای دیگری است.

درست است که گروهی هم به خارج رفتند و از معتبرترین دانشگاه‌های اروپا مدرک گرفتند، اما آیا اینان چون برگشتند نتوانستند منافع خود را فدای منافع ملت کنند؟ ناصرالملک یکی از برجسته‌ترین هایشان بود. او نامه‌ای به طباطبایی نوشت و به او هشدار داد که هنوز برای رسیدن به حکومت مشروطه زمان نرسیده است؛^۴ البته که آن بزرگمرد به آن نامه اعتیایی نکرد، اما در عین حال به نکات درستش هم نخواست توجهی داشته باشد. ضمن کمال احترام به آن بزرگمرد خود را به ذکر نکته‌ای ناگزیر می‌بینم. ما ملت یا همه چیز یا هیچ چیز هستیم. به همین جهت هم معمولاً به هیچ چیز که می‌رسیم غرولند می‌کنیم، نه من غریم درمی‌آوریم و مردمان را به دشنام می‌گیریم که ناسپاس بودند و قدر آن‌ها ندانستند. در بر همان پاشنه سابق می‌گردد. آن‌ها به همین اندازه بسنده می‌کنند و هرچند وقت یک بار برای خودشان کارت تبریکی می‌فرستند. نمونه روشنش را در اندیشندگی ماجراهای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌بینیم.

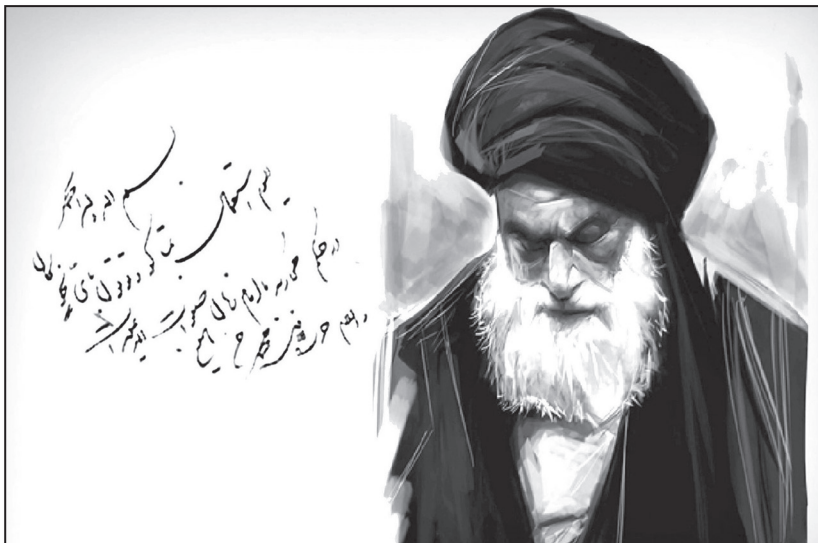
صاحب شوکت چون آن مأمور را دید، ماجرا را پرسید. مأمور گفت او به طرف نانوا سنگ پرتاب می‌کرد، دستور آمد سر کودک بریده شود و شد. این عمل به‌اندازه‌ای عادی بود که مردمان اطراف را حداقل اعتراض خاموشی نیز برنمیگذاخت. بیدادی از آن دست، آن اندازه طبیعی می‌نمود که هیچ کس را پروای از میان برداشتنش نبود. قرن‌هایی طولانی وضعیت به همین صورت جریان می‌یافت. چنین اوضاع موهنی آیا بیانگر این واقعیت نیست که واژگان ظالم و مظلوم از معنی تهی شده و جای خود را به دیدگاهی چون «رضا به داده بده وز جبین گره بگشای» داده و بروز تحول اجتناب‌ناپذیر می‌نمود؟ آمد و شد روس‌ها در شمال و تحرک گسترده انگلیس‌ها در جنوب، بانک‌های احدثی آن‌ها، گروه‌هایی که برای تحصیلات به اروپا می‌رفتند، تحولاتی را به وجود می‌آورد که جلوگیری از آن‌ها ممکن نمی‌نمود. شاهان برای خوش‌گذرانی هرچه بیشتر این سرزمین را به گرو گذاشته بودند. به این ترتیب طبقه متوسط می‌رفت تا به تهیدستان پیوندد. از همین جا بود که روحانیت خطرانی را توانست حس کند، چرا که انکای آن‌ها به همین طبقات بود.

پیامد واقعه رژی

هنگامی که واقعه تتباکو (واقعه رژی) پیش آمد، روحانیت خطر را به‌درستی دریافت.^۵ با تحریم تتباکو معادلات را کاملاً بر هم زد و به شاهان اعلام داشت که آن‌ها باید در هر معادله به حساب آیند. به گمان من سرچشمه تظاهرات آینده را باید از همین واقعه پی گرفت. روحانیت مردانه ایستادگی کرد و آن قرارداد را برهم زد و زبانی سنگین را بر حاکمیت وارد آورد؛ اما روحانیت به همین اندازه بسنده نکرد و در انتظار حوادث ماند. قرارداد لغو شد، اما برپادارندگان این قرارداد همچنان بر سر جای خود ماندند. آن‌ها که با همین برنامه‌ها برای کشور خود ثروت می‌اندوختند آیا از نقشه‌های خود می‌توانستند دست باز دارند؟

ناکامی عدالتخانه

متأسفانه روحانیت به این نکته کلیدی توجهی نداشت. آن‌ها روزان و شبان را طی می‌کردند و کارها را تمام‌شده می‌دیدند. با لغو قرارداد رژی، مردان کار برای انعقاد قراردادهای تازه هشیارتر شدند و قراردادهای فسخ‌ناشدنی پیش‌روی حاکمیت گذاشتند. حاکمیت به مردانی از این دست، نیازی فراوان داشت. بدون حضور آن‌ها همه آرزوهایشان نقش بر آب می‌شد. محمدعلی میرزا، شاه آینده این سرزمین را هم بی‌گمان روحانیت به‌درستی می‌شناخت؛ تصویری که او از خودش در هیئت قفقازی بیرون داد واقعیتی نبود که بتواند از چشمی پنهان ماند.^۶ خواست روحانیت در مرحله نخست، تأسیس عدالتخانه بود. ملتی که به قولی شش هزار سال در زیر چکمه استبداد خرد می‌شد، چگونه می‌توانست عدالتخانه‌ای را انتظار بکشد که در همه این سرزمین شاه



حکم تحریم تنباکو

ریاست جمهوری بیرونش کشیدند و لباس رضا شاه کبیر را بر او پوشاندند ذهن نخست وزیر را به خود مشغول نمی داشت؟

در حاشیه ذکر این توضیح هم شاید خالی از ضرورت نباشد که در خانه حجت الاسلام حائری بود که رضاخان قزاق را به رضاشاه کبیر مفتخر ساختند، بلایی که او بر سر روحانیون نازل کرد و عکس العمل روحانیون آیا نقشی ماندنی در خاطره علم بر جای نگذاشته بود؟ بر این گمانم که علم در ماجرای ۱۵ خرداد دچار اشتباه محاسبه شده بود و ارزیابی مهندس بازرگان درست تر از کار در آمد. از حاشیه به متن بر می گردیم و آن را بررسی می کنیم.

در همان مسجد آدینه آن‌ها بنا نهادند که به عتبات می روند و دولت هم موافقت کرد، اما به هر حال در قسم ماندند. اگر به عتبات می رفتند در آنجا چه پیش می آمد؟ آن‌ها آیا در ایران جانشینانی داشتند که همان پایگاه را در میان مردم داشته باشند و بتوانند راهشان را ادامه دهند؟ از یک نکته بسیار کلیدی نمی بایست به آسانی گذشت. شاه آدینه با چنان رفتار محقر و سبجانه اش آیا می توانست پاسدار مشروطیت باشد؟

آیا این واقعیت از چشم روحانیت پنهان می ماند؟ به گمانم آن‌ها برای آدینه نقشه راهی نداشتند. دلیل روشنش را می توانیم در تحسن علمای عظام در حضرت عبدالعظیم ببینیم. این تحسن هفته ها به طول انجامید و هر روزه بر تعداد متحصنان افزوده می شد. به هر حال روز آشتی فرارسید و درخواست متحصنان برای پایان بخشیدن به آن حماسه بزرگ عبارت بود از: تیبیه عسکر گاریچی، عزل علاالدوله و ژوزف نوز، برگرداندن اوقاف خان مروی به میرزا حسن آشتیانی. آیا با این دست مطالبات می شد نتایج درخشان تری از این انقلاب انتظار داشت؟ آن‌ها از محمدعلی شاه همچون مظفرالدین شاه می خواستند مشروطه بدهد و چون شاه مشروطه نمی داد طباطبایی از

خطاناپذیری در فرهنگ ما نهادینه شده است. در آن روزگاران نیز وضعیت بجز این نبود. هرکس یا گروه اشتباه خودش را بر گردن دیگران بار می کرد و مشکلات همچنان بر سر جای خودش می ماند و تلنبار می شد.

روحانیت و قدرت

اتکای روحانیت به ملت بود و بر این نظر بودند که ملت در همه حال با آن‌ها خواهد بود و این سخنی گزافه نبود، اما در عین حال آن‌ها نمی توانستند آنچه در مسجد آدینه (دوره مشروطه) گذشته بود را از یاد ببرند. اگر دولتیان بر آن می شدند که به مسجد هجوم برند و مسجدیان را به گلوله ببندند چه پیش می آمد،^۸ جز هرج و مرجی چندساله آیا می توانستیم پیشامدهای دیگری را انتظار داشته باشیم؟

شصت سال بعد اسدالله علم در خاطراتش می نویسد که بلو را با مسئولیت خودش خاموش می کند و کرد. با همین عمل بود که توانست با مهدی حائری چنان گستاخانه سخن بگوید و در حضور او یک نماینده خارجی را بپذیرد و او را راهی کند و برای حفظ شئون خود تا دم در اتاقش هم همراهش برود.^{۱۰} یکی از دلایلش را آریا ما نمی توانیم در این واقعیت جست و جو کنیم که ماجرای مسجد آدینه ذهن روشن اندیشان دوران

را دیر زمانی بود که ترک گفته بود. در آن زمان که علم مسئولیت جنایات ۱۵ خرداد را می پذیرفت، آیا ماجرای رضا خان که از کسوت

دیده ام این بود که من امکان مقاومت نداشتم و نیرویی در اختیار من نبود. مطمئن نیستم آن بزرگوار هرگز از خود پرسیده باشد آن نیرو که از ۲۵ تا ۲۷ مرداد خیابان‌ها را به تصرف درآورده بود به کجا رفتند و چرا حتی نشانه‌ای هم از آن همه به دست نیامد؟

در انقلاب مشروطه آیا وضعیت بجز این بود؟ پس از به توپ بستن مجلس، شهرها آیا به زمانه‌ای دراز به خاموشی نگراییده بودند؟ البته که باید تبریز را مستثنی کنیم.

تجارب مشابه

چون نگاه را ژرفای بیشتری بخشیم، نمونه دیگرش را به دوران خلیفه عباسی می توانیم دید. ابومسلم خراسانی با چند هزار سپاه پیش ابوجعفر منصور دوانقی رفت. منصور ابومسلم را به قتل رساند و فرمان داد سرش را به همراه هزاران درهم و دینار به پشت بام قصر ببرند و پیش سپاه بیندازند. سپاه درهم‌ها را گرفت و رفت.^۸ قتل ابومسلم مسئله‌ای نبود که بتواند ذهن آن‌ها را مشغول کند. مشکل آن‌ها ابومسلم نبود؛ آن‌ها به درهم‌هایی می اندیشیدند که ابومسلم قولش را داده بود و چون این امر به جا آمد دلیلی برای ماندن در دارالخلافه ندیدند و به روستاهای خویش بازگشتند.

در این انقلاب نیز کم نبودند آن‌ها که چون به مشروطه خود رسیدند، میدان مبارزه را ترک گفتند و به خانه‌های امن خویش پناه آوردند. مسائلی از این دست را ما در سرزمینمان به فراوانی می توانیم دید، اما هرگز کسی یا کسانی نخواستند تا از این همه، تحلیلی همه جانبه به دست دهند، با این امید که این تکرار مکرر و مکرر نشود. ما برای آنکه زحمت تحلیل گذشته را به خود ندهیم می گوئیم

” ما اشتباه را از بزرگان نمی پذیریم. آن‌ها را خالی از اشتباه و خطاناپذیری می خواهیم، خطاناپذیری در فرهنگ ما نهادینه شده است. در آن روزگاران نیز وضعیت بجز این نبود. هرکس یا گروه اشتباه خودش را بر گردن دیگران بار می کرد و مشکلات همچنان بر سر جای خودش می ماند و تلنبار می شد

این بار وضعیت به گونه دیگری است و هیچ ارتباطی با آن وضعیت ندارد. به این ترتیب راه رفته را باز هم می رویم و در انتظار حادثه‌ای خارق العاده هم می مانیم؟

و ما همچنان دوره می کنیم شب را و روز را...

اهالی ۲۸ مرداد آیا توانستند از تجربیات گرانقدر مشروطه توشه راهی برای خود فراهم کنند؟

آیا آن‌ها در آن روزهای سرنوشت ساز هرگز به خود مجال اندیشیدن درباره آنچه در انقلاب مشروطه بر مردم این سرزمین رفته بود دادند؟ ما هنوز هم

دوران دکتر مصدق را به خاطر سازش ناپذیری اش می ستاییم؛ ما اشتباه را از بزرگان نمی پذیریم. آن‌ها را خالی از اشتباه و خطاناپذیری می خواهیم،

آنچه کرد اظهار پشیمانی کرد و همه گناه را متوجه بهبهانی می کرد که وی را به گمراهی کشیده بود. از آن مبارزه هنوز یک سال هم نمی گذشت که آن بزرگ مرد به چنین نتیجه ای می رسید. این را من با قاطعیت می گویم، چون ناظم الاسلام آن را شخصاً از زبان طباطبایی شنیده بود.

نمونه دیگری را هم البته در جریانی دیگر در پیش رو داریم: نلسون ماندلا ۲۷ سال را در زندان آپارتاید ماند و چون آزاد شد، راهش را بی کمترین تردیدی پی گرفت. یک دوره هم به ریاست جمهوری رسید و چون آن جریان ها را مخالف آرمان های خویش می دید و می دانست که اصلاحش هم برای او ممکن نیست خودش را از قدرت کنار کشید. او چون به ریاست جمهوری رسید همسرش را از قدرت کنار گذاشت، چرا که حس می کرد او منافع شخصی را بر منافع ملی رجحان می نهد؛ اما در ایران چون مجلس شورا تشکیل شد و اعتبارنامه یکی از وکلا رد شد، بهبهانی داماد خودش را وارد در مجلس کرد و به اعتراضات کمترین اعتنایی نکرد. اینان خود را از ملت طلبکار می دیدند و آنان خود را بدهکار ملت می دانستند. مطلب از این قرار است: «ماندلا کشور را با چنان باورهایی به آیندگان در سپرد؛ اما موکابه می گفت مگر خدا مرا از قدرت به زیر کشد، لذا ملت کار خدا را آسان کرد و او را از قدرتش به زیر کشید.

روحانیت بر این نظر بود که شاه باید مشروطه بدهد. اینان هرگز به این واقعیت نمی توانستند بیندیشند که ملت هم می تواند مشروطه را بگیرد. آن ها چون بر چنین نظری پای می فشردند طبیعتاً نمی توانستند نقشه راهی داشته باشند. با چنان اعتقادی آن ها قیام امام حسین را چگونه تعبیر می کردند؟!

فقدان گفت و گو و نقشه راه

ما بندگان احساساتیم و فریفته سخنان پرطمطراق و چون همیشه شکست می خوریم، گناه را متوجه مردم می کنیم و خودمان را از مردم نمی دانیم.

بی مناسبت نیست اگر در همین جا از یک واقعیت دیگر سخنانی در میان آید. در جایی ندیده ام که گفت و گویی آشکار میان از فرنگ برگشتگان و روحانیت صورت پذیرفته باشد. اینکه گاه دولتیان برای فریب اینان، برخی از این افراد را به سراغ روحانیت می فرستادند ارتباطی با پرسش من پیدا نمی کند. دیوار بی اعتمادی در میان این دو گروه آن اندازه بلند بود که

امکان هرگونه تبادل نظری را به محال نزدیک تر می نمود. روحانیت آن ها را بی دین می پنداشت و آن ها هم روحانیت را مرتجع می دیدند. آن ها به این نکته توجهی نداشتند که انقلاب های فرانسه

در سال های ۱۷۸۹ و ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ را گروه های مختلف به سرانجام رساندند. آن ها هم بنده اندیشه ها و احساسات خود بودند. آیا هرگز به این باور رسیده اند که بدون همراهی روحانیت انقلاب مشروطه را تا همان اندازه نمی توانستند پیش ببرند؟ روحانیت هم به این واقعیت که در صدر اسلام میان پیشوایان دین و دهریون مباحثات بسیاری در جریان بود در عین حال که برای یکدیگر احترام فراوانی قائل بودند توجهی نشان نداد. هریک از آن دو گروه سخنان خود را وحی منزل می دانست که خدشه ای نمی بایست در آن وارد آید. پیوند میان آن ها واقعاً محال بود؟

روحانیت دل به مذاکره سپرده بود و با این امید که با مذاکره، مشروطه را از محمدعلی میرزای آن روز و شاه امروز می تواند بگیرد. دست به سلاح بردن را به هیچ روی جایز نمی دانست. حتی آن زمان که دید تنها به قدرت سلاح، مشروطه یک بار دیگر سربلند کرد، نخواست در نظریات خود تجدیدنظری کند.

در همین جا هم ما نمونه دیگری را در پیش رو داریم. «گاندی» هم به هیچ روی نبرد مسلحانه را به کار نگرفت، اما در عین حال به پیروزی بزرگی دست یافت. تفاوت را در کجا می بایست به جست و جو گرفت؟ در این جریان به دو نکته می بایست توجه کرد: یکی آنکه گاندی نقشه راه داشت و آن ها نداشتند و دیگر اینکه او می خواست استقلال را بگیرد و آن ها می خواستند شاه مشروطه را بدهد. درحالی که آن کس که چیزی می دهد می تواند آن را پس بگیرد. آیا همین وضعیت در جریان انقلاب مشروطه پیش نیامد؟ اما آن کس که چیزی را می گیرد تا خودش نخواهد آن را پس نمی دهد. از یک نکته دیگر هم نمی توان بی توجه گذشت؛ گاندی مشاورانی کارآمد در کنار خود داشت و حال آنکه آن بزرگمردان از چنین موهبتی بی بهره بودند. هریک از این مسائل قطعاً به تحلیلی جداگانه نیازمند

است که جایز نیست. بی گمان بسیاری از خوانندگان این نوشته کتاب زیبای نامه های پدری به دخترش را خوانده اند. این پدر که جواهر لعل نهرو یکی از برجسته ترین مشاورین گاندی بود، کوشید با ساده ترین زبان ممکن دختر سیزده ساله اش را با وضعیتی که جهان را به این سمت و سوسو پیش می برد آشنا کند. از این مسائل هم نباید بی توجه گذشت. ایندیرا گاندی که سالیان دراز سکان اداره هند را به دست گرفت و پسرش که راه مادر را تداوم بخشید، آیا حاصل چنان آموزش های موشکافانه ای نبودند؟

درس های انقلاب مشروطه

انقلاب مشروطه به گمان من نقطه عطفی در تاریخ این سرزمین بوده است. از این انقلاب سخن بسیار رفته است، کتب و مقالات فراوانی در اختیار مردم قرار گرفته است، اما هنوز کار بسیار مانده است. متأسفانه در این سرزمین کمتر کار گروهی برمی خیزد و اگر هم برخیزد هماهنگی در میان آن ها زیاد نیست. دوست دارم شما را برای مقایسه به تاریخ کمبریج و تاریخ جامع ایران ارجاع دهم. ترجیح می دهم که از این بیشتر هیچ نگویم و قضاوت را بر عهده خوانندگان بگذارم. آنچه نسل امروز از آن انقلاب شکوهمند می تواند آموخت یکی این است که پیروانش را گوسفندوار به دنبال خود نکشاند که اگر چوپان بهتری پیدا شد، به دنبال او بروند. تحلیل دقیق تر آن انقلاب دستاوردهای بسیار ارزشمندی را می تواند در اختیار این نسل بگذارد که در هر زمان از آن بتواند سود جوید. در اینجا من تنها به دلایل به وجود آمدن این انقلاب پرداخته ام و ضرباتی سنگین که در همان ابتدای کار بر آن وارد آمد. حوادث بسیاری پس از این انقلاب پیش آمد که همان خصوصیات را در خود داشت و به همان نتایج انجامید. البته با نام های مختلف که جای تحلیلش در اینجا نیست، شاید نسل امروز بتواند از این همه دوباره کاری جلوگیری کند. چه باید کرد؟!

توضیحات: نویسنده این سطور نابیناست و کتاب هایش را از دو کتابخانه مخصوص نابینایان و کانال های صوتی می گیرد. این مؤسسات متأسفانه به هنگام خواندن کتاب، صفحات آن را ذکر نمی کنند و به همین دلیل امکان دادن صفحات منابعی که می آید ممکن نیست. پوزش مرا بپذیرید؛ البته هر جا که امکان ذکر صفحات وجود داشته باشد، قطعاً این صفحات در اختیار خواننده قرار خواهد گرفت. ■

پی نوشت:

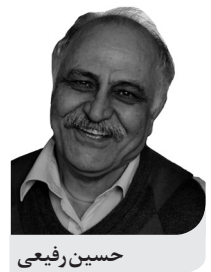
۱. آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۸، صص ۴۹۹.
۲. همان، صص ۵۰۴-۵۰۶.
۳. فریدون آدمیت، ایدئولوژی مشروطیت، ج ۱.
۴. احمد کسروی، تاریخ مشروطه، جلد ۱، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۱۴، صص ۱۵-۱۹.
۵. همان، صص ۱۴۵-۱۴۹.
۶. همان، صص ۹۰.
۷. محمد ترکمان، نامه های دکتر محمد مصدق، ۱۳۷۷.
۸. روضة الصفا، مدخل ابو مسلم خراسانی.
۹. احمد کسروی، تاریخ مشروطه، جلد اول، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۱۴، ۱۳۵۷، صص ۹۸ وقایع مسجد آدینه...
۱۰. تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد مصاحبه با مهدی حائری.
۱۱. تاریخ بیداری ایرانیان، جلد ۱، صص ۳۹۹.

ما بندگان احساساتیم و فریفته سخنان پرطمطراق و چون همیشه شکست می خوریم، گناه را متوجه مردم می کنیم و خودمان را از مردم نمی دانیم

صورت مذاکرات شورای انقلاب (۲)

پنجشنبه دهم اسفند ۱۳۵۸

ترکیب شورای انقلاب، تکلیف اموال در بار پهلوی



حسین رفیعی

نیابت آقای بهشتی در شورای انقلاب، تصویب شد. ریاست با آقای طالقانی و دکتر شبیانی منشی است.

موسوی اردبیلی: در مسئله رفراندوم تغییر رژیم دو نظر است: یکی؛ آری جمهوری، نه سلطنت. بعد تشکیل مجلس مؤسسان. دیگری؛ قانون اساسی تکمیل شود و اصل مسئله یکجا به رأی گذاشته شود. اگر قانون اساسی را از آقا بگیریم، هیئت روی آن حدود ده روز بررسی کند و اگر لازم است اصلاح کنیم و بیست روز بحث شود، نظر مردم

گرفته شود، صد نفر آماده کنیم، با توسل به گفتن، نوشتن و توضیح از آن دفاع کنند. بیست روز یا یک ماه بعد از آنکه حرفها زده شد و مخالفان مطالب خود را گفتند و احیاناً اصلاحاتی به عمل آمد در معرض افکار قرار داده و یکجا رأی گرفته شود.

بهشتی: سه مسئله مطرح است: قانون اساسی، رفراندوم و تشکیلات شورا. در مورد تشکیلات شورای انقلاب یک رئیس با حق امضا نیاز است.

بنی صدر: شورای انقلاب غایب، امام زمان غایب، دولت غایب، کمیته امام غایب، خود امام غایب، دیروز کارگران اصرار داشتند وزیر کار بیاید توضیح بدهد اما نیامد. توده مردم، اتصال به تصمیم گیرنده‌ها را ندارند. این کار بی خطر نیست. مردم حقی دارند. کارگران می گویند ما نباید باشیم؟ دانشگاهی باشد. دانشجوی باشد. کارگر باشد. دهقان باشد و زنان باشند.

بهشتی: بانوان داشت.

بنی صدر: نه، شما تعیین کنید. می شود آرای آنها را گرفت.

خامنه‌ای: این حرف زمزمه اش هست. قبول ندارم. در مورد اینکه ترکیب قشرهای مختلف باشد، نمایندگان واقعی این قشر را نمی شود پیدا کرد. ممکن است تشکیلاتی باشند و نماینده نداشته باشند. بازاری‌ها هم هستند.

بنی صدر: آن‌ها هم باشند.

خامنه‌ای: در مورد کارگران حرف هست، ممکن نیست. همچنین در مورد دانشجویان و قشرهای دیگر. شورای انقلاب پارلمان نیست که نمایندگان ملت باشند. آن‌هایی که هستند قدرت استثنایی است. برای رسیدن به تشکیلات درست مملکتی، این تشکیلات را خمینی معین می کند. این‌ها کسانی هستند که کم و بیش در مبارزات شرکت داشته‌اند و خارج از مردم و مبارزات نیستند. زجرها دیده‌اند. عده حاضر در حکم عده‌ای هستند که در کشورهای دیگر رهبری انقلاب را در دست می گیرند.

موسوی اردبیلی: اعضای فعلی شورا هم آن‌هایی که هستند نماینده قشرها نیستند. چند نفر معمم هست، ولی نماینده آن‌ها نیست. یا افراد دیگر، هرکدام مربوط به قشری است. بودن کارگر هم همان موقعیت ما را پیدا می کند. پایه اش انتصاب است. انتصاب از طرف آقا.

مهندس سبحانی: شورای انقلاب ترکیبی است از نمایندگان گروه‌های

شرکت کننده در انقلاب. مثل جبهه یا مجلس شورای ملی منظور نیست. البته نمایندگی از رهبر انقلاب دارد و رهبر انقلاب هم آقا است که نماینده ملت است. رابطه چنین است. چون شورا که نماینده جمعی است، پس باید همان صفت جمع را داشته باشد. بازتاب کننده افکار شرکت کننده در انقلاب باشد. بدین علت لازم است نماینده قشرها و گروه‌های شرکت کننده در جنبش در اینجا باشند تا ببینند فکرش منعکس است. رابطه طبیعی و ارگانیک برقرار می شود. شورا اصالت ذاتی پیدا می کند، و الا اصالت اعتباری است. اگر آقای خمینی نباشد، شورا اعتباری ندارد. اگر مردم نماینده خودشان را ببینند، شورا طوری باشد که قشرهای مختلف در آن باشند.

بنی صدر: مهندس گفت انتخاب نماینده برای شورا طول دارد، یک سال طول می کشد، ولی من در کمتر از پانزده روز انجام می دهم. نمایندگان دانشجویان مختلف بیایند و نماینده تعیین کنند. از اول هم آقا پذیرفته بودند که شورا انتخابی باشد. محتملین مملکت را در سراسر ایران جمع کنند. حالا این طور شد.

خامنه‌ای: از اولش این طور بود.

بنی صدر: می شود جمع کرد.

بهشتی: اشکال کار این است که شورا فعلاً سیزده عضو تعیین شده دارد. دو نفر برحسب اساسنامه و به فکر خودشان اضافه کنند. سیزده نفر انتخابی نیست. برای دو نفر دیگر مسئله انتخاب ناساز کردن، دوگانگی است.

باهنو: مسائلی که مطرح می شود، در مسیر خوب تعقیب شود. شورا کارش موقت است تا استقرار حکومت درست. تعیین افراد کار ماست. ضمن اینکه آن مطالب رد نمی شود. فعلاً جای دو عضو خالی است. انتخاب کنید.

بنی صدر: موقت است، برای وقتی است که عملی انجام ندهد که پایه آینده شود. مثل دولت موقت که پایه آینده را می گذارد.

بهشتی: صحیح است.

بنی صدر: لازم نیست پانزده نفر باشد. بکنید هجده نفر.

مهندس سبحانی: سه تا هم علی البدل.

بهشتی: طبق مصوبات، مسئله رفراندوم تمام شد. حالا بحث محدود می شود. درباره زیادی عده شورا، عده‌ای طبق رعایت مقتضیات فعلی، مطرح شد که بیابند. روی دو نفر اصلی پیشنهاد دارم. این دو نفر به صورت سمبلیک، یکی کارگر، یکی دانشجوی، به صورت قبل تعیین شود. شورا شناسایی کند تا به آقا پیشنهاد کنیم.

بنی صدر: طبق رویه قبلی چیست؟

بهشتی: همان طور که اول بوده، اول پنج نفر بود، بعد گسترش یافته. اول شناسایی صورت گیرد، بعد دو نفر به صورت سمبلیک انتخاب شوند، یکی کارگر باشد و یکی دانشجوی.

موسوی اردبیلی: با این نظر موافقم: اما آقای بنی صدر! شورا بعد از آمدن آقا نبوده، مدت هاست کار کرده. دو نفر را به این وضع می پذیریم، مشروط بر اینکه افرادی باشند که کشش فکری اینجا را داشته باشند، نه اینکه صرفاً به خاطر اینکه دانشجوی یا کارگرند.



جمعی از اعضای شورای انقلاب

مهندس سحابی: اقل مایقنغ. پیشنهاد آقای بهشتی قبول. سه نفر علی‌البدل نگه داریم، از قشرهای دیگر.

بهشتی: روی آن بحث نشود.

بنی صدر: رویه قبلی را نمی‌پسندم. پیشنهاد دارم که دانشجویان مسلمان، سازمان‌های شناسایی شود و انتخاب کنند، انتصاب را تحویل نمی‌گیرند.

خامنه‌ای: تأکید می‌کنم تخم لُق انتخاب را نشکنند. پانزده روز نمی‌شود که آمده‌اید.

بنی صدر: مسائل دانشگاهی ایران را ما واردتریم. **بهشتی:** قطعاً.

خامنه‌ای: نماینده دانشگاه فردوسی مشهد، شیراز، تبریز، همدان، دودستگی است و ممکن نیست آنجا انتخاب کنند. کارگران را جمع کنند.

مطهری: من هم تأیید می‌کنم صحبت‌های آقای خامنه‌ای را و فلسفه مهندس سحابی را رد می‌کنم. واقعیت قضیه چیست؟ آیا قشرهای مختلف و دارای آرمان‌های مختلف متضاد که احیاناً هم آرمان‌ها را در یک شخص به نام خمینی منعکس دیدند. او مظهر یک سلسله آرمان‌های مختلف متناقض است.

شورای رهبری باید مظهر آقای خمینی باشد که او مظهر گروه‌های مختلف است، از کثرت به وحدت و از وحدت به سوی کثرت است. انقلاب ایران همان چیزی است که همه معادله‌ها را بهم ریخته، چون چنین معادله‌ای که می‌گویند، ندارد. همه مردم آرمان مشترک پیدا کردند، نه مظهر آرمان‌های متضاد که در حال دیگر به کثرت برگردد. اگر این کار را بکنند، تخم لُق شکسته یا فلسفه نقض شده و باطل شده.

اگر بگویم کارگران یک سلسله منابع در دست دارند پس مدافع آن‌ها کو؟ باید گفت بازاری، کارمند فلان و غیره هم در نهضت شرکت داشته‌اند و این حرکتی که ملت کرده و اعتقادی و آرمانی بوده، به مادی و طبقاتی تبدیل می‌شود. این اعتراض عده قلیلی است که روشنفکران باشند و پوچ‌ترین طبقات از نظر عمل هستند و نباید به حساب آورد. عملی نیست.

اگر بخواهیم عمل کنیم فلسفه شورای انقلاب نقض شده، باید بگویم این‌ها مظهر آرمان مشترک نیستند. افرادی که در قشرهای مختلف زندگی می‌کنند، محیط خودشان را بهتر درک می‌کنند. ما بازار را درک نمی‌کنیم.

فرضاً مدافع حق کارگر باشیم، محیط آن‌ها را درک نمی‌کنیم. افراد مختلف که دارای شناخت مختلف از طبقات جامعه هستند که نیاز جامعه را بیان کنند، درست است. در غیر این صورت، هر گروهی نماینده می‌خواهد.

بهشتی: تذکر! آقای مهدوی کنی عضو اینجا هستند و نیامده‌اند. پس چهارده نفر هستیم. اگر حبیبی بیاید می‌ماند یک نفر. با حبیبی هم باید صحبت کرد.

شیبانی: آن نماینده شرکت نفت که صحبت او شد اگر بیاید بهتر است.

بنی صدر: انتخابات را اگر به هم نزنیم، شورا اتفاقاً موثرتر بود، سکوت را هم انتخابات حفظ کرد. فلسفه ایشان، همان فلسفه شاه است که مرکز

جلسه. روند کار این بوده، فعلاً یک نفر بیشتر جا نداریم. اگر کارگر یا دانشجو باشد، اولویت باشد. **موسوی اردبیلی:** در این بحث اصل اساسنامه فراموش شده. آقایان خودشان روی آن نظر دارند. آقا گفته است طبق ولایت شرعی این کار را کرده‌ام. اگر نمی‌پذیریم بر محور این بحث، اگر نه رأی ما می‌مورد است. بعضی حرف‌ها با عمل، درست در نمی‌آید. **قطب‌زاده:** حرف آقای بهشتی مورد تأیید است. شورا، شورای انقلاب نیست، شورای مشاوره دولت غیرانقلابی است. ولی چون آقای خمینی تعیین کرده با رهبر انقلاب رابطه دارد. اگر ندارد، به صورت مشخص، بنی صدر در دانشگاه اقدام کند. **طالقانی:** این بحث صحیح نیست. **قطب‌زاده:** ما غیرانقلابی هستیم. آوردن چند نفر در این سطح اگر باشد، خیلی راحت‌تر است. دوم، مسئله اساسنامه و بحث این طور نیست. اساسنامه نوشته شده برای کارها. نه در ۱۵ تاست و نه در ۱۸ تا. هر یک بر اساس ولایت معین شده. **موسوی اردبیلی:** انتخاب را من گفتم. **قطب‌زاده:** امکان انتخاب است. با توجه به اینکه شورا بخواهد مخفی باشد، شیوه انتخابی آن را نقض می‌کند. از حبیبی باید خواست که بیاید. بهتر آن است این تعداد به ۱۸ نفر برسد. **بنی صدر:** تمام جنبش‌ها شکست خوردند، چون در آن افراد انتخابی نبودند. مجلس اول چنین نبود. انتخاب واقعی بود، جلو محمدعلی شاه ایستاد. مجلس بعد چون خود مردم نبودند، شکست خورد. جبهه ملی دوم به همین سرنوشت دچار شد. در تاریخ ما جنبش سربداران، آخر، دست غیره افتاد؛ شکست خورد. ناراضی زیاد است. دلیل آن است که به دولت مراجعه می‌شود، می‌گوید: نه، محاکمات مخفی بوده، نیروهایی در جامعه هستند که باید در رهبری باشند.

بهشتی: فعلاً یک نفر کسری است. دوستان از میان دانشجویان، کارگران یا غیر آن‌ها برای جلسه

مشترکات و متناقضات است. اشتراک نباشد، تضاد است. این مشترکات مظهر شاه است. مظهر قدرت ملت هم با آن طریق، آقای خمینی نیست. اگر بخواهیم ما نماینده مظهر قدرت ملت باشیم، باید انقلابی باشیم. فلسفه قیومیت را بپذیریم رهبری هم چنین نمی‌کند. چرا شورا این جور نباشد؟

دکتر سحابی: آقای مطهری فرمودند مجمع تناقضات و هم دردها از همین است. انسانی که درک کرده، کارگر، دانشجو، سرمایه‌دار، آن‌ها که انگشت روی درد گذاشته‌اند و خود مردم قبول کرده‌اند که شورا نمونه‌ای از او باشد. قسمت دوم را خودتان جواب دادید. نمی‌تواند کسی بیاید از منافع کارگر دفاع کند و او از مسائل کارگری اطلاع نداشته باشد و او می‌تواند مطلب را اطلاع دهد.

مطهری: انتخاب ضرورت ندارد.

دکتر سحابی: در مورد انتخاب، حرف شیبانی را تأیید می‌کنم. همانطور که دیگران تعیین شدند، کسی را که مورد قبول دانشجویان است بیاوریم.

طالقانی: با مطلب بهشتی که یک نفر بیشتر جا نداریم، دیگر بحثی باقی نیست.

بهشتی: کلمه شورای انقلاب که به حکم ضرورت به عنوان ما تعیین شده سبب می‌شود برداشت‌هایی که می‌شود بین اسم و مسماً اختلاف ایجاد کند. شورای انقلاب برای همکاری با رهبر انقلاب است. یک رهبر دارد، دیگران معاونان او تا مرحله به ثمر رسیدن انقلاب بناست باشد. انقلاب چاره‌ای ندارد جز اینکه تصمیم را رهبر بگیرد. چون تصمیم با او بوده، اینکه انقلاب تا اینجا رسیده او مسئول است. رهبر احساس کرده معاونانی می‌خواهد، یارانی می‌خواهد.

اگر کشور اقدامی کرد، به صورت سمبلیک، کسانی را بگذاریم بهتر است و اولویت دارد، نقض غرض نباشد. کسی ما را به رهبری تحمیل نکرده. چه شد که رهبری سیاسی جامعه تا امروز، نه دانشجو بود، نه کارگر، نه کشاورز و نه چیز دیگر. جبهه ملی امروز واقعیت اجتماعی است. این مطلب باشد برای خارج

آینده یک نفر را مطرح کنند. انتخاب اگر شد، بیاید. سه نفر علی‌البدل را هم اسامی شان را یادداشت کنند تا جلسه یکشنبه تصمیم بگیریم.

طالقانی: تا به حال افراد معین شده با انتخاب شورا بوده؟ بلی، آقایان: مهندس سحابی، قطب‌زاده، شبیبانی و بنی‌صدر.

بهشتی: تا حالا رویه این طور بوده.

طالقانی: انتصاب بوده.

بهشتی: ولی ما معرفی کردیم.

مطهری: گروهی، وقتی تصویب شد که شما (طالقانی) زندان بودید.

بهشتی: روز یکشنبه، یک فرد اصلی و سه نفر علی‌البدل را مطالعه کنید و معرفی نمایید.

مطهری: افرادی را اگر در نظر دارید، مطرح کنید.

بنی‌صدر: صبر کنیم، شور شود.

مصادره اموال به‌جامانده از خاندان پهلوی

بهشتی: فوریت دارد. آقا گفتند کلیه اموال خاندان پهلوی و شاخه‌های او زیر نظر شورای انقلاب، صرف بهبود فوری قشر محروم شود.

کتیرایی: طرح مستقلاً از طرف دولت آمده، او اجرا کند.

بهشتی: امام گفتند حسابی باز کنید در بانک و کلیه اموال به آن منتقل شود.

طالقانی: اموال نقدی کم است.

مهندس سحابی: سهام کارخانه‌ها و غیره.

قطب‌زاده: قصرها را می‌شود فروخت.

بهشتی: آقا گفته‌اند شورا مسئولیت را بپذیرد، حساب باز کنیم و ایشان به اطلاع می‌رسانند.

کتیرایی: لایحه‌ای را دکتر سحابی دادند، راجع به مصادره اموال پهلوی. لایحه خوب بود، باز جرح و تعدیل شد. دقت کامل شده. بعداً نباید تصویب شود.

در ضمن باید به اطلاع برسانم که اموال به شکل غیر منقول است. اموال منقول کم است، اغلب در گرو بانک‌هاست و بیش از ارزش آن‌ها پرداخت شده. در حقیقت به دولت بدکارند. شمس پهلوی وام از بانک مرکزی گرفته، چون دستوری بوده، کارشناس و ارزیاب گران‌تر محاسبه کرده و طبق لایحه متعلق به دولت است و چیزی از آن‌ها دست دولت را نمی‌گیرد. البته مجموعه‌اش صفر هم می‌شود. بنیاد پهلوی شکل دیگری را دارد. در نیویورک ساختمان ۳۴ طبقه هست و سالور رئیس بنیاد شده، به علت اینکه به امور آن‌ها وارد است.

شبیبانی: باید اموال را گرفت، ولو اینکه بانک ورشکست شود.

بهشتی: اموال به‌طور موقت است و اموالی که مال

دولت نبوده و متعلق به دربار و شاخه‌های دربار و شاخه‌هایی که بعد نفوذ می‌کردند، شریف امامی و غیره را نام بردند. بر طبق دیدگاه‌های انقلاب ضبط شود. در مورد اینکه چه کسانی باید در دست بگیرند، باید قانون‌گذارانده و در اختیار شورا بگذارند.

کتیرایی: دولت بدهد.

بهشتی: کلیه اموال، مستقیماً در یک واحد زیر نظر شورای انقلاب رسیدگی می‌شود. مصرف هم یک مصرف بهبود وضع زندگی طبقه محروم برای شورا و برای تبلیغات، خودش مسئله‌ای است اگر پولی نباشد باز از باب تبلیغات هست.

طالقانی: فقرا را در بر نمی‌گیرد، در متن اظهار شود.

کتیرایی: صبر کنید لایحه بیاید.

بهشتی: فعلاً شورا نظرش را بدهد که مسئولیت قبول می‌کند یا نه، کیفیت اجرا باشد برای بعد.

کتیرایی: شورا وظایفی دارد. این مخالف اساسنامه است.

بهشتی: شورا جانشین مقام سلطنت و مجلس است. در سمت جانشین مقام سلطنت، ایجاب می‌کند کلیه اموال و املاک را ضبط کند.

مطهری: ارث چی؟ به کتفا می‌رسد.

بنی‌صدر: مجلس شورا حق دارد به هر مقام که خواست، بدهد. دولت را ورشکسته اعلام کنیم.

بهشتی: موضوع این است که رهبر مطلبی را مناسب برای این مرحله انقلاب دانسته و این وظیفه را به شورا محول کرده، شورا راجع به آن بحث می‌کند. بحث اینکه پول دارد یا نه، کسی ورشکست می‌شود یا نه، خارج از بحث است. اموال مالک‌داشته، مالکان خلع‌ید شده، لایحه می‌خواهد یا نه؟ پیشنهاد این است که این اموال در اختیار شورا باشد. اگر چیزی دارد، صرف بهبود زندگی فوری محرومان شود.

بنی‌صدر: بیان کتیرایی این است که سالیه به

انتقالی موضوع است. املاک موجود، بیشتر مدیون است. اگر اعلام شود که محتوا نداشته باشد، مثل قرض‌های دیگر است. چرا قبل از مطالعه کردن، ایراد می‌کنند؟ حتماً طرف دولت است. دولت می‌گوید قرض است.

بهشتی: وقتی شورا می‌گوید در رادیو اعلام شده، امام خواسته‌اند، رسیدگی را شورا بکنند.

مهندس سحابی: تصمیم انقلاب است، ملی شدن. ملی شدن به نفع طبقات خاص (محروم)، خود تصمیم انقلابی است. روی آن باید سر و صدا کرد. اینکه اموال ندارد یا بدهی زیادتر است، چیزی نیست که لاینحل باشد. بانک‌ها مال دولت است. دولت می‌خواهد سرمایه‌طلبکاری را ببخشد به مردم و کلیه اموال و سهام کارخانه را که

درآمد دارد در اختیار شورا باشد، در اختیار مردم بگذارد و تقسیم بشود. دولت در آینده ممکن است لغت و لیس شود. مشکلاتش زیاد است. یک هیئت تعیین شود.

قطب‌زاده: مطلب همان است که مهندس گفت. اگر عیبی هست روی آن قسمت است که دادگاه‌های انقلاب باید به‌سرعت رسیدگی کند.

هاشمی: اولین قلم پول اشرف پهلوی است. واسطه گفت ۴۵ میلیون تومان پول نقد است که منتقل می‌کنم. مسائل خارج مطرح است این شکل نیست؟

مطهری: آقای طالقانی گفتند اگر بدین صورت است تقسیم شود، بلبشو می‌شود. فرض کنیم بیمارستان‌ها، مدرسه و چیزهای دیگر که مورد احتیاج شدید مردم فقیر است، در اختیار آن‌ها قرار گیرد.

به اتفاق آرا تصویب شد که شورا این امور را در دست بگیرد.

طالقانی: اگر اضافه شود، موقوفات مجهول‌المصرف تهیه شود.

بهشتی: از جلسه ما کمیونی از دو نفر انتخاب شوند، جهت تهیه یک طرح‌گونه برای این کار که در جلسات بعد مطرح کنند.

پیشنهاد شد بنی‌صدر باشد و طرح را تهیه کند.

دکتر سحابی: مسئله فوریت ندارد.

موسوی اردبیلی: اموال از بین می‌رود. گوسفند است و غیره.

بهشتی: شماره حساب فوری باز شود.

بنی‌صدر: تا برسند طرح‌گونه تهیه کنند جزو طرح، حداقل کمیونی است. اینکه کی‌ها باشند و شماره حساب مشخص شود همین امروز اشخاص را تعیین و اعلام کنید. شماره حساب برای سه نفر که با دو امضا حق برداشت باشد.

قطب‌زاده: اگر بنا شد حساب فوری باشد طرح تا سه‌شنبه حاضر شود. برای کمیسیون سه نفر بهتر است. همان سه نفر باشد امضا را به‌راحتی می‌شود تغییر داد.

مطهری: روضه می‌خواهد. چیزی نیست.

طالقانی، شبیبانی و بنی‌صدر، به‌عنوان اعضای کمیسیون مزبور تصویب شد.

طالقانی: پیشخدمت مخصوص کلیدهای کاخ را آورد، به مصطفی ملکی دادم. یک‌عده پیشخدمت‌های مخصوص شاه اموال زیادی بردند. فرش‌ها، صندوق‌های شمش طلای کاخ که مهر و موم شده، از دادگستری بروند برای تحقیق از پیشخدمت‌ها.

مهندس سحابی: اموال هژبر یزدانی، او کارخانه‌هایی دارد در سنگسر. اگر اجازه می‌دهید برویم سرپرستی.

طالقانی: کمیته سمنان، دکتر اقتصاد ما آنجاست. **بازرگان:** دادستان دادگاه انقلاب خواسته اموال ضبط شود.

طالقانی: بعضی کمیته‌ها خوب کار کرده. کمیته سمنان که تحت نظر دکتر اقتصاد است، اموال را حفظ کرده‌اند. ■

موسوی اردبیلی:
اعضای فعلی شورا هم آن‌هایی که هستند نماینده قشرها نیستند. چند نفر معمم هست، ولی نماینده آن‌ها نیست. یا افراد دیگر هرکدام مربوط به قشری است. بودن کارگر هم همان موقعیت ما را پیدا می‌کند. پایه‌اش انتصاب است. انتصاب از طرف آقا

حسرم انداز سیاست خارجی



محمد احمدی در مقاله‌ای با عنوان «تهدیدهای جنگی اسرائیل برای تخریب مذاکرات برجام» به مسئله تضاد در سیاست خارجی اسرائیل بر سر ایران پرداخته و می‌گوید تندروهای اسرائیل با سیاستی که به میراث تننیاها معروف شده مخالف هستند.

پیرمحمد ملازهی در گفت‌وگوی این شماره چشم‌انداز به تضاد اصلی در افغانستان؛ یعنی تضاد جمهوری اسلامی با امارت اسلامی و همین‌طور قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان پرداخته و نشان می‌دهد طیف طالبان به تمام ابعاد جامعه مدنی حمله‌ور شده است مانند مراکز آموزشی از دبستان تا دانشگاه، مراکز فرهنگی، مطبوعات و خبرنگاران و مراکز دادگستری. علی‌نظیف‌پور، کارشناس مسائل امریکا، در مقاله «آیا بایدن قانون جاذبه را نقض خواهد کرد؟» به ویژگی‌های میانه‌روی بایدن در طول ۴۸ سال زندگی سیاسی او پرداخته و می‌گوید او به همین دلیل در انتخابات درونی حزب دموکرات رأی آورد و از آنجایی که سیاهان خواستند ترامپ را شکست دهند رأی چشمگیری برای ریاست‌جمهوری به او دادند، اما او پس از پیروزی به پنج دلیل که در مقاله آمده به یک رئیس‌جمهور بوروکرات تبدیل شد.

آیا بایدن قانون جاذبه را نقض خواهد کرد؟

علی‌نظیف‌پور



افغانستان؛ از جمهوری اسلامی تا امارت اسلامی؛

گفت‌وگو با پیرمحمد ملازهی



تهدیدهای جنگی اسرائیل برای تخریب مذاکرات برجام

شکاف درون اسرائیل در نحوه برخورد با ایران

در پی مقالات منتشره درباره اسرائیل در چشم‌انداز ایران، محمد احمدی در این شماره به مسئله تضاد در سیاست خارجی اسرائیل پرداخته و نشان می‌دهد حتی تندروهای اسرائیل هم با سیاستی که به میراث نتانیاهو معروف شده مخالف‌اند و این رفتار نتانیاهو موجب شکاف در درون اسرائیل در نحوه برخورد با ایران شده است. خوانندگان عزیز را به خواندن این مقاله وزین و مستند دعوت می‌کنیم.



محمد احمدی

در دورانی که مذاکرات برای احیای برجام در جریان است و کشورهای عربی هم‌پیمان امریکا تلاش می‌کنند روابط خود با ایران را بهبود ببخشند، اسرائیل خود را در یک بحران سیاست خارجی می‌بیند. آیا امریکای بایدن، دوستان امریکای ترامپ در غرب آسیا را به حال خود رها کرده و به ایران چشم دوخته است یا زیاده‌روی اسرائیل به این بحران منجر شده است؟

تاریخچه سیاست خارجی اسرائیل

در نگاه ساده‌انگارانه‌ای دوران ترامپ برای کارنامه سیاست خارجی نتانیاهو پرثمر به نظر می‌رسید. ترامپ خدمات زیادی به نتانیاهو کرد. شاید آخرین نمره این دوران، برقراری روابط اسرائیل با چهار کشور عرب در اواخر سال ۲۰۲۰ با تلاش‌های دونالد ترامپ در چارچوب قراردادی موسوم به «توافق ابراهیم» بود. این توافق در واقع، رسمیت دادن به سال‌ها روابط پنهان اسرائیل با این کشورهاست. نشریه فارین پالیسی می‌گوید این اقدام عمدتاً به علت هراس اسرائیل و دوستانش از ایران است. اسرائیلی‌ها در بیش از ۲۵ سال اخیر در تلاش برای پیوند با این کشورها در پشت پرده بوده‌اند تا مشکل دیرینه‌ای را حل کنند.^۱

فارین پالیسی تاریخچه روابط خارجی اسرائیل را بر اساس دو کتاب در این زمینه بررسی می‌کند. عنوان کتاب اول با الهام از جملات ده فرمان چنین است: سیاست خارجی اسرائیل: یک قوم نباید در تنهایی مستقر شود.^۲ عنوان کتاب دوم با الهام از سفر اعداد (۱۷: ۲۴) در کتاب مقدس یهودیان درباره طلوع ستاره بنی اسرائیل و برپا کردن عصای پادشاهی برای نابودی دشمنان یهود چنین است: ستاره و عصا: تاریخ دیپلماتیک اسرائیل.^۳

تلاش اسرائیل برای به رسمیت شناخته شدن در دنیا و مشروعیت یافتن، از آغاز تأسیس، هدف اصلی دیپلماتیک آن بوده است. در این میان، بیشترین انزوای اسرائیل در آسیا، شمال آفریقا و همسایگی خودش بوده به طوری که هنوز اکثریت کشورهای مسلمان آن را نامشروع می‌دانند. از سوی دیگر، مرزهای کنونی اسرائیل و نظام حکومتی مبتنی بر نژادگرایی از نگاه بیشتر کشورهای جهان همچنان نامشروع است.

فارین پالیسی می‌گوید تمرکز اسرائیل بر مسائل امنیتی خود سبب شده وزارت دفاع و سازمان‌های امنیت اسرائیل نقش بیشتری در شکل‌گیری سیاست خارجی اسرائیل داشته باشند و دیپلمات‌های آن اغلب در حاشیه باشند. این موضوع سبب بروز کشمکش‌هایی بین دیپلمات‌ها با مقامات نظامی و امنیتی شده که به اصول اخلاقی در سیاست خارجی توجهی ندارند. مثلاً اسرائیل به شدت از فروش اسلحه به برخی کشورهای استبدادی حمایت کرده و می‌کند. اسرائیل حتی به حکومت نظامیان در آرژانتین دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ اسلحه می‌فروخت و از آنجا مواد خام برای تسلیحات هسته‌ای خود وارد می‌کرد، درحالی که رژیم آرژانتین یهودستیز بود. این نوع

سوابق، حاکی از دورویی اسرائیل در تبلیغ خود به‌عنوان حامی یهودیان جهان است. دیپلماسی تلاش دارد بین آرمان‌ها و عمل‌گرایی آشتی برقرار کند، اما اسرائیل در بسیاری از موارد با قربانی کردن آرمان‌های اخلاقی، عمل‌گرایی را تا بیشترین حد خود گسترش داده است. به قول فارین پالیسی، اولویت اسرائیل به جای بهبود اوضاع یهودیان پراکنده در جهان، مهاجرت آن‌ها و همچنین فروش اسلحه بوده، به طوری که برای این کار حتی حاضر به همکاری با یهودستیزان هم شده است. مثلاً در دهه ۱۹۵۰ با دولت لهستان همکاری می‌کرد تا به جای بهبود شرایط زندگی یهودیان لهستانی، آن‌ها را مجبور کنند به اسرائیل مهاجرت کنند.

دیکتاتورهای محبوب اسرائیل

در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ اسرائیل برای آنکه خود را از انزوای خارج کند با کشورهای تازه استقلال‌یافته در آفریقا روابط برقرار می‌کرد، درحالی که اغلب این کشورها موضعی منفی درباره یهودیان و نگرش لیبرال کشورهای غربی داشتند. گلدامیر، وزیر خارجه وقت اسرائیل که بعدها نخست‌وزیر شد، پایه‌گذار این سیاست در آفریقا بود، اما کشورهای آفریقایی پس از دو جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ به نحو فزاینده‌ای به اعراب و کشورهای نفت‌خیز نزدیک شدند و از اسرائیل فاصله گرفتند؛ زیرا از یک‌سو اهمیت کشورهای مسلمان در نظر آنان بیشتر شده بود و از سوی دیگر آگاهی آنان درباره اشغالگری اسرائیل و وابستگی آن به امپریالیسم افزایش یافته بود، درحالی که کشورهای متعدد آفریقایی روابط خود با اسرائیل را در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ قطع می‌کردند، دیکتاتورهایی نیز در برخی از کشورهای آفریقایی حاکم بودند که روابط بسیار نزدیکی با اسرائیل داشتند و مورد حمایت آن بودند. موبوتو سسه سکو^۴ دیکتاتور زئیر (اکنون جمهوری دموکراتیک کنگو) و عیدی امین،^۵ دیکتاتور اوگاندا، از این نوع بودند؛ گرچه بعداً روابط امین با اسرائیل و غرب تیره شد. نزدیکی اسرائیل با این دیکتاتورها بیشتر مربوط به وزارت دفاع و برای امور تسلیحاتی بود و وزارت خارجه اسرائیل، خود را منتقد این روابط نشان می‌داد.

یک منفعت مهم اسرائیل از دیکتاتورهای آفریقا، دسترسی به مواد خام و منابع طبیعی آن‌ها بود. بدترین نمونه آن واردات مواد خام برای تسلیحات هسته‌ای از رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید بود. روابط گسترده و عمیق نظامی و هسته‌ای بین دولت‌های اسرائیل و آفریقای جنوبی در دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ انتقاد شدیدی را در دنیا برمی‌انگیخت و حتی برخی دیپلمات‌های اسرائیلی نیز که باید به اعتراضات جهانی در این باره پاسخ می‌دادند، از این سیاست اسرائیل گلایه داشتند، اما این روابط تا سقوط رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی ادامه یافت. این نمونه‌ها نشان می‌دهد عمل‌گرایی سودجویانه اسرائیل در روابط خارجی با شعارهای رسمی آن مانند حمایت از دیپلماسی، دموکراسی و حقوق بشر فاصله زیادی دارد.

تضعیف عمدی نهاد دیپلماتیک

در سال‌های اخیر رویه دیرین اسرائیل در زیر پا گذاشتن اصول روابط بین‌المللی شدت پیدا کرده است. نتانیاهو با تضعیف وزارت خارجه کنترل بیشتری بر سیاست خارجی

یافته، به طوری که علاوه بر نظامی گری، منفعت طلبی شخصی و حزبی را نیز جایگزین روش های معمول دیپلماتیک مانند اخلاق سیاسی، آشتی جویی و احترام بین ملت ها کرده است. به قول مؤسس و کارشناس یک اتاق فکر اسرائیلی، به نام نیمروود گورن،^۶ تانیاها عمداً بودجه و کادر وزارت خارجه خود را کاهش داده و بسیاری از وظایف آن را به وزارتخانه های کم اهمیت سپرده است. اسرائیل در بسیاری از دوره ها حتی وزیر خارجه تمام وقت نداشته و این پست هم زمان در اختیار مقام دیگری مثل خود تانیاها بوده است.

هاآرتص می گوید بر اساس گزارش سازمان بازرسی دولتی در اسرائیل، وزارت خارجه این دولت در بحران درازمدتی است و این بحران ناشی از کاهش بودجه و کاهش پاسخگویی است. طبق این گزارش، ده ها نهاد موازی با وزارت خارجه و ناهماهنگ با یکدیگر در مأموریت های وزارت خارجه اسرائیل دخالت دارند. تانیاها که از مه ۲۰۱۵ تا فوریه ۲۰۱۹ سرپرستی وزارت خارجه را نیز بر عهده داشته در این بحران نقش دارد، اما سازمان بازرسی دولتی اسرائیل در گزارش خود از معرفی مقصر خودداری می کند.^۷

این گزارش می گوید سیاست خارجی اسرائیل فاقد یک زیرساخت راهبردی و مدیریت متمرکز بر آن است. در واقع ۳۵ نهاد دولتی در آن شریک اند، بدون اینکه تقسیم کار آشکاری صورت گرفته باشد. تعدادی از وظایف وزارت خارجه در سال های اخیر از آن جدا شده و به نهاد های کم اهمیت تر سپرده شده، به طوری که هماهنگی را مشکل کرده است. مثلاً امور یهودیان خارج از اسرائیل و مبارزه با یهودستیزی، به وزارت امور یهودیان پراکنده^۸ منتقل شده و مبارزه با جنبش بایکوت، عدم سرمایه گذاری و تحریم اسرائیل^۹ به وزارت امور راهبردی^{۱۰} سپرده شده است. بسیاری دیگر از وظایف وزارت خارجه شامل همکاری منطقه ای، امور اطلاعات خارجی، امور میراث خارجی و نظایر آن از این وزارتخانه سلب شده است. از سوی دیگر، بودجه وزارت خارجه در حال کاهش است، به طوری که برای انجام وظایف موجود آن کفایت نمی کند، در حالی که بودجه سایر وزارتخانه ها رشد کرده است. به علت این کاهش از فعالیت نمایندگی های اسرائیل در خارج، امور روابط عمومی، سفرها و ملاقات سفر و حضور مقامات وزارت خارجه اسرائیل در کشورهای دیگر به طرز چشمگیری کاسته شده است، حتی تعدادی از سفارت خانه ها و کنسولگری های اسرائیل تعطیل شده اند. در واقع، وزارت امور مالی بدون هرگونه هماهنگی با وزارت خارجه تصمیم به کاهش بودجه آن گرفته و این تصمیم در کابینه تصویب شده است. سازمان بازرسی دولتی اسرائیل می افزاید نهادهای مرتبط با سیاست خارجی در کشمکش با یکدیگرند. مثلاً مقامات شورای امنیت ملی که رابطه بسیار نزدیکی با تانیاها دارند از خودسری نهادهای اسرائیلی در خارج از کشور شاکی هستند؛ زیرا آن ها به جای دستورات تانیاها و شورای امنیت ملی، دیدگاه های خودشان را دنبال می کنند. از سوی دیگر، مقامات وزارت خارجه از این شکایت دارند که سایر مقامات دولتی اسرائیل بدون اطلاع این وزارتخانه با دولت های خارجی تماس دارند.



کاریکاتور یک نشریه هلندی درباره سرخوردگی تانیاها از مذاکرات احیای برجام

یهودستیزان محبوب اسرائیل

در پی تضعیف نهاد دیپلماتیک، تانیاها توانسته با دولت های ناقض حقوق بشر و غیردموکراتیک و حتی با یهودستیزان همکاری کند. مثلاً چند کشور اروپای شرقی که با سیاست های اتحادیه اروپا درباره مسئله فلسطین، مهاجرت مسلمانان به اروپا و غیر آن مخالف اند، با اسرائیل روابط گرمی دارند. تانیاها تلاش دارد از آرای دولت های اروپای شرقی مانند مجارستان، لهستان، لیتوانی و جمهوری چک (که همه ضد یهودند) در اتحادیه اروپا برای بر هم زدن مواضع این اتحادیه که برای اسرائیل نامطلوب است، مانند مخالفت با شهرک سازی در کرانه باختری، بهره برد. تانیاها از تاکتیک «تفرقه بینداز و حکومت کن» بین اروپاییانی استفاده می کند که در تشکیل اسرائیل و حمایت از آن در بیش از هفتاد سال اخیر شریک بوده اند. این بخشی از همان عمل گرای غیراخلاقی است که در چارچوب دیپلماسی و احترام متقابل بین دوستان نمی گنجد. برخی از دولت های پوپولیست اروپای شرقی با وجود روابط گرم با تانیاها گرایش های یهودستیز دارند. دولت مجارستان از همین نوع است، در حالی که اکثر یهودیان آن کشور با سیاست های آن مخالف اند. این نمونه دیگری از عمل گرای تانیاها است که علیه هم کیشان خود در اروپا به کار گرفته و یادآور همکاری اسرائیل با لهستان در دهه ۱۹۵۰ علیه منافع یهودیان اروپایی است که اکنون در ابعاد بزرگ تری بر سیاست خارجی اسرائیل سایه انداخته است، در حالی که شعار صهیونیسم از ابتدا، حمایت از یهودیان در مقابل ضد یهود بوده است.

اما استفاده از پوپولیست های اروپای شرقی به عنوان اهرم علیه اتحادیه اروپا برای اسرائیل هزینه هایی نیز دارد. این دولت ها در مقایسه با اروپای غربی روابط گرم تری با روسیه دارند و دل خوشی از امریکایی ها ندارند، در حالی که اروپای غربی و امریکا شرکای سنتی تجاری و سیاسی اسرائیل هستند. به قول نشریه فارین پالیسی اگر اروپای شرقی وزنه سنگینی در تصمیمات اتحادیه اروپا شود، سودجویی اقتصادی طرفداران روسیه بر این اتحادیه حاکم می شود که این زبانی درازمدت برای اسرائیل خواهد داشت. هزینه راهبردی دیگری که اسرائیل متحمل می شود، مسئله تحریم ایران بر سر برنامه هسته ای آن است. اسرائیل در گذشته از

همکاری اتحادیه اروپا در تحریم ایران سود برده است، اما تضعیف این اتحادیه و تأثیر کشورهای اروپای شرقی در گرایش آن به سمت روسیه باعث می شود ایران برنده این بازی سیاسی تانیاها در اروپا شود، در حالی که اسرائیل در نگاه کشورهای لیبرال و دموکراتیک، موجودیتی نامطلوب تلقی شده و منزوی می شود.

با اینکه روسیه متحد ایران و حامی آن در برنامه هسته ای است، تانیاها روابط خوبی با روسیه دارد، اما این روابط چندان مورد رضایت امریکا و اتحادیه اروپا نیست، زیرا آن ها روسیه را رقیبی غیردموکراتیک تلقی می کنند که باید تحت تحریم های فزاینده قرار گیرد. مثلاً در رأی گیری مجمع عمومی سازمان ملل در مارس ۲۰۱۴ برای محکومیت الحاق شبه جزیره کریمه به روسیه، با وجود اصرار امریکا به اسرائیل برای دادن رأی مثبت، اسرائیل حاضر به محکوم کردن آن نشد. در ۲۰۱۸ نیز در مراسم سالگرد پیروزی شوروی بر آلمان نازی، تانیاها حضور یافت، در حالی که بیشتر مقامات غربی به دلیل الحاق کریمه به روسیه آن را تحریم کردند. سپس در نوامبر ۲۰۲۰ در حالی که غرب از الکساندر لوکاشنکو، رئیس جمهور بلاروس و متحد روسی، انتقاد می کرد و خود را حامی تظاهرات مخالفان لوکاشنکو نشان می داد، اسرائیل سفیر جدید خود را به آنجا فرستاد. نشریه اکونومیست در آن زمان، این را یک سیلی به صورت مردم بلاروس توصیف کرد. این نیز نمونه دیگری از عمل گرای تانیاها در زیر پا گذاشتن اصولی است که متحدان سنتی اش امریکا و اتحادیه اروپا بر اساس آن تا کنون از اسرائیل حمایت کرده بودند؛ یعنی تعلق اسرائیل به اردوگاه غرب و آرمان های غربی.

شکاف افکنی در امریکا، بن بست در فلسطین

شاید بزرگ ترین ضربه ای که کنترل تانیاها بر سیاست خارجی زده در زمینه روابط اسرائیل با امریکا باشد. یک مدیرکل سابق وزارت خارجه اسرائیل می گوید نزدیکی تانیاها با ترامپ و حزب جمهوریخواه امریکا سبب تخریب همبستگی دو حزب امریکا در نگاه به اسرائیل شده و به شکافی منجر شده که یک سوی آن را باید مسیحیان اوتجلیک و نفوذ آن ها در میان جمهوریخواهان دانست. یکی از صدماتی که اسرائیل از این شکاف خورد، شکست طرح «معامله قرن» است که قرار بود از سال ۲۰۲۰ با الحاق بخش هایی از کرانه باختری به اسرائیل پیاده شود. تندروری های تانیاها و تخریب او در روابط دیپلماتیک، هزینه های زیادی را به اسرائیل تحمیل کرده که یکی از آن ها پیچیده شدن مسئله صلح با فلسطینی ها و با همسایگان شمالی اسرائیل است. در دوران تانیاها، اسرائیل همواره از راه حل صلح آمیز در این باره دورتر شده است. در نتیجه، اکثریت جامعه جهانی مرزهای اسرائیل در سرزمین های اشغالی را به رسمیت نمی شناسند و حکومت آن را مبتنی بر نژادگرایی و نقض حقوق بشر می دانند.

هم زمان فلسطینی ها نیز از راه حل سیاسی نومید شده اند و به راه های نظامی روی آورده اند. اگر اسرائیل زمانی از خطر پراکنده تروریسم برای یهودیان سخن می گفت، اکنون با خطر تسلیحات متمرکز و سنگین نظامی و



یوسی کوهن رییس موساد و نتانیاهو که امیدوار است اورا جانشین خود کند

موشکی در مرزهای شمالی و جنوبی خود مواجه است. اسرائیل پس از ده‌ها سال تلاش موفق شده با چند کشور عرب رابطه سیاسی برقرار کند. روابط آن با مصر و اردن به چند دهه پیش بازمی‌گردد، اما روابط آن با امارات، بحرین، سودان و مراکش در ماه‌های آخر دولت ترامپ در سال ۲۰۲۰ رسمیت یافت. برقراری روابط با این کشورها که هرگز در جنگ با اسرائیل نبوده‌اند به حل مسئله فلسطین کمکی نمی‌کند، زیرا صلح وقتی معنا دارد که مسائل بین دو دشمن همسایه حل شود که تا کنون در وضعیت جنگی در مقابل یکدیگر بوده‌اند. در بین کشورهای مسلمانی که اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسند می‌توان از ایران، پاکستان، افغانستان، بنگلادش، اندونزی، مالزی، عراق، کویت، قطر، عمان، عربستان، یمن، سوریه، لبنان، الجزایر، لیبی، تونس، موریتانی، سومالی و چندین کشور دیگر نام برد. در میان کشورهای غیرمسلمان نیز کوبا، ونزوئلا و کره شمالی به این دلیل که اسرائیل را یک موجودیت امپریالیستی و استعماری می‌دانند رابطه سیاسی با آن ندارند.^{۱۲}

شکاف در مواجهه با ایران

یکی دیگر از جلوه‌های شکاف درونی آمریکا به اسرائیل صدمه زده در زمینه برجام است. دموکرات‌ها که دشمنی آشکار نتانیاهو در سخنرانی بی‌سابقه‌اش در مارس ۲۰۱۵ در کنگره آمریکا علیه تلاش اوپاما برای توافق اتمی با ایران را از یاد نبرده‌اند و سپس شاهد خرابکاری رفیق نتانیاهو (ترامپ) در این توافق هسته‌ای بوده‌اند، در مذاکرات برای احیای برجام، اسرائیل و جمهوریخواهان را آشکارا تحقیر کرده‌اند. مایر داگان، رئیس سابق موساد، می‌گفت نتانیاهو با ترسیم ایران هسته‌ای به‌عنوان مشکل اسرائیل، باعث صدمه‌ای راهبردی به اسرائیل شده، زیرا اگر اسرائیل نقش خود را کاهش می‌داد و خطر ایران هسته‌ای را مشکل جهانی معرفی می‌کرد، چنین شکافی در نحوه برخورد با ایران به وجود نمی‌آمد. درواقع، آریل شارون و ایهود اولمرت دو نخست‌وزیر پیش از نتانیاهو از همین سیاست پیروی می‌کردند، اما تدروی‌های نتانیاهو و همدستش، ترامپ، سبب فروریختن برجام و برداشته شدن موانع از سر راه توسعه هسته‌ای ایران شد.

ایران از شکاف بر سر برجام سود برد و توان اتمی خود و ذخایر اورانیوم غنی شده را گسترش داد و از دسترسی بازرسان خارجی به تأسیسات هسته‌ای خود کاست. تلاش نتانیاهو و ترامپ برای تخریب برجام در عمل، به این منجر شد که آمریکا و اسرائیل منزوی شوند و با تغییر دولت آمریکا و بازگشت آن به مذاکره، دست ایران برای چانه‌زنی پر باشد. احیای برجام با شرایط مطلوب ایران یک شکست سنگین برای تدروی‌های نتانیاهو در عرصه جهانی و شش سال تلاش او برای تخریب آن خواهد بود.

اما نتانیاهو هنوز از رویه خود دست برنداشته است. در اواخر آوریل ۲۰۲۱ یک هیئت امنیتی از اسرائیل در واشنگتن با مقامات دولت بایدن دیدار کرد تا مانع احیای برجام شود. این هیئت شامل مایر بن‌شیت،^{۱۳} مشاور امنیت ملی نتانیاهو، یوسی کوهن،^{۱۴} رئیس موساد، ژنرال تامیر هیمن،^{۱۵} رئیس اطلاعات ارتش

می‌کند ایران پس از احیای برجام آن را صورت‌بندی رعایت خواهد کرد تا بندهای آن یکی‌یکی به پایان دوره خود برسد و مهم‌ترین بخش آن، یعنی محدودیت غنی‌سازی اورانیوم نیز در سال ۲۰۳۰ خاتمه یابد.

در این مدت، از نظر اسرائیل بعید است بایدن یا هر دولت دموکرات دیگری در آمریکا به تحریم ایران بازگردد. دموکرات‌ها در زمان ریاست جمهوری ترامپ، او را سرزنش می‌کردند که چرا از برجام خارج شده، درحالی که ایران کاملاً به مفاد قرارداد اتمی پایبند بوده است. اسرائیلی‌ها همچنین باور ندارند آمریکا درباره مذاکرات بعدی با ایران برای تمدید و تقویت بندهای برجام جدی باشد. همه واسطه‌های آمریکایی مذاکرات جدید همان کسانی هستند که در دولت اوپاما برای بستن قرارداد اولیسه برجام تلاش می‌کردند و در آن زمان، منتقدان برجام در غرب و در اسرائیل را به تمسخر می‌گرفتند که بستن قراردادی بهتر از این رؤیای پرازدی و غیرممکن است. با پیشروی‌های چند سال اخیر ایران در منطقه و در حوزه موشکی و صنایع هسته‌ای، بعید است نظر مذاکره‌کنندگان آمریکایی در این باره به نفع اسرائیل تغییر کرده باشد. اسرائیلی‌ها پیش‌بینی می‌کنند بایدن پس از احیای برجام، ایران را رها می‌کند و به سراغ اولویت‌های دیگری می‌رود: مشکلات داخلی آمریکا و رقابت راهبردی با چین.

تهدید به جنگ

از زمان شروع مذاکرات احیای برجام، اسرائیل بارها به شکل‌های مختلف تهدید به راه انداختن جنگ کرده است. نتانیاهو گفت: «به نزدیک‌ترین دوستان هم می‌گویم معامله با ایران که باعث تهدید ما به نابودی می‌شود ما را پایبند آن نخواهد کرد». الی کوهن،^{۱۶} وزیر اطلاعات اسرائیل، گفت: «معامله بد، منطقه را به جنگ فزاینده می‌کشد... هوپایماهای اسرائیل می‌توانند به هر نقطه خاورمیانه و قطعاً به ایران برسند». اوئیسو کوچاوی،^{۱۷} رئیس ستاد ارتش، نیز گفت: به ارتش دستور داده نقشه‌هایی برای حمله به ایران در سال ۲۰۲۱ آماده کند. بنی گانتز،^{۱۸} وزیر دفاع، تهدید کرده اگر ایران برنامه هسته‌ای خود را توسعه دهد،

و تال کلمن،^{۱۹} ژنرال نیروی هوایی مسئول استراتژی اسرائیل درباره ایران، بودند. آن‌ها چند ملاقات با جک سالیوان^{۲۰} مشاور امنیت ملی آمریکا، آنتونی بلینکن^{۲۱} وزیر خارجه و بیل برنز،^{۲۲} رئیس سیا داشتند. جو بایدن، رئیس جمهور، نیز با رئیس موساد دیدار کرد.^{۲۳}

به نظر می‌رسد نتانیاهو به این علت در این سفر حضور نداشت که از انتقادات رسانه‌ها برای ادامه تدروی خود و سیاست تخریب برجام نگران بوده است. از سوی دیگر امید نتانیاهو به توقف روند احیای برجام کم است و بیشتر نگران جایگاه خود در اوضاع بی‌ثبات اسرائیل برای تشکیل دولت جدید است. فارین پالیسی در مقاله‌ای به قلم جان هانا،^{۲۴} عضو یک مؤسسه طرفدار اسرائیل در آمریکا و مشاور امنیتی دیک چنی (معاون جرج بوش رئیس جمهور سابق) اطلاعاتی درباره فشار اسرائیل به آمریکا را منتشر کرده است: نمایندگان نظامی و اطلاعاتی نتانیاهو در ملاقات پشت درهای بسته به آمریکایی‌ها گفته‌اند اگر برجام احیا شود، دو اتفاق خواهد افتاد: اولاً تا پایان دوران این قرارداد در سال ۲۰۳۰ ایران قادر به تولید سلاح اتمی خواهد بود؛ و ثانیاً از هم‌اکنون میلیاردها دلار به خزانه ایران سرازیر خواهد شد تا نفوذ خود را در خاورمیانه گسترش دهد و اسرائیل را نابود کند. اسرائیل تهدید کرده اگر باید بین ایران تحت تحریم در زمان حاضر و ایران بسیار قوی‌تر و احتمالاً اتمی در سال‌های آینده، یکی را برای جنگ انتخاب کند ترجیح می‌دهد اولی را برگزیند.

دولت و رسانه‌های آمریکا به این تهدیدات جنگی چندان اعتنایی نکردند و ایران نیز اعلام کرد آن را جدی نمی‌گیرد، اما آماده پاسخ به حرکات اسرائیل است. از سوی دیگر، آمریکا برای آرام کردن اسرائیلی‌ها وعده داده پس از احیای برجام، مذاکرات دیگری برای افزایش و تقویت قیود آن و محدود کردن فعالیت‌های غیرهسته‌ای ایران شامل برنامه موشکی و حمایت از شبه‌نظامیان منطقه‌ای شروع می‌شود، اما اسرائیلی‌ها به این وعده‌ها امید چندانی ندارند و باور نمی‌کنند ایران پس از رفع تحریم‌ها، از تهدید آمریکا به برقراری مجدد آن بترسد. به قول فارین پالیسی، اسرائیل پیش‌بینی

اسرائیل نقشه‌هایی برای حمله به آن دارد، اما بعید است اسرائیل که از جنگ با حریفان کوچکی مانند حماس یا حزب الله می‌هراسد و در چند برخورد سالیان اخیرش با فلسطینی‌ها به سرعت پیشنهاد آتش بس داده، اکنون خود را درگیر جنگ با حریف بسیار بزرگ‌تری مانند ایران کند. آنچه بیشتر انتظار می‌رود این است که اسرائیل به خرابکاری در برنامه هسته‌ای یا سایر فعالیت‌های ایران دست بزند. اسرائیل در ماه‌های اخیر دست به ترور یک دانشمند هسته‌ای و انفجاری در تأسیسات نظنز زده است، اما فارین پالیسی می‌گوید این حملات فایده‌ای ندارد و تنها می‌تواند بخشی از یک داستان مهیج جاسوسی باشد.^{۲۵}

آنچه بسیار مهم‌تر از این‌ها بود، تحریم‌های چندساله امریکا بود که گرچه موانعی بر سر راه ایران گذاشت، نتوانست ایران را متقاعد به توقف برنامه هسته‌ای خود یا به قبول مذاکرات برای پیگیری فراتر از برجام کند. ایران پس از این فشارها و خرابکاری‌ها حتی مصمم‌تر شده تا غنی‌سازی اورانیوم و سایر فعالیت‌های هسته‌ای خود را افزایش دهد. به قول فارین پالیسی، حملات اسرائیل نمی‌تواند یک راهبردی پایدار و مؤثر باشد. ایران سال‌هاست با چنین عملیاتی روبه‌رو بوده است. رانن برگمن، نویسنده اسرائیلی^{۲۶} و همکار چند روزنامه در امریکا و اسرائیل، کتابی دارد با عنوان جنگ سری با ایران: ۳۰ سال مبارزه مخفی علیه خطرناک‌ترین قدرت تروویست دنیا.^{۲۷} او در این کتاب می‌گوید: از زمان انقلاب ایران، موساد و سیا و سازمان‌های همکار آن‌ها در اروپا، در جنگی مخفی و وسیع با ایران و گروه‌های مرتبط با آن درگیر بوده‌اند، اما نه تنها نتوانسته‌اند تهدید ایران را برطرف کنند، بلکه با ابعاد وسیع‌تری از آن روبه‌رو شده‌اند که برنامه هسته‌ای یکی از آن‌هاست.

اسرائیل علاوه بر خرابکاری در تأسیسات هسته‌ای ایران در سال‌های اخیر با حملات هوایی به مواضعی در سوریه تلاش کرده حضور ایران در آن کشور را محدود کند. همچنین در ماه‌های اخیر در یک جنگ اعلام‌نشده دریایی با ایران درگیر بوده است، اما این مجموعه عملیات، نه تنها به کاهش فعالیت‌های ایران منجر نشده بلکه برعکس باعث تشدید اقدامات هسته‌ای ایران و تلافی در جبهه‌های دیگر علیه اسرائیل شده است.

شکاف در اسرائیل بر سر ایران

شکست برنامه مشترک ترامپ و نتانیاهو برای فشار حداکثری به ایران و در مقابل، گسترش بی‌سابقه برنامه هسته‌ای ایران پس از خروج امریکا از برجام باعث شده بین مقامات اسرائیلی درباره نحوه برخورد با ایران، اختلاف پیدا شود.^{۲۸} اردوگاه تندروها به رهبری نتانیاهو تلاش دارد به هر قیمت مانع احیای برجام شود، اما گروهی از کارشناسان امنیتی اسرائیل معتقدند خرابکاری و درگیری می‌تواند به سخت‌تر شدن حضور ایران در هر نوع مذاکره از جمله آنچه برای اسرائیل

مطلوب است منجر شود. اگر این گونه به نظر برسد که ایران تحت فشار برای مذاکره قرار دارد، این کشور از مذاکره خودداری کرده و به گسترش برنامه هسته‌ای خود ادامه خواهد داد که به زبان اسرائیل است. گروه سومی از مقامات اسرائیلی از جمله گابی اشکنازی،^{۲۹} وزیر خارجه و بنی گانتز، وزیر دفاع، ترجیح می‌دهند با امریکا همکاری کنند تا برجام را تا جایی که امکان دارد به نفع اسرائیل بهبود دهند؛ البته ایران با هرگونه تغییر در محدودیت‌های برجام مخالفت می‌کند. دسته اخیر از اسرائیلی‌ها معتقدند اجرای برجام در چند سال ابتدای آن به سود اسرائیل بوده و مخالفت نتانیاهو با او یا ما بر سر برجام در سال ۲۰۱۵ اشتباهی بزرگ بوده که نباید در دولت بایدن هم تکرار شود. دسته چهارمی از اسرائیلی‌ها نیز وجود دارند که از توسعه سریع برنامه هسته‌ای ایران در سال‌های اخیر به هراس افتاده و معتقدند برجام باید فوراً اچیا شود تا از یک بحران بزرگ برای اسرائیل جلوگیری شود. تامیر پردو،^{۳۰} رئیس سابق موساد، از این گروه است. این‌ها نیز مانند گروه سوم بر این باورند اسرائیل به جای دریافتن با امریکا بر سر ایران باید با آن همکاری کند.

هرچند دولت نتانیاهو از پایان سیاست فشار حداکثری امریکا ناراحت است و دولت بایدن را ساده‌لوح می‌داند، اما برخلاف دوران او یا ما فعلاً از انتقاد صریح و آشکار از امریکا خودداری می‌کند. الجزیره می‌گوید تندروهای اسرائیل فعلاً نقش اصلی را در سیاست‌های آن در این باره دارند. یانیو والر،^{۳۱} استاد سیاست خاورمیانه در دانشگاه کنت^{۳۲} انگلیس، می‌گوید حتی اگر برجام اچیا شود، تلاش اسرائیل به شکل «جنگ در سایه» علیه برنامه هسته‌ای ایران ادامه خواهد یافت، اما بعید است یک جنگ واقعی روی دهد؛ زیرا هیچ‌یک از طرفین به افزایش درگیری‌ها تمایلی ندارند.^{۳۳}

البته عده‌ای در اسرائیل خواهان حمله پیش‌دستانه به ایران هستند، اما عده‌ای دیگر خطرات و مشکلات چنین اقدامی را گوشزد می‌کنند. والر می‌افزاید واشنگتن که از سرعت گرفتن برنامه هسته‌ای ایران نگران است، در صدد است با احیای برجام زمان بخرد تا پیش از دستیابی ایران به توانایی ساخت سلاح اتمی، تغییراتی در حکومت ایران اتفاق بیفتد. سایمون میون،^{۳۴} استاد سیاست بین‌المللی در دانشگاه لنکستر^{۳۵} انگلیس، می‌گوید مقامات اسرائیل مرتباً برنامه اتمی ایران را تهدیدی برای موجودیت اسرائیل معرفی می‌کنند؛ اما عده زیادی از مقامات امنیتی سطح بالای اسرائیل این ادعا را شعارهای نتانیاهو می‌دانند که تهدیدات را به شکل اغراق‌آمیزی توصیف می‌کند. آن‌ها از نتانیاهو خواسته‌اند برجام را بپذیرد، زیرا برای اسرائیل زمان می‌خرد. میون می‌افزاید توسعه برنامه هسته‌ای ایران نشانه نیت خصمانه آن برای سلاح اتمی نیست، بلکه برای اهرم‌سازی و تقویت موضع خود در مذاکرات است.

پی‌نوشت:

1. <https://foreignpolicy.com/2021/03/26/has-israel-pushed-realpolitik-to-its-limits/>
2. Israeli Foreign Policy: A People Shall Not Dwell Alone, Uri Bialer, Indiana University Press, 2020.
3. The Star and the Scepter: A Diplomatic History of Israel, Emmanuel Navon, Jewish Publication Society, 2020.
4. Mobutu Sese Seko
5. Idi Amin
6. Nimrod Goren
7. <https://www.haaretz.com/israel-news/premium-watchdog-highlights-major-flaws-in-israel-s-foreign-policy-but-not-a-word-about-ne-1.8819116>
8. Diaspora Affairs Ministry
9. BDS)Boycott, Divestment and Sanctions(
10. Strategic Affairs Ministry
11. Alexander Lukashenko
12. https://en.wikipedia.org/wiki/Foreign_relations_of_Israel
13. Meir Ben-Shabbat
14. Yossi Cohen
15. Tamir Hayman
16. Tal Kelman
17. Jake Sullivan
18. Antony Blinken
19. Bill Burns
20. <https://foreignpolicy.com/2021/05/06/iran-nuclear-deal-jcpoa-biden-israel-talks-washington-war/>
21. John Hannah
22. Eli Cohen
23. Aviv Kochavi
24. Benny Gantz
25. <https://foreignpolicy.com/2021/04/27/israels-attacks-on-iran-are-not-working/>
26. کتاب برخیز و اول تو بکش نوشته رانن برگمن (Ronen Bergman) را نشر صمدیه در ۱۳۹۸ منتشر کرده است.
27. The Secret War with Iran: The 30-Year Clandestine Struggle Against the World's Most Dangerous Terrorist Power, Simon & Schuster, 2008
28. <https://www.worldpoliticsreview.com/articles/29611/netanyahu-is-making-an-iran-israel-war-more-likely>
29. Gabi Ashkenazi
30. Tamir Pardo
31. Yaniv Voller
32. University of Kent
33. <https://www.aljazeera.com/news/2021/5/3/israels-shadow-war-and-plans-to-scupper-irans-nuclear-deal>
34. Simon Mabon
35. Lancaster University

”
به قول فارین پالیسی،
حملات اسرائیل
نمی‌تواند یک راهبردی
پایدار و مؤثر باشد. ایران
سال‌هاست با چنین
عملیاتی روبه‌رو بوده
است

آیا بایدن قانون جاذبه را نقض خواهد کرد؟

نگاهی به آغاز دولت بایدن و مسیرهای پیش رو



علی نظیف‌پور

روی یسارود. در دورانی که هر دو حزب بیش از هر نقطه در تاریخ خود به رادیکالیسم روی آورده بودند، بایدن میانه‌رو بود. در دورانی که ترامپ خشم و نفرت لیبرال‌ها از حزب جمهوریخواه را برانگیخته بود بایدن از همکاری و فراحزبی بودن سخن می‌گفت. در اوج حساسیت لیبرال‌های امریکایی به مسئله نژادپرستی، بایدن با غرور دوستی و همکاری با سناتورهای نژادپرست جنوبی را به یاد می‌آورد. بایدن به هیچ وجه شباهتی با حزب دموکرات سال ۲۰۲۰ نداشت؛ بنابراین کسی هم فکر نمی‌کرد در انتخابات مقدماتی ۲۰۲۰ پیروز شود، اما رأی‌دهندگان سیاه‌پوست بایدن را انتخاب کردند. این امر دلایل زیادی داشت، ولی در نهایت دلیل اصلی‌اش این بود که سیاه‌پوستان به هیچ چیز بیش از شکست دادن ترامپ اهمیت نمی‌دادند و به درستی تشخیص داده بودند که هیچ کس به اندازه بایدن شانس شکست دادن ترامپ را ندارد. وقتی بایدن پیروز انتخابات شد و به قدرت رسید چهره کاملاً متفاوتی از خود نشان داد. نشان داد که در زندگی سیاسی ۴۸ ساله‌اش آب نیافته بوده، وگر نه شناگر ماهری بوده است. بایدن را به درستی چپ‌گراترین رئیس‌جمهور تاریخ آمریکا از سال ۱۹۷۰ تا امروز خوانده‌اند. بایدن تا به حال چنین کرده است: (۱) یک بسته حمایتی برای خروج از بحران بیماری کووید ۱۹ به ارزش نزدیک به ۲ تریلیون دلار را به تصویب کنگره رسانده است. این بسته شامل بسیاری از سیاست‌های دولت رفاهی می‌شود که بایدن به شکل تقریباً نامرتبط به کووید ۱۹ در این لایحه گنجانده بود، از جمله گسترش بیمه درمانی اوپاما به ۱۷ میلیون امریکایی دیگر و ایجاد یک برنامه حمایتی از کودکان که تخمین زده می‌شود که میزان فقر بین کودکان را تا سال ۲۰۲۴ به میزان ۵۰ درصد کاهش خواهد داد. حتی اگر تمام برنامه‌های دیگر بایدن هم ناموفق باشند تا همین لحظه بایدن دولت رفاه آمریکا را بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری در نیم قرن اخیر گسترش داده است. (۲) او برنامه ۲ تریلیون دلاری دیگری را به کنگره ارائه کرده که هدف اصلی آن حمایت از ایجاد اشتغال و بازسازی است و باز هم به گسترش دولت رفاه آمریکا از طریق ایجاد حمایت‌های دولتی از سالمندان منجر خواهد شد. (۳) بایدن بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری استانداردهای بلندپروازانه مبارزه با گرمایش زمین را از طریق دستور اجرایی اعمال کرده است. مهم‌ترین آن متوقف کردن ساخت لوله نفت از کانادا به آمریکا بوده است. (۴) بایدن از اوپاما در زمینه تسهیل مهاجرت به آمریکا فراتر رفته است. (۵) بایدن بسیاری از پست‌های دولتی خود را با چپ‌گرایان پر کرده است و سیاستمداران نزدیک به برنی سندرز و الیزابت وارن، چپ‌گراترین سناتورهای بین همه حلقه‌های مشاورتی او حضور گسترده‌ای دارند.

چه شد که بایدن این چنین از راست به چپ گرایش پیدا کرد؟

بخش اول: لیندون جانسون آری، باراک اوپاما نه

وقتی لیندون جانسون به ریاست‌جمهوری رسید که جان اف کندی، رئیس‌جمهور محبوب و کاریزماتیک دموکرات در سال ۱۹۶۳ ترور شد و جانسون که معاونش بود جانشینش شد. جانسون شباهت بسیار زیادی به بایدن داشت: یکی از پرسابقه‌ترین سیاستمداران آمریکا بود و سال‌ها در سنا

تا جایی که اطلاع دارم، در انگلیسی معادلی برای این عبارت فارسی نداریم که می‌گوید: «آب نمی‌یابد وگر نه شناگر قابلی است». اگر در انگلیسی معادلی برای این عبارت داشت، قطعاً این عبارت را رسانه‌ها و تحلیلگران درباره بایدن به کار می‌بردند؛ البته بعد از آن متذکر می‌شدند که بایدن آب را بالاخره یافته است، از وقتی که به ریاست‌جمهوری رسیده است. بایدن در تمام عمر سیاسی‌اش نماد میانه‌روی در حزب دموکرات بود و یکی از مهم‌ترین اشخاصی که بیش از هر چیز به دنبال همکاری با حزب رقیب بود و دست یافتن به دستاوردهای دوجناحی. بایدن نماد امریکایی بود که به تاریخ پیوسته است. بایدن نماد میانجی‌گری و سیاست‌ورزی از طریق روابط پشت پرده و ریش‌گرو گذاشتن‌ها بود. با همه رابطه خوبی برقرار می‌کرد و قدرتش بیشتر از طریق شبکه گسترده‌ای از رفقایش بود، رفقای که او را صادقانه دوست می‌داشتند. لیندزی گراهام، سناتور جمهوریخواه کارولینای جنوبی، گفته بود: «اگر جو بایدن را می‌شناسید و دوستش ندارید، شخصیت شما مشکلی دارد». این امر در تمام عمر سیاسی بایدن صادق بود، چه در ۳۶ سالی که در سنا بود و چه هشت سالی که معاون اوپاما بود. اوپاما هرگاه می‌خواست که رضایت جمهوریخواهان را جلب کند بایدن را به کنگره اعزام می‌کرد تا با دوستان قدیمی‌اش مذاکره کند، حتی در روابط خارجی بایدن از طریق ایجاد رابطه شخصی با سیاستمداران غیرامریکایی به بازیگری مهم تبدیل شده بود. بایدن حتی با سیاستمدارانی از قبیل محمدجواد ظریف و شی جین‌پینگ رابطه‌ای دوستانه برقرار می‌کرد.

در انتخابات مقدماتی حزب دموکرات این خصوصیت بایدن برای او مشکل محسوب می‌شد. به‌رغم اینکه بایدن تقریباً در تمام طول انتخابات با اختلاف در نظرسنجی‌ها نفر اول بود تقریباً همه تحلیلگران منتظر بودند او بالاخره در نظرسنجی‌ها سقوط کند و دیگر دموکرات‌ها از او پیشی بگیرد. دلیل این مسئله این بود که باورش سخت بود که حزب دموکرات در سال ۲۰۲۰ به کسی مثل بایدن

خدمت کرده بود. (بین مورخان امریکایی تقریباً اتفاق نظر وجود دارد که جانسون بزرگ‌ترین سناتور تاریخ امریکا بوده است). جانسون هم مانند بایدن به میانه‌روی و رابطه بسیار نزدیک و شخصی با سیاستمداران همه جناح‌ها مشهور بود، چه با لیبرال‌ها و محافظه‌کاران، چه با نژادپرستان و چه با هواداران احیای حقوق اقلیت‌های نژادی؛ مانند بایدن، یک رئیس‌جمهور کم‌تجربه جوان کاریزماتیک جانسون را به علت سابقه بیشتر و روابط مفصلش در کنگره به معاونت خود انتخاب کرد؛ مانند بایدن، کسی واقعاً فکر نمی‌کرد آینده حزب در دست او باشد؛ مانند بایدن، کسی انتظار نداشت جانسون تلاش کند که امریکا را تغییر عمده‌ای دهد، اما جانسون بسیار متفاوت از انتظارات عمل کرد. او وسیع‌ترین و مؤثرترین قوانین برابری نژادی را به تصویب کنگره رساند. در دوران جانسون تبعیض و جداسازی نژادی قانونی و رسمی به پایان رسید و آثار فرهنگی و سیستمیک آن باقی ماند. همچنین جانسون دولت رفاه امریکا را بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری از زمان فرانکلین روزولت گسترش داد. او اولین بیمه دولتی امریکا برای سالمندان و فقیرترین دهک جامعه را ایجاد کرد و صدها برنامه رفاهی را کلید زد. جانسون زلزله‌ای بود که تاریخ امریکا را به قبل و بعد از خود تقسیم کرد. جانسون باعث شد تکامل حزب دموکرات به حزب چپ و حزب جمهوریخواه به حزب راست امریکا کامل شود و هنوز هم بخش اعظم نهادهای رفاهی امریکا از دوران او باقی مانده‌اند. اگر جنگ ویتنام سایه تاریک خود را بر کارنامه جانسون نینداخته بود، مطمئناً کسی شک نمی‌کرد جانسون یکی از بزرگ‌ترین رؤسای‌جمهور تاریخ امریکاست، اما اگر فکر کنیم که گناه ویتنام بزرگ‌تر از آن است که بخشوده شود، شکی نیست که او از تأثیرگذارترین رؤسای‌جمهور امریکا بوده است. بسیار سخت است که از مقایسه بایدن با جانسون خودداری کرد. شکی نیست که خود بایدن بسیار به این مقایسه اندیشیده است و قصد دارد لیندون جانسون قرن بیست‌ویکم باشد، منهای ویتنام (که شاید به همین دلیل این همه از درگیر شدن در خاورمیانه پرهیز دارد). بایدن درس تاریخی مهمی از جانسون یاد گرفته است: اینکه در لحظه‌های اندوه بزرگ همه‌گیر می‌توان دست به کارهای رادیکال زد. جانسون از اندوه امریکا برای رئیس‌جمهور جوانمرگش سود جست و بایدن با ملتی رویه‌روست که پس از چندین واقعه دردناک به‌شدت سوگوار است. بایدن از جانسون این را آموخته است که مردم ممکن است سیاست‌هایی بسیار رادیکال را از رئیس‌جمهوری بپذیرند که خود به میانه‌روی شهرت دارد و مردی سفیدپوست است. اندرو ینگ، یکی از رقبای بایدن در انتخابات مقدماتی ۲۰۲۰، درباره او گفته بود: «خوبی بایدن این است که حتی اگر رادیکال‌ترین مواضع را اتخاذ کند در نگاه همه آن



لیندون جانسون

موضع ناگهان معقول و میانه‌روانه به نظر می‌رسد». خوبی جانسون هم همین بود. جانسون به بایدن آموخته است که وقتی تنور داغ است نان را باید چسباند.

جانسون اما تنها رئیس‌جمهور مهم در آموزش سیاسی بایدن نبوده است. باراک اوباما دومین معلم بایدن است. اوباما هم مانند بایدن با شعار میانه‌روی و همکاری بین دو حزب سرکار آمد. اشتباه اوباما این بود که صادقانه تلاش کرد به این شعارش عمل کند. اوباما با آب‌تراکسیون بسیار گسترده و سازش‌ناپذیر جمهوریخواهان مواجه شد. تلاش پیوسته او برای جلب نظر جمهوریخواهان باعث شد اندازه بسته حمایتی‌اش برای مقابله با پیامدهای رکود اقتصادی ۲۰۰۸ بیش از حد کوچک شود و تأثیر سیاست‌هایش تا سال‌ها بعد در سفره مردم عادی امریکا مشهود نباشد. تلاش او برای جلب حتی یک رأی از حزب جمهوریخواه برای بیمه درمانی اوباما باعث شد که مذاکرات بر سر آن در کنگره بیش از یک سال به طول بیانجامد و آن بسته حمایتی و این بیمه تنها دستاوردهای اوباما در دو سال اولش باشد و بعد از آن هم حزب دموکرات در سال ۲۰۱۰ کنترل کامل بر کنگره را از دست داد و اوباما وارد شش سال مبارزه فرسایشی و بن‌بست سیاسی شد و دیگر امکانی برای قانون‌گذاری نداشت و مجبور بود بیشتر از طریق دستورهای اجرایی حکومت کند، حتی سرسخت‌ترین حامیان اوباما هم ادعا نمی‌کنند که او در طول ریاست‌جمهوری‌اش دستاوردهای بزرگ زیادی داشته و سیاست امریکا را به شکلی اساسی تغییر داده است.

درسی که بایدن از اوباما گرفت این بود که نباید منتظر جمهوریخواهان ماند. بایدن حتی تلاش نکرد برای دو لایحه ۲ تریلیون دلاری‌اش رأی حتی یک جمهوریخواه را جذب کند. او

به‌سرعت لایحه اولش را به تصویب رساند و برای لایحه دومش هم بیش از چهار پنج ماه وقت تعیین کرده است. بایدن قصد ندارد دو سال اول ریاست‌جمهوری‌اش را تلف کند و تا جای ممکن لویایح بزرگ و بلندپروازانه در آن خواهد گنجانند. اگر لازم باشد تلاش خواهد کرد قوانین سنا را هم تغییر دهد تا قدرت حزب اقلیت را کاهش دهد. این اتفاق عجیب‌ترین تغییر در زندگی سیاسی بایدن است: فردی که نماد همکاری دوحزبی بود کاملاً این امر را نادیده گرفته است. او حتی معنای دوحزبی را تغییر داده است: جن ساکی، سخنگوی مطبوعاتی کاخ سفید، گفته است که از نظر بایدن دوحزبی بودن و اتحاد بین دو حزب یعنی جلب نظر رأی‌دهندگان جمهوریخواه و نه لزوماً سیاستمداران آن. مطمئناً اگر بایدن هشت سال از نزدیک شاهد این نبود که تلاش‌های مکرر اوباما برای همکاری با حزب رقیب به سنگ سخت برخورد کرده‌اند چنین روشی را بر نمی‌گزید.

بایدن در آغاز دولت‌ش نشان داده است که قصد دارد سرنوشتی مشابه جانسون و متفاوت با اوباما داشته باشد، اما آیا موفق خواهد شد؟

بخش دوم: قانون جاذبه

موقعیت فعلی بایدن بسیار مطلوب است. او تا همین الان به دستاوردهای بسیار مهمی دست یافته است. او وعده داده بود که در صد روز اول ریاست‌جمهوری‌اش ۱۰۰ میلیون دوز واکسن در امریکا توزیع خواهد شد، وعده‌ای که در ۵۸ روز اول عملی شد و الان قول داده است که تا آن زمان ۲۰۰ میلیون امریکایی واکسینه شوند. بسته ۲ تریلیون دلاری او به بهبود سریع اقتصاد کمک خواهد کرد و ۷۰ درصد امریکایی‌ها از آن حمایت می‌کنند. میزان محبوبیت او نزدیک به ۵۴ درصد است که برای یک رئیس‌جمهور در دوره دوقطبی بسیار مطلوب است. هر کس اطلاع کافی داشته باشد و منصف هم باشد با این حرف مخالفت نخواهد کرد که بایدن در آغاز ریاست‌جمهوری خود بسیار موفق بوده است و بسیار از سطح انتظار فراتر رفته است، اما سؤال این است که آیا بایدن قادر خواهد بود که این روند را حفظ کند؟

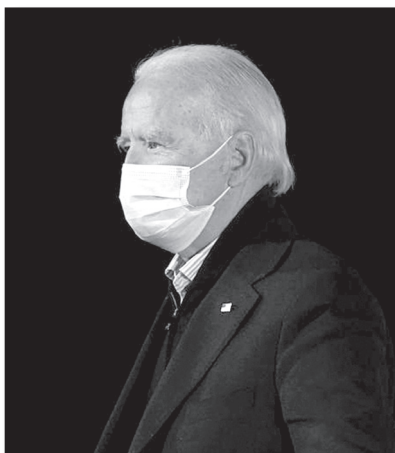
علم سیاست مثل علوم طبیعی نیست و قوانین متصلب و قطعی ندارد، اما متخصصان علوم سیاسی امریکا برخی از قوانین را «قوانین جاذبه علوم سیاسی» می‌خوانند. منظور این نیست که این قوانین به اندازه قانون جاذبه عمومی قطعی هستند، ولی منظور این است که بین قوانین علوم سیاسی، این قوانین از بقیه به نسبت قطعی‌ترند و احتمال نقض‌شان غیرممکن نیست، ولی بسیار دشوار و نامحتمل است. مثلاً این گزاره که «رئیس‌جمهور مستقر در انتخابات شکست نمی‌خورد» یکی از قوانین جاذبه نیست، بیشتر یک قاعده کلی است، چون در سی سال گذشته دو بار اتفاق افتاده است که رقم کمی نیست. دو قانون جاذبه سیاست امریکا از این قرار هستند:

۱. میزان محبوبیت رئیس‌جمهور تازه‌وارد به مرور زمان کاهش می‌یابد. نام این قانون، «قانون ماه عسل» است. این قانون تا امروز هرگز نقض نشده است؛ ۲. حزب حاکم در کاخ سفید در انتخابات میان‌دوره‌ای با کاهش کرسی‌های خود در کنگره مواجه خواهد شد. این قانون در هفتاد سال گذشته تنها یک بار نقض شده است و آن یک بار هم پس از حادثه ۱۱ سپتامبر بوده است که می‌توان آن را موقعیتی حقیقتاً استثنائی دانست.

نکته مهم این است که اگر این دو قانون جاذبه درباره بایدن هم صادق باشند، بایدن قادر نخواهد بود که به لیبندون جانسون ثانی تبدیل شود. اگر میزان محبوبیت بایدن کاهش یابد و در اطراف ۵۰ درصد ثابت شود او با بحران روبه‌رو خواهد شد - مثلاً او گزینه بسیار محتمل انتخاب مجدد خواهد بود - ولی احتمالاً قادر هم نخواهد بود که با این میزان از سرعت به اعمال سیاست‌های خود ادامه دهد و نکته بسیار مهم‌تر این است که اگر حزب دموکرات در انتخابات ۲۰۲۲ کرسی‌های کنگره را از دست دهد، کنترل خود بر سنا و مجلس نمایندگان را نیز از دست خواهد داد. دلیل این امر این است که در حال حاضر کنترل دموکرات‌ها با حداقل کرسی ممکن شده است. دموکرات‌ها در سنا تنها یک کرسی و در مجلس نمایندگان تنها شش کرسی بیش از جمهوریخواهان در اختیار دارند؛ یعنی حتی از دست دادن حداقل کرسی‌ها به تغییر حزب مسلط بر کنگره منجر خواهد شد. اگر جمهوریخواهان کنگره یا حتی یکی از دو بخش آن را در دست گیرند، دیگر خبری از لویایچ بزرگ چند تریلیون دلاری نخواهد بود و دولت رفاه امریکا هم گسترش مفصلی نخواهد یافت. بایدن هم مثل اواما وارد دوران جنگ فرسایشی

و حکومت از طریق فرمان اجرایی خواهد شد. مثل اواما، تمام دستاوردهای بایدن هم یا در دو سال اول ریاست‌جمهوری او متمرکز خواهند بود یا در سیاست خارجی (شاید بایدن تصمیم بگیرد که مثلاً از سرگیری روابط دیپلماتیک با ایران را در برنامه خود قرار دهد). در چنین سناریویی، بایدن با دو سال اولش در تاریخ به یاد خواهند ماند. احتمالاً بایدن در این صورت به عنوان نسخه موفق‌تر اواما تعریف خواهد شد. شاید اگر بایدن موفق شود که در دو سال اول خود چندین لایحه مهم را تصویب کند به‌عنوان موفق‌ترین رئیس‌جمهور دوران دوقطبی در یادها بماند، ولی

حتی موفق‌ترین رئیس‌جمهور دوران دوقطبی هم نمی‌تواند ادعا کند که لیبندون جانسون ثانی است.



هیچ آدم عاقلی پیش‌بینی‌ای جز این نخواهد کرد. این اتفاق بسیار محتمل است؛ و اگر کسی تفنگی روی شقیقه من بگذارد و بگوید «پیش‌بینی کن»، من هم پیش‌بینی خواهم کرد که حزب دموکرات یک یا هر دو مجلس کنگره را در سال ۲۰۲۲ از دست خواهد داد و بایدن قادر نخواهد بود که تمام برنامه خود را عملی کند، اما آیا این بدان معنی است که سناریوی دیگر غیرممکن است؟ نه.

معمولاً یکی از دلایل کاهش کرسی‌های حزب حاکم در انتخابات میان‌دوره‌ای این است که رأی‌دهندگان مستقل و غیرایدئولوژیک در رأی دادن رفتاری چرخشی دارند و پس از رأی دادن به یک حزب در انتخابات بعدی به حزب دیگر روی می‌آورند، اما وقتی نوامبر ۲۰۲۲ فرابرسد، بیماری کووید ۱۹ دیگر تهدید بزرگی نخواهد بود، زندگی به حالت عادی بازگشته است، اشتغال به‌سرعت در حال رشد است و اقتصاد امریکا هم به‌سرعت بهبود یافته است (مگر اینکه هشدارها درباره ابرتورم صحیح باشند، ولی در آن صورت بایدن دیگر با جیمی کارتر مقایسه خواهد شد و نه جانسون). شاید در چنین شرایطی رأی‌دهندگان مستقل نخواهند که دست بایدن را ببندند. شاید آن‌قدر از او راضی باشند که از حزب او روی برنگردانند.

یکی دیگر از دلایل کاهش کرسی‌های حزب حاکم این است که رأی‌دهندگان مستقل علاقه زیادی به تقسیم قدرت دارند. این رأی‌دهندگان دوست ندارند قدرت مدتی زیادی در دست یک حزب متمرکز بماند و ترجیح می‌دهند حزب رقیب بر

کنگره حاکم باشد تا جلوی تندروی رئیس‌جمهور را بگیرد، اما شاید در سال ۲۰۲۲ حزب

”
پس از انتخاب بایدن، میزان مشارکت سیاه‌پوستان و لیبرال‌ها در انتخابات دو کرسی سنا در ایالت جورجیا در ماه ژانویه ۲۰۲۱ نه‌تنها کاهش نیافت بلکه بالا هم رفت و همین امر باعث شد سنا به دست دموکرات‌ها بیفتد. شاید این روحیه تا نوامبر ۲۰۲۲ هم دوام پیدا کند

جمهوریخواه آن‌قدر تندرو به نظر برسد که نتواند در نگاه مستقلین نیرویی برای میانه‌روی باشد. ترامپ تسلطی مطلق بر حزب جمهوریخواه دارد و اجازه نداده است که خاطره ترامپیسم به گذشته بپیوندد و ممکن است ترامپ با حمایت از سیاستمداران رادیکال باعث شود شناس جمهوریخواهان در ایالت‌های رقابتی کم شود.

یکی دیگر از دلایل کاهش کرسی‌های حزب حاکم این است که معمولاً پایگاه رأی حزب حاکم هیجان سیاسی کمتری دارد و به همین دلیل مشارکت آن در انتخابات پایین می‌آید، اما شاید حضور ترامپ و تندروی حزب جمهوریخواه باعث شود که حس اضطرار دموکرات‌ها تخفیف نیابد و مشارکتشان هم ثابت بماند. هر چه باشد، پس از انتخاب بایدن، میزان مشارکت سیاه‌پوستان و لیبرال‌ها در انتخابات دو کرسی سنا در ایالت جورجیا در ماه ژانویه ۲۰۲۱ نه‌تنها کاهش نیافت بلکه بالا هم رفت و همین امر باعث شد سنا به دست دموکرات‌ها بیفتد. شاید این روحیه تا نوامبر ۲۰۲۲ هم دوام پیدا کند.

شاید بایدن قانون جاذبه را نقض کند. شاید بایدن بتواند دو سال بیشتر از مردم امریکا وقت بگیرد و در آن صورت بتواند دولت رفاه امریکا را گسترش کامل دهد. شاید بایدن بتواند لیبندون جانسون قرن بیست و یکم باشد.

همان‌طور که ذکر کردم، هیچ آدم عاقلی پیروزی دموکرات‌ها در سال ۲۰۲۲ را محتمل‌تر نمی‌داند. درباره هر سه احتمالی که مطرح کردم، می‌توان استدلال متقابلی مطرح کرد. شاید یکی از جهش‌های ژنتیکی ویروس کو-سارز-۲ واکسن‌ها را بی‌اثر کند و پیش‌بینی اکثر اقتصاددانان درباره میزان موفقیت سیاست‌های بایدن صحیح نباشد و بایدن در سال ۲۰۲۲ خیلی محبوب نباشد. درست است که مستقلین به‌شدت از ترامپ روی برگردانده‌اند، اما در سال ۲۰۲۰ هم ۲ درصد از رأی‌دهندگان بایدن به نامزدهای جمهوریخواه در سنا رأی دادند که نشان می‌دهد تمایل به عدم تمرکز قدرت در یک حزب حتی در دوران ترامپیسم هم به قوت خود باقی است؛ و درنهایت شاید ژانویه ۲۰۲۱ هنوز خیلی به ترامپ نزدیک بوده و تا نوامبر ۲۰۲۲ از شدت نفرت و وحشت دموکرات‌ها از حزب جمهوریخواه کاسته شود. بسیار محتمل‌تر است که دموکرات‌ها در سال ۲۰۲۲ شکست بخورند.

اما وقایع غیرمحتمل غیرممکن نیستند و گاهی اتفاق می‌افتند و هنگامی که وقایع غیرمحتمل به وقوع می‌پیوندند همیشه می‌توان به عقب برگشت و دید که نشانه‌های آن از مدت‌ها پیش مشهود بوده‌اند. اگر در سال ۲۰۲۲ دموکرات‌ها پیروز شوند و مسیر بایدن را برای بلندپروازی‌هایش هموار کنند، باید تعجب کرد ولی نباید خیلی شوکه شد، هرچه باشد نشانه‌هایش مشاهده شده بود. ■

راز موفقیت بایدن چیست؟

دموکرات‌ها در مانیفست مبارزاتی خود تصریح کرده بودند به برجام بازی می‌گردند، ولی پس از انتخابات، لابی اسرائیل، عربستان، اسلحه‌سازان و جمهوریخواهان مخالفت‌هایی ابراز کردند و در اظهارات دموکرات‌ها نیز منعکس شد و ناگهان چرخشی در دیدگاه بایدن به وجود آمد. به نظر می‌رسد علت اصلی این چرخش محبوبیتی است که بایدن در داخل آمریکا به دست آورد و پیوندش با آرای عمومی مردم این مقاومت‌ها را کم‌رنگ کرد. مقاله زیر علت این محبوبیت را توضیح می‌دهد.

پل کروگمن

برگردان: هادی عبادی

رئیس‌جمهور جدید از حزب دموکرات، کشوری در بحران را به ارث برده است. ابتکار اصلی و اولیه او لایحه‌ای کوتاه‌مدت برای یافتن راهی جهت خروج از این بحران است. او این لایحه را با پیشنهادهایی ادامه می‌دهد تا به مشکلات بلندمدت‌تری بپردازد و در صورت امکان وضعیت جامعه آمریکا را بهتر کند. حزب اکثریت مجلس نمایندگان و سناتر را بر عهده دارد، اما ابتکارات او با مخالفت سرسخانه جمهوریخواهان روبرو است. هم در مورد ریاست‌جمهوری اوپاما و هم درباره دوران بایدن می‌توان به این نکته اشاره کرد، اما تفاوت مهمی میان آن‌ها وجود دارد: اگرچه اوپاما ریاست‌جمهوری خود را با سطح بالایی حمایت‌ها از شخص خود آغاز کرد، سیاست‌های او هرگز پشتیبانی عمومی در سطح بالا نداشتند. برعکس، پشتیبانی عمومی از سیاست‌های بایدن در سطح بسیار بالایی قرار دارد. چرا چنین است؟

برای درک بهتر این موضوع می‌توان نظرسنجی‌ها درباره «قانون مراقبت‌های بهداشتی مقرون به صرفه» در زمان اوپاما را با «طرح مشاغل آمریکایی» بایدن مقایسه کرد. قانون مذکور در زمان اوپاما با شبکه‌ای از واکنش‌های منفی روبرو شد. تصویر این قانون تا زمان دولت ترامپ بهبود نیافت تا اینکه با واکنش منفی رأی‌دهندگان جمهوریخواه مواجه شد و ترامپ نیز تلاش کرد تا آن را خنثی کند. برعکس، آمریکایی‌ها از طرح مشاغل بایدن استقبال کردند و درحالی‌که جمهوریخواهان منتخب به شدت مخالف آن بودند رأی‌دهندگان جمهوریخواه از آن حمایت کردند. راز موفقیت بایدن چیست؟ بخشی از پاسخ به این پرسش به هویت فراجزبی او بازمی‌گردد. اگر بخواهیم درباره این موضوع بی‌پرده نظر بدهیم، باید بگوییم: احتمالاً نسخه مدرن «تنها نیکسون می‌تواند با چین معامله کند»، «تنها پیرمرد سفیدپوست می‌تواند به توافق جدید دست یابد» می‌باشد.

عامل دیگری که به نفع بایدن است، پایان رویکرد حرفه‌ای از جانب جمهوریخواهان می‌باشد. حتی پیش از اینکه تئوری‌های توطئه بر این حزب حکم فرما شود، سیاستمداران جمهوریخواه در حباب ذهنی خود زندگی می‌کردند؛ در بسیاری از موارد، حزب جمهوریخواه مدرن بیشتر شبیه یک فرقه است تا اینکه حزب سیاسی نرمالی باشد. به این معنا، به نظر می‌رسد جمهوریخواهان چنان در وضعیت فرقه بودن غرق شده‌اند که فراموش کرده‌اند چگونه با دیگران گفت‌وگو کنند. وقتی

آن‌ها هر ایده پیشرویی را سوسیالیسم می‌خوانند، هر سیاستمدار چپ میانه را مارکسیست می‌نامند، در مورد کارآفرینان یا پوه‌سرای می‌کنند و تمام منتقدان خود را به حزب دموکرات منتسب می‌کنند، گویی با خود صحبت می‌کنند و هیچ‌کسی را متقاعد نمی‌کنند.

اگر می‌خواهید در عمل بی‌توجهی جمهوریخواهان را درک کنید به سشن اخیر سناتور مارشا بلک‌برن در حمله به طرح مشاغل توجه کنید. برخلاف تبلیغات او، موضوع در مورد زیرساخت‌ها نیست؛ او نگران است چرا در این طرح میلیاردها دلار صرف مراقبت‌های بهداشتی افراد مسن می‌شود و ظاهراً تصور می‌کند رأی‌دهندگان، کمک به افراد سالمند را اقدامی نادرست می‌پندارند؛ بنابراین بایدن از اپوزیسیونی سود

می‌برد که تهدیدی محسوب نمی‌شوند و فراموش کرده بحث‌های اقتناعی ایجاد کند. دموکرات‌ها برخلاف جمهوریخواهان عضو حزب سیاسی نرمالی هستند که اساساً همچون همتایان خود در سراسر جهان، حزب چپ میانه محسوب می‌شوند، هرچند دموکرات‌ها در گذشته از پذیرفتن چنین هویتی هراسان بودند.

نکته جالب توجه در دوران اوپاما این بود که دموکرات‌ها به افسردگی که اهداف مشترکی با آن‌ها نداشتند، احترام می‌گذاشتند. دولت اوپاما به بانکدارانی احترام گذاشت که هشدار می‌دادند هرگونه سیاست پولیستی، اعتماد را از بین برده و به ریاضت اقتصادی منجر می‌شود. ماه‌ها طول کشید تا توانستند حمایت جمهوریخواهان را برای اصلاح وضعیت سلامت به دست آورند. احترام گذاشتن به چنین ایده‌هایی، به اعتدال و بی‌میلی به سیاست‌های پولیستی همچون پول دادن به مردم و افزایش مالیات شرکت‌ها منجر شد. در عوض، تیم اوپاما به سیاست‌های نامحسوس تمایل پیدا کرد که بسیاری از آمریکایی‌ها حتی متوجه آن‌ها نشدند.

اکنون احترام گذاشتن از بین رفته است. وال‌استریت به‌وضوح در این دوره تأثیر کمتری دارد؛ مشاوران اقتصادی بایدن آشکارا اعتقاد دارند اگر وضعیت اقتصاد را بهتر کنند، اعتماد به‌خودی خود ایجاد می‌شود. و سواس نسبت به سیاست دوحزبی از بین رفته و با سوءنیت جمهوریخواهان جایگزین شده که به این ترتیب دولت جدید نیز علقه‌ای به گفت‌وگو با جمهوریخواهان ندارد.

اکنون اعتدال گذشته نیز از بین رفته است. بایدن به اشاره‌های رفتاری بسنده نمی‌کند، بلکه به‌وضوح سیاست‌های مشهود خود را اعلام و اجرا می‌کند. به‌علاوه، این سیاست‌های صریح شامل اقدامات محبوب نیز می‌شود. برای مثال، رأی‌دهندگان در نظرسنجی‌ها مصراانه به این امر اشاره کرده بودند که شرکت‌ها مالیات اندکی می‌پردازند؛ تیم بایدن سیاست کاهش مالیات در دوره ترامپ را معلق کرد تا نشان دهد می‌خواهد به درخواست‌های عموم مردم واکنش مثبت نشان دهد.

بنابراین بایدن در سال ۲۰۲۱ همچون اوپاما در سال ۲۰۰۹ رفتار نمی‌کند و به نظر نمی‌رسد جمهوریخواهان به‌درستی بدانند با چه وضعیتی روبرو شده‌اند؛ البته احتمال دارد نظرسنجی‌ها تغییر کنند. حمایت عمومی از محرک‌های اقتصادی اوپاما هیچ‌گاه خیلی زیاد نبود؛ چراکه بهبود وضعیت اقتصادی کند بود. در صورتی که آمارهای اقتصادی سیر نزولی یابد، ممکن است حمایت رأی‌دهندگان از برنامه‌های اقتصادی بایدن نیز کاهش یابد، اما

با سریع‌ترین رشد تولید ناخالص داخلی از سال ۱۹۸۴، همه شاخص‌ها نشان از این امر دارد که رونق اقتصادی پیش‌روی ماست. اگر چنین اتفاقی بیفتد، احتمالاً سیاست‌های بایدن حتی محبوب‌تر از سیاست‌های اکنون خواهد بود؛ البته اینکه تمام این سیاست‌ها تا چه حد آرای بایدن را تغییر دهد

موضوعی است که به بررسی بیشتری نیاز دارد، اما شاخص‌های اولیه حاکی از آن است که بایدن به امری دست‌یافته که اوپاما هرگز به آن دست نیافت: یافتن راهی برای اجرای سیاست‌های پیشرو که واقعاً محبوب نیز باشند. ■

منبع: نیویورک تایمز

تاریخ: ۱۹ آوریل (۳۰ فروردین ۱۴۰۰)



افغانستان؛ از جمهوری اسلامی تا امارت اسلامی

گفت‌وگوها با پیرمحمد ملازهی

در شماره‌های پیشین چشم‌انداز ایران درباره آینده افغانستان گفت‌وگوهایی با پیرمحمد ملازهی داشتیم تحت عنوان «صلح امریکا با طالبان در افغانستان»، «نقش نیروها در آینده افغانستان»، «سرنوشت مذاکرات بین‌الافغانی» و «ترورهای هدفمند شخصیت‌های فرهنگی در افغانستان». در این شماره هم درباره اختلاف طالبان با دولت رسمی بر سر جمهوری اسلامی یا امارت اسلامی گفت‌وگو کردیم. خوانندگان عزیز را به مطالعه این گفت‌وگو دعوت می‌کنیم.

اسلامی کنونی می‌کنند؛ امری که طالبان تا کنون از پذیرش آن سر باز زده‌اند و همچنان بر خط فکری جهادی تأکید دارند. امریکا برای آنکه گریبان خود را از بحران افغانستان رها کند در حال معامله با طالبان است تا از شکست نظامی خود جلوگیری کند. در واقع امریکا تصمیم خود را گرفته و بیش از این هزینه مالی و انسانی در افغانستان نخواهد داد، ولی ترجیح می‌دهد در روند استانبول نوعی حکومت شراکتی بین طالبان و دولت کابل به گونه‌ای به وجود بیاورد که شراکت هر دو طرف در قدرت ترکیبی دو تفکر امارت اسلامی و تفکر جمهوری اسلامی طبق قانون اصلاح‌شده‌ای با نوعی تضمین از طرف کشورهای همسایه افغانستان، کشورهای صاحب نفوذ در افغانستان نظیر هند، عربستان، قطر، امارت و ترکیه و کشورهای بزرگ روسیه، چین، اتحادیه اروپا و امریکا همراه شود. در این راستا به نظر می‌رسد امریکا انتظار دارد سه طرح موجود یعنی طرح مسکو، طرح واشنگتن تداوم‌یافته از دوحه تا استانبول و طرح دولت کابل را با هم ادغام و صورت‌بندی جدیدی از قدرت مورد توافق داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود آورد. در واقع امارت اسلامی و جمهوری اسلامی با تعدیل مواضع طالبان و دولت کابل بتوانند روی وجوه مشترکی برای ساختار جدید قدرت که از هر دو منبع قانون اساسی عرفی دولت و شرع مورد نظر طالبان کسب مشروعیت کند. علت اینکه اجلاس استانبول با تأخیر مکرر روبه‌رو است در واقع به دلیل پیچیدگی چگونگی سازگار کردن دو منبع مشروعیت‌دهنده قدرت شرع امارت طالبان و عرف دولت کابل و جمهوری اسلامی افغانستان است.

آیا دولت افغانستان حاضر است چنین شرطی را بپذیرد؟ یا پذیرش آن قانون اساسی تغییر نمی‌کند؟

واقعیت این است که برای دولت کابل و نیروهای قومی تاجیک و ازبک و مذهبی - قومی هزاره پذیرش امارت اسلامی غیرقابل قبول است. آن‌ها به شدت نگران معامله پشت پرده امریکا و طالبان هستند. تجربه حکومت طالبان در گذشته جای خوش بینی نگذاشته تا آنجا که نشانه‌هایی وجود دارد که گروه‌های شمالی خود را برای هر احتمالی حتی مسلح شدن و مقاومت مسلحانه در مقابل زیاده‌طلبی طالبان آماده کرده‌اند که اگر طالبان به هر دلیلی در صدد تصرف قهرآمیز قدرت برآمدند طبق الگوی سابق به شمال و مناطق قومی خود عقب‌نشینی کنند و وارد جنگ شوند. در چنین احتمالی خطر انتقال جغرافیای جنگ از شرق و جنوب پشتون‌نشین به شمال و مرکز غیر پشتون‌نشین افزایش خواهد یافت و ممکن است افغانستان را با خطر تجزیه قومی به دو کشور خراسان در شمال و غرب و پشتونستان در جنوب و شرق روبه‌رو کند که علی‌القاعده در شرایط کنونی نباید کسی خواستار آن باشد.

ترورهایی که طالبان و متحدان آن‌ها یعنی القاعده و داعش انجام می‌دهند عمدتاً ترور خبرنگاران، حمله به مراکز آموزشی و

در قراردادی که بین طالبان و امریکا در دوحه قطر منعقد شد امریکا خواسته آن‌ها یعنی امارت اسلامی را تأیید کرده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد اصلی‌ترین تضاد بین طالبان و دولت افغانستان تضاد بین امارت اسلامی از یک سو و قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان از سوی دیگر باشد. آیا به نظر شما این اصلی‌ترین تضاد است؟

توافق دوحه بین امریکا و طالبان ابهامات جدی دارد. پذیرش عبارت امارت در متن توافق مورد قبول دولت و نیروهای داخلی افغانستان نیست؛ لذا این برداشت درست است که اصل رقابت بین دو عبارت امارت اسلامی مورد نظر طالبان و جمهوری اسلامی مورد نظر دولت کابل و نیروهای هوادار قانون اساسی برآمده از توافق «بن اول» است؛ اما حقیقت این است که پشت سر امارت اسلامی یک جهان‌بینی مشروعیت‌دهنده قدرت وجود دارد که به توضیح نیاز دارد. تفکر طالبانی بخشی از تفکر خلافت‌گرا در دنیای اهل سنت است. طبق این تفکر مسلمانان جهادگر در نگاهی به ضرورت احیای خلافت اسلامی مطابق الگوی صدر اسلام و خلافت خلفای راشدین برنامه جهادی خود را در دو قالب تاکتیکی و استراتژیکی طراحی کرده‌اند. بر همین اساس دشمنان خود را به دو بخش تقسیم کرده‌اند: ۱. دشمن نزدیک؛ و ۲. دشمن دور. دشمن نزدیک همه حکومت‌ها در کشورهای اسلامی آن‌هایی هستند که مشروعیت ندارند و احکام اسلامی را اجرا نمی‌کنند. سرنوشتی این حکومت‌ها و تبدیل آن‌ها به امارت اسلامی به‌صورت جداگانه در واحدهای سیاسی با مرزهای شناخته‌شده برای جریان جهادی اولویت دارد. وقتی همه کشورهای اسلامی آزاد شدند و تبدیل به امارت اسلامی شدند نوبت ادغام آن‌ها در خلافت یکپارچه اسلامی و احیای خلافت اسلامی می‌رسد و خلیفه مسلمین تعیین و مسئولیت توسعه بلاد اسلام و پیشروی در بلاد کفر را بر عهده خواهد گرفت و نوبت دشمن دور فرامی‌رسد. در نهایت با آموزه‌های جهادی جهان کفر تصرف و خلافت جهانی اسلام محقق خواهد شد. طالبان بخشی از این تفکر خلافت‌گرا هستند و فعلاً موقتاً و به‌صورت تاکتیکی عمل می‌کنند تا قدرت را در افغانستان چه از طریق سیاسی و چه نظامی به قبضه خود دریاورند.

روشن است دولت و ملت افغانستان به‌ویژه نیروهای جهادی سابق و قومی غیرپشتون که منافع خود را در ساختار کنونی جمهوری اسلامی احساس می‌کنند به‌سادگی تن به امارت اسلامی طالبان نخواهند داد؛ بنابراین دو نیرو تضاد ماهیتی و ایدئولوژیک دارند که از دو جهان‌بینی متفاوت اسلام رادیکال خلافت‌گرا و اسلام میانه‌رو ملت‌گرای متفاوت نشئت می‌گیرد. بحث اصلی قدرت مشروع در دو عبارت جمهوری اسلامی و امارت اسلامی خلاصه شده است. دولت و بخش مهمی از مردم افغانستان خواهان صلح هستند، ولی صلح را مشروط به حفظ دستاوردهای قانون اساسی جمهوری

دانشگاهی و در جهت تعطیلی مدارس دختران است. آیا مردم افغانستان زیر بار چنین مطالباتی می‌روند؟

واقعیت این است که پذیرش امارت اسلامی در قالب مورد انتظار طالبان ساده نخواهد بود. در طول نوزده سال گذشته جامعه افغانستان در مناطق قومی غیرپشتون و خارج از نفوذ طالبان تغییرات جدی کرده است. آزادی زنان، آزادی رسانه‌ها، معیارهای حقوق بشر و حقوق شهروندی تغییرات ماهوی به وجود آورده است و بخش مهمی از جامعه افغانستان را با مفاهیم جدیدی آشنا کرده است. همه این رویداد با تفکر رادیکال طالبانی که تا حد زیادی برگرفته از مکتب دیوبندی است در تضاد قرار می‌گیرد. اینکه طالبان و متحدان فکری‌اش داعش و القاعده دست به کشتارهای هدفمند روزنامه‌نگاران و نیروهای فکری می‌زنند و مدارس دخترانه را آتش می‌زنند و به دانشگاه‌ها حمله می‌کنند با قصد ارباب و محدودیت کردن فعالیت‌های صورت می‌گیرد که پذیرش حکومت طالبان را با مشکلات بیشتری روبه‌رو می‌کند؛ بنابراین خیلی دشوار خواهد بود که تصور شود جامعه افغانستان در کلیت خودش حاضر به پذیرش محدودیت در این سطح شود که طالبان آن‌ها را بخشی از ارزش‌های اسلامی خود می‌دانند. به‌ویژه آنکه شائبه تأثیرپذیری طالبان از تفکر وهابیت عربستان هم وجود دارد. بخش مهمی از جامعه افغانستان و نیروهای حزبی آن یا گرایش به تفکر لیبرال‌دموکراسی غربی دارند یا در احزاب متمایل به تفکر اخوان المسلمین نظیر جمعیت اسلامی سازمان‌دهی شده‌اند. این جریان‌ها هوادار قانون اساسی جاری هستند و تفکر طالبان برایشان از جذباتی برخوردار نیست. از این رو با ضریب اطمینان معتبرتری می‌توان گفت جامعه کنونی افغانستان که با مفاهیم گسترده از حقوق خود آگاهی یافته است زیر بار مطالبات طالبان نخواهد رفت. طالبان به این واقعیت آگاهی دارند و ترورهای هدفمند آن‌ها نشانه همین آگاهی نسبی آن‌هاست.

گفته می‌شود علت عقب افتادن کنفرانس استانبول عدم آمادگی طالبان باشد. فکر می‌کنید دلیلشان چیست؟

عقب افتادن اجلاس استانبول دلایل متفاوتی از آنچه در ظاهر عنوان شده است دارد. مهم‌ترین آن را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. اعلام استراتژی جو بایدن مبنی بر خروج نیروهای آمریکا و ناتو و آغاز آن از اول مه که قرار است تا روز یازده سپتامبر، سالروز حمله به ساختمان دولتی تجارت جهانی در نیویورک و مقر وزارت دفاع آمریکا در حومه واشنگتن، تکمیل شود. این سیاست آمریکا طالبان را امیدوار کرده است که امتیاز بیشتری بگیرند و در نشست استانبول مواضع قوی‌تری بیابند؛ البته این سیاست طالبان به نظر می‌رسد مورد حمایت پاکستان هم باشد.

۲. آشکار شدن اختلاف دولت غنی با آمریکا طالبان را امیدوار کرده است که با تأخیر در نشست استانبول زمان بیشتری بخرند و با انجام عملیات مناطق بیشتری



حمله تروریستی به مدرسه‌ای در دشت برجی

مناطق توجه مردم را به خود جلب کرده است، دولت کابل به این گونه مسائل توجه دارد. سازمان‌دهی راه لاجورد که امکان دسترسی افغانستان از طریق آذربایجان به ترکیه و توسعه تجارت را تسهیل می‌کند هم در نگاه مثبت کابل به ترکیه بی‌تأثیر نیست. در عین حال ترکیه مناسب‌گسترده‌ای با پاکستان دارد که از نظر افغانستان حامی اصلی طالبان است، میزبانی ترکیه از نشست بین طالبان و دولت افغانستان ترکیه را در قانع کردن و تشویق پاکستان به شرکت فعال در روند مذاکرات استانبول به سود دولت کابل مطرح می‌کند که به سود دولت کابل است. مجموعه این واقعیت‌ها فراتر از تشابهات ظاهری قانون اساسی ترکیه و افغانستان و احیاناً گرایش‌های دموکراتیک در ترکیه است حداقل در دوره جدید قدرت اردوغان گرایش اسلام‌گرایانه بر وجه دموکراتیک قانون اساسی ترکیه وجه غالب را دارد و افغانستان نمی‌تواند روی آن حساب ویژه‌ای باز کند. گذشته از این افغانستان می‌تواند روی رقابت‌های پشت پرده ترکیه و عربستان سعودی که تصور می‌شود طالبان به لحاظ ایدئولوژیک به این کشور نزدیک است حساب کند و نشست استانبول را ترجیح دهد.

بعضی معتقدند علت اینکه آمریکا با تأیید امارت اسلامی فرش قرمز زیر پای طالبان پهن کرده این است که با قدرت گرفتن طالبان در افغانستان شاهد تحریکاتی در مسلمانان چین خواهیم بود که این خط‌مشی اولویت آمریکا نیز هست، در صورتی که جمهوری اسلامی افغانستان سعی دارد با کشورهای چین، هندوستان، پاکستان، ایران، ترکیه و عربستان تعامل سازنده داشته باشد.

درباره هدف آمریکا به تأثیرگذاری در تحولات جدایی‌طلبانه در ایالت سین کیانگ چین اطلاعات ضد و نقیضی انتشار یافته است. در ایالت مسلمان‌نشین

را تصرف کنند و دولت را در موقعیت ضعیف‌تری قرار دهند تا تسلیم خواسته‌های طالبان شود.

۳. شکاف در دولت ترکیبی عبدالله و غنی وجود دارد و هرچه زمان بیشتر بگذرد و نشست استانبول به تأخیر بیفتد اختلاف داخلی دولت کابل بیشتر بروز می‌کند و این به سود طالبان عمل خواهد کرد.

۴. طالبان از فشارهای احتمالی که بر آن‌ها برای تعدیل مواضعشان وارد خواهد شد آگاه هستند و تأخیر در نشست استانبول فرصت آمادگی گرفتن برای مقابله با این گونه فشارهای احتمالی را به دست می‌دهد.

۵. طالبان به درستی می‌دانند روسیه و آمریکا در افغانستان تضاد منافع دارند از این تضاد منافع قدرت‌ها بهره می‌گیرند و تأخیر در نشست استانبول به سود آن‌هاست.

۶. طالبان نگران شرایطی هستند که در نشست استانبول کشورهای همسایه افغانستان به‌ویژه پاکستان مجبور به پذیرش تعهداتی شوند که برای طالبان محدودیت ایجاد کند؛ بنابراین هرچه زمان نشست استانبول به تأخیر بیفتد به سود طالبان تمام خواهد شد.

آیا می‌توان گفت دولت افغانستان ترجیح می‌دهد این کنفرانس در استانبول باشد، چراکه جریان حاکم در ترکیه به لحاظ دموکراتیک و جامعه مدنی به قانون اساسی افغانستان نزدیک‌تر است و اخوان المسلمین در آنجا با شعارهای دموکراتیک به حاکمیت رسیدند و لایحه آزادی حجاب را هم به پارلمان بردند و رأی آورد؟

این احتمال که دولت افغانستان اجلاس استانبول را بر دوحه قطر ترجیح بدهد تا حدی درست است. ترکیه کشور مهمی قطع نظر از نگاه اخوانی آن است. در مورد افغانستان عناصر دیگری دخالت دارند، از جمله حضور مؤثر سرمایه‌ای و تجاری ترکیه در شمال ترک‌نشین افغانستان در نگاه نئوعثمانی‌گرای اردوغان. ترکیه به نحو مؤثری در مناطق ترک‌نشین سرمایه‌گذاری کرده و در بهبود زندگی مردم و کمک به امنیت این

تاریخ فراموش شده ظفار

معرفی کتاب «همراه با انقلابیون ظفار»



درباره جنگ ظفار اسناد زیادی منتشر شده است، اما آنچه کمتر به آن توجه شده، حضور مبارزان مخالف حکومت پهلوی در کنار انقلابیون است. کتاب همراه با انقلابیون ظفار، روایت دست‌اولی است از آن روزها از زبان یکی از کسانی که همراه انقلابیون در ظفار جنگیده است. به مناسبت انتشار این کتاب با تقی شامخی، نویسنده این کتاب، به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

نشان نمی‌داد. اظهار نظر می‌کرد، ولی بیشتر به همان ارتباطات و مبادلات خبری با سازمان‌های فلسطینی می‌پرداخت. حسین روحانی و من بیشتر در این موارد بحث می‌کردیم. با دیدگاه او که مبتنی بر عملیاتی در آن زمان و از خاورمیانه بود باوری نداشتم. به‌ویژه که با توجه به جو زمانی عملیات حول محور هوایماریابی دور می‌زد. من تکیه‌ام بر این بود که پس از این ضربات اولویت در بازسازی سازمان است تا با استفاده از تجارب به‌دست‌آمده بتواند استراتژی جدیدی تدوین کند و بداند چه اقدامی انجام دهد، در عین حال به راهبرد جنگ چریکی شهری و موفقیت آن تردید داشتم، ولی جنگ چریکی روستایی و کوهستان را اثرگذار می‌دانستم؛ البته با عملیات سیاهکل آشنا بودم، ولی اشکال را این می‌دانستم که شمال ایران آمادگی لازم ندارد. ولی زاگرس و مناطق روستایی و عشایری آن چه به لحاظ سابقه تاریخی، چه به لحاظ موقعیت منطقه‌ای و چه به لحاظ وضعیت اجتماعی - اقتصادی آمادگی بیشتری دارد. این مطالب را قدری با تفصیل بیشتر در مقدمه کتاب آورده‌ام. به این ترتیب بود که در

در کتاب همراه با انقلابیون ظفار از چه محدوده زمانی صحبت می‌کنید؟

«مجموعه یادداشت‌هایی که این کتاب را شکل داده است مربوط به سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ است. ماجرا پس از ضربات ۱۳۵۰ مجاهدین شروع می‌شود. سازمان مجاهدین خلق ایران در سال‌های پیش از ۱۳۵۰ در خاورمیانه و اروپا فعالیت‌هایی برای پشتیبانی مبارزات داخل داشت که در این فعالیت‌ها مشارکت داشتم. پس از ضربات سال ۱۳۵۰ فعالیت‌ها در اروپا کاهش و عملاً پایان یافت. در خاورمیانه از آخرین افرادی که به داخل بازگشت و پس از مدتی خبر شهادتش منتشر شد برادرم، محمود شامخی، بود که در شهریور ۱۳۵۱ در درگیری با ساواک و انتقال به کمیته مشترک شهید شد. در سال ۱۳۵۱ و در خاورمیانه ارتباط من بیشتر با حسین روحانی و تراب حق‌شناس بود؛ البته بعضی از افراد دیگر هم حضور داشتند که با آن‌ها تماس نداشتم.

در آن زمان و پس از ضربات سخت، بحث «چه باید کرد؟» محور مبادلات ما بود. تراب خیلی حساسیت

ترکستان شرقی چین دو نهضت جدایی طلب وجود دارد. یکی جریان ملی‌گرای استقلال طلب است که رهبری آن با خانم قدیر مقیم امریکاست و بیشتر به راه حل نرم‌افزاری نظر دارد و دیگری نهضت جهادی نهضت اسلامی ترکستان شرقی است که متحد داعش است و در سوریه و عراق جنگیده و در جنگ آب‌دیده شده است، نیروی کیفی قابل توجهی در اختیار دارد و گفته می‌شود با کمک امریکا بعد از شکست داعش در عراق و سوریه نیروهایش را به شمال افغانستان منتقل کرده و منتظر فرصت است تا از طریق واخان وارد سین‌کیانگ چین شود. منابع روسی ادعا کرده‌اند داعش از حمایت امریکا برخوردار شده تا علیه روس‌ها در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در قالب نهضت استقلال طلب چچن و در ایالت سین‌کیانگ علیه چین وارد عمل شود. اگر این اطلاعات درست باشد، می‌توان تصور کرد امریکا به نوعی با طالبان وارد معامله پنهانی شده باشد تا در ازای قدرت گرفتن در افغانستان فضا را برای حضور داعش و زیرمجموعه‌های قومی ازبک، چچن، تاجیک و ایغور باز کنند؛ بنابراین اگر شواهدی از همکاری طالبان و داعش در آینده به دست آید، خیلی دور از انتظار نخواهد بود.

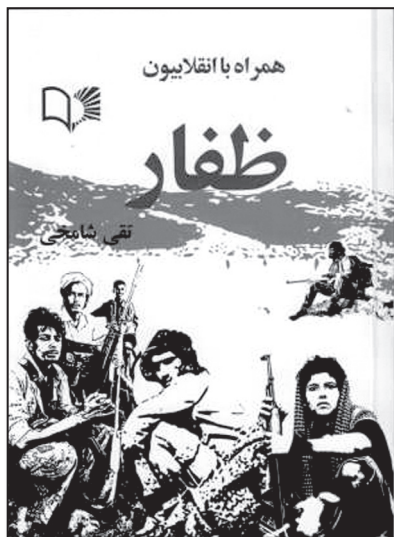
از آنجا که خروج نظامیان امریکا از افغانستان و عراق حتمی به نظر می‌رسد آیا این احتمال قوی درست است که امریکا با ایران در این باره مذاکراتی داشته باشد تا با ایران به تعادل برسد؟

«بحث خروج امریکا از عراق و افغانستان لااقل در شکل ظاهری اش بخشی از استراتژی اعلام شده جو بایدن رئیس‌جمهور دموکرات امریکاست؛ اما این استراتژی بیش از آنکه در ارتباط با ایران تحلیل شود بیشتر به رقابت‌های چین و امریکا بر سر قدرت هژمون در قرن ۲۱ بازمی‌گردد. با این حال اینکه امریکا می‌خواهد با ایران هم وارد نوعی تعامل شود منتفی نیست. ایجاد نوع جدید از تعادل به ایران که از ورود قطعی ایران به کمپ شرقی قدرت که با محوریت چین و روسیه در حال شکل‌گیری است جلوگیری کند با منافع راهبردی امریکا سازگار است، اما اینکه در شرایط موجود چنین هدفی برآورده شود جای بحث دارد. به‌ویژه آنکه ساختار قدرت در ایران بر مبنای استبداد ستیزی و صهیونیسم ستیزی بنا شده و امریکا و اسرائیل نماد این دو شناسایی شده‌اند، اما در هر حال هدف امریکا رسیدن به تعادل در مناسبات با ایران است و نشانه‌های آن را در مذاکرات وین بر سر برجام می‌توان دید که بایدن انعطاف نسبتاً قابل توجهی تا حد رسیدن به توافق حداقلی از خود نشان داده است و اگر اتفاق غیرمترقبه و پیش‌بینی نشده‌ای رخ ندهد و در مذاکرات وین موفقیتی حاصل شود که بتوان از آن تلقی برد-برد داشت زمینه برای رسیدن به تعادل در مناسبات و حتی برجام‌های ۲ و ۳، علی‌القاعده قابلیت طرح خواهد یافت. هرچند زود است چنین برداشتی کرد؛ بنابراین مذاکره بین ایران و امریکا در آینده محتمل‌ترین امکان خواهد بود؛ البته چنین مذاکراتی در دولت آینده احتمالاً یک‌دست‌تر از اصول‌گرایی هرچند بدون مشکل نیست، ولی نباید هم منتفی تلقی شود. ■»

آن زمان بیش از پیش به این باور رسیدیم که مبارزه مسلحانه انجام شود، ولی عرصه در مناطق روستایی و کوهستانی باشد، برای این کار کسب مهارت‌های اولیه لازم بود و با این ایده به دوستان پیشنهاد کردم که با چنین هدفی خوب است به ظفار برویم.

شرایط ظفار در آن زمان چگونه بود؟

ظفار در آن زمان تنها کانون مبارزات چریکی کوهستان در منطقه بود. اخبار آن‌ها را در خاورمیانه بیشتر می‌شنیدیم که چندین سال است با رژیم عقب‌مانده حاکم که توسط نیروهای نظامی انگلستان پشتیبانی می‌شود، می‌جنگد و چون ارتش عمان و انگلیسی‌ها نتوانسته‌اند جلوی پیشرفت این حرکت انقلابی را بگیرند حالا ارتش ایران هم به آن‌ها ملحق شده است. اطلاع دقیقی از وضعیت داخلی این جنگجویان انقلابی نداشتیم، ولی با توجه به اینکه می‌دانستیم این حرکت را عده‌ای از روشنفکران و مهاجران ظفاری و عمانی در امارات حاشیه خلیج فارس پایه‌گذاری کرده‌اند این احتمال را هم می‌دادم که آشنایی با آنان، راهی برای آشنایی با مهاجران ایرانی بیام که بسیاری از آن‌ها از استان‌های جنوبی و غربی ایران - زاگرس - هستند و در اثر بیکاری و فقر برای تأمین حداقل زندگی و برای کارگری به این مناطق رفته‌اند. وقتی موضوع را با دوستان مطرح کردم آن‌ها نیز نظر مخالفی نداشتند، ولی استقبال هم طوری نبود که یک گروهی برای این هدف بسیج شود. با تماس‌هایی که برقرار شد بالاخره در بهار ۱۳۵۲ عازم این سفر شدم. راه رسیدن به ظفار از یمن بود؛ بنابراین به عدن رفتم. جبهه مبارزان ظفار دفتر مرکزی‌اش در عدن بود و تمام ارتباطات و تدارکات از اینجا انجام می‌شد. با رسیدن به عدن تغییر شرایط نسبت به خاورمیانه کاملاً محسوس بود. نه تنها شرایط جغرافیا و آب و هوایی، بلکه شرایط اجتماعی، فقر عمومی و کندی حرکت در جامعه که این در کارهای اداری دفاتر جبهه هم محسوس بود. سرانجام پس از یکی دو ماه قرار شد عازم منطقه شوم. یک خط هوایی با هواپیماهای دوموتوره قدیمی تا مرکز استان ششم یمن که هم‌مرز عمان بود برقرار بود - شهر القیضاء - به آنجا رسیدیم. شهر کوچکی بود و با فرودگاهی ساده و بعد از چند روز حرکت به سمت ظفار شروع شد. از این به بعد مسیر پیاده طی می‌شد. گفتند در فصولی که دریا آرام است مقداری از مسیر تا مرز با قایق طی می‌شود، ولی در فصولی که دریا آرام نیست از ساحل پیاده می‌رویم. چند نفر بودیم. در وسط راه تشنگی اذیت می‌کرد. دیگران هم مجهز نبودند. در چاله‌هایی که در آخرین باران آبی داشتند، به همراه کرم‌ها و جانوران مختلف آبی نوشیدیم. این اولین آشنایی جدی با شرایط جدید بود. شب به منطقه مرزی که پشت جبهه انقلابیون ظفار بود رسیدیم. موضوع کتاب همراه با انقلابیون ظفار از اینجا شروع می‌شود. مدتی در پشت جبهه و آموزش‌های اولیه نظامی و جنگ‌های چریکی در یادگان آموزشی و بعد وارد شدن به منطقه ظفار.



منطقه ایالت ظفار با آنچه در آن روز دیده بودم بسیار متفاوت بود. قبلاً در ایران سفر کرده بودم، مناطق جنوبی و غربی کشور را دیده بودم، در خاورمیانه مناطق فلسطینی را دیده بودم، ولی دنیای ظفار با آنچه قبلاً دیده بودم بسیار متفاوت بود و باید خیلی به عقب برمی‌گشتم تا می‌توانستی با این منطقه آشنا شوی و نوعی هم‌زبانی پیدا کنی. نوشته‌های این کتاب در مقالات، سطور و بین سطور آن این وضعیت و جریان مبارزات و انقلاب این مردم را بیان می‌کند. ظفار در منطقه جنوب جزیره‌العرب هم با اطراف خود چه در شرق که خاک اصلی عمان است و چه غرب که یمن است و چه شمال که صحرای عربستان است به لحاظ آب و هوایی و جغرافیایی به‌شدت متفاوت است و به‌صورت نگینی در مقایسه با مناطق بیابانی اطراف در حاشیه دریای عرب و اقیانوس هند قرار دارد.

این کتاب چه بخش‌هایی دارد؟

مطالب کتاب به‌طور کلی دو بخش است: ۱. یادداشت‌های روزانه و وضعیت جاری که البته برای همه روزهای اقامت در منطقه نوشته نشده، ولی برای چند ماه با ذکر تاریخ یادداشت شده، وضعیت زندگی در پایگاه نظامی، عملیات، زندگی جاری و آنچه اتفاق افتاده و قابل ذکر بوده نوشته‌ام. غیر از عملیات‌های محدود و وجود تقریباً هر روزه هواپیماها و هلیکوپترهای جنگی یا شناسایی و فعالیت دشمن ذکر شده است؛ البته پایگاه‌ها در نقاط و استار خوب بوده است و آسیب‌های احتمالی در متن کتاب آمده است؛ ۲. نوشته‌ها و مقالات، در منطقه و در پایگاه‌ها وقت آزاد زیاد بود و از این فرصت برای مطالعه و نوشتن استفاده می‌کردم. این نوشته‌ها مجموعه‌ای عناوینی را تشکیل می‌دهد که در این کتاب آمده است. عمده آن‌ها مربوط به وضع منطقه است. مثلاً «گزارش مختصری از اوضاع مردم...»، «یک تحلیل از ارتش آزادیبخش»، «روابط جبهه با مردم یا انقلاب و توده در ظفار»، «مدارکی از ارتش رژیم شاه» یا عناوین دیگری که برای اصلاح وضع کلی منطقه یا انقلابیون دارای

پیشنهادها و نظرات اصلاحی یا معرفی این منطقه شدیداً عقب‌مانده ظفار است. ناگفته نماند که ایامی که در ظفار بودم هم‌زمان بود با سال‌های اول روی کار آمدن سلطان قابوس، پسر سلطان شدیداً عقب‌مانده قبلی، او دست به نوآوری‌هایی زده بود که اخبار آن مرتب به کوهستان می‌رسید و البته از اهداف مهم این اصلاحات، خلع سلاح انقلابیون ظفار بود. در طرف مقابل و در بین انقلابیون، اختلافات به‌وجود آمده، تندروی‌های بخش چپ و مارکسیست جبهه، طولانی شدن دوران مبارزات، دلسردی و خستگی را به وجود آورده بود. در کتاب انعکاسی از هر دو وضعیت دیده می‌شود و اینکه چگونه این جریان انقلابی از داخل دچار رکود می‌شود و عوامل شکست در آن رشد می‌کند. در یادگان‌ها و پایگاه‌های انقلابیون ظفار وقت آزاد به‌طوری که یادآوری شد زیاد بود و رزمندگان معمولاً وقت را با گوش کردن رادیوی عمان از شهر صلالة، مرکز ظفار، یا بازی و گفت‌وگو می‌گذراندند، به هر حال این محل شلوغ بود. کافی بود قدری فاصله بگیریم و در پناهگاه مناسبی که معمولاً در کوه‌ها پیدا می‌شد به مطالعه یا نوشتن بپردازیم. در این مجموعه یک نوشته هم به نام «آتش افروزی» است. در منطقه و در بعضی از فصول سال شب‌ها سرد بود که با روانداز ساده‌ای که داشتیم سرما اجازه خوابیدن نمی‌داد. در این ایام پایگاه‌ها به‌خصوص شب‌ها جایی انتخاب می‌شد که پشت به دشمن باشد و آتش از دیده دشمن دور باشد و با چوب‌هایی که از جنگل‌ها جمع‌آوری می‌شد آتش روشن بود. ساعت‌ها کنار آتش می‌نشستیم، اینکه با امکانات ساده آنجا و نبود فنک و کبریت چگونه آتش افروخته شود و چیدمان چوب‌ها چگونه باشد که آتش باقی بماند و یک‌باره زیاده و کم نشود و چگونه چوب‌ها رقص شعله‌ها را به وجود آورند، مشغولیت ذهنی بود که برایم چگونگی روشن شدن آتش انقلاب و پایداری آن را تداعی می‌کرد و نتیجه‌اش مقاله‌ای شد که در این کتاب آمده است.

به هر حال روزها و شب‌ها می‌گذشت به‌طوری که عملیات زیاد نبود، ولی مبادله آتش پیوسته بود. ارتش سلطان قابوس با کمک انگلیسی‌ها و بعد اضافه شدن ارتش ایران با توپخانه سنگین، سلاح سنگین هواپیما و هلیکوپتر بمباران می‌کرد و از طرف انقلابیون با خمپاره و حداکثر مسلسل سنگین که به سمت پایگاه‌های ارتش و مراکز نظامی اطراف صلالة نشانه می‌رفت جنگ را ادامه می‌داد. از سوی دشمن روزها تجمعات انسانی در اطراف چشمه‌ها، پایگاه‌ها و گله‌های دام‌ها هدف بود و شب‌ها خطوط ارتباطی جبهه که محل عبور کاروان شسترها برای رساندن آذوقه و مهمات به منطقه. در مطالعه کتاب ابعاد گوناگون این فعالیت‌ها و تجربه این انقلاب و تجربه‌اندوزی معهود ایرانیان آشنا می‌شوید.

**نشر صمدیه کتاب همراه با انقلابیون
ظفار را به‌تازگی با قیمت ۷۰ هزار تومان
منتشر کرده است. ■**

در آینه رسانه‌ها ایران

خاور میانه و ضرورت‌های عملی بایدن

ترکیه که دیگر چشم‌اندازی برای آینده خود با غرب نمی‌بیند مصمم‌تر به دنبال احیای گذشته اسلامی خود است و به آن‌سوی خطوط و مرزهایی می‌نگرد که یک قرن پیش برقرار شدند. اکنون جاه‌طلبی‌های ترکیه قدرتی است که باید به حساب آورده شود. اگر اسرائیل به تقویت موضع سعودی-اماراتی بپردازد، کشورهایی که احساس تهدید می‌کنند (قطر یا عمان) چه‌بسا که برای حفاظت از خود بیشتر به ایران و ترکیه اتکا کنند.

دولت بایدن، می‌تواند با ترغیب گفت‌وگوهای منطقه‌ای و در صورت امکان- به کارگیری نفوذ خود برای پایان دادن به درگیری‌ها و ترمیم روابط، نقشی کلیدی در کاهش تنش‌ها (بین کشورهایمانند ایران، ترکیه، روسیه اسرائیل و چین) داشته باشد. واشنگتن باید متحدان عرب خود را نیز ترغیب کند تا از این رویکرد استقبال کنند و به تعامل با ایران رو آورند.

در انتها، از گذر یک توافق کنترل تسلیحاتی و شکل دادن به یک معماری امنیت منطقه‌ای است که می‌توان نیابتی‌های ایران را کنترل و موشک‌هایش را محدود کرد. امریکا باید این فرایند را تسهیل و از آن حمایت کند، اما بازیگران منطقه‌ای هم باید از آن استقبال کنند.

خاورمیانه بر لبه یک پرتگاه است و اینکه آینده‌اش صلح‌آمیز باشد به مسیری بستگی دارد که ایالات متحده دنبال کند. اگر دولت بایدن می‌خواهد از گرفتاری بی‌پایان امریکا در خاورمیانه پرهیز کند، اکنون باید زمان و منابع دیپلماتیک بیشتری را در این منطقه سرمایه‌گذاری کند. اگر واشنگتن می‌خواهد که در آینده زحمت کمتری در خاورمیانه داشته باشد، ابتدا باید تلاش بیشتری کند تا به میانگینی از ثبات دست یابد. این کار باید با اتخاذ نگرشی گسترده‌تر به پویای منطقه‌ای آغاز شود و کاهش رقابت‌های قدرت منطقه‌ای را به اولویت سیاست امریکا تبدیل کند.

نویسنده: ولی‌رضا نصر

منبع: فارن پالسی

تاریخ: ۱۳ اسفند ۳۰۹۹ مارس ۲۰۲۱

اولین گام برای راه‌حل دو کشور در فلسطین

ترامپ اقدامات دیوان‌بین‌المللی کفیری درباره جنایات جنگی اسرائیل در سرزمین‌های اشغال‌شده را لغو کرده بود. آیا بایدن قادر است گامی در جهت تلاش‌های این دیوان بردارد؟ آیا گامی مثبت برای راه‌حل دو کشور فلسطین و اسرائیل که وعده داده بود، برمی‌دارد؟!

منبع: روزنامه لوموند

تاریخ: ۲۵ اسفند ۱۵۰۹۹ مارس ۲۰۲۱

اجماع ملی در سیاست خارجی؛ ممکن یا ناممکن؟

انتشار نقدهای چهارگانه فرخ‌نگهدار بر بیانیه ۲۴ نفر، واکنش آن‌ها را در پی داشت و بعد از آن فرخ‌نگهدار نیز پاسخی بر آن نقدها نوشت که خلاصه آن را در زیر می‌خوانید.

۱. ما طرفدار حل مسائل و اختلافات میان ایران و امریکا از راه دیپلماسی هستیم. ما

یک‌صدا به مسئولان دو کشور می‌گوییم برای مذاکرات پیش شرط نگذارید. آن را هرچه زودتر شروع کنید. از نظر ما کاهش و مهار تنش میان امریکا و ایران به تغییرات ساختاری در حکومت ایران موکول نیست.

۲. تاریخ را نباید از پایان آن خواند. غرب و امریکاستیزی ریشه در ماه‌های اول انقلاب و تسخیر سفارت و گروگان‌گیری دارد. تنش میان امریکا و ایران از روی کار آمدن ترامپ و خروج از برجام شروع نشده است. حافظه تاریخی هر دو ملت انباشته از رویدادهای تلخ و گزنده است.

باید اضافه می‌کنم درک مردم ایران از امریکا از اولین ماه‌های پس از انقلاب تلخ نشد. یک علت مهم ضد امریکایی بودن انقلاب نقش امریکا در کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن بود.

۳. برای عبور از این گذشته تلخ و تاریک، روش مادلین آلبرایت و جان کری، به‌مراتب از روش آقای پمپو و بولتون سازنده‌تر بود. روش آقای ظریف هم به‌مراتب از آقای جلیلی سازنده‌تر بود. همان‌گونه که نگاه آقای خاتمی نسبت به آقای احمدی‌نژاد به‌مراتب صلح‌جویانه‌تر و مدبرانه‌تر بود.

۴. حکومت‌های ایران و اسرائیل هر دو در مناسبات متقابل تنش‌افزایی کرده‌اند. قضاوت یک‌جانبه اشتباه است. در مورد سهم هر یک در افزایش تنش توافق نظر وجود ندارد. اینکه جمهوری اسلامی توانسته به اندازه ضرباتی که اسرائیل به ایران زده به آن کشور ضربه بزند، دلیل نخواستن جمهوری اسلامی نیست. اگر می‌توانست می‌زد.

توضیح اینکه حکومت‌های ایران و اسرائیل هر دو تنش‌افزایی کرده‌اند، اما اسرائیل در تنش‌افزایی با ایران منافع استراتژیک دارد. اسرائیل با این کار راه نزدیکی با عربستان را هموار و در عین حال مسئله فلسطین را ثانوی و خشنی می‌کند، درحالی که تنش‌افزایی با اسرائیل برای ایران هیچ منفعت استراتژیک دربر ندارد.

۵. بیانیه ما خطاب به مردم ایران و حکومت ایران نوشته شده. خطاب بیانیه به دولت بایدن و جناح‌های سیاسی در امریکا نیست، اما محتوا و پیام اصلی بیانیه نباید به‌گونه‌ای ارائه شود که دولت بایدن از آن بوی نومیدی از مذاکره با تهران را استشمام کنند.

۶. ما بر ضرورت تغییر ساختار حکومت در ایران تأکید داریم و در این راه مبارزه می‌کنیم، اما این مبارزه ما به هیچ وجه نافی کارآمدی دیپلماسی برای تخفیف تنش بین دو کشور نیست. ما تنش‌زدایی در مناسبات دو کشور را به تغییر ساختار حکومت منوط نمی‌کنیم. ما بحث تغییر ساختار حکومت و چگونگی آن را به‌طور کامل از حوزه دیپلماسی و روابط بین‌الملل تفکیک می‌کنیم.

۷. نگاه ترامپ-پمپو تحت تأثیر براندازی بود که به او اطلاعات غلط درباره وضعیت ایران می‌دادند. جنگ امریکا با ویتنام و کوبا نیز تحت تأثیر القانات اپوزیسیون برانداز بود. ما باید خط خود را از اپوزیسیون برانداز در خارج کشور که به امریکا اطلاعات غلط می‌دهد، جدا کنیم.

۸. تقسیم سیاست خارجی کشور به تحول‌خواه و اصلاح‌طلب و غیره صحیح نیست. می‌توان و باید با طیف‌های گسترده‌ای از جامعه سیاسی ایران به یک تعریف مشترک برای منافع ملی در سیاست خارجی دست یافت، اما این بدان معنا نیست که بین جناح‌های سیاسی کشور هم‌اکنون تعریف واحدی از منافع ملی وجود دارد.

۹. مردم (به معنای طبقات اجتماعی) تأثیر تعیین‌کننده در سیاست خارجی حکومت ندارند. سیاست خارجی جمهوری اسلامی مبتنی بر تمایلات اقشار اجتماعی نیست. این سیاست از دیدگاه‌های ایدئولوژیکی حکومت ناشی شده است.

در پاسخ به این پرسش که «چه چیز راستاهای کلی سیاست‌های راهبردی نظام را شکل می‌دهد؟» ما با دو نظریه متفاوت مواجه هستیم: یک دیدگاه به شمول اکثریت بزرگ کارگزاران نظام، «ایدئولوژی حاکم» را عامل تعیین‌کننده می‌دانند و دیدگاه

دیگر، به شمول نیروهای چپ، منافع اقتصادی «طبقه حاکم» را تعیین کننده می‌بینند. کسانی که می‌گویند «ایدئولوژی حاکم» نافذتر و نیرومندتر از «منافع اقتصادی» است، از تناسب قدرت میان جناح‌های حکومتی، میان طرفداران و مخالفان تنش‌زدایی با امریکا، شناخت دقیقی به دست نمی‌دهند. آن‌ها موانع نرم‌الیزه کردن رابطه تهران-واشنگتن را هنوز بیشتر در تهران می‌بینند تا در واشنگتن. این ارزیابی البته تا زمان جاری شدن «سیاست تعدیل» در ۱۳۶۹ درست بود. تا آن زمان هنوز طبقه حاکم در ایران با مشخصه‌های «کلان سرمایه‌داری» قابل تعریف نبود.

نویسنده: فرخ نگهدار

منبع: سایت‌های خارجی

تاریخ: ۹ اسفند ۹۹، ۲۷ فوریه ۲۰۲۱

پیوند قوی امارات با راست‌گرایان امریکایی

لایبی امارات یکی از مهم‌ترین و تازه‌ترین لایبی‌هایی است که در واشنگتن مستقر شده است. اگرچه قدمت آن بسیار کوتاه است و به سال‌های پیش از بهار عربی برمی‌گردد، اما در جریان تحولات پس از ۲۰۱۲ طایفه‌دار مقابله با انقلاب‌های عربی بود که حتی صحنه تأثیرگذاری بر جنگ را به واشنگتن نیز کشاند. طبق بررسی‌ها از ۷۶۶ سند در دیوان عدالت امریکا، امارات با گروه‌های مختلف، از جمله راست‌امریکایی ضد اسلام و گروه‌های طرفدار اسرائیل رابطه داشته است. طبق اسناد، امارات از سال ۲۰۱۱، در راستای منافع این کشور، مبلغی حدود ۱۳۳ میلیون دلار برای کمپین پرداخت کرده است.

نقطه عطف روابط دوستانه لایبی با امریکا، سال ۲۰۰۸ بود، زمانی که یوسف العتیبه به‌عنوان سفیر امارات در امریکا معرفی شد. تا پیش از آن روابط دو کشور محدود در امور تجاری و توریسم بود و تنها امارت دبی با ایالات‌متحده در ارتباط بود. بعد از آنکه در سال ۲۰۰۸ جهان در بحران اقتصادی فرو رفت، ولیعهد، محمد بن زاید که نفوذ زیادی هم در ابوظبی داشت، تلاش کرد روابطش را با واشنگتن توسعه دهد. العتیبه با تیم خود در واشنگتن فعالیت‌های خود را شروع کرد. تیم او متشکل از افراد و شرکت‌هایی بود که به‌وسیله آن‌ها مقاصد اماراتی را پیش می‌بردند. العتیبه پس از اینکه به‌عنوان سفیر تعیین شد یک تیم به سرپرستی توماس، یکی از افراد سابق در دولت بوش تشکیل داد. الواد را هم برای ارتباط‌گیری با کنگره و همکاری با سران ایالات‌متحده فعال کرد. از سال ۲۰۰۸ که لایبی تأسیس شد کار خود را بر پایه دو شرکت پیش برد: یکی، شرکتی حقوقی که امور توافق در زمینه پیشبرد صنعت صلح‌آمیز هسته‌ای را در پیش گرفت؛ و دیگری هاربر گروپ بود که مسئول ارتباط با اتاق فکرهای ایالات‌متحده و سازمان‌های طرفدار اسرائیل را سامان داد. علاوه بر این‌ها لایبی در امور دیگری مانند روابط تجاری نیز فعال شد و زمینه انعقاد قراردادهایی میان دو کشور را فراهم کرد. لایبی امارات تمایزی نسبت به دیگر لایبی‌های خلیج داشت و آن برقراری همکاری‌های تحقیقاتی در زمینه امور اقتصادی و سرمایه‌گذاری بود. در سال‌های اخیر، امارات تلاش کرده تا با حمایت مالی روابط پژوهشی و تحقیقاتی با اتاق فکرهای امریکایی ایجاد کند که در زمینه مسائل خاورمیانه و امور اعراب کار می‌کنند. این مراکز بسیار مهم هستند، چراکه با هر دو دموکرات‌ها و جمهوریخواهان کار می‌کنند. مراکزی که بعضاً جز مؤسسات مهم دولتی نیز به حساب می‌آیند. مهم‌ترین آن‌ها Rand است که با وزارت دفاع امریکا کار می‌کند.

امارات از اولین کشورهایی بود که به ائتلاف سعودی علیه یمن پیوست. احتمال اینکه کنگره امریکا این جنگ را تحریم کند وجود داشت که طی آن استفاده از تجهیزات و موشک‌هایی امریکایی حین جنگ ممنوع می‌شد، اما العتیبه و همکارانش با لایبی‌گری مانع تصویب لایحه در کنگره شدند.

حین جنگ یمن، گروه‌های حقوق بشری گزارش‌هایی از وضعیت جنگی و نقش امارات در جنگ به سازمان ملل ارائه می‌داد. سفارت امارات آن‌ها را زیر نظر داشت و برای مقابله با آن‌ها محققانی را به کار گرفت تا گزارش‌هایی علیه این گروه‌های حقوق‌بشری منتشر کنند و آن‌ها را به همکاری با حوثی‌ها متهم کنند. الواد نیز همکاری مستقیم با آژانس‌های وزارت دفاع امریکا را در پیش گرفت و با آن‌ها معاملات اسلحه منعقد کرد. از طرف دیگر لایبی در کنگره تلاش داشت تا این معاملات را رسمیت بخشد.

در سال ۲۰۱۹ برنی سندرز دوباره لایحه‌ای مبنی بر خروج امریکا از خشونت‌های جاری در یمن ارائه کرد. این قانون لایبی امارات را به وحشت انداخت و آن‌ها را وادار به تکاپو برای توقف آن کرد؛ اما این بار قدرت کافی برای توقف این جریان نداشتند؛

لذا قانون در سنا تصویب شد اما ترامپ به کمک آن‌ها آمد و آن را وتو کرد. در نیمه دوم همین سال سناتور منندز لایحه‌ای دیگر ارائه داد و طی آن خواستار منع قراردادهای تسلیحاتی با سعودی و امارات شد. زمانی که الواد سخت در تلاش بود تا چهره‌ای مثبت از امارات ارائه دهد، لایبی اماراتی در تکاپوی منع تصویب لایحه شد. در نهایت ترامپ یک بار دیگر به کمک آن‌ها آمد و لایحه را وتو کرد.

اماراتی‌ها روابط خوبی با تمامی نمایندگان جناح راست امریکا برقرار کرده‌اند. این جناح از عملیات نظامی علیه ایران حمایت می‌کند، طرفدار جرم‌انگاری فعالیت‌های فلسطینی گروه‌های مقاومت است و تلاش دارد گروه‌های اخوان المسلمین را در لیست سیاه قرار دهد، در عین حال حمایت‌کنندگان آن هیچ توجهی به جنایات اسرائیل علیه مردم کرانه باختری و غزه ندارند.

یکی از تلاش‌های گسترده امارات در این زمینه علیه رسانه الجزیره است. آنان که دست در دست اسرائیل علیه این رسانه هستند تلاش کردند کمپینی علیه +AJ راه‌اندازی کنند، شبکه‌ای که پرطرفدارترین رسانه حامی حقوق فلسطینیان در امریکاست.

ترجمه: علیرضا صالحی

منبع: میدل ایست مانیتور

تاریخ: ۱۱ اردیبهشت، ۱۴۰۱

تعداد فزاینده حامیان مالی حزب جمهوریخواه برخلاف اکثریت بدنه حزب به دنبال کاهش سیطره ترامپ بر این حزب هستند

حامیان مالی حزب جمهوریخواه تلاش دارند نفوذ و تسلط دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور سابق امریکا و نزدیکانش در این حزب را کاهش دهند. حدود ۱۴ حامی مالی حزب جمهوریخواه اوایل ماه جاری میلادی گفته‌اند حاضر هستند به تأمین مالی کمپین انتخاباتی «لیز چنی» عضو مجلس نمایندگان امریکا بپردازند. لیز چنی از اعضای ارشد جمهوریخواه مجلس نمایندگان امریکا و دختر دیک چینی معاون رئیس‌جمهور پیشین این کشور از جمله معدود اعضای این حزب بود که به استیضاح ترامپ رأی مثبت داد. تعداد بالای این حامیان مالی نشان می‌دهد در میان حامیان اصلی این حزب، جنبشی رو به رشد علیه اکثریت هوادار ترامپ در حال شکل‌گیری است.

به عقیده تحلیلگران و حامیان مالی حزب جمهوریخواه، پول و خودخواهی ترامپ نیز نبرد عظیمی را علیه چنی، کینزینگر و دیگر حامیان استیضاح دوم وی تحمیل خواهد کرد. با این حال برخی اعضای قدیمی حزب جمهوریخواه از جمله اعضای کمیته ملی جمهوریخواهان کنگره و بازوی تبلیغاتی جمهوریخواهان مجلس نمایندگان امریکا معتقدند علی‌رغم حمایت ۸۰ درصدی جمهوریخواهان از ترامپ، بی‌کفایتی او به آینده حزب لطمه خواهد زد و باید از افرادی مانند لیز چنی حمایت شود. علاوه بر نمایندگان فوق، «میچ مک‌کانل» رهبر اقلیت جمهوریخواه مجلس سنا نیز با ترامپ وارد کشمکش شده است. مک‌کانل علی‌رغم رأی علیه استیضاح ترامپ، او را مسئول و مقصر و محرک حمله طرفدارانش به کنگره در ششم ژانویه به شمار آورد.

ترامپ در بیانیه‌ای به فاصله سه روز بعد از تیرنه شدنش در جلسه استیضاح، درباره مک‌کانل گفت: «میچ یک مزدور سیاسی لجوج، عبوس و بی‌عاطفه است که اگر سناتورهای جمهوریخواه بخوانند با او بمانند بار دیگر پیروز نخواهند شد».

اختلاف ترامپ و مک‌کانل از هفته‌های متعاقب انتخابات ریاست‌جمهوری در تاریخ سوم نوامبر ۲۰۲۰ شروع شد، زمانی که ترامپ با پذیرفتن پیروزی «جو بایدن»، نظام انتخاباتی امریکا را زیر سؤال برد و مدعی وقوع تقلب گسترده شد.

با این حال «لیندسی گراهام»، نماینده ایالت کارولینای جنوبی در مجلس سنا امریکا، در مصاحبه با «شان هنیتی» مجری سرشناس فاکس نیوز خطاب به میچ مک‌کانل و دیگر جمهوریخواهان هشدار داد، بدون ترامپ امکان بازپس‌گیری اکثریت کرسی‌های سنا وجود ندارد. گراهام که اخیراً با ترامپ گفت‌وگویی تلفنی داشته افزود: «می‌خواهم به مک‌کانل رهبر اقلیت (سنا) بگویم، من می‌دانم که ترامپ ممکن است چموش و کنترل‌کردنش سخت باشد، اما او نافذترین چهره در حزب جمهوریخواه است».

نویسنده: پیتر استون

منبع: گاردین

تاریخ: ۳ اسفند ۹۹، ۲۱ فوریه ۲۰۲۱

چشم انداز خوانندگان

در بخشی از سرمقاله ۱۲۶ آمده:

به پیش و عملکرد شما دارند کاندیداتوری خود را اعلام کنید. اگر رد صلاحیت شدید چه کسی بهتر از شما و قانونمدارتر از شما که با شورای نگهبان وارد گفت‌وگوی علنی شوید و رویه‌های غیرقانونی را برای مردم توضیح دهید و باز کنید. مسلماً چون نمی‌تواند از شما هیچ بهانه‌ای بگیرند فرجی برای ملت حاصل می‌شود. در غیر این صورت باید با قانون‌گرایی، فضای سیاسی قانونی، توسعه و مانند این‌ها خداحافظی کنیم و در آینده با هزینه‌های چندین برابر، تازه به وضعیت فعلی بازگردیم. احتمالاً منظور این بوده است: «چه کسی بهتر از شما و قانونمدارتر از شما می‌تواند با شورای نگهبان وارد گفت‌وگوی علنی شود و رویه‌های غیرقانونی را برای مردم توضیح دهد» من این درخواست را چنین فهمیدیم:

۱. یا تأیید صلاحیت می‌شوید و فرجی برای ملت حاصل می‌شود.
 ۲. یا رد می‌شوید و وارد گفت‌وگوی با شورای نگهبان می‌شوید و رویه‌های غیرقانونی را برای مردم توضیح دهد و فرجی برای ملت حاصل می‌شود.
 ۳. اگر ۱ و ۲ نشد باید با قانون‌گرایی، فضای سیاسی قانونی، توسعه و مانند این‌ها خداحافظی کنیم.
- این سؤال برای من پیش آمد که آیا در زمینه واقعی چنین نخواهد شد که به احتمال زیاد صلاحیت او تأیید نشود، مثل موارد قبل توضیح هم نمی‌دهند و نتیجه‌اش بشود تقویت خداحافظی با قانون‌گرایی، فضای سیاسی قانونی، توسعه و مانند این‌ها که با خط قانون‌گرایی و خواندن مردم به این سمت شما نمی‌خواند.

محمد شیخی - ۱۹ اسفند ۹۹

...خاتمی در نهایت پذیرفت و در اولین حرکت خود در اسفند ۸۷ به شیراز، یاسوج و بوشهر رفت. استقبال بی‌نظیر مردم در این سه شهر، عده‌ای را امیدوار و برخی را هم نگران کرد. وقتی خاتمی به تهران برگشت روزنامه کیهان مقاله‌ای بدین مضمون نوشت که خاتمی مانند بی‌نظیر بوتو در پاکستان ترور خواهد شد.

این مقاله نه در اسفند که در ۲۶ بهمن نوشته شده است و منبع زیر از چشم‌انداز شماره ۶۳ است. زارعی در این مقاله نوشته بوده که اصلاح‌طلب‌هایی که در پی تخریب انتخابات هستند او را ترور می‌کنند ...

روز شنبه ۲۶ بهمن ۱۳۸۷ در تأیید مقاله سعدالله زارعی و در واکنش به بیانیه مجمع روحانیون مبارز، آقای حسین شریعتمداری یادداشتی با عنوان «شما چرا...؟!» در روزنامه کیهان درج کرد. به نظر می‌رسد روح سرمقاله سعدالله زارعی و یادداشت حسین شریعتمداری این است که بدنه جریان اصلاح‌طلب، آقای خاتمی را «هل داده» که کاندیدای دهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری شود و قصد آن‌ها قبضه قوه مجریه یا قوای دیگر نیست، بلکه نیست آن‌ها «تخریب بازی انتخابات است نه افزایش شور و حضور انتخاباتی» و در ادامه چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که این اصلاح‌طلب تندرو اگر از طریق «ترور شخصیت» خاتمی نتوانند، مانند بی‌نظیر بوتو او را ترور خواهند کرد.

در بخش انتهایی سرمقاله نیز آمده است: حال من و دوستانم از شما می‌خواهیم با توجه به شناختی که مردم از شما دارند و اعتمادی که

خانواده‌های محترم آرمین، پیرایی، توکلی، تیموری، بحرینیان، نکوئی زهرایی، محمدی گرگانی، ترکان، کورنگی

و حسین زاده موحد ما را در غم خود شریک بدانید.

لطف‌الله میثمی و همکاران نشریه چشم‌انداز ایران